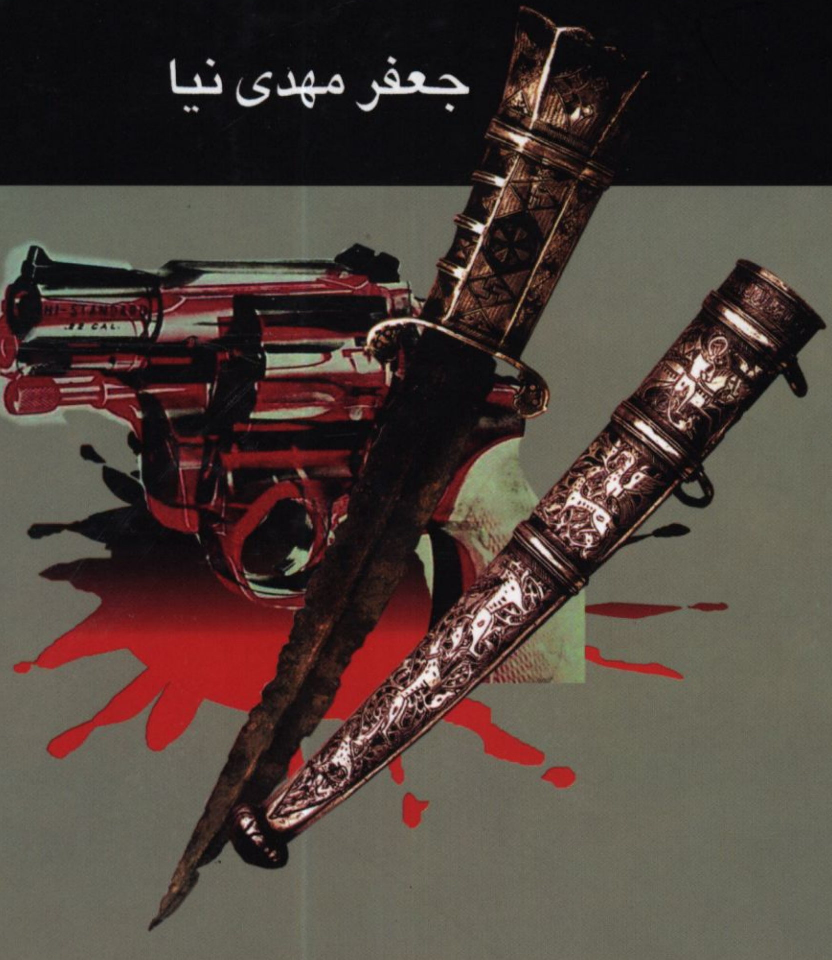
قتلهای سیاسی و تاریخی سی قرن ایران

دوره دوم - جلد اول

از سال ۱۳۳۲ (هـ. ش) تا سال ۱۳۵۹ (هـ. ش)

جعفر مهدی نیا



قتلهای سیاسی و تاریخی سی قرن ایران

(جلد یکم - دورهٔ دوّم)

(از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹)

تألیف: جعفر مهدنی نیا

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایـران (دوره دوم ـ جـلد اول) ـ جـعفر مهدی‌نیا ـ تهران ـ امید فردا ـ ۱۳۸۰

شابک: دوره‌ای ISBN 964 - 5731 - 42 - 9

جلد اول ISBN 964 - 5731 - 41 - 0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

۱ ـ ترور ـ ایران ـ تاریخ ـ قرن ۱۴. ۲ ـ ایران ـ تاریخ ـ پهلوی. ۳ ـ ایـران ـ تاریخ ـ جمهوری اسلامی

DSR۱۵۴۴/۲ق۹م ۹۵۵/۰۸۳۴۰۴

کتابخانه ملی ایران ۱۳۵۰۵ ـ ۷۹م

انتشارات امید فردا

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران

دوره دوم ـ جلد اول: از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹

جعفر مهدی‌نیا

چاپ سوم: ۱۳۸۴

لیتوگرافی: آبرنگ

چاپ: غزال

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۲۰۰ تومان

نشانی: تهران ـ میدان انقلاب ـ ابتدای خیابان آزادی ـ ابتدای خیابان جمالزاده جنوبی ـ کوچه دانشور ـ پلاک ۳۲ (ساختمان آفاق)

تلفن: ۶۶۹۴۹۵۷۵ ـ ۶۶۹۱۷۴۴۹ تلفکس: ۶۶۹۱۳۵۶۸ همراه: ۰۹۱۲۳۵۸۴۸۰۹

از مؤلف کتابهای زیر منتشر شده است:

۱	مرد بی‌گذرنامه (ترجمه)		اریش ماریاریمارک	(۲۱۷) صفحه
۲	اسرار مرگ ماکسیم گورکی (ترجمه)	ایگور گازنکو	(۲۰۷) صفحه	
۳	زندگی سیاسی رزم‌آرا	(چاپ ۵)	(نخست‌وزیران ۱)	(۴۶۶) صفحه
۴	زندگی سیاسی قوام‌السلطنه	(چاپ ۵)	(نخست‌وزیران ۲)	(۷۴۷) صفحه
۵	زندگی سیاسی علی امینی	(چاپ ۲)	(نخست‌وزیران ۳)	(۵۲۰) صفحه
۶	زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی	(چاپ ۲)	(نخست‌وزیران ۴)	(۸۷۷) صفحه
۷	زندگی سیاسی محمدعلی فروغی	(چاپ ۱)	(نخست‌وزیران ۵)	(۸۰۰) صفحه
۸	زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر	(چاپ ۳)	(نخست‌وزیران ۶)	(۵۰۱) صفحه
۹	زندگی سیاسی سپهبد فضل‌الله زاهدی	(چاپ ۲)	(نخست‌وزیران ۷)	(۵۵۱) صفحه
۱۰	زندگی سیاسی حکیم‌الملک	(چاپ اول)	(نخست‌وزیران ۸)	
۱۱	هفت بار اشغال ایران در ۲۳ قرن	(چاپ اول)	(چهار جلد)	(۲۵۱۴) صفحه
۱۲	قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران	(چاپ اول)	(از کورش تا محمدرضا شاه)	دورهٔ یکم (۲ جل
۱۳	قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران	(چاپ اول)	(از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹)	جلد سوم (جلد اول از دورهٔ
۱۴	سلطنت ۲۵۷ پادشاه در ایران	(چاپ اول)	(از سلسلهٔ ماد تا سلسلهٔ پهلوی)	۳ جلد

از مؤلف کتابهای زیر آمادهٔ چاپ است:

۱	قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران	(از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲)	جلد چهارم (جلد دوم از دورهٔ دوم
۲	قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران	(از ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۰)	دورهٔ سوم (۲ جلد)
۳	قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران	(از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹)	دورهٔ چهارم (۲ جلد)
۴	پنجاه سال تاریخ حزب توده		(۲ جلد)
۵	جدائی‌خواهان در تاریخ ایران		(۲ جلد)
۶	زندگی سیاسی ساعد مراغه‌ای	(نخست وزیران ۹)	
۷	زندگی سیاسی منوچهر اقبال	(نخست وزیران ۱۰)	
۸	زندگی سیاسی اسدالله علم	(نخست وزیران ۱۱)	
۹	یادداشتهای سرّی رضاشاه		
۱۰	وزیرکشی در ایران (از آغاز تا امروز)		(۲ جلد)

(فهرست مطالب)

(فهرست مطالب)

بخش یکم

اوضاع ایران قبل از انقلاب

اوضاع ایران از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲

پس از فرار شاه (۱۳۳۲) و بازگشت او به ایران کابینه زاهدی تشکیل یافت، دولت زاهدی دو هدف را دنبال می‌کرد، اوّل سرکوبی مخالفین شاه، دستگیری آزاد اندیشان و ایجاد جوّ خفقان برای پایداری رژیم شاه.

هدف دوّم دولت زاهدی انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم که امضای این قرارداد بوسیله دکتر علی امینی (معروف به قرارداد امینی و پیچ) به انجام رسید.

پس از کودتایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که محیط خفقان و ترور برقرار شده بود، کسانی که در شمار عناصر اصلاح طلب سطحی بودند میدان را خالی کردند. از آنجائی که جبهه‌های از عناصر مختلف و احزاب متفاوتی تشکیل شده و در آن هر شخصی راه یافته بود، با زندانی شدن مرحوم دکتر محمد مصدق و خیانت چند تن چون حسین مکی قبل از انقلاب، سیّدحسین مکی بعد از انقلاب از هم پاشیده شد.

در نتیجه عناصر استوار و آگاه، با از هم پاشی جبهه ملّی، توانستند دست به

تشکیل (نهضت مقاومت ملّی) بزنند. ایجاد این نهضت به مثابه بسته شدن اوّلین نطفهٔ مبارزات ملّی یک گروه سازمان یافته، منظم و متشکّل مذهبی بود که منشاء آن به سالها پیش از تأسیس نهضت بازمی‌گشت. رهبران نهضت مقاومت ملّی مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم مهندس بازرگان بودند و این مسیر را طی می‌کردند.

کانون نشر حقایق اسلامی که توسط «محمدتقی شریعتی» در مشهد تأسیس شده بود و بعدها چهره‌ای چون علی شریعتی را در نهایت به جامعه مسلمان ایران عرضه نمود و به این گروه پیوست، نهضت مقاومت ملّی در شرایطی ایجاد شد، که آن تنها سازمانی زیرزمینی بود که در بُعد ایدئولوژیک سیاسی مبارزه می‌کرد.

پس از بازگشت شاه در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، مردم ایران همچنان مبارزهٔ خود را (البته بصورت پراکنده)، در محدوده‌های کوچک ادامه می‌دادند. از جمله انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملّی را به عنوان اعتراض سیاسی تحریم نمودند و نیز ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲ به رهبری نهضت مقاومت دانشجویان دانشگاه تهران تظاهرات گسترده‌ای انجام دادند که به دستگیری گروه کثیری از دانشجویان و عده‌ای از سران نهضت مقاومت منجر شد. از ۱۷ آبان اعتراض شدید مردم نسبت به محاکمه مرحوم دکتر مصدق در دادگاه نظامی در سطح کشور گسترده‌تر گردید ولی دولت زاهدی بدون توجّه به این اعتراضات‌سقف بازار را (که در اعتراض به این محاکمه بسته شده بود) ویران کرد. در ماه آبان به دعوت نهضت مقاومت در اعتراض به امضای قرارداد کنسرسیوم نفت و هم‌چنین به سرکوبی تظاهرات مردم، متینگ عظیمی انجام شد.

در همان سال واقعه معروف ۱۶ آذر (روز دانشجو) بوقوع پیوست. به این ترتیب اعتراض به سفر نیکسون به ایران، دانشجویان دانشگاه تهران تظاهراتی در دانشگاه ترتیب دادند، در طی آن و حملهٔ نظامیان به دانشگاه سه دانشجوی

چند تن از رهبران نهضت مقاومت ملّی دستگیر شدند و آن مرحوم به علت داشتن ارتباط با فدائیان اسلام به زندان رفت.

آخرین حرکت سیاسی در ۲۹ اسفند سال ۱۳۳۲ توسط دانشجویان و بازاریان انجام گرفت.

در فروردین سال بعد، مهندس بازرگان و چند تن دیگر، در جریان کشف چاپخانه نهضت مقاومت ملّی دستگیر شدند، این دستگیری و دستگیریهای قبلی به توقف مبارزات سیاسی در سطح کشور منجر گردید، چرا که جز نهضت مقاومت، جبهه دیگری برای مبارزه وجود نداشت.

حزب توده از هم پاشیده شده و عده‌ای از سران آن حزب به آلمان شرقی فرار کرده و گروهی نیز در سال ۱۳۳۵ به ساواک پیوستند، شماری نیز دستگیر و زندانی و بعد اعدام شدند. ملیّون نیز چون از زمان حکومت مرحوم مصدق فاقد یک سازمان متشکّل سیاسی بودند و چون افراد مبارز و واقعی در میانشان وجود نداشت حرکتی از خود نشان نداد، و به این ترتیب تا سال ۱۳۳۹ سکوت سنگینی صحنه سیاسی ایران را فرا گرفت.

مهمترین وقایع در طول این سالها دو جریان بود: در سال ۱۳۳۴ حسین علاء نخست وزیر وقت پیش از سفر به بغداد برای امضاء قرارداد (سنتو) که ترتیب تشکیل آن را «آیت الله صدر» پسر عموی پدر موسی صدر فراهم آورده بود، توسط ذوالقدر یکی از اعضای فدائیان اسلام مورد سوءقصد قرار گرفت و مجروح شد. به این ترتیب فدائیان اسلام اوّلین سازمان بودند که در سه بعد ایدئولوژی، نظامی و سیاسی فعالیت می‌کردند، بهر حال دولت علاء موفق شد نواب صفوی، واحدی و ذوالقدر را دستگیر نماید و در ۲۱ دی ماه ۱۳۳۵ آنان را اعدام کند و با اعدام سران فدائیان اسلام این گروه نیز از هم پاشیده شد. از وقایع مهم دیگر سرکوبی معروف نهضت مقاومت ملّی در مهرماه ۱۳۳۶ است. جریان واقعه از این قرار بود که در طی حمله اسرائیل، فرانسه و انگلستان به مصر برای

تصرّف کانال سوئز، دانشجویان با تظاهرات خود دانشگاه تهران را تعطیل کردند و دکتر شیبانی که در آن زمان استاد دانشگاه بود و رهبری تظاهرات را به عهده داشت، در مقام پاسخگوئی به دکتر اقبال رئیس دانشگاه که قصد خاتمه دادن به تظاهرات را داشت، برآمد و به این ترتیب باعث اخراج از دانشگاه و دستگیری خود و ۷۸ نفر از اعضای مؤثر نهضت مقاومت ملّی گردید. (جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور وقت مصر از دکتر شیبانی به منظور عمل فعالانه‌اش تشکر نمود).

گردهم آئی عناصر مبارز در زندان، خود زمینه مناسبی برای بحث، گفتگو برای تشکیل جبهه ملّی دوّم، و ایجاد نهضت آزادی ایران شد. در طول ۷ سال چندین بار تظاهرات صنفی نیز صورت گرفت. از جمله در سال ۱۳۳۴ کارگران صنایع نفت آبادان، سال ۱۳۳۶ کارگران صنایع نفت مسجدسلیمان و آغاجاری برای افزایش دستمزد دست به اعتصاب زدند که در اثر پافشاری شرکت نفت، دولت اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و بقول خود برای اخلال‌گران مجازات اعدام تعیین نمود. این بار در سال ۱۳۳۷ کارگران کوره‌های آجرپزی تهران و کارگران معادن سنگ منگنز در رباط‌کریم، در سال ۱۳۳۷ کارگران اصفهان در مؤسسات بافندگی، و چند مورد دیگر نظیر آن در سالهای مختلف برای افزایش دستمزد، برای بدی معیشت و شرایط بد مسکن دست به اعتصاب زدند با وجود اینکه اعتصابات جنبه صنفی داشت با این حال نظامیان بسوی کارگران آتش گشودند. و چند تن از رهبران آنها را دستگیر کردند. در سال ۱۳۳۹ حرکت مردم روند خاص یافت و دولت با دست خود اعتصاباتی راکه تنها شکل صنفی داشت، با تبعید، آزار و شکنجه به صورت صنفی سیاسی درمی‌آورد. در این هنگام رهبران نهضت مقاومت ملّی از زندان آزاد شدند، سران نهضت با دعوت از مردم روز ۱۰ شهریور ۱۳۳۹ برای تظاهرات و اعتراض به انتصابات به جای انتخابات مجلس و تقاضای ابطال آن سکوت ۷ ساله پس ازکودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شکست و با جمع کردن قریب ۴ هزار تن از اهالی پایتخت در میدان جلالیه، زمینه

را برای حرکت سیاسی دیگری پس از سقوط دولت قانونی مصدق مهیا کرد. همزمان با این حرکت، دانشجویان نیز حرکت سیاسی خود را سازمان داده و با استفاده از نیروی عظیم دانش آموزان مدارس (که هر دو گروه خواستار تغییر سیستم آموزشی بودند) شکل صنفی تظاهرات را رها کرده و فعالیت سیاسی را به شکل دیگری درآوردند. تا آنکه در زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال پلیس بسوی آنان آتش گشود. و ۸ نفر به قتل رسید و ۴۰۰ نفر مجروح و ۴۰۰ نفر دستگیر شدند. با این حال دانشجویان در یک متینگ عظیم تظاهرات را گسترده‌تر کرده و در اعتراض به انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملّی شرکت کردند.

زمینه نارضائی به دهقانان نیز کشانیده شد بطوری که در سال ۱۳۳۹ قریب ۲۰۰ دهقان در استان مازندران بر علیه مالکین قیام کردند و بسیج نیروها و انجام تظاهرات پی‌درپی توسط قشرهای مختلف مردم سبب سقوط دولت دکتر منوچهر اقبال شد و دولت شریف امام بر سرکار آمد، در دولت او تظاهرات گسترش پیدا کرد و دولت شریف امامی هنوز یکسال عمر نکرده از کار کناره گرفت و جای خود را به دکتر علی امینی داد، در نتیجه خواسته‌های مردم، انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملّی به ابطال کشیده شد. اما امینی تا زمانی که بر روی کار بود، اجازه انجام انتخابات را نداد، دولت او برای رکود جنبش و جلوگیری از نزدیکی نیروها، دانشگاه تهران و کرج را برای مدّت طولانی تعطیل کرد. از سوئی دامنه تظاهرات به خارج از کشور کشیده شد. لبنان، پاریس، وین، نیویورک و دیگر کشورهای اروپا و امریکا شاهد تظاهرات دانشجویان ایرانی بودند این بار چهره‌های مذهبی نهضت مقاومت ملّی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ به عنوان نقطه عطفی در مبارزات مذهبی ایران انتخاب شدند و با تأسیس نهضت آزادی ایران توسط مرحوم آیت‌الله طالقانی، بازرگان و سحابی به مبارزه خود شکل مذهبی دادند و سازمانی که تا بدان وقت مخفی بود شکل نیمه مذهبی به خود گرفت.

مهمترین عمل نهضت آزادی این بود که توانست نیروهای دانشگاهی و

روحانی را با هم همگام سازد و کاری کند که هر دو در یک مسیر حرکت کنند. اعضای نهضت آزادی مرتباً با روحانیّون در تماس بودند و آنان را همراه خود به میدان مبارزه می‌کشاندند. از اهم کارهای نهضت آزادی (در اعلامیه‌اش پیدا بود) بجای شعار حزبی دادن، برای حرکت مردم مسیر تعیین می‌کرد و به حرکت آنان شکل و جهت می‌داد (در این حال شاه اصلاحات ارضی را مطرح ساخت). با این وجود فعالین دست از مبارزه برنداشتند، به طوری که کارگران به موازات خواسته‌های اقتصادی، خواستهای سیاسی خود را نیز مطرح می‌ساختند. در حالی که در اصفهان خبر از تظاهرات کارگران مؤسسات بافندگی می‌رسید، رشت از تجمّع کارگران در میدان مرکز شهر خبری داد، در شیراز، لنگرود و مسجدسلیمان نیز وضع به همین منوال بود، موج اعتصابات سراسر کشور را فرامی‌گرفت و پلیس با خشونت با مبارزات مردم روبرو می‌شد از جمله در میدان بهارستان چند آموزگار زخمی و یک دبیر به قتل رسید، با این ترتیب تظاهرات دامنه‌اش در تمام مشاغل کشیده شد. دانشجویان دانشگاه تهران نیز در تظاهرات خود خواستار استعفای دولت دکتر امینی شدند، به دستور امینی این تظاهرات دانشجویان بشدّت سرکوب شد. امینی مدعی بود «سپهبد بختیار» پشت این تظاهرات قرار دارد و می‌خواهد دولت او را سرنگون سازد و در یک مصاحبه اظهار داشت که وی اسامی اعضای وزیران سپهبد بختیار را نیز در اختیار دارد.

در این تظاهرات دانشجوئی، ۳۰۰ نفر زخمی و ۴۰۰ نفر دستگیر شدند. در این روزها امینی عده‌ای از تحصیلکرده‌های سیاسی، و چند افسر ارشد را به اتهام فساد بازداشت کرد چندی نگذشت این زندانیان بدون محاکمه همگی از زندان آزاد شدند.

در این میان بازماندگان فدائیان اسلام گروه هیئت مؤتلفه را تشکیل دادند و از سوی دیگر گروهی بنام (حزب ملل اسلامی) بوجود آمد، این دو گروه از مشی مسلّحانه پیروی می‌کردند.

اختلاف امینی و شاه به اوج رسید، شاه مسئله اصلاحات ارضی را در مجلس مطرح ساخت و دست به یک همه‌پرسی زد، ابتدا در اوّل بهمن ۱۳۴۱ مرحوم‌آیت‌الله طالقانی به همراه سایر رهبران نهضت آزادی و جبهه ملّی و جمعی از دانشجویان قبل از انجام رفراندم دستگیر نموده و زندانی کردند.

پس از درگذشت مرحوم‌آیت‌الله بروجردی کوشش شاه در این مدار قرارگرفت که ذهن مردم را برای یک مرجع مورد نظر خود معطوف سازد. در این هنگام بود که امام خمینی (ره) تا آن روز در جریانات سیاسی نامی از ایشان برده نمی‌شد به عنوان مرجع مورد استقبال مردم قرارگرفت، امام خمینی از آن به بعد در صحنه سیاسی ظاهر شده، وجه تمایز امام خمینی با دیگر مراجع این بود که صریحاً حملات خود را متوجّه شاه می‌کرد و صریحاً شاه را مسبّب مصائب مملکت اعلام می‌نمود و بدون ترس رفراندم شاه را تحریم کرد.

همانطوری که اشاره شد، اوّل بهمن آیت‌الله طالقانی و سران نهضت آزادی و دیگر گروههای مخالف شاه دستگیر شدند.

دوّم بهمن‌ماه امام خمینی فتوای تحریم رأی را داد و بازارها بسته شد، افراد نظامی به مدرسه فیضیه قم حمله کردند بر اثر مقابله طلاب نظامی‌ها فرار کردند.

سوّم بهمن در حالی که مردم پایتخت به سمت خانه آیت‌الله غروی رفته بودند که برای ادامه مبارزات خود با ایشان مشورت کنند، پلیس‌ها به منزل آیت‌الله غروی وارد شده و عده‌ای راکه در آن خانه بودند دستگیر ساختند.

۴ بهمن ماه در شهر قم و تهران نظامیان و افراد پلیس در معابر پرجمعیت پایتخت به حال گشت‌زنی درآمدند. روز ۵ بهمن شاه سفری به شهر قم انجام داد وی انتظار ازکسانی داشت که تشریفاتی برای ورود او ترتیب داده باشند باکمال حیرت آن جمع راکه انتظارش را داشت ندید. شاه به صحن می‌رود، فضا را چنان بسته و خالی می‌بیند که از شدّت عصبانیت وارد حرم نشده و از میان صحن باز می‌گردد. رفراندم انجام گرفت مردم برای شرکت در آن رفراندم علاقه نشان

ندادند. بلافاصله امام خمینی از مردم برای شرکت نکردن در همه‌پرسی پیام تشکر فرستاد و ضمناً عید آن سال را، روز عزاداری اعلام کرد بدنبال این اعلامیه ایشان، مردم قم در مسجد فیضیه به عزاداری پرداختند که پلیس فاجعه معروف مسجد فیضیه قم را بوجود آورد. در جریان برگزاری عزاداری آن روز پانصد نفر از افسران و درجه داران گارد شاهنشاهی و لشکر گارد با لباس شخصی که با اتوبوس‌های شرکت واحد از تهران به قم رفته بودند شرکت داشتند، به نظر می‌رسید وعاظ خطر را حسّ کرده بودند آخرین واعظ که داشت مجلس را بپایان می‌برد «سرگرد سررشته‌داری» افسر گارد و سرپرست این چند صدنفر گارد شاه، با صدای بلند فریاد زد: به سلامتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و خاندان سلطنت صلوات بفرستید... بلافاصله مجلس بهم خورد طلاب و روحانیّون که قبلاً این پیامدها را پیش‌بینی کرده بودند، عده‌ای از آنها بالای پشت‌بام رفته آجرپاره‌هائی که تهیه دیده بودند بر سر گاردی‌ها ریختند، اوضاع بهم ریخت گاردهای پا به فرار گذاشتند. ساواک مامورینی در اطراف مسجد فیضیه در حال آماده باش برای چنین منظورهائی نگاهداشته بود (سرپرستی این عده با سرهنگ مولوی بود) این مأمورین از پشت‌بامها به داخل مسجد نفوذ کرده و درهای را بروی گاردی‌ها باز کردند... صحنه غم‌انگیزی و باورنکردنی بود آنها بچه طلاب‌های ۱۴ ساله را با چوب، لگد و مشت زیر پا می‌انداختند... لحظاتی بعد در، دیوار وکف حیاط مسجد فیضیه با خون طلاب رنگین شد... و در همین روز یک چنین عملی در تبریز نیز انجام گرفت.

آمادگی برای ایّام عاشورا

پس از واقعه کشتار طلاّب در مسجد فیضیه قم، مبارزات شخصیتهای دینی و ملّی وسیعتر و قهرآمیزتر شد. از این به بعد دانشجویان دانشگاهها و طلاب حوزه علمیّه بیش از پیش احساس نزدیکی به هم می‌کردند. در آن هنگام نشریات

خارجی خبر دادند که در زندانهای ایران ۲۰ هزار زندانی سیاسی در وضع بسیار نامناسبی زندگی می‌کنند. لازم به ذکر است هدف روحانیت و روشنفکران مبارز ایرانی برای انقلاب خونین و پیروزی مسلّحانه بر شاه نبود، در آن هنگام آنها در کادر سیستم پارلمانی مبارزه می‌کردند و به پشتیبانی طرفداری اکثریت قاطع ملّت امید داشتند که شاه را به زانو درآورند، آنها فکر می‌کردند وقتی اکثریت‌خواستار حکومت قانونی شد و با فداکاری و جانبازی مسالمت‌آمیز تا حدّ جان مقاومت کرد آنگاه دولت به زانو درمی‌آید و در مقابل خواسته و اراده مردم تسلیم می‌شود. در آن روزها هیچ کمیته مخفی یا کادر انقلابی وجود نداشت، همه فعالیت‌ها علنی بود و نظر روحانیت و مبارزین ملّت فقط بسیج توده‌های مردم و روشنگری آنها و تحمیل خواسته‌هایشان از راه قانون بر دولت بود. برای آخرین و بزرگترین بسیج نیروها و تظاهرات مسالمت‌آمیز وسیع، روزهای ماه محرم (تاسوعا و عاشورا) در نظر گرفته شد.

با فرارسیدن ایّام ماه محرم امام خمینی اعلامیه‌ای خطاب به روحانیّون و سخنرانان مذهبی صادر کرد و طی آن به تمام وعاظ دستور داده شد، تا منابر و سخنرانیهای خود را در آن سال صرف روشن کردن ماهیّت دستگاه حاکمه نمایند.

در این هنگام نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان نیز فوراً اعلامیه داد و تمام نیروها و کادرهای خود را در اختیار امام خمینی قرارداد تا برای بسیج هر چه بیشتر نیروها و سازمان دادن به آنها فعالیت کند.

این آمادگی، دولت را به وحشت انداخت درصدد برآمد جلوی این حرکت را به هر طریقی هست بگیرد نهضت آزادی از عکس‌العملی که قرار بود مقامات دولتی نشان بدهند. بوسیله نیروهای خودی آگاهی یافت و به افشاگری دست زد...

متن اعلامیه این گروه نشان می‌دهد که دو هفته قبل از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نهضت آزادی از وقایعی که ممکن بود در آن روز روی دهد مطّلع شده و به همه مبارزان

اطلاع داده بود، این اعلامیه می‌رساند که برای تظاهرات وسیع مـذهبی مـحرم برنامه‌های منظمّی مطرح شده بود.

«یکی از رؤسای پاسدار کاخ‌های سلطنتی، تعریف می‌کرد: من ساعت ۱/۵ بعد از نیمه‌شب می‌خواستم بخوابم به من اطلاع دادند. سرلشکر نصیری رئیس شهربانی مرا به دم در احضار کرده، فوراً جلو در ورودی (کاخ شمس پهلوی) رفتم تیمسار نصیری گفت: برو به مستخدم اعلیحضرت بگو فوری ایشان را بیدار کنند.) من از در دیوار نرده‌ای بین کاخ همایونی و شمس پهلوی عبور کرده از در شمالی وارد کاخ شدم و پیغام را به سرپیشخدمت مخصوص شاه دادم و بازگشتم چند لحظه طول نکشید شاه با موهای آشفته و خواب‌آلود وارد محوطه کاخ شمس پهلوی شد، سرلشکر نصیری لباس شخصی به تن داشت، من بلافاصله چند قدم عقب‌تر به حالت خبردار ایستادم. شاه علّت درخواست ملاقات فوری در آن وقت شب را از نصیری پرسید، نصیری با اضطراب و نگرانی گفت: چند لحظه پیش گزارشاتی از مأمورین شهربانی دریافت کردم که فـردا اوّل وقت اهالی جنوب شهر که سردسته‌شان طیب حاج رضائی چاقوکش معروف است دست به شورش و بلوا خواهند زد...»

لحظه‌ای آنها دور شدند و باقی حرفهای شاه و نصیری را نشنیدم، یک مرتبه شاه به عقب برگشت و به من دستور داد که بروم به شریفی از قول ایشان بگویم فوراً سرلشکر پاکروان رئیس ساواک به آنجا بیاید. دستور شاه را اجرا کردم و به سرِ پُست خود که حفاظت از شاه بود مراجعت نمودم بیش از یک ربع طول نکشید سرلشکر پاکروان جلو در پیاده شد و با راهنمای من به حضور شاه آمد، شاه از دیدن او با لحن خشمگینی فریاد زد:

«احمق توگفتی هیچگونه حرکت و تظاهرات فردا صورت نخواهد گرفت...»؟ سرلشکر پاکروان ترسان و لرزان اظهار داشت: قربان با علما مذاکرات انجام شده و قول داده‌اند مراسم عزاداری مثل گذشته و بدون حادثه...» شاه نگذاشت جمله او تمام شود با لحن خشمگین فریاد زد: بروگمشو مردک...!!»

فردا ساعت ۹ صبح در پادگان باغشاه به دستور فرمانده گارد شیپور افسر پیش زده شد و تمام واحدهای گارد سلطنتی غرق در سلاح به حـالت آمـاده بـاش درآمدند نیم ساعت بعد از پادگان باغشاه خارج شده و به شکل آرایش زنـجیر خیابان‌های سپه، کاخ و جمهوری را دور زده کاخ‌های سلطنتی را به محاصره خود

درآوردند، افراد گارد هر مانعی در جلو راه خود می‌دیدند بلافاصله بروی آن آتش گشوده و یا با پرتاب نارنجک دستی از بین می‌بردند.

گفته می‌شد اگر افراد گارد یک ساعت دیرتر وارد صحنه کارزار می‌شدند تظاهرکنندگان در حالی که از میدان حسن‌آباد گذشته و پنجاه متر بیشتر با کاخها فاصله نداشتند، کاخها را متصرّف می‌شدند. معلوم نبود شاه و خاندان پهلوی که در همان نقطه کنار هم در کاخ‌های خود سکونت داشتند به چه سرنوشتی دچار می‌شدند.

تظاهرات روز عاشورا

در پی دستور امام خمینی از اوّل ماه محرم آن سال مجامع و محافل کثیری در سراسر کشور برای روشنگری و افشای فساد در دربار شاه برگزار شد. مطابق معمول، هر سال که از روز هفتم ماه محرم تا دوازدهم آن ماه تظاهرات وسیع مذهبی در خیابانها و بازار بوقوع می‌پیوست ولی در آن سال ماهیّت تظاهرات تغییر کلّی یافت به صورت مبارزات مردم علیه دولت و شاه تجلّی کرد و به جای سینه‌زنی، زنجیرزنی و گریه، شعارهای انقلابی جایگزین آنها شد. این تظاهرات در روز دهم ماه محرم (روز عاشورا) به اوج خود رسید. در این روز بیش از یکصد هزار نفر جمعیت، متینگ عظیمی در تهران تشکیل دادند.

جمعیت از میدان شاه (سابق) به حرکت درآمده و به گروههای متعدّدی تقسیم شده بودند، نظم و ترتیب هر گروه به عهده عدۀ کارآزموده‌ای قرار داشت، برای حفظ نظم و جلوگیری از نفوذ مأمورین انتظامی، دو صف زنجیری طویل از مسئولین میتینگ در دو طرف صف اصلی جمعیت تظاهرکنندگان را محافظت می‌کرد.

هر گروه شعار مخصوصی برای خود داشت. این میتینگ تلفیق تمام نیروهای مبارز مخالف شاه را نشان می‌داد. دانشجویان، روحانیّون، بازاریان، کارگران،

توده‌ایها و عده‌ای از اعضای سازمان امنیّت (طرفدار سپهبد بختیار که در بغداد بسر می‌برد و برای سقوط شاه فعالیت می‌کرد) در آن شرکت داشتند، آنها پلاکارت‌هائی به این مضمون با خود حمل می‌کردند:

«ان الحیوه عقیدة و جهاد»، «مُردن به عزّت به از زندگی به ذلت»، «نخست فلسفه قتل شاه دین این است – که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است. نه ظلم کن به کسی نه زیر ظلم برو – که این مرام حسین است و منطق دین است»، «اگر دین ندارید لااقل مردم آزاده باشید»، اصلاحات بلی، دیکتاتوری شاه نه» خمینی، خمینی، خدا نگهدار تو – بمیرد دشمن خونخوار تو...

صبح اوّل وقت جمعیت به حرکت درآمد و ساعت سه بعد از ظهر پس از عبور از مسیر ری، بهارستان، مخبرالدوله، شاه‌رضا، دانشگاه تهران، سی‌متری، سپه، بازار، جلو مسجد شاه سابق عبور کرده و وقتی به میدان مخبرالدوله رسیدند جمعیت متوقّف شد و سخنرانی مهمی مبنی بر مخالفت ملت از دولت صورت گرفت. دوّمین توقف که نقطه اوج تظاهرات باید نامید، توقف جمعیت جلو در اصلی دانشگاه تهران بود که یکی از مبارزین سخنرانی کرد...

سخنان امام خمینی در قم

در همین هنگام که این جریانات در تهران می‌گذشت در شهر قم امام خمینی در مدرسه فیضیه در حالی که مملو از جمعیت بود نطق شدیدالحنی مبنی بر اعلام تذکرات به دولت ایراد کرد. از جمله گفتند: «قانون اساسی خونبهای پدران ماست ما نخواهیم گذاشت بدان تخطّی شود، ما جز اجرای قانون درخواست دیگری نداریم.» سپس اضافه نمودند: «از همین جا می‌خواستند به مذهب، به آزادی، به همه چیز ما ضربه بزنند، به آنها ضربه می‌زنیم» سپس خطاب به شاه گفتند: «خداکند منظورت از ارتجاع سیاه ما نباشیم، اگر چنین باشد و منظورت ما هستیم به ملّت می‌گوئیم، بیرونت کنند... گفته‌ای ما مفت خور هستیم؟ آیا من و امثال من مثل بروجردی که بعد از مرگش شصت هزار تومان قرض داشت و یا طلبه‌هائی که با مبلغ ناچیزی ارتزاق می‌کنند مفت خورند؟ یا توکه کاخ‌های سر به فلک کشیده‌ات و اندوخته‌های حساب نشده‌ات همه بانک‌های خارجی را پر کرده

است؟»

فردای آن روز یازدهم محرم مطابق با ۱۴ خرداد میتینگ دیگری در تهران تشکیل شد، که جمعیت از میدان شاه شروع کرد و همان مسیر را تا مسجد شاه (سابق) طی نمودند. بعد از ظهر همان روز مرحوم آیت‌الله طالقانی را مأمورین انتظامی دستگیر ساخته و به زندان بردند.

تظاهرات سیاسی و مذهبی ایّام عاشورا، همان طوری که پیش‌بینی می‌شد، با شتاب زیاد رو به ازدیاد بود. جمعیت لحظه‌به‌لحظه بیشتر می‌شد، هر چه دامنه تظاهرات بیشتر می‌شد ماهیّت ضدّ استبدادی و ضدّ استعماری نمایانتر می‌گردید، تا آنجا که فقط در ظاهر دین مطرح بود و به نماز و عزاداری ختم می‌شد، شاه نگرانی نداشت، ولی وقتی که ماهیّت انقلابی اسلام و دلیل واقعی شهادت حسین‌بن‌علی (ع) مطرح می‌شد، شاه به وحشت می‌افتاد، با اوج تظاهرات، شاه دیگر نتوانست صبر کند تصمیم گرفت این جنبش را که ریشه مذهبی داشت سرکوب کند...

بازداشت امام خمینی

بلافاصله دستور دستگیری سران جنبش صادر گردید، شب دوازدهم، پاسی از نیمه شب گذشته و قبل از اذان صبح در حالی که امام خمینی در حال وضو گرفتن در خانه‌اش بود دو نفر مأمور از دیوار وارد منزل شده و ایشان را بدون کفش فقط با عبا و لباس عادی از منزل خارج کردند. مأمور اجرای این دستور «سرهنگ احترامی» بود. یکی از طرفداران امام به محض دیدن جریان دستگیری ایشان نیمه شب فریاد زد: آقا را بردند.

از شنیدن این صدا ساکنین خانه‌های اطراف بیرون ریختند، ازدحام عجیبی بوجود آمد مردم برای ممانعت جلو ماشین مأمورین را گرفتند ولی بر اثر تیراندازی از سوی مأمورین متفرقه شدند، بلافاصله حکومت نظامی در قم اعلام

شد.

صبح روز بعد جسد سه نفر در آب انبار کوچه درختی پیدا شد، راه تهران و قم بسته اعلام گردید، امام خمینی را به تهران منتقل کردند و بلافاصله خبر بازداشت امام خمینی در قم، تهران و شهرهای ایران به سرعت انتشار یافت.

واقعه ۱۵ خرداد

پس از انتشار خبر بازداشت امام خمینی، تظاهرات مسالمت‌آمیز به یک قیام خونین مبدل شد، این قیام خونین تا پنج روز ادامه یافت و دهها تن به قتل رسیده و ۱۵ نفر از روحانیّون و صدها نفر دیگر نیز دستگیر شدند.

از ساعت دو تا ۵ بعد از ظهر واحدهای ارتش دانشگاه تهران را به محاصره درآوردند و این خبر توسط خبرنگاران خارجی به تمام نقاط جهان مخابره شد:
«دولت ایران امروز صبح دانشگاه تهران را بست ولی دانشجویان دست به مقاومت زده با پلیس درگیر شدند، بلافاصله قوای ارتش وارد محوطه دانشگاه شده و تظاهرات دانشجویان را با توسّل به زور اسلحه خاموش کرده و آنان را متفرق ساختند.»

این گزارش را خبرگزاری یونایتد پرس از خبرنگار خود که در تهران حضور داشت پخش کرد:

«...تظاهرکنندگان با مشت‌های گره خورده و فریادهای رعدآسا وارد خیابانهای اطراف بازار شدند و با قوای ارتش مواجه گشتند، نفرات واحدهای ارتش بسوی جمعیت آتش گشودند ولی مردم بدون توجّه به جلو رفتند، من خود شخصاً ناظر پیشروی تظاهرکنندگان بسوی سربازان بودم، سربازان با خونسردی مردم را هدف قرار می‌دادند و آنان را چون برگ خزان به زمین می‌ریختند، یکی از تظاهرکنندگان جلو من به زمین افتاد و بلافاصله جان سپرد وقتی خم شدم، جوان دیگری در مقابلم غلطی زد، به زمین افتاد و بدنبال خود نوار خونی از خود بجا

گذاشت. وقتی تیراندازی پایان یافت و دود و آتش برطرف شد، بازاریان به سراغ یاران خود آمده و با روزنامه روی اجساد را می‌پوشاندند.

به اطراف خود نگاه کردم قلب تهران به صبح بعد از طوفان شبیه است. هر چیزی قطعه‌قطعه و ویران شده، تمام ادارات دولتی تعطیل و شهر مانند یک دژ نظامی تسخیر شده است. فجیع‌ترین وضعی است که در دوران ۲۰ ساله گذشته دیده‌ام. آتش، خرابی بازار، ادارات دولتی و مغازه‌های بسیاری را در خود فرو برده، دود سیاه به آسمان بلند است، غرش‌های ماشین‌های آتش‌نشانی از گوشه و کنار به گوش می‌رسد، ولی شعله‌های آتش در گوشه و کنار شهر به آسمان زبانه می‌کشد.

عده‌ای به ایستگاه رادیو در میدان ۲۸ مرداد (سابق) حمله بردند طی زد و خورد شدید با مأمورین پلیس، ایستگاه را به تصرّف خود درآوردند، در و پنجره‌ها را شکستند چند لحظه طول نکشید واحد چترباز وارد آنجا شده و بروی جمعیت آتش گشودند بیشترین تلفات در داخل و بیرون ایستگاه وارد آمد، چتربازان ایستگاه رادیو را در اختیار گرفتند.

حمله به کاخ‌ها

این خبرنگار مشاهدات خود را چنین ادامه می‌دهد:

... جمعیت خشمگین بسوی کاخ سلطنتی روآوردند، تمام خیابانها که به کاخ سلطنتی منتهی می‌شود به وسیله تانک‌ها و زره‌پوش‌ها اشغال شده بود، هزاران سرباز مسلّح گارد جاویدان از کاخ‌ها پاسداری می‌کردند، سیل خروشان جمعیت تا نزدیک کاخ‌ها پیش رفت و به چند قدمی صف نظامیان مسلّح رسید، ناگهان لوله سلاح بسوی جمعیت گرفته شد، غرش گلوله‌ها آسمان را پر کرد، دود سیاه و گرد و خاک هوا را تیره و تار کرد، سربازان متوجّه کشتار بیرحمانه خود نبودند باران گلوله می‌بارید بطوری که در ساعت اوّل بیست نفر کشته و حداقل ۵۰۰ نفر

مجروح شده و به خاک غلطیدند. تا چند ساعت بعد تعداد مقتولین به ۲۰۰ نفر رسید هنگامی که دود و غبار برطرف شد، اجساد مقتولین و مجروحین که بروی هم انباشته شده بود، به قتلگاه شباهت داشت...»

تظاهرات در شهرها

همزمان با قیام در تهران، شهرهای قم، شیراز، مشهد، تبریز و اصفهان همچون تهران تظاهرکنندگان مورد تهاجم نظامیان قرار گرفتند، صدها نفر به قتل رسیده و هزاران نفر مجروح شدند.در اغلب شهرها حکومت نظامی اعلام شد و عبور و مرور در شب قدغن گردید. به آمریکائی‌ها دستور داده شد که از خانه‌هایشان بیرون نیایند.

به محض انتشار خبر دستگیری امام خمینی، کشاورزان اطراف تهران و زاغه‌نشینان جنوب شهر که بیشتر دهقانان مهاجر بودند، دست به تظاهرات زدند. یکی از کشتارهای نظامیان واقعه پل باقرآباد بود. هنگامی که دهقانان ورامین کفن پوشیده، بسوی تهران به حرکت درآمدند نزدیک پل باقرآباد هدف حمله نظامیان قرار گرفتند. گفته می‌شد بین ۳۰ تا ۴۰ نفر از این جمعیت کفن پوش به قتل رسیدند.

جنازه مقتولین چند روزی در میان کشتزارها باقی ماند و حتّی بو گرفت تا اینکه مردم پس از چند روز جرأت یافته، جنازه‌ها را به خاک سپردند...

سخنان معنی‌دار شاه

فردای آن روز نشریهٔ پیغام امروز نوشت: ...شاهنشاه در سخنرانی اخیر خود بر قسمتی از جریان روشنی افکندند، شاهنشاه فرمودند کسانی که در جریان حادثه بازداشت شده‌اند در بازجوئی گفته‌اند. نفری ۲۵ ریال گرفته‌اند که در تظاهرات شرکت کنند. آنکه به آنها چوبدستی داده به آنها گفته نفری ۲۵ ریال می‌گیرید. اگر مردید، به بهشت می‌روید، اگر زنده ماندید اجرت یک روز کار گرفته‌اید!!

این روزنامه به شکل زننده سخنان شاه را مورد تفسیر قرار داد و نوشت: «...فکر کنید آن طور که می‌گفتند جمعیت تظاهرکننده ۱۰ هزار نفر بوده، اگر این جمعیت فقط از جنوب شهر سرازیر شده؟ شکسته، بسته، آتش‌زده، جلو گلوله قرار گرفته، بیکار نبود، کسی حاضر می‌شد برای ۲۵ ریال سر خودش را بدهد و وارد یک حادثه نامعلوم و خون‌آلود بشود. اگر قیمت انسان را در کشورهای غیر آفریقائی بخواهند تعیین کنند گمان نمی‌بریم از این ارزانتر بشود قیمتی برای زندگی انسان تعیین کرد...

اگر وضع این عدّه از مردم جنوب شهر بهتر بود، شاید به این ارزانی سرخود را نمی‌فروختند، لااقل قیمت یک سر صد ریال بود. حوادث روز ۱۵ خرداد نشان داد در مدتی که فترت بوده قیمت زندگی یک آدم حتّی از قیمت رای او در انتخابات هم ارزانتر شده است. چون رای در انتخابات به بهای یک روزکار، یعنی از ۵۰ ریال تا ۱۰۰ ریال می‌فروختند و روز ۱۵ خرداد سر انسان از سرگوسفند هم ارزانتر عرضه شده است»

شدّت سانسور در مطبوعات

در سال ۱۳۴۲ نشریات به شدّت زیر سانسور قرار داشتند روزنامه‌ها حوادث را بدون تجزیه و تحلیل چون یک خبر آن هم در یک شماره چاپ می‌کردند، حوادث ۱۵ خرداد که پی‌آمد آن سقوط یک رژیم ۲۵۰۰ ساله بود در شماره ۵۱۰ جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۴۲ مجله سپید و سیاه تخت عنوان هفته خونین که به تهران گذشت، چنین می‌نویسد:... در جریان تأسف‌انگیز ۱۵ خرداد بیش از ۱۷ اتوبوس، اتومبیل شخصی، جیپ پلیس، آتش‌نشانی، بوسیله تظاهرکنندگان آتش زده شد این اتومبیل‌ها بوسیله مأمورین انتظامی جمع‌آوری و در میدان مقابل موزه ایران باستان به معرض نمایش گذاشته شد.

در جریان حوادث ۱۵ خرداد، تهران به صورت مرکز خبری جهان برآمده بود. در سه روز اوّل حادثه بیش از ۳۵ هزار کلمه خبر و تفسیر بوسیله نمایندگان

خبرگزاریهای مهّم عالم در تهران به سراسر جهان مخابره شد. در بین خبرگزاریها، آسوشیتدپرس بیش از همه درباره جریانات اخیر خبر به دنیا مخابره کرد...

برای بی‌ارزش نمودن آثار جنبش مردم ایران، به نشریات دستور داده شد مطالبی در نفی این حادثه عظیم چاپ و منتشر سازند، برای اینکه بی‌نظری و بی‌طرفی در بیان مطالب حفظ گردد، گزارشات بعضی از خبرنگاران رسانه‌ها را همانگونه که چاپ شده بدون دستکاری و تغییر نقل می‌کنیم:

مجلۀ سپید و سیاه:

...نزدیک‌های ماه محرم جسته و گریخته شنیده می‌شد که عده‌ای از علمای مذهبی قصد دارند در این ماه (که به مناسبت ایّام سوگواری اجتماعات مذهبی زیاد می‌شود) از مردم بخواهند نسبت به تصمیمات دولت عکس‌العمل نشان بدهند. به همین مناسبت در دهه اوّل ماه محرم عده‌ای از وعاظ نیز تحت تأثیر عوامل گوناگون مردم را تحریک و تحریص به مقاومت از تصمیمات دولت می‌نمودند. ولی در تمام این مجالس و با اینکه حملات تندی می‌شد، مأمورین انتظامی کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دادند و نظم و آرامش برقرار بود و حتّی آقای نخست‌وزیر (علم) که در یکی از این مجالس حضور داشت با خونسردی به سخنان واعظ گوش می‌داد.

بیشتر حملات وعّاظ در مجالس بازار صورت می‌گرفت و بزرگترین صحبت‌ها در مسجد سیّدعزیزالله معروف به ترک‌ها و مسجد بزازها که «فلسفی» واعظ معروف شب‌ها و پیش از ظهرها در آن دو مسجد صحبت می‌کرد تشکیل می‌شد.

بحث «فلسفی» در مسجد سیّدعزیزالله روی اجرای قانون اصلاحات ارضی بود تا اینکه روز نهم محرم (تاسوعا) در مسجد بزازها اعلام نمود که پول‌هائی

برای مسجد فیضیه قم باید جمع‌آوری شود و حرفهای سابق را در مورد آزادی زنان و مسائل دیگر مطرح کرد.

طبق معمول همه ساله از شب تاسوعا، دستجات عزاداری در خیابانهای تهران به راه افتادند اما برخلاف همیشه در میان نوحه‌سرائی امام حسین (ع) شعارهای دیگری مبنی بر پشتیبانی از بعضی از علما به گوش می‌رسید این شعارها تا آنجا کشیده شد که در روز تاسوعا و عاشورا بعضی از دستجات سینه‌زنی مبدل به دستجات سیاسی شدند و بدون داشتن علم و کتل به صورت دمستراسیون در خیابانها به راه افتادند و شعار دادند ولی باز کوچکترین عکس‌العملی از طرف مقامات انتظامی دیده نمی‌شد.

اما روز یازدهم محرم شهربانی کلّ کشور اعلام کرد: «در مراسم عزاداری حسین‌بن‌علی (ع) عده‌ای از افراد حادثه‌جو مخالف اصلاحات ارضی و مخالف قانون اساسی و انقلاب ملّی که به تصویب اکثریت مردم رسیده سوءاستفاده کرده، شعارهای مخالف می‌دهند. شهربانی روی وظیفه‌ای که دارد برای حفظ نظم اجازه نمی‌دهد که این دستجات باز هم حرکت نمایند.

چهارشنبه ۱۵ خرداد

مجلهٔ سپید و سیاه به جریان روی داده در ماه خرداد پرداخته و چنین می‌نویسد:

...هفت صبح روز ۱۵ خرداد اتوبوس‌ها، تاکسی‌ها، اتومبیل‌ها، خانم‌ها و مردها مثل همهٔ روزهای دیگر با شتاب خود را به سر کار خود می‌رساندند، گرچه وضع ظاهراً آرام می‌نمود اما احساس می‌شد در زیر این آرامش طوفان سهمگین جریان دارد، هنوز ساعت نه نشده بود که ناگهان طوفان آغاز شد جمعی چوب به دست در حالی که شعارهای گوناگونی می‌دادند در گوشه و کنار شهر ظاهر شدند.

ابتدا به مغازه‌دارها می‌گفتند مغازه‌شان را ببندند اگر آنها تعلل می‌کردند چوب و چماق بر سرشان کوبیده می‌شد و شیشه‌ها را می‌شکستند، سرها بود که خونین

می‌شد استخوانها بود که خرد می‌شد، طوفان همچنان جلو می‌آمد و سر راه خود هر چه بود نیست نابود می‌کرد بیشتر توجّه این خرابکاران از بین بردن اثاث دولتی بود.

در آن روز تهران به سه جبهه تقسیم شده بود: بازار - ژاله - جنوب شهر. در دهنهٔ بازار عدهٔ اجتماع‌کنندگان بیشتر از سایر نقاط پایتخت بود.

جمعیت ناگهان به طرف درهای وزارت کشور حمله نموده و شیشه‌ها را خرد کرده و می‌خواستند به استودیو رادیو ایران حمله برند که قوای انتظامی که تا این ساعت چندان دخالتی نمی‌کرد و فقط سعی داشت با باتوم آنها را متفرق کند، کم‌کم وارد میدان عمل شد و چون حمله کنندگان با چوب، چماق و چاقو مسلّح بودند. مأمورین شهربانی هم به کمک قوای ارتش داخل بازار شدند.

مهاجمین وقتی خطر را مقابل خود دیدند متفرق شدند، عده‌ای به طرف دادگستری آمده و قسمتی از این وزارتخانه را به آتش کشیدند، جمعی دیگر به طرف پارک شهر رفتند و کتابخانه پارک‌شهر را تبدیل به خاکستر کردند. جمعی دیگر (اتومبیل کلوب)، منطقه شهرداری و باشگاه ورزش باستانی شعبان جعفری (معروف به شعبان‌بی‌مخ) را آتش زدند و چراغهای راهنمائی را خورد کردند و می‌خواستند از این منطقه هم بالاتر بروند که مأمورین انتظامی آنها را وادار به عقب‌نشینی کردند.

دسته‌ای که در میدان ژاله و خیابانهای اطراف آن بودند هر چه بود خراب کردند، سوزاندند چراغهای راهنمائی، مغازه‌های مشروب‌فروشی، تابلوهای علایم راهنمائی حتّی عقاب زیبای میدان ژاله و اسب‌های (مجسمه) میدان شهناز از آسیب حمله مصون نماند و همه خرد و خراب شد.

در جنوب شهر که می‌گفتند بلوا از آنجا شروع شده، مهاجمین مرتباً شعارهائی به نفع مراجع دینی می‌دادند. به گفتهٔ سخنگویان دولت چند خانم بی‌حجاب مورد حمله قرار گرفته بودند، خلاصه تهران مانند یک جهنم در زیر

آفتاب سوزان، چاقو و کارد و چوب می‌سوخت.

عصر چهارشنبه وضع همچنان ادامه داشت، هیئت دولت نیز تصویب کرد که در تهران حکومت نظامی برقرار شود، بلافاصله رادیو اعلامیه فرماندار نظامی را پخش کرد و اعلام نمود عبور و مرور از ساعت ۸ بعد از ظهر ممنوع خواهد شد و سرلشکر نصیری رئیس کلّ شهربانی به فرماندار نظامی تهران تعیین شد.

گرچه بعداً حکومت نظامی ساعت ممنوعه را ده بعد از ظهر تعیین کرد و شهر در خاموشی و سکوت فرو رفت.

مصاحبه مهم

سرلشکر پاکروان معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور بعد از ظهر چهارشنبه (۱۵ خرداد) طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: طبقه روحانیّون مورد علاقه ما هستند ولی اخیراً روش بعضی از روحانیّون طوری بوده است که اشکالات قابل ملاحظه‌ای ایجاد کرده است و اولیای امور را وادار نموده که برای حفظ مصالح عالیه کشور اقدام نمایند.

تیمسار پاکروان ضمن اشاره به اقدامات اصلاحی شاهنشاه درگذشته متذکر شدند که بعضی از روحانیّون با چند نفر راهزن در فارس پیمان می‌بندند تا بلوا به راه اندازند و با دشمنان ایران می‌سازند [1].

در شهرستانها

نظیر حوادث تهران در قم، شیراز، تبریز و مشهد نیز اتفاق افتاده بود که با دخالت مأمورین جمعیت متفرق گردیدند و در شیراز حکومت نظامی برقرار

۱ـ سران عشایر فارس در مخالفت با اجرای قانون اصلاحات ارضی، مرحوم مهندس ملک عابدی را به قتل رسانیدند.

شد.»

آنگاه مجله سپید و سیاه به نظرات خبرگزاریها راجع به وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ پرداخته و چنین می‌نویسد:

.....خبرگزاریهای خارجی مفصلاً در این باره بحث کرده‌اند. عموماً اظهار نظرشان در مخالفت با تظاهرکنندگان بود که مختصری از آن را نقل می‌کنیم: خبرگزاری تاس اعلام داشت عناصر ارتجاعی ایران که از اصلاحات ارضی ناراضی هستند و افزایش حقوق اجتماعی را مطابق میل خود نمی‌دانند در تهران، قم، مشهد، نمایش‌های خیابانی برپا کردند، رهبران این بلوا مردم را به آتش‌زدن بازار ترغیب می‌کردند...

خبرگزاری اسوشیتدپرس تعداد تلفات را تا هزار نفر تخمین زد ولی بعداً اعلام شد این خبر مبالغه‌آمیز بوده است و اعلام نمود پس از استقرار تانک‌ها در خیابانها شورش خاموش شد. این خبرگزاری می‌افزاید نظیر تظاهرات ضدّدولتی از سال ۱۹۵۳ (ده سال قبل) تاکنون سابقه نداشته است.

خبرگزاری فرانسه گزارش داد تظاهرات شدید بود و پلیس برای متفرق کردن مردم از قوای نظامی استمداد جست. در این تظاهرات طبقهٔ متوسّط و روشنفکران و ترقیخواهان شرکت ندارند. به باشگاه خصوصی وابسته به خبرگزاری فرانسه نیز حمله شده و تأسیسات آنرا غارت کردند.

خلاصه سخنان علم

...جاسوس‌ها و پول‌های بدست آمده در چند روز آینده به اسم و رسم و منبع کسب آن برای اطلاع عموم معرفی خواهد شد... ما از سه ماه قبل اطلاع داشتیم که بهلول‌های تازه‌ای در سیاست ایران ظاهر شده‌اند که با اشرار فارس ارتباط دارند. دولت در ایّام عزاداری برای اینکه ممکن بود هر برخورد باعث تلفات سنگینی بشود، عکس‌العمل نشان نداد. نظر این بود که با پول‌هائی که از خارج و داخل می‌رسد مردم را در ایامّ محرم بر ضدّ دولت بشورانند.»

چندی بعد یکی از نشریات از قول مقامات دولتی نوشت: «طبیب

حاجی رضائی برپاکنندهٔ اصلی این بلوا مبلغ ده میلیون تومان در خانه‌ای واقع در محله صابون‌پز خانه از چهار نفر بازاری برای برپائی این آشوب دریافت کرده بود و این مبلغ پول را سپهبد بختیار رئیس اسبق و بنیانگذار و مؤسس اداره سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور (ساواک) از عراق به طیب فرستاده بوده است.» [۱].

۱ـ از درباریان شنیده‌ام وقتی به شاه خبر دادند جمعیت عظیمی به میدان حسن‌آباد رسیده و به سوی کاخ‌های سلطنتی در حال پیشروی هستند وی تصمیم گرفت چون (۲۵ مرداد ۱۳۳۲) از ایران فرار کند، برای مشورت نخست‌وزیر را احضار نمود، علم با اصرار و التماس او را از فکر فرار منصرف ساخت ...م

دیگران و واقعه ۱۵ خرداد تا تبعید امام خمینی

ماههای آخر سال ۱۳۵۷ برنامه‌های رادیو بی.بی.سی بیشتر بر علیه شاه متوجّه بود حتّی تا جائی که شاه سفیر انگلیس را به دربار احضار کرد و از خبر و تفسیر یک‌سوئی و تحریک‌آمیز این رادیو بر علیه او بشدّت گله کرد و خواستار قطع حملات آن شد. سفیر انگلیس به شاه گفته بود دولت انگلیس در تنظیم برنامهٔ سخن پراکنی رادیو بی.بی.سی دخالت ندارد.!!

در ساعات‌هائی که بی.بی.سی برنامه به زبان فارسی پخش می‌کرد خیابانهای تهران خلوت می‌شد. مردم رو به منازلشان می‌آوردند که به اخبار رادیوی مزبور گوش بدهند.

رادیو بی.بی.سی ده سال پس از پیروزی انقلاب در برنامه‌ای تحت عنوان (انقلاب ایران به روایت بی.بی.سی) با تعدادی از دست‌اندرکاران سیاست آن روز مصاحبه‌هایی به عمل آورد که قسمتی از آن بدون اظهارنظر و تفسیر و تغییر آورده می‌شود:

بی.بی.سی: «روحانیت در مخالفت با اقدامات شاه متّحد بود، اما در شیوهٔ عمل و هدف نهایی اختلاف نظر داشت. تفاوت اصلی به گفتهٔ مهندس حسن شریعتمداری میان پدرش و آیت‌الله خمینی بود:

حسن شریعتمداری: «روحانیت در ابتدا صفوف متشکّلی داشت ولی بعد از مدتی بر اثر اختلاف مواضع بین پدر بنده و آقای خمینی، بین صفوف روحانیت هم شکاف افتاد. اختلاف بر سر این بود که آقای خمینی قضیه را یک قضیهٔ سیاسی برای مبارزه با شخص شاه و بر سر قدرت می‌دید، آیت‌الله شریعتمداری به دیکتاتوری و عدم رعایت موازین قانون اساسی در آن زمان معترض بود ولی برای روحانیت نقش بخصوصی قائل نبود. علاوه بر آن اختلاف بر سر این بود که آقای خمینی در اصلاحات ارضی مواضعی را می‌گرفت که از طرف دولت متّهم به طرفداری از مالکین می‌شد، در صورتی که مفهوم مبارزهٔ روحانیت به نظر پدر بنده مبارزه‌ای بود در مقابل عدم رعایت موازین قانونی که موازین شرعی هم آن موقع بود، چون در قانون مدنی ایران و قانون اساسی بسیاری از ملاحظات شرعی هم ملحوظ شده بود. این موارد مهم اختلاف بود، البته در طرز مبارزه هم آقای خمینی مبارزه رادیکالی را پیش گرفته بود و از ابتدا در صدد کسب قدرت سیاسی بود. در صورتی که آیت‌الله شریعتمداری یک مبارزه در مقابل دیکتاتوری و منحصراً در محدودهٔ وظایف روحانیت را وظیفهٔ خودشان می‌دانستند.»

بی.بی.سی: «این تفاوتها برای شاه که می‌خواست برنامهٔ خود را عملی کند مطرح نبود. آیت‌الله خمینی پیوسته بر وحدت روحانیت و فعال کردن مردم تأکید می‌ورزید و دولت را به بی‌قانونی متّهم می‌کرد. هنگامی که روحانیت رفراندم را تحریم کرد شاه به خشم آمد و به گفته احسان نراقی با نطقهای تند، فعالان مذهبی را بیشتر به میدان آورد:

احسان نراقی: من گفتم وقتی که اعلیحضرت تشریف بردید به قم با دکتر ارسنجانی و رفتید در حرم حضرت معصومه آن سخنان تند را نسبت به

روحانیّت ادا کردید، روحانیت را به زور کشیدید به میدان، آنها نمی‌خواستند، آنها چنین قصدی نداشتند. هیچ وقت روحانیت ایران نمی‌خواست که از یک حدّی در مسائل سیاسی فراتر برود. ولی شاه اینها را دعوت کرد. گفتم شما رفتید و با حرفهای تند به عنوان اصلاحات ارضی و به عنوان رأی زنان، اینها را به میدان طلبیدید و فکر کردید که موفقید.»

بی.بی.سی: «روحانیت عید نوروز آن سال را عزا اعلام کرد. دولت از تشکیل مجالس جلوگیری می‌کرد و آنها را برهم می‌زد. روز دوّم فروردین ۱۳۴۲ نیروهای امنیتی به مدرسهٔ فیضیه حمله کردند. دولت گروهی از طلاب را به سربازی فرستاد. محرم که فرا رسید روحانیّون بسیج شدند تا به حملات دولت و مطبوعات پاسخ گویند و مردم را دعوت به مبارزه کنند. عصر عاشورا برابر با ۱۳ خرداد آیت‌الله خمینی در مدرسه فیضیه نطقی ایراد کرد:

«من مطّلعم از گرسنگی خوردن مردم، از وضع زراعت مردم، حالا فکری بکنید برای این مملکت، فکری بکنید برای این ملّت.»

بی.بی.سی: در این نطق آیت‌الله خمینی به اسرائیل حمله کرد و ضمن خطاب به شاه که ای آقای شاه من به تو نصیحت می‌کنم و به دفاع از روحانیت پرداخت، مطلبی که پیوسته ورد زبان او بود:

مردک در یکی از حرفهایش گفت که آخوندها می‌گویند که ما تمدّن را نمی‌خواهیم. اینها می‌خواهند با الاغ بروند از این طرف به آن طرف. خوب آدم چه بکند با چنین آدمی. یک وقت گفت که این ملاّها مثل حیوان نجس هستند از آنها احتراز کنید. یک وقت گفت که اینها مثل کرمهایی می‌مانند که در نجاست می‌لولند.»

بی.بی.سی: «آن چنان که ابوالحسن بنی‌صدر شرح می‌دهد این نطق سر منشأ وقایع ۱۵ خرداد شد:

بنی‌صدر: «آقای خمینی یک سخنرانی خیلی تندی کرد و شاه را تهدید کرد به

فتوا و صبح زود رفتند خانه‌اش و گرفتند و آوردند تهران و مـردم هـم ریـختند بیرون. در تهران که من بودم ظهر دیگر شهر تماماً در حرکت و جنب و جوش بود و صدای رگبارها می‌آمد تا عصر.»

بی.بی.سی: داریوش همایون نیز یکی دیگر از شاهدان وقایع آن روز تـهران بود.

داریوش همایون: من آن موقع در دفتری کار می‌کردم در خیابان شاهرضا، و تظاهرکنندگان را دیدم که از زیر پنجره‌های ما رد شدند، چندین هزار نفر بودند و تمرکز تانکها را در همان خیابان شاهرضا دیدم چون ادارهٔ پلیس تـهران کـه آن موقع در آنجا بود. و تانکهای زیادی آنجا چندین روز بـودند. در سـنگلج هـم کتابخانهٔ عمومی پارک‌شهر را دیدم که خراب کرده بودند و آتش زده بـودند و کتابها را از بین برده بودند. مواردی را از دوستانم شنیدم که به زنها تعرّض کرده و اسید پاشیده بودند برای اینکه حجاب نداشتند.»

بی.بی.سی: «مهندس حسن شریعتمداری هم خود از شاهدان وقایع پـانزده خرداد در قم بود:

حسن شریعتمداری: در قم صبح روز پانزده خرداد مغازه‌ها بسته بودند و مردم پیاده‌روی می‌کردند به سمت صحن مطهر حضرت معصومه نزدیکیهای صحن و همچنین در سر پلی که از خیابان اصلی قم به تهران به نام پل آهنچی، مأمورین به مردم حمله کردند و عده‌ای کشته و عده‌ای هم زخمی شدند. البته در مورد تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها مبالغهٔ زیادی هم بود ولی آنچه که مسلّم است عده متنابهی کشته شده بودند. البته عدهٔ زیادی بالغ بر شاید ۱۰ هزار نفر در خیابانها بودند، تیراندازی بود. عدهٔ زیادی مجروح دیدم. در مغازه‌ها عده‌ای چـماق بـه دست کوبیدند. شیشه‌ها را می‌شکستند و کماندوی مخصوص ضربت در خیابانها مردم را می‌زد. من به صحن رفتم. در صحن شخصی به نام آقای «وکیلی» کفن پوشیده بود و برای مردم سخنرانی می‌کرد که آقا خمینی را بردند و مردم را تشویق می‌کرد

که به خیابانها بروند و با پلیس و دستگاه دولت مبارزه کنند. آن روز صبح منزل ما محاصره شد و تا یک هفته تمام اجازهٔ رفت و آمد منزل ما را حکومت نظامی نمی‌داد. و حتّی برای خرید ارزاق روزانه، مستخدم منزل نتوانست بیرون برود. جوّ قم جوّ بسیار متشنجی بود. به طوری که من فردا صبح چون پدرم اعلامیه‌ای داده بود که باید پخش می‌شد، آنها را به همراه یک نفر به زحمت زیاد توانستیم خارج کنیم و برای چاپ به تهران ببریم، که در تهران چاپ و پخش شد.»

بی.بی.سی: «در روز پانزدهم خرداد در نزدیکی ورامین و در تهران نیز گروهی کشته شدند و گذشته از آیت‌الله خمینی عده‌ای بیشماری از روحانیّون و فعالان مذهبی دستگیر شدند. اما به گفتهٔ دکترکریم سنجابی تماسی میان ملیون و مذهبیون نبود:

دکتر سنجابی: ما موقعی که در زندان بودیم یک عده‌ای از روحانیّون راگرفتند در زندانهای اطراف و پیرامون آوردند. یک عده‌شان را هم در زندانهای دور و بر ما جا دادند، به دنبال واقعه پانزده خرداد. ولی ما با آنها تماسی نداشتیم.»

بی.بی.سی: امّا قبل از واقعهٔ پانزده خرداد به گفتهٔ ابوالحسن بنی‌صدر شاه می‌خواست با دادن امتیازاتی به ملیّون، مذهبیّون را سرکوب کند:

بنی‌صدر: قبل از اینکه پانزده خرداد واقع بشود رهبران جبهه ملّی و نهضت آزادی زندانی بودند. از طرف شاه شخصی به نام «صنعتی‌زاده» به زندان می‌رفت و با رهبران جبهه ملّی دربارهٔ اینکه به اصطلاح یک نوع امتیازاتی داده بشود و آزادیهایی تأمین بشود، صحبت می‌کرد. بنا بود همان روز ۱۵ خرداد هم به اصطلاح موافقتنامه اعلام و امضا و اظهار بشود. آقای دکترصدیقی به من نقل کرد و من از او شنیدم به من گفت که آن روز وقتی که آوردند این مطلب را، صدای گلوله‌ها می‌آمد و من گفتم آقا با این صداها که نمی‌شود چنین متنی را امضا کرد. اقلاً صبر کنید ببینیم که وضعیت چگونه می‌شود. وقتی این حکومت مردم را به رگبار می‌بندد، چگونه برای ما این حقوق را می‌تواند قائل شود. پس مانع شدم.

بعد معلوم شد که دربار رهبری سیاسی را می‌خواسته خنثی بکند تا رهبری مذهبی را بکوبد.»

بی.بی.سی: «گرچه سران جبهه ملّی و نهضت آزادی در زندان بودند، اما به گفتهٔ مهندس بازرگان هواداران آنها از آیت‌الله خمینی پشتیبانی کردند:

مهندس بازرگان: ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موقعی صورت گرفت که هم سران جبهه ملّی و عدهٔ زیادی از دانشجویان و بازاریهای جبهه ملّی و نهضت آزادی، همهٔ ما در زندان بودیم. یعنی در آن موقع همکاری یا دخالتی وجود نداشت، جز اینکه افرادی از نهضت آزادی که آن موقع در خارج بودند، یعنی آزاد بودند، شناخته نشده بودند و گرفتار هم نشده بودند، آنها یک مشورت مختصری با ما کرده بودند، اعلامیه‌هایی دادند در پشتیبانی از این حرکتی که فرمانش و رهبریش با آقای خمینی بود. ولی خوب، بعد از آن هم مدتها زندان ما و گرفتاری ما ادامه داشت، به طوری که در آن جریانها ما نمی‌توانستیم نقشی بازی کنیم.»

بی.بی.سی: «دولت علم از وسعت تشکیلات و دامنهٔ تظاهرات تکان خورده بود. با این حال داریوش همایون معتقد است که دولت علم قاطعانه عمل کرد:

داریوش همایون: خیلی کم اهمیت تلقی کردند در آغاز تظاهرات را، بعد وقتی که بالا گرفت و یکدله، به اصطلاح و بدون هیچ تردیدی تصمیم به درهم شکستن آن تظاهرات گرفتند و گزارش مذاکرات هیئت دولت در آن روزها به نظر من یک سند فوق‌العاده درخشانی است. از نظر روشن‌بینی، از نظر جسارت، از نظر تشخیص درستی موقعیت، از نظر اراده‌ای داشتند که بازی نکنند با سرنوشت مملکت، تعارف نکنند، ریا نکنند و به اصطلاح شترسواری دولادولا نکنند. هیئت دولت تصمیم فوق‌العاده درست و شجاعانه‌ای گرفت و حتّی خود شاه زیاد مایل نبود به راه حلی که نخست‌وزیر و هیئت دولت در پیش گرفتند. ولی آنها مسئولیت قبول کردند و کار را تمام کردند و مملکت را دست کم پانزده سال زودتر این فاجعه نجات دادند.»

بی.بی.سی: «بحرانی که پیش‌آمد حتّی مایهٔ نگرانی رجال سیاسی طرفدار شاه شد. به گفتهٔ دکتر امینی کسانی چون او به ملامت دولت علم برخاستند:

دکتر علی امینی: من وقتی که خواستم بیایم اروپا با شاه چای خوردیم و من خداحافظی کردم. آن وقتی بود که من اعلامیه‌ام را صادر کرده بودم برله خمینی، بر علیه دولت علم. من و درخشش و الموتی و فریور. هیچ او به روی خودش نیاورد. وقتی بلند شد که خداحافظی کنیم، گفتم والله مثل اینکه اعلیحضرت مکدّرند که من یک چنین حرکتی کرده‌ام، اگر مخالفینی در مملکت هستند که حتماً خواهند بود، بگذارید دور من جمع شوند، گفت دور شما هم جمع می‌شوند؟ گفتم خوب اگر میل ندارید نمی‌دانم ولی بگذارید این مخالف کسی نباشد که با شما مخالف باشد چون مخالف که هست در مملکت، بگذارید من جمع بکنم و من رئیس مخالفین بشوم.»

بی.بی.سی: «ارتشبد فریدون جم نیز عقیده دارد که شاه نمی‌بایست خود را مستقیماً درگیر می‌کرد:

ارتشبد جم: البته این جریانات به من مربوط نبود، تمام این کارها در ساواک متمرکز بود و من اغلب از نصیری شنیده بودم که آقای خمینی مبارزاتی می‌کند و مخالفتهایی می‌کند و از این حرفها و فلان و اینها. و به نظر من هم درست درنمی‌آمد. می‌گفتم که آخر بالاخره اعلیحضرت خودش را نباید بیاورد رقیب مثلاً یک نفر مجتهدی بکند که روی امور مذهبی و اینها حرفهایی می‌زند. خیلی خوب آن حرفهایش یا درست یا غلط. اگر درست می‌گوید باید عمل کرد و اگر درست نمی‌گوید که خوب باید به مردم بفهماند که نه، این حرفهایی که می‌زند بی‌معنی است. ولی این طور مبارزه کردن، به نظر من درست درنمی‌آمد. همهٔ روحانیت هم که مبارزه نمی‌کرد با سلطنت. اگر سلطنت انگشتش را لای چرخ آنها نمی‌خواست بگذارد که آنها انگشت لای چرخ اینها نمی‌گذاشتند.»

بی.بی.سی: «فعالیت مراجع و اعتراضات و اعتصابات برای آزادی آیت‌الله

خمینی و سایر دستگیرشدگان و اعتراض به خشونت پانزده خرداد افزایش یافت. به گفتهٔ مهندس حسن شریعتمداری بسیاری از روحانیّون از قم و سایر نقاط کشور به تهران مهاجرت کردند:

مهندس حسن شریعتمداری: بعد از قضیهٔ ۱۵ خرداد، شاه طی سخنرانی‌ای گفت که دادگاه نظامی‌ای تشکیل خواهد شد و ایشان محاکمه خواهند شد و شایع شد که ایشان را می‌خواهند اعدام کنند. پدر من به عنوان اعتراض به همراه روحانیّون شهرستانها به تهران آمدند و در باغ ملک حضرت عبدالعظیم شهرری ساکن شدند. این اعتراض، اعتراض به خشونت و سرکوب روز ۱۵ خرداد بود و در این موقع خبر آوردند که قضیه جدّی است و آقای خمینی محاکمه خواهند شد و به احتمال قوی اعدام می‌شوند. و چون منشأ این فرمان شاه بود تنها راهی که برای پیشگیری اعدام پیش‌بینی شد این بود که پدر من به همراه چند نفر دیگر از علما اعلامیه‌ای بنویسند و آقای خمینی را جزء علمای درجهٔ یک تأیید کنند، چون در قانون اساسی اصلی است به نام اصل طراز و منظور از اصل طراز این است که علمای درجه یک سمت برتری به قانون را دارند و در نتیجه قابل محاکمه نیستند.»

بی.بی.سی: «دولت علم در هفدهم اسفند ماه ۱۳۴۲ کنار رفت و حسنعلی منصور به جای او به نخست‌وزیری منصوب شد. یک ماه بعد آیت‌الله خمینی را به قم بازگرداندند. وی عملاً رهبری روحانیت را در دست گرفته بود و خواهان قدرت بود. امّا به گفته دکتر کریم سنجابی دیگران نمی‌دانستند:

دکتر کریم سنجابی: روحانیّون تا به حال هیچ وقت در فکر ایجاد حکومت روحانی نبودند. تمام کوشش‌شان بر این بوده که دستگاههای حکومت را همراه با خودشان قرار بدهند و آنها هم با حکومتهای وقت همراهی کنند. همیشه با ظل‌الله‌ها همراه بودند، همیشه با پادشاهها همراهی می‌کردند. ولی در این دوره به فکر حکومت روحانی به معنای واقعی بودند. ملت ایران و حتّی روشنفکران

ایران از این غافل بودند.»

بی.بی.سی: «آیت‌الله خمینی که رهبری سیاسی روحانیت را به دست گرفته بود اکنون فعالانه در پی رهبری سیاسی همهٔ مخالفان شاه بود. در اوایل پاییز سال ۱۳۴۳ مجلس ایران لایحهٔ مصونیت مستشاران نظامی امریکایی را تصویب کرد. روز چهارم آبان آیت‌الله خمینی بار دیگر در میان احساسات شدید هوادارانش سخنانی ایراد کرد:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

انا لله و اناالیه راجعون

(گریه شدید حضار)

بی.بی.سی: «آیت‌الله در این سخنان لایحهٔ مصوّب مجلسین را ناقض حق حاکمیت ملّی ایران با کاپیتولاسیون خواند. مطلبی که بعدها به کرّات به آن اشاره کرد:

امام خمینی: در زمان رضا شاه وقتی که کاپیتولاسیون به اصطلاح خودشان لغو شد، چه بساطی درست کردند در تبلیغات، یک وقت آن طور هیاهو کردند و جشن گرفتند. آن روزی که اعلیحضرت محمدرضا شاه خلف صدق اعلیحضرت رضا شاه آمد کاپیتولاسیون را برای اینها درست کرد باز هم این داد بلند شد که ای چه خدمت بزرگی، آن را که او لغو کرد، ایشان اثبات کرده‌اند. در لغوش ما جشن باید بگیریم، در اثباتش هم باید جشن بگیریم.»

بی.بی.سی: «در پی این نطق، آیت‌الله خمینی روز سیزدهم آبان به ترکیه تبعید شد. اما روحانیت به گفتهٔ احسان نراقی همچنان فعال ماند:

احسان نراقی: شروع شده بود یک نهضت جدیدی در روحانیت ایران که خودشان را با زمانه تطبیق بدهد و از آن حالت قشری‌گری بیرون بیاید. خوب، بودند دیگر تمام همین روحانیّون، همین مرحوم مطهری و دیگران قلم می‌زدند،

حرفشان این بود که روحانیت باید خودش را از آن حالات بیاورد بیرون و خودش را خارج کند و با زمانه پیش برود و حرکت ارتجاعی را از دست بدهد. یعنی یک عده‌ای از روحانیّون از سالها پیش شروع کرده بودند به اینکه دنیا را بشناسند و مسائل را از دید جدیدی توجّه کنند. و بخصوص بعد از سال ۱۳۴۱ این جریان تشدید شد. یعنی روحانیتی که دید باید با شاه بجگند و شاه راه را به رویش بسته، جز مبارزه‌کار دیگری نمی‌تواند بکند رفت خودش را ساخت که بتواند حریف بشود.»

بی.بی.سی: «پس از وقایع ۱۵ خرداد که شاه روحانیّون سیاسی را کنار زد بسیاری از سیاستمداران ملّی و مذهبی همچنان در زندان بودند، از جمله مهندس مهدی بازرگان.

مهدی بازرگان: روی نهضت آزادی حساسیت دستگاه خیلی بیشتر بود برای اینکه ما صریحاً مخالفت با استبداد داشتیم و لبهٔ تیز حملهٔ ما متوجّه شخص شاه بود و یک نامهٔ سرگشاده‌ای هم در آن موقع بیرون دادیم که گفتیم مسئول همهٔ این جریانات شخص شما هستید. این بود که نسبت به ما خیلی حساسیت داشتند. بنابراین سران نهضت آزادی را محاکمه نظامی کردند در دادسرای ارتش و به زندانهای از یک سال تا ده سال محکوم کردند.»

بی.بی.سی: «رئیس وقت دادگاه تجدید نظر ارتش سرتیپ قره‌باغی بود:

ارتشبد قره‌باغی: من رئیس دادگاه اینها بودم، رئیس دادگاه تجدید نظرشان بودم. ما اینها را روی حرف و مدارکی که پیدا شده بود از موقعی که طالقانی می‌خواسته است در زندان وضو بگیرد از لای جورابش کاغذی به زمین می‌افتد. موقعی که کاغذ به زمین می‌افتد نگهبان زندان که بالای سرشان بوده است، این کاغذ را برمی‌دارد. این کاغذ تلگرافی بود که اینها به ناصر کرده بودند. در آنجا گفته بودند که ما باید مبارزه مسلّحانه بکنیم و آن موقع هم، موقعی که من رئیس دادگاه بودم، من مطابق سبک خودم در دادگاه با اینها عیناً مثل آدم عادی صحبت

می‌کردم: آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر سنجابی بفرمایید صحبت کنید، حتّی مدتی هم اجازه دادم هر چقدر دلشان می‌خواهد دفاع کنند، مورد اعتراض قرار گرفتم، مورد اعتراض اعلیحضرت و دیگران قرار گرفتم. گفتم اگر دادگاه هست باید صحبت کنند...»

بی.بی.سی: «سران جبههٔ ملّی پس از وقایع ۱۵ خرداد از زندان آزاد شدند. اما به گفته دکتر کریم سنجابی جبههٔ ملّی در شیوهٔ مقابله با شاه دچار اختلاف بود:

کریم سنجابی: بعد از آنکه ما از زندان بیرون آمدیم آن وقت دچار اختلاف با مرحوم دکتر مصدق شدیم. عده‌ای از دانشجویان چپی ما از قبیل همین بیژن جزنی و غیره نامه‌ای به خدمت دکتر مصدق نوشتند، شکایت از سازمان جبهه ملّی کردند که اینها افراد شورا را خودشان انتخاب کرده‌اند و به توقعات اعضا و به توقعات دانشجویان ترتیب اثر نداده‌اند. دکتر مصدق هم اطّلاعات کافی از واقعیت امر نداشت. علاوه بر این دکتر مصدق هم اصولاً تشکیلاتی نبود. این بود که مصدق به ما نوشت که تشکیلات بی‌معناست، باید جبههٔ ملّی غیر از احزاب چیزی نباشد، یعنی فقط احزاب در جبههٔ ملّی باشند، فرد عادی نباشد و ما هم چون این رویه مخالف تصمیمی بود که کنگره تصویب کرده بود و خود ما به آن معتقد بودیم یک نامهٔ مفصّلی خدمت آقای دکتر مصدق نوشتیم. دکتر مصدق آن نامهٔ ما را رد کرد. ما به علت رد کردن او نوشتیم و اختیار را به خود ایشان دادیم چون علیه مصدق نمی‌توانستیم بایستیم. به او دادیم تا هر طوری که خودش صلاح می‌داند جبهه ملّی را تشکیل بدهد. این بود که ایشان به فکر این افتادند که جبهه ملّی سوّم را تشکیل بدهند یعنی جبههٔ ملّی مرکب از اعضاء آقای کاظمی را مأمور این کار کردند وزیر خارجه‌شان را، که جبههٔ ملّی سوّم تظاهر به جمع شدن کردند ولی عملی نشد و منحل شد و بالاخره هم آن جبههٔ ملّی سوّم به وجود نیامد. هم جبهه ملّی که منشور و اساسنامهٔ آن را معین کرده بودند و خودش تعطیل کرد به حال تعطیل باقی ماند و میدان برای فعالیت شاه خالی شد.»

بی.بی.سی: «با سرکوب سیاستمداران معتدل که معتقد به مبارزهٔ قانونی بودند به گفته علی‌اصغر حاج سیّد جوادی گرایشهای تند، هواداران بیشتری پیدا کرد:

علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی: بعد از وقایع خرداد ۴۲ با سرخوردگی که به اصطلاح مخالفان و نسلهای جوان مخصوصاً در دانشگاهها نسبت به شیوه و سیر جریان دموکراسی بعد از سقوط دولت مصدق پیدا می‌شود یک گرایش شدید به طرف مذهب و یک گرایش شدید به طرف جنگهای چریکی و جنگهای مسلّحانه در فضای ایران ایجاد می‌شود.»

بی.بی.سی: «و از میان آن، چنان که مهندس بازرگان شرح می‌دهد گروههای چریکی سر برآوردند:

مهندس بازرگان: گروههای چریکی مختلف بود، هم از چپی‌ها بودند هم از ملّی‌ها و مذهبی‌ها بیشتر جوانها بودند و فشار آن زمان، فشار دستگاه از طریق ساواک مخصوصاً و از طرف پلیس طوری بود که خیلی از افراد ایران اعم از طبقهٔ متوسط و افراد مسنّ و جا افتاده و جوانها به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه قانونی و مبارزهٔ علنی و به صورت معقول نتیجه‌ای ندارد. البته من نمی‌خواهم تأییدی بکنم این تصوّر را ولی این طرز فکر خیلی در آن موقع رایج شده بود. و استدلالی که می‌کردند می‌گفتند ببینید از این راه وارد شدید و شما را به زندان انداختند و در هر حال نتیجه‌ای نگرفتید یعنی دستگاه و پشتیبانان دستگاه منطق زور و اسلحه را فقط می‌توانند بپسندند. این بود که چریکها پیدا شدند که طیف وسیعی بودند از معتقدین و فداییان فکر مارکسیست گرفته تا خیلی مؤمنین و مقدسین و آنهایی که طالب شهادت بودند از مسلمانها. همه جور در بینشان بود.»

بی.بی.سی: «تندرویهای شاه و ظهور گروههای مسلّح از درون نیروهای سیاسی و مذهبی، رهبران مخالف را به گفتهٔ دکتر کریم سنجابی در وضع دشواری قرار داده بود:

کریم سنجابی: ما همیشه اعلام می‌کردیم که مبارزه قانونی می‌کنیم. شاه و

دستگاه استبدادی شاه است که می‌خواهد ما را به زیرزمین بفرستد و مبارزهٔ زیرزمینی بکنیم. ولی ما می‌خواهیم مبارزه علنی و قانونی بکنیم. علاوه بر این ما با هر نوع مبارزهٔ تروریستی مخالف بودیم و معتقد بودیم که این نوع مبارزات به هدف نمی‌رساند و دستگاهی که به وسیله تروریسم و مبارزه رزمی به حکومت می‌رسد نمی‌تواند آزادی برقرار کند، حکومتش قطعاً حکومت دیکتاتوری خواهد بود. موقعی که ما در جبههٔ ملّی بودیم، بودند افرادی که زمزمه و صحبت چریکی بودند اینها جزو سازمان جبههٔ ملّی بودند، مثلاً «جزنی» شاگرد خود من بود. من به او می‌گفتم: پسر تو اگر با ما مخالفی برو در خارج یک جمعیت درست کن. اگر با ما هستی این شرط دوستی و انسانیت نیست که علیه ما مبارزه کنی. وقتی که مبارزهٔ ما تعطیل شد اینها مبارزات زیرزمینی را شروع کردند. این یکی از نتایج تعطیل جبههٔ ملّی بود که مبارزهٔ علنی و آشکار مبدل به مبارزه غیرقانونی تروریستی شد و نتیجه دیگر آن پیشرفت روحانیت در مبارزه شد. بعد از ما دسته‌های مختلف چریکی به وجود آمد و متأسفانه به علت نبودن فعالیت جبههٔ ملّی اینها عقیده‌شان از جبهه ملّی برگشته بود و به چپ و به روحانیت رو آورده بودند.»

بی.بی.سی: «در میان روحانیان هم دسته‌ای فعالیتهای مسلّحانه را تأیید می‌کردند اما اکثریت از سیاست پرهیز داشتند. وگروهی هم با فعالیتهای فرهنگی و مذهبی در فکر تحول بنیادی در نهاد مذهب بودند. آیت‌الله خمینی پیش از تبعید به هیئتهای بازاری مسلمان سر و صورتی داده بود که با شاگردانش مثل مرتضی مطهری و دکتر بهشتی ارتباط داشتند. به گفتهٔ حاج محمد شانه‌چی این هیئتها فعالیت خود را مخفیانه ادامه می‌دادند:

محمد شانه چپی: نوع آقای هاشمی رفسنجانی و آقای باهنر و آقای خامنه‌ای و سایرین، اینها آمده بودند در هیئتهای مذهبی در بازار سخنرانی می‌کردند. اعلامیه‌های اینها همه باعث شد که بازاریها بیدار شده بودند و از یک طرف هم

فشار ساواک و ظلم و ستم و تبعیض که حکومت قائل شده بود در بین مردم، اینها همه باعث شد که بازاریها در مقابل حکومت ایستادند، در مقابل شاه ایستادند.»

بی‌بی‌سی: «در بهمن ماه ۱۳۴۳ حسنعلی منصور که بعد از علم نخست‌وزیر شده بود با گلولهٔ یکی از همین مذهبیون طرفدار آیت‌الله خمینی کشته شد و امیر عباس هویدا به نخست‌وزیری رسید. دکتر عبدالکریم لاهیجی وکیل دادگستری می‌گوید با شدّت گرفتن فعالیتهای مسلّحانه، شدّت عمل دولت هم بیشتر شد:

لاهیجی: از اواسط سال ۱۳۴۲ اختناق روزبه‌روز شدّت گرفت و به اوج خود از سالهای ۵۰ به بعد رسید، یعنی از زمانی که فعالیتهای چریکی و مسلّحانه در ایران شروع شد. و از آن زمان به بعد بدترین نوع شکنجه و بدرفتاری با زندانیان سیاسی در ایران معمول شد. شکنجه دیگر به صورت سیستماتیک بود، محاکمات کاملاً جنبهٔ سمبلیک و فرمایشی داشت، فی‌الواقع ساواک بود که بر دادگاههای نظامی حکومت می‌راند بدون کوچکترین اختیاری برای قضاوت نظامی که در سلسله مراتب نظامی کلاً زیر نظر ساواک و شخص شاه بودند.»

بی‌بی‌سی: «با این حال به گفتهٔ مهندس بازرگان هنوز با رهبران سیاسی در زندانها با خشونت کمتری برخورد می‌شد:

مهندس بازرگان: این در واقع یکی از آن نقاط عطفی بود که مدام شدّت پیدا می‌کرد. منتها نسبت به سرانی که موجه بودند و شناخته شده بودند رویهمرفته رفتار ملایم بود، کما اینکه وقتی عدهٔ زیادی از جبهه ملّی و نهضت آزادی راگرفته بودند رفتار با سران جبهه و نهضت آزادی روی هم رفته معقول بود و به علاوه چون مأمورین و مسئولین همه می‌فهمیدند، آنها باطناً طرفدار بودند و اگر دستشان هم می‌رسید حتّی مساعدت هم می‌کردند ولی نسبت به جوانترها شدّت عمل خیلی بیشتر بود. ولی در هر حال به آنجا رساندند که دست همهٔ ماها را بستند و خود به خود چون راه مبارزه قانونی را سد کردند و نگذاشتند که آزادانه از راه قانون، از راه منطق، از راه شرع، از راه انسانیت حرف بزنند و اینها را یا در

زندان گذاشتند یا به طرق مختلف مانع شدند، این فکر پیدا شد که باید مبارزه مسلّحانه کرد. با طرفداران مبارزهٔ مسلّحانه که آنها داخلشان هم چپی بود، هم معتدل ملّی، هم مقدس و مذهبی، با آنها چون می‌خواستند مبارزهٔ مسلّحانه بکنند قهراً رفتار زندان خیلی شدیدتر می‌شد. شکنجه‌های مختلف و حتّی در آن اواخر می‌گفتند آپولو و وسایل عدیده به کار برده می‌شد. تا حدی که بعضیها زیر شکنجه حتّی فوت می‌کردند، کشته می‌شدند و مقاومت می‌کردند. بعضیها برعکس تسلیم می‌شدند. رفته رفته که این وضع توسعه پیدا می‌کرد و شامل همهٔ طبقات می‌شد پایه‌های حکومت استبدادی شاه به این ترتیب سست می‌شد. یکی از عواملش همین بود، رفتارهایی بود که زندانها می‌شد.»

بی.بی.سی: «حکومت فردی همه جاگیر می‌شد و به گفتهٔ ارتشبد جم‌وزرای دولت احساس می‌کردند که کسی که همهٔ تصمیمات را می‌گیرد خود شاه است:

ارتشبد جم: در حقیقت نخست‌وزیر خود اعلیحضرت بود، وزیر خارجه اعلیحضرت بود، وزیر اقتصاد اعلیحضرت بود، آنها فقط مجری دستورات بودند. من شخصاً یک دفعه با مرحوم هویدا صحبت می‌کردم. به ایشان به عنوان گله می‌گفتم که اعلیحضرت زیادی این فرماندهان زمینی و هوایی و دریایی و ژاندارمری را این قدر مستقیم می‌پذیرند و مستقیم دستور می‌دهند که اصلاً ستاد را کوچک می‌کنند. اینها دیگر حاضر نیستند برای ستاد تره خرد کنند. یعنی در حقیقت دستگاه فرماندهی دیگر دستگاه فرماندهی نیست. ایشان به من گفتند که وضع شما درست مثل وضع من است (مرحوم هویدا) گفتند شما خیال می‌کنید که من نخست‌وزیر هستم؟ این وزرا همه می‌روند کارهایشان را مستقیماً با اعلیحضرت حل و فصل می‌کنند، دستورات می‌گیرند و من هم برای اینکه خود را از تک و تا نیندازم تظاهر می‌کنم که بله ما کردیم. بعد به ایشان گفتم که شما چرا تحمل می‌کنید، چرا قبول می‌کنید؟ گفت من اعلیحضرت را دوست دارم و به ایشان معتقد هستم و چون به ایشان علاقه دارم این وضع را قبول می‌کنم.»

بی.بی.سی: «دخالتهای از بالا به گفتهٔ دکتر شاپور بختیار در کوچکترین انتصابات هم محسوس بود:

شاپور بختیار: شما نمی‌توانستید یک دهدار تعیین بکنید قبل از اینکه دهدار را ساواک تأئید کرده باشد. خوب آقا این دهدار را بگذارید خود ده انتخاب کند یا حاج‌محمدجعفر می‌شود یا میرزامحمدباقر. هر کدام شدند، شدند، این آدم چه می‌تواند بکند. قانون را اجرا کرد، خوب ده را اداره کرد خدا پدرش را بیامرزد، باز هم مردم به او رأی بدهند، نکرد شما از تبریز به سفارش کسی برای خراسان یک نفر را می‌فرستید یا از اصفهان برای رضائیه شهردار تعیین می‌کنید این چه هنری است؟ این دهن کجی به مردم نیست؟ این که با چمدان خالی می‌آید و می‌داند که شش ماه یا هفت ماه دیگر می‌خواهد برگردد، چمدانش را که پر کرد برمی‌گردد، کسی هم دیگر مسئول نیست. این بود که دائماً صحبت می‌شد که سپردن کار مردم به مردم. درست عکس آن را انجام می‌دادند. عدم سپردن کار مردم به مردم، مردم حق فضولی ندارند. من جایشان کار می‌کنم. این که نمی‌شود.»

بی.بی.سی: «و به گفتهٔ دکتر لاهیجی این شیوه عمل دیگر همه جاگیر شده بود:

دکتر لاهیجی: به مرور تمام نهادهایی که در جامعهٔ ما جا افتاده بود بخصوص در آن چند سال دورهٔ حکومت دکتر مصدق، چه دادگستری، چه مطبوعات، چه احزاب سیاسی به مرور اینها محو می‌شوند و کلیه اختیارات آنها مستقیماً و بلاواسطه می‌رسد به رأس هرم اقتدار و قدرت که شخص شاه است. یعنی روزبــروز از اختیارات و اقتدارات نهادهای اجتماعی و سیاسی که باید کنترل‌کنندهٔ قدرت باشند کاسته می‌شود و به اختیارات قوه مجریّه و فی‌الواقع به اختیارات شخص شاه اضافه می‌شود. من یک مثال می‌زنم: هویدا وقتی در چارچوب همان انتخابات مجالس آن زمان و در چارچوب همان به اصطلاح اپوزیسیون فرمایشی آن زمان که یکی دو تا حزب بودند وقتی مثلاً حزب مردم، یک نماینده حزب مردم، که خوب می‌دانیم در رأس حزب مردم کی بود

نمایندگان حزب مردم هم با موافقت ساواک به مجلس می‌رفتند. وقتی از هویدا استیضاح می‌کنند، هویدا در مجلس بلند می‌شود و می‌گوید شما کی هستید از من استیضاح بکنید؟ من فقط یک مسئول دارم و جوابگوی یک نفر باید باشم و آن شخص شاه است.»

بی.بی.سی: «شاه مستبدانه عمل می‌کرد اما به نظر ارتشبد جم اطرافیان شاه و بسیاری از مردم در تبدیل او به شاهی مستبد نقش داشتند:

ارتشبد جم: البته آن اعلیحضرت وقتی که شاه شد این اعلیحضرت این اواخر نبود. به کلّی این‌رو و آن‌رو شد. در آن سالها خیلی دموکرات منش بود، افکار به اصطلاح آزادیخواهی و ملّت‌خواهی خیلی زیاد داشت. دیکتاتور را خودساخت. خود ملت ایران و خود همین مردم و وزرا و وکلا بودند که آن شاه آزادمنش و بی‌ادعا را تبدیل به خدا کردند.»

بی.بی.سی: «شاه دیگر خود را بلامنازع و مقتدر می‌دید و معتقد بود که تحولی بنیادی را در جامعهٔ ایران رهبری کرده است:

ارتشبد جم: برای اینکه در صف ممالک مترقی دنیا قرار بگیریم لازم بود که ما که متأسفانه روی همان علل انحطاط عقب مانده بودیم، یکمرتبه و در یک مرحله تمام آثار ضعف و انحطاط اجتماعی و اخلاقی و روحی خود را از بین ببریم. موقعیت اجازه نمی‌داد که امروز یک اقدام به اصطلاح اصلاحی انجام بدهیم و این اقدام را کم‌کم مملکت هضم بکند و بعد از یک سال دو سال یک اقدام دیگر. در این صورت شاید بیست سال، سی سال طول می‌کشید تا اینکه ما تا حدودی خود را همگام سایر ملل می‌کردیم. این سیر ترقی و پیشرفت چرخ تمدن دنیا این فرصت را به هیچ کس نمی‌دهد، بخصوص به مملکت ما در آن موقعیت جغرافیایی مهمّش. پس لازم بود که یکمرتبه تمام آثار ضعف و انحطاط خود را کنار می‌گذاشتیم و هر عملی که برای رسانیدن ما به پایهٔ ممالک مترقی دنیا لازم بود اتخاذ بکنیم. این عمل جنبهٔ کاملاً انقلابی داشت.»

بخش دوّم

اسناد نهضت دو ماههٔ روحانیون

مقدمه

علی دوانی می‌نویسد:

«روزنامهٔ کیهان در روز دوشنبه ۱۶ مهر مطابق ۸ جمادی‌الاولی در صفحه اوّل خود با حروف درشت نوشته بود: «طبق لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که در دولت به تصویب رسیده و امروز منتشر شده به زنان حق رأی داده شده.»

روزنامه‌های عصر تهران مانند اطّلاعات و کیهان معمولاً سه ساعت بعد از انتشار به قم واقع در ۲۴ فرسخی تهران می‌رسد. آن روز نیز نزدیک غروب که روزنامهٔ کیهان با آن لحن معنی دارو تیتر تکان‌دهنده، بدست مردم متدیّن قم و روحانیون حوزه علمیه رسید، موجی از خشم و عصبانیت پدید آورد.

روزنامهٔ اطّلاعات هم متن تصویبنامه را (منتها بدون تفسیر مزبور) درج کرده بود، ولی خود تصویبنامه از تصریح به این معنی کوتاه بود.

روحانیون قم در رأس آنها مراجع تقلید در مدتی که لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیئت دولت مطرح بود، مراقب نتایج آن بودند، و از بعضی قرائن

احتمال خلافی نیز در آن می‌دادند ولی باور نمی‌کردند به این صورت از تصویب هیئت وزیران بگذرد و تا این حد مخالف قانون و ضدّ دین باشد! عصبانیت روحانیون تنها به خاطر این نبود که تصویب نامه در معنی حق رأی به بانوان داده است، بلکه اهمیت موضوع از آنجا سرچشمه می‌گرفت که دولت در تصویبنامهٔ خود اولا قید اسلام را از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشته و اصلاً سخنی از آن به میان نیاورده بود، گوئی ایران مملکت اسلامی نیست. ثانیاً در مراسم تحلیف و قسم خوردن، به جای قرآن مجید، کتاب آسمانی نوشته بود. ثالثاً ذکوریت از شرایط مزبور حذف و بجای آن «باسواد» مسطور بود، تا به نظر آنان زنان ایران هم بتوانند رأی بدهند و رأی بگیرند.

موضوع حق رأی دادن به بانوان بهانه‌ای بیش نبود، و هدف عمده حذف قید اسلام از «شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان» بود که بدین وسیله راه برای سایر فرقه‌ها مانند یهودی، مسیحی، زرتشتی و مخصوصاً فرقه ضالهٔ بهائی عمّال خطرناک بیگانه در داخله کشور ایران، باز شود لذا برای تسهیل امر قید «قرآن» را نیز از قسم‌نامه برداشته و جمله «کتاب آسمانی» را جای آن گذاشته بودند تا بدین وسیله فرقه‌های مزبور حتّی اعضاء حزب سیاسی بهائی که مسلک ساختگی خود را «دیانت» نامیده و جنگ الخرافات خود را «کتاب آسمانی» می‌دانند بلامانع بتوانند به عضویت انجمنهای ایالتی و ولایتی شهرها و استانهای مملکت اسلامی ایران انتخاب شوند، و سرنوشت مسلمانان را بدست گیرند و در تمام امور عام‌المنفعه آنها دخالت کنند و بدین گونه اختیارات فراوانی در همه شئون زندگی مردم ایران بدست آورند!

اقدام فوری

چنانکه گفتیم روزنامه‌های عصر تهران که تصویبنامه دولت و قیود تغییر یافته آن را منتشر ساختند نزدیک غروب به قم رسید، و بدنبال آن طوفانی از خشم و

ناراحتی در میان عموم طبقات خاصه جامعه روحانیت پدید آمد. آن روز بعد از نماز مغرب و عشاء تقریباً سه ساعت بعد از رسیدن جرائد به قم منزل آیةالله‌العظمی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بنیان‌گذار حوزه علمیه سه تن از آیات عظام قم آیت‌الله گلپایگانی، آیةالله شریعتمداری و آیةالله خمینی با حضور فرزند بزرگ آن مرحوم، آیت‌الله آقا مرتضی حایری نظر به ضیق وقت به طور فوق‌العاده جلسهٔ تشکیل داده و تا پاسی از شب در پیرامون تصویبنامهٔ دولت و نحوهٔ اقداماتی که می‌باید انجام گیرد به مذاکره پرداختند.

آقایان عقیده داشتند خطری عظیم دیانت مقدّسه اسلام و قرآن مجید را تهدید می‌کند و دولت دانسته یا ندانسته دست به این خطر زده است.

چون نگهبانی دین مبین اسلام و پاسداری قرآن مجید به عهده مراجع تقلید و زعمای مسلمین می‌باشد و آنها هستند که باید تکلیف مردم را روشن ساخته و به موقع بانک بیدارباش را به صدا درآورند، لذا تصمیم گرفتند صبح فردا اقدام جدّی به عمل آورند و جلو این سیل بنیان کن را هر چه زودتر بگیرند.

آیات عظام نامبرده بالاخره پس از شور و تبادل نظر به این نتیجه رسیدند که این خطر مقدمهٔ خطرات بزرگتر و سرلوحه دستبرد بیشتری به قانون اساسی برای تضعیف اساس دین و تزلزل ارکان ایمان مسلمین است، بدین لحاظ فردای آن شب مراتب اعتراض خود را نسبت به مواردی که دولت در تصویبنامه خود تغییر داده بود تلگرافی به اطلاع اعلیحضرت همایونی رسانده و از دولت به شاه شکایت نمودند...

تلگراف حضرت آیةالله خمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهداء تحیت و دعا به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است دولت در

انجمنهای ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملّت مسلمان شود.

الداعی روح‌الله الموسوی

تلگراف حضرت آیت‌الله شریعتمداری

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پیشگاه رفیع اعلیحضرت همایون شاهنشاه با ابلاغ سلام و تقدیم ادعیه به طوری که روزنامه‌ها منتشر کرده‌اند دولت در ضمن تصوینامه لایحهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی شرط اسلام و شرط ذکوریت را در رأی دهنده و انتخاب شونده الغاء نموده و ضمناً رأی دادن و انتخاب شدن را به کلیه افراد ملّت (اعم از زن و مرد) داده است. نظر به اینکه این تصمیم دولت مخالف با موازین شرعی است و بالنتیجه مخالف با قانون اساسی است و صلاح ملک و ملّت نیست لذا خواهشمندیم که دستور اکید فرمائید دولت هر دو مورد مذکور را اصلاح نماید.

الاحقر سیدکاظم شریعتمداری

تلگراف حضرت آیت‌الله گلپایگانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی دامت عظمته

بعد از اهداء تحیت از نظر علاقه به حفظ مصالح عالیه دین مبین اسلام و امنیّت و استقلال مملکت و عطف توجّه خاطر ملوکانه در مورد بعضی مقررات که از

طرف دولت به عنوان لایحه قانونی صادر می‌شود معروض می‌دارد تصویب‌نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی که در مواد آن مصالح مملکت و انطباق با قوانین محکمه شرع مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رعایت نشده مخصوصاً در مورد شرط اسلام و مرد بودن انتخاب شونده و انتخاب کننده باعث نگرانی و سوءانعکاس است. مستدعی است با اهتمامی که همواره به حفظ جهات اسلامی و مملکتی اظهار فرموده‌اید دولت را از این گونه اقدامات ممنوع و امر به مراعات جهات اسلامی را در کلیه امور مملکتی صادر فرمایند رجاء واثق آنکه خداوند متعال مملکت شیعه را از خطرات محفوظ و عموم مسلمین را در اعلاء کلمه دین و نیل به هدفهای اسلام موفق و منصور دارد.

محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

تلگراف حضرات آیات‌الله زنجانی، داماد، آملّی و حائری

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی دامت عظمته

تصویب‌نامه مربوط به تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی که مبنی بر تساوی مسلمان و کافر و زن و مرد می‌باشد و در مراسم تحلیف بجای قرآن کتاب آسمانی قید شده است گذشته از اینکه قدم استواری در راه ترقّی واقعی نیست مخالف با مصالح عالیه اسلام و کشور و مقام سلطنت است و با قانون اساسی و احساسات قریب به اتفاق ملّت مسلمان ایران نیز موافقت ندارد. بنابراین از پیشگاه معظم ملوکانه تقاضا داریم که دستور مقتضی به منظور اصلاح صادر فرموده و با وضع رقّت‌بار روز توجّه دولت را به امور اساسی معطوف فرمائید

با تقدیم احترامات فائقه

احمدالحسینی‌الزنجانی، محمدالموسوی، هاشم آملّی، مرتضی الحائری

تلگراف آیت‌الله عراقی

مقام شامخ اعلیحضرت همایون شاهنشاه خلدالله ملکه لاعلاءالدین

ضمن اهداء تحیات وافره نخست مزید موفقیت ذات همایونی را در اصلاحات اساسی از درگاه ایزد متعال مسئلت داشته بعداً از نظر علاقه به تحکیم مبانی سلطنت مشروطه در پرتو اجراء حدود موازین اسلامی به حکم وظیفه دینی استدعا دارد که دولت را از تصویب لوایحی که نه تنها به حال کشور سودی ندارد بلکه صددرصد زیان بخش است مانند شرکت نسوان در انتخابات ممنوع فرمائید موجب دعاگوئی عموم مسلمین و علاقه خاطر عامه است نصح ملوک لازم و تأمل در عاقبت امور واجب.

قم–الاحقیر عبدالنبی نجفی عراقی

تلگراف اعلیحضرت همایونی

در پاسخ تلگرافات زعمای حوزه علمیه قم

کاخ سعدآباد - قم - شمارهٔ، ۳۰۵ک ۹۰ ت ۷/۲۴

جناب مستطاب حجةالاسلام...دامت افاضاته قم-

تلگراف جنابعالی واصل شد و از ادعیه خالصانه‌ای که اظهار داشته‌اید، خوشوقتی و امتنان داریم. پاره‌ای قوانین که از طرف دولت صادر می‌شود چیز تازه‌ای نیست. و یادآور می‌شویم که ما بیش از هر کس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم، و این تلگراف برای دولت ارسال می‌شود ضمناً توجّه جنابعالی را بوضعیت زمانه و تاریخ و هم چنین بوضع سایر ممالک اسلامی دنیا جلب می‌نمائیم. توفیقات جناب مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم.

۲۳ مهر ۱۳۴۱- شاه

تلگراف حضرت آیت‌الله گلپایگانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

تهران: جناب آقای نخست وزیر دام جلاله

چون اعلیحضرت همایونی در جواب تلگراف حقیر راجع به اصلاح مواد تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی مرقوم فرموده‌اند: تلگراف برای دولت فرستاده می‌شود. عرض می‌شود اگر چه انتظار نمی‌رفت از دولت با مسئولیت خطیری که در تطبیق مقررات با قواعد مقدمه اسلام و حفظ مصالح عالیه مملکت و احترام از عقاید و افکار عموم مسلمانان دارد چنین تصویبنامهٔ که موجب نگرانی و معرض سوء استفاده دشمنان دیانت و استقلال مملکت است صادر شود نظر به علاقه‌ای که جنابعالی به اجراء منویّات ملوکانه دارید دستور فرمائید تطابق تصویبنامه را با قوانین دین مبین که مشخصّ آن علماء اعلام و مراجع تقلید می‌باشند مراعات و شرط مرد و مسلمان بودن انتخاب کننده و انتخاب شونده را صریحاً در آن قید نمایند و هم چنین در کلیه مقررات دولتی این موضوع را ملحوظ و سدّ استقلال مملکت و بقاء سلطنت مذهب جعفری را محکم و استوار دارند توفیق جنابعالی را در حفظ نوامیس اسلام و مملکت و تأمین رفاهیت عامه از خداوند متعال مسئلت دارم.

۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۸۲ محمدرضاالموسوی‌الگلپایگانی

تلگراف حضرت آیت‌الله شریعتمداری

بسمه تعالی

نخست وزیر محترم جناب آقای علم دام مجده

با ابلاغ سلام و تحیات راجع به الغاء شرط اسلام و شرط ذکوریت در تصویب‌نامه مربوط به انجمن‌های ولایتی و ایالتی تلگرافی به حضور اعلیحضرت

همایونی مخابره و نظر جامعه روحانیت شیعه را معروض داشته و چون شاهنشاه معظم در ضمن جواب موضوع را به دولت احاله فرموده‌اند لذا نظر جنابعالی را به نکات ذیل جلب می‌نمائیم:

اولاً الغاء دو شرط مزبور در رأی دهنده و انتخاب شونده مخالف با موازین شرعی است ثانیاً آنچه مخالف شرع باشد مخالف با قانون اساسی است و سمت قانونیت پیدا نخواهد کرد. ثالثاً چنانچه در قانون اساسی تصریح شده است موافقت یا مخالفت شرع را علماء و مراجع بزرگ شیعه باید معین نمایند بناء بر مراتب فوق انتظار جامعه روحانیت و اکثریت قریب به اتفاق ملت از جناب عالی این است که به قراری که در ضمن قوانین مصوب دورهٔ اوّل مجلس شورای ملّی صریحاً ذکر شده است شرط بوده اسلام و ذکوریت را در ضمن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی صریحاً قید فرمائید و بدین وسیله نگرانی و تشویش عمومی را برطرف سازید و دستور فرمائید که مقررات دین مقدس اسلام را در جمیع مراحل بیش از این مراعات فرمایند.

۴۱/۷/۲۸ الاحقرسیدکاظم‌شریعتمداری

تلگراف حضرت آیت‌الله خمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

تهران جناب آقای اسدالله علم نخست‌وزیر ایران

در تعطیل طولانی مجلسین دیده می‌شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است که مطمئن باشید تخلّف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شوری برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملّت مسلمان و قانون خواهد کرد، ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام که تشخیص آن به نصّ قانون

اساسی محوّل به علمای اعلام و مراجع فتوی است و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهاء اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوی داده و میدهند در این صورت حق رأی دادن به زنها و انتخاب آنها در همه مراحل مخالف نص اصل دوّم از متمم قانون اساسی است و نیز قانون مجلس شوری مصوب و موشح ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را در انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری از زنها سلب کرده است مراجعه کنید به مواد هفت و نه قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی پانزده و هفده قانون انجمن بلدیه (شهرداری) در این صورت چنین حقی به آنها دادن تخلّف از قانون است و نیز الغاء شرط اسلام در انتخاب کننده و انتخاب شونده که در قانون مذکور قید کرده و تبدیل قسم به قرآن مجید را به کتاب آسمانی تخلّف از قانون مذکور است و خطرهای بزرگی برای اسلام و استقلال مملکت دارد که یا غفلتاً یا خدای نخواسته عمداً اقدام به این امر شده است اکنون که اعلیحضرت درخواست علماء اعلام را به دولت ارجاع فرموده‌اند و مسئولیت به دولت شما متوجّه است انتظار می‌رود به تبعیت از قوانین محکم اسلام و قوانین مملکتی اصلاح این امر را به اسرع وقت نمائید و مراقبت کنید که نظائر آن تکرار نشود و اگر ابهامی در نظر جنابعالی است مشرّف به آستانه قم شوید تا هر گونه ابهامی حضوراً رفع شود و مطالبی که به صلاح مملکت است و نوشتنی نیست تذکر داده شود. در خاتمه یادآور می‌شود که علماء اعلام ایران و اعتاب مقدّسه و سایر مسلمین در امور مخالفه با شرع مطاع ساکت نخواهند ماند و به حول و قوهٔ خداوند تعالی امور مخالفه با اسلام رسمیت نخواهد پیدا کرد.

۴۱/۷/۲۸

روح‌الله الموسوی الخمینی

متن تلگراف حضرت آیت‌الله نجفی

مقام منیع حضرت اشرف آقای علم نخست‌وزیر محترم با کمال احترام مصدّع می‌شود: نسبت به انتخاب بانوان در انجمن‌ها و شرط نشدن اسلام در منتخبین و رسمیت ندادن قرآن را در مقام تحلیف بسی افکار عموم طبقات بالاخص روحانیت ناراحت و در اضطراب می‌باشد لذا از باب خیرخواهی مستدعی است جداً و اکیداً از تصویب آن منع و از نشر چنین مقالاتی در جراید جلوگیری فرمایند امید است پیوسته به حمایت از اسلام و مقدمات دینیه موفق بوده باشید.

شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی

متن تلگراف حضرات آیات‌الله آقایان داماد، زنجانی، حائری و آملّی

حضرت آیة‌الله العظمی آقای بهبهانی مدظله

پس از تقدیم تحیات و اظهار خلوص در تعقیب تلگراف به پیشگاه معظم شاهنشاه و ارجاع به دولت معروض می‌دارد: تصویبنامه مربوط به تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی چون مخالف با قواعد مقدمه اسلام است به نصّ اصل « ۲ » متمم قانون اساسی مردود می‌باشد و با اصل تفکیک قوی و ماده ۷ و ۸ قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی مصوب ۲۵ قمری نیز مخالف است و با این وضع رقت‌بار دردی از دردهای بی‌شمار ملّت‌ها را دوا نمی‌کند و ثمری جز تولید تشنّج و صورتی جز تقلید بی‌منطق ندارد بنابراین تصویبنامه فعلی خودبخود ملغی می‌باشد و پس از تشکیل مجلسین نیز قابل طرح نخواهد بود تقاضا داریم عین تلگراف را برای دولت ارسال فرمائید. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

احمدالحسینی‌الزنجانی، محمدالموسوی، هاشم آملی، مرتضی‌الحائری

متن تلگراف حضرت آیةالله عراقی

بسمه تعالی

خدمت آقای نخست‌وزیر دام توفیقاته لاعلاءالدین

پس از اهداء تحیات کامله نخست توفیق شما را در اجراء حدود و توافیق مشروطه که محدود است به موجب قانون اساسی که باید تعدّی از موازین قوانین اسلامی نشود والا مطروح است، تمنا دارد که مقرر فرموده مسئله انتخاب بانوان را در کلیه مجالس ممانعت نمایند. مطلب نشدنی است قیاس به پارهٔ از قوانین مع‌الفارق. من آنچه شرط بلاغ است با تو خواهم گفت.

قم عبدالنبی نجفی عراقی

تلگراف حضرت آیت‌الله حکیم

نجف تهران شماره ۸۴ک ۱۲۷ ت ۱۱/۳تاریخ وصول ۴۱/۸/۱۴ - ۱۵ل‌ت

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت آیت‌الله بهبهانی دامت برکاته - تهران

قبلاً بوسیله نامه به حضرت عالی تذکر دادم تصویب لایحه انتخابات نسوان مخالف اصول متبوعه و موجب تنفر ملّت مسلمان ایران است تلگرافات و نامه‌های زیادی از علماء دامت برکاتهم و مسئولین ولایات ایران به اینجانب رسیده و انزجار مؤمنین را از آن لایحه می‌رساند.

لذا لازم دیدیم بدین وسیله مجدداً تذکر دهم که به اولیای امور ابلاغ دهید که از تصویب این گونه قوانین که برخلاف قوانین مقدسه اسلام و مذهب حقه جعفریست جلوگیری نمایند و این مرکز اسلامی که مطمح انظار مؤمنین جهان است برایگان از دست نداده و به طوفان بلاهای گوناگون نیندازند.

و از جریانات اخیرهٔ ممالک اسلامی عبرت و پند گیرند ذلک بـانالله لم یک مغیراً نعمةانعمها علی قوم حتّی یغیروا ما بانفسهم و انالله سمیع علیم (۱).
(آیه شریفه قرآنیه سوره انفال آیه ۵۳)

محسن الطباطبائی الحکیم

تلگراف حضرت آیت‌الله خوئی

تاریخ ۴۱/۷/۲۶

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت آیة‌الله آقای بهبهانی دامت برکاته - تهران

تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به تساوی زن و مرد و کافر و مسلمان در انتخابات انجمنها مخالف شرع انور و قانون اساسی است لذا استنکار شدید خود و حوزه علمیه نجف اشرف را بدین وسیله اطلاع داده مستدعی است مراتب را به پیشگاه اعلیحضرت همایونی ابلاغ تا برحسب اقداماتی که در مورد حمایت از دین مبین اسلام فرموده‌اند امر ملوکانه به الغاء این تصویب‌نامه اضدار فرمایند.

تلگراف حضرت آیت‌الله بهبهانی

تهران - به عرض مبارک ملوکانه می‌رساند

با تقدیم خلوص و احترامات لازم مصدّع است بطوری که در همین یکی دو سال اخیر ملاحظه می‌شود جریاناتی عملاً و عنواناً در این مملکت می‌گذرد که به

۱ـ ترجمه آیه شریفه: (حکم ازلی خدا) آن است که هر نعمتی را به قومی عطا کرد تغییر نمی‌دهد (و نعمت را به عذاب مبدل نمی‌کند) تا وقتی که آن قوم حال خود را تغییر دهند (و اطاعت را بدل به معصیت کنند) و خدا شنوای (دعای پاکان) و دانای (بد و خوب احوال

طور کلّی با شئون قانون اساسی و شرع مبین اسلام منافی و غیرقابل انطباق است و طبعاً موجب تهییج افکار مردم متدیّن ایران می‌گردد، منجمله اخیراً تصویبنامه‌ای برای اجرای انجمن ایالتی منتشر شد که در شرائط انتخاب برخلاف شرع و هم چنین برخلاف قانونی است که در دورهٔ اوّل مجلس شورای ملّی به موجب قانون اساسی گذشته است که به موجب آن طبقه نسوان بهیچ عنوان حق انتخاب در انجمن ایالتی و ولایتی ندارند این پیشآمد موجب نگرانی علماء اعلام و متدیّنین مردم را فراهم کرده.

با مراجعات مستقیم و غیرمستقیم به حقیر و تلگرافاتی که از طرف اعاظم علمای قم حضور مبارک شده حاکی از کمال اطمینان و علاقهٔ مخصوص است که به شخص اعلیحضرت همایونی اظهار گردیده و امیدوارند که اعلیحضرت دستور اکید فوری صادر فرمایند اولاً از این به بعد مراقبت کامل بشود که از این گونه پیشآمدها در مملکت اسلامی نشود و ثانیاً در این مطلب که عنوان تصویبنامه به خود گرفته به هر طریق که مقتضی بدانند فوراً اصلاح لازم به عمل آید.

بالصراحه باید عرض کنم که دخالت زنان در امر انتخابات چون مستلزم مفاسد دینیهٔ عظیمه است حرام و مخالف آئین مقدس اسلام است. در چندی قبل هم این زمزمه‌ها شروع شده بود فتاوی علمای اعلام منجمله مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی طاب ثراه و حقیر و حضرت آیةالله مرحوم آقای حجت کوه کمری و آقای صدررضوان‌الله علیهم بر حرمت دخالت زنان صادر شده است که تقدیم می‌گردد در خاتمه جز تقدیم ادعیه خالصانه عرضی نیست.

محمدالموسوی البهبهانی

فتوای مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی قدس سره

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به عرض عالی می‌رساند اگر چه اولیاء امور متوجّه به این معنی بوده و هستند لکن نظر به اینکه همین قسم که مرقوم داشته‌اند ممکن است بعیداً که بعضی زمزمه‌ها تأثیری داشته باشد مستدعی است تذکر دهید که در کشور اسلامی امری که (دخالت زنها در انتخابات) مخالف احکام ضروریهٔ اسلام است ممکن الاجراء نیست دوام تأییدات جناب مستطاب عالی را از خداوند عزشأنه مسئلت می‌نماید.

حسین الطباطبائی

فتوای مرحوم آیت‌الله حجّت

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بشرف عرض عالی می‌رساند خیلی مناسب است که حضرت مستطاب عالی به اولیاء امور تذکر دهید که در بلاد اسلامی امری که مخالفت آن از جهاتی با شریعت مقدسه محرز است اجراء آن غیر ممکن است و تولید مفاسد خواهد نمود. از مساعی جمیله حضرتعالی تشکر می‌نمایم.

الاحقر محمدالحسینی الکوه‌کمری

فتوای مرحوم آیت‌الله سیّدصدرالدین صدر

خدمت حضرت مستطاب آیة‌الله آقای میر سیدمحمدبهبهانی دامت برکاته

به عرض عالی می‌رساند: همواره از خداوند متعال سلامتی و عزت وجود محترم و تأیید و توفیق را برای خدمتگذاری به اسلام و مسلمین خواستارم تلویحاً تصدیع می‌دهد: با آنکه در طرح قانون انتخابات که اخیراً از طرف جناب آقای نخست‌وزیر در معرض افکار عمومی قرار داده شده صریحاً اجازه مداخله در انتخابات به زنها داده نشده است و این امر از هر جهت مورد تقدیر و تحسین

می‌باشد، ولی چون اخیراً زمزمه‌هائی از بعض اطراف شنیده می‌شود و مطالبی در بعض جرائد منتشر می‌گردد مقتضی است حضرتعالی متذکر فرمائید که این صحبتها و مطالب موجب تزلزل و تردید جناب آقای نخست‌وزیر و مصادر امر نگردد. زیرا مداخله زنان در انتخابات به جهاتی چند غیرمشروع می‌باشد و در کشور اسلامی به حول و قوه الهی اجراء نمی‌گردد. و السلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

سیدصدرالدین صدر

اعلامیه

علما و روحانیون تهران

بسم‌الله الرحمن الرحیم به تاریخ ۲۴ جمادی‌الاولی‌سنه ۱۳۸۲
مطابق ۱۳۴۱/۸/۲

مردان و زنان مسلمان ایران! آشفتگی‌ها و پریشانی‌ها بر احدی پوشیده نیست همه جا مظاهر فساد اخلاق، فقر، هرج، مرج، و هر گونه اعمال نامشروع مشهود است. دین و دنیا هر دو در آخرین درجات انحطاط قرار دارد، و همه روزه بار بیشتری از بلا و درد بر دوش مردم ستمدیده گذاشته می‌شود، اخیراً زمزمهٔ دیگری ایجاد کرده با تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی و شرکت دادن بانوان نغمهٔ نوینی آغاز می‌کنند. ملت ایران! ما در صدد این نیستیم که دربارهٔ مواد این تصویبنامه گفتگو کنیم و از نظر دین مقدس اسلام سخنی بگوئیم، زیرا با توجّه به تذکرات آقایان اعلام و مراجع مطلبی مخفی نمانده است. بلکه می‌خواهیم بپرسیم مگر دولت می‌تواند با تصویبنامه قانون بگذارند؟ مگر با نبودن نمایندگان واقعی مردم می‌توان برای سرنوشت یک ملّت قانون گذرانید؟ این عمل در دنیا عمل ظالمانه‌ایست که افرادی در پناه قدرت شخصی بخواهند سرنوشت ملّتی را تغییر دهند و یا فرضاً دستورات مذهبی و اصول مسلمه و قوانین موضوعه آنرا

تبدیل نمایند، کسانی که ذیل این ورقه را امضاء می‌کنند و نامشان را در زیر این اعلامیه مشاهده می‌کنید، امید است از زمرهٔ خدمتگذاران صدیق دین بوده باشند که با هیچ دسته و جمعیت رابطهٔ بخصوصی نداشته و نسبت به تمام افراد مسلمان با چشم برادری می‌نگرند و شاید هر کس ما را بشناسد با همین وصف بشناسد و مقصودی از این گفتار جز خیرخواهی و بیان حقیقت نداریم. البته با توجّهات حضرت باری تعالی شأنه و عنایات خاصهٔ حضرت ولی عصرأروحناله الفداء مردمی هستند که به اهمیت و حساسیّت موقع پی‌برده، به وظایف دینی و انسانی خود عمل نمایند خدای متعال همه را در راه رشد و صلاح هدایت فرماید.

والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی

الاحقرسیدعلی‌اصغر خوئی، الاحقرسیدآقا الموسوی الخلخالی، الاثم‌محمدصادق الحسینی اللواسانی - الاحقر مهدی‌الحسینی امام جماعت مسجد لاله‌زار - بهاءالدین صدوقی - الاحقر احمدالحسینی الشهرستانی - اقل‌العباد جعفر خندق‌آبادی - سیّد صدرالدین جزائری، الاحقر علینقی الموسوی - الاحقر محمدرضا الموسوی الدزفولی - اقل‌الحاج الشیخ جوادالفومنی الحائری - محمدباقر آشتیانی - محمدحسین‌الحسینی الطهرانی - مهدی‌الحسینی انگجی - محمدتقی جعفری - سیّدمرتضی ایروانی - سیّدرضا شیرازی - محبی‌الدین انواری - الحاج‌آقاعبدالله آل‌آقا - سیّدرضا مصطفوی تفرشی - سیّدیحیی اسلامبولچی - محمدتقی الحسینی الطهرانی - الاحقر عبدالحسین سیّدی الحسینی القمی - محمداسمعیل جاپلقی - الاحقر جعفر المنکرانی - الاحقر ضیاءالدین الحسینی الاسترابادی عفی‌عنه.

اعلامیه اصناف تهران

بسمه‌تعالی

پیرو تلگرافات عدیده حضرات آیات عظام و مراجع بزرگ ایران و نجف دامت برکاتهم دربارهٔ تصویبنامه اخیر که برخلاف شرع مقدس اسلام و قانون اساسی ایران قسم به قرآن کریم تبدیل به کتاب آسمانی گردیده و قرآن مجید را در ردیف تورات و انجیل و سایر کتب ضاله قرار داده و هم چنین شرط اسلام و مرد بودن را از انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده حذف کرده‌اند بدین وسیله اصناف تهران اعلام می‌دارند که:

تا حصول نتیجه در هر مرحله پشتیبانی کامل خود را از رهبران دینی و مراجع تقلید ابراز نموده و در دفاع از حریم مقدس اسلام از هیچ گونه فداکاری دریغ نخواهند نمود.

صنف فرش فروش تهران حاج سیّدحسن فرشچی - صنف خرازی فروش تهران حاج معین خرازی رحمانی - صنف کفاش تهران حاج محمد اطمینان - رضا نکوئی - صنف آهن‌فروشان تهران حاج محمد حسین ساده - صنف آلومینیم فروش تهران حاج محمد مهدیان - صنف بزاز تهران حاج علی اصغر کنعانیان - صنف دوخته فروش تهران حاج محمد هادی ماضی - صنف پیراهن‌دوز تهران حاج رجبعلی پیراهنچی - صنف ساعت فروش تهران حاج عبدالعلی زمردیان - صنف زرگر تهران حاج علی‌اصغر سرخه‌ای - صنف مقوافروش تهران حاج مرتضی لطیفی - صنف میخ فروش تهران حاج‌جواد حقیقت‌گر - صنف عتیقه فروش تهران قدیریان - صنف جواهرساز تهران حاج میرزا اسمعیل جواهری - از طرف عینک فروشان تهران حاج عباس عینک‌چیان - صنف دفتر فروش تهران علی کوچک‌منش - مبلساز تهران حاج محمدمهدی شفیعی - صنف کاغذ فروش تهران حاج عبدالله قندی -

حاجی‌کاغذیان.

دوّمین تلگراف

حضرت آیت‌الله شریعتمداری

بسمه‌تعالی

تهران - حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از تقدیم تحیات در تعقیب تلگراف سابق راجع به تصویب‌نامهٔ دولت در امر انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی و الغاء «قیداسلام» و «قرآن‌مجید» به کتاب آسمانی لازم است به عرض برسانم: مرتباً تلگرافات و طومارها و نامه‌هائی از طرف عموم طبقات مردم دائر بر اعتراض به تصویب‌نامهٔ مزبور از تمام شهرستانها به حقیر و سایر آقایان علماء اعلام می‌رسد و حکایت از یک ناراحتی و نگرانی شدید عمومی می‌کند، با کمال تأسف با اینکه اعلیحضرت همایونی رسیدگی به این موضوع را به دولت ارجاع داشته‌اند، آقای نخست‌وزیر نه تنها تذکرات صریح مراجع دینی راجع به مخالفت صریح تصویب‌نامهٔ مزبور با موازین شرعی و اصول قانون اساسی را نادیده گرفته بلکه برای افکار عمومی مسلمانان هم احترامی قائل‌نشده و همچنان در مورد تصویب‌نامهٔ مذکور پافشاری می‌کنند و این اصرار آقای نخست‌وزیر ممکن است خدای نکرده عواقب ناگواری ببارآورد، عموم مردم مسلمان از اعلیحضرت که به عنوان پادشاه یک کشور مسلمان و شیعه اعلام وفاداری به اصول این مذهب مقدس و حفظ قانون اساسی نموده‌اند انتظار دارند که به آقای نخست‌وزیر دستور دهند بیش از این موجبات ناراحتی مردم را فراهم نسازند.

صریحاً عرض می‌کنم مردم مسلمان اقدام نخست‌وزیر را در تبدیل نام قرآن مجید به کتاب آسمانی مبارزهٔ آشکاری با قرآن مجید و مذهب رسمی کشور تلقی کرده و حذف قیداسلام را از شرائط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان دلیل

دیگری بر این موضوع می‌دانند، و هرگز نمی‌توانند نگرانی شدید خود را از این امر کتمان کنند. موضوع حذف قید ذکوریت و کشانیدن نسوان به محافل سیاسی علاوه بر مفاسد اجتماعی که برأی العین در ممالکی که این موضوع را اجرا کرده‌اند دیده می‌شود، برای ملّت مسلمان ایران که اهمیت فوق‌العاده‌ای برای نوامیس خود قائل هستند، قابل تحمل نیست، و هرگز با عناوینی مانند «جبر زمان» و امثال آن که آقای نخست‌وزیر عنوان می‌کنند نمی‌توانند از مقدسات مذهبی و ملّی خود چشم‌پوشی نمایند، و هیچگونه عدولی را در این امر جایز نمی‌شمارند، و امیدوارند که اعلیحضرت همایونی دستور دهند بالغو تصویب‌نامهٔ مزبور که هم از نظر دینی و هم از نظر قانون اساسی جنبهٔ قانونی ندارد موجبات رضایت عموم را فراهم سازند، و دولت بجای اصرار در این گونه امور، اقدامات وسیعی برای مبارزه با بیکاری و سایر گرفتاریهای عمومی بنماید.

قم - دهم جمادی الثانیه ۱۳۸۲

سیدکاظم شریعتمداری

تلگراف دوّم حضرت آیةالله خمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی تلگراف مبنی برآنکه اعلیحضرت بیش از هرکس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستند و تلگراف این جانب را برای دولت ارسال داشتند و توفیق این جانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند موجب تشکر گردید البته ملّت مسلمان ایران از اعلیحضرت همین انتظار را دارند فرموده اعلیحضرت موافق است با آنکه از پیغمبر اسلام(ص) به ما رسیده (اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنةالله) البته شغل روحانی ارشاد و هدایت ملت است مع‌الاسف با آنکه به آقای اسدالله علم در این بدعتی که می‌خواهد در اسلام بگذارد تنبه دادم و

مفاسدش را گوشزد کردم ایشان نه به امر خداوند قاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی و قانون مجلس اعتنا نمودند و نه به خواست ملّت مسلمان که طومارها و تلگرافات و مکاتیب بسیار آنها از اقطار کشور نزد این جانب و علماء اعلام قم و تهران موجود است وقعی گذاشتند و نه به اجتماعات انبوه قم و تهران و سایر شهرستانها و ارشاد مفید خطباء اسلام احترامی قائل شدند.

آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگرافات مسلمین و اظهار تظلّم آنها به اعلیحضرت و علماء ملّت جلوگیری کرده و می‌کند و برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشور را مختنق کرده و بوسیلهٔ مأمورین در اطراف مملکت ملّت مسلمان را که می‌خواهند عرض حال خود را به اعلیحضرت و علماء ملّت برسانند ارعاب و تهدید می‌کند. آقای اسدالله علم تخلف خود را از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و برملاء نموده. آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و «اوستا» و «انجیل» و بعض کتب ضاله را قرین آن یا بجای آن قرارداد این شخص تخلّف از قانون اساسی را به بهانهٔ الزامات بین‌المللی شعار خود دانسته با آنکه الزامات بین‌المللی مربوط به مذهب و قانون اساسی نیست تشبّث به الزامات بین‌المللی برای سرکوبی قرآن کریم و اسلام و قانون اساسی و ملّت جرم بزرگ و ذنب لایغفر است.

این جانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجّه می‌کنم به اینکه: اطمینان نفرمائید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن اساسی ملیّت و سلطنت است با تصویبنامه‌های خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند تا نقشه‌های شوم دشمنان اسلام و ملّت را عملی کنند انتظار ملّت مسلمان آن است که با امر اکید آقای علم را ملزم فرمائید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت

مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید والا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسئلت می‌نمایم.

روح‌الله الموسوی الخمینی

دوّمین تلگراف حضرت آیت‌الله گلپایگانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی دامت عظمته

با تقدیم احترامات از نظر تکلیف شرعی و مصلحت بینی و سلب مسئولیت و به لحاظ تلگرافات و طومارهای اعتراضی که از شهرستانها و نواحی مختلفه راجع به تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی می‌رسد لازم است به عرض برسانم:

بدواً از عنایات ملوکانه در جواب تلگراف حقیر امتنان حاصل است، وعده آنکه تلگراف برای دولت فرستاده می‌شود، باعث امیدواری شد، که به منظور الغاء آن بوده، ولی متأسفانه دولت اثری بر آن مرتب نکرده، و در لغو آن مسامحه و خودداری می‌نماید، و توجّه ندارد که اصرار در تجاوز به قوانین شرع و اصول قانون اساسی چه آثاری سوء و نامطلوبی دارد.

اکنون که مجلسین تعطیل و مرجع رسیدگی به عملیات دولت منحصر به اعلیحضرت است، اگر مقام سلطنت هم دست دولت را در بعض اقدامات باز گذارند موجب یأس و ناراحتی خواهد شد.

در مملکتی که مذهب رسمی آن طریقه حقه جعفری است، با وجود قوانین محکمه و تغییرناپذیر اسلام، و با عنوان حکومت مشروطه، جعل قانون و مقدرات جامعه را بدست معدودی سپردن، توهین به ملّت، و بازگشت به اعصار

پیش از اسلام و روشهای قرون وسطی است.

اینکه فرموده‌اند اعلیحضرت در حفظ شعائر اسلامی کوشا هستند. البته باید این طور باشد، و به همین جهت مسلمانان متوقع الغاء تصویبنامه و توجّه کامل اعلیحضرت در حفظ شعائر اسلامی هستند.

دولت در مسامحه معتذر به بعض تعهدات می‌شود با آنکه معلوم است اعتبار آنها در حدود موافقت با موازین دینی و قانون اساسی و اوضاع و احوال مملکت است.

عموم ملت ایران می‌دانند، که اعلیحضرت همایونی به قرآن مجید سوگند یاد نموده‌اند، که حامی دین و مذهب جعفری باشند و تمام مسلمین انتظار دارند، که بالغو این تصویبنامه وفاداری خودشانرا به عهدی که فرموده‌اند تأیید، و مردم را به توجّهات ملوکانه بیش از پیش امیدوار، و موجبات مزید تشکر و دعاگوئی را فراهم فرمایند.

نهم جمادی الثانیه ۱۳۸۲

محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

تلگراف حضرت آیة‌الله خمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

تهران - جناب آقای اسدالله علم - عطف به تلگراف سابق اشعار می‌دارد معلوم می‌شود شما بنا ندارید به نصیحت علماء اسلام که ناصح ملّت و مشفق امتند توجّه کنید و گمان کردید ممکن است در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد علماء اعلام قم و نجف و سایر بلاد تذکر دادند که تصویبنامه غیر قانونی شما برخلاف شریعت اسلام و برخلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است علماء اعلام تذکر دادند که ورود زنان در انتخابات و الغاء قید اسلام از منتخب و منتخب برخلاف اسلام و برخلاف قانون است.

اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زردشت و انجیل و بعض کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم (تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان) افتاده‌اید و کهنه‌پرستی را می‌خواهید تجدید کنید بسیار در اشتباه هستید اگر گمان کردید با تصویبنامه غلط و مخالف قانون اساسی می‌شود پایه‌های قانون اساسی را که ضامن ملیّت و استقلال مملکت است سست کرد و راه را برای دشمنان خائن اسلام و ایران باز کرد بسیار در خطا هستید. این جانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خدای متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب و خیمه تخلّف از قانون اساسی بترسید و عمداً و بدون موجب مملکت را به خطر نیاندازید و الاعلماء اسلام دربارهٔ شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.

والسلام علی من اتبع الهدی ۴۱/۸/۱۵ روح‌الله الموسوی خمینی

تلگراف حضرت آیة‌الله شریعتمداری

بسمه تعالی

تهران جناب آقای نخست‌وزیر! در تعقیب تلگراف قبلی اشعار می‌دارد: الغاء اسلام و قید ذکوریت در انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده و تبدیل کلمهٔ قرآن مجید به کلمهٔ کتاب آسمانی خلاف صریح قوانین شرع انور و اهانت به مقام شامخ و مقدس قرآن است و چون برحسب قانون اساسی قوانینی که از طرف مراجع شیعه مخالف شرع انور شناخته شود سمت قانونی پیدا نکرده و مردود خواهد بود لذا جامعهٔ روحانیت شیعه ازین حق دینی و قانونی استفاده کرده و تصرّف در سه مورد مزبور فوق را مردود شناخته و از درجهٔ اعتبار ساقط می‌داند - به نظر علماء شیعه اصرار و مقاومت در حفظ تغییرات مذکورهٔ فوق حکم انحراف از قرآن شریف و انحراف از قانون اساسی مملکت را دارد. اگر دولت قانون اساسی را حفظ نکند از آحاد و افراد مملکت چه انتظاری می‌توان داشت که احترامی به

قوانین بگذارند و به چه دلیل تخلّف از قانون برای افراد جرم شناخته شود؟! چنانچه دولت جواب قانع‌کننده‌ای به علماء اسلام ندهد و از اصرار و تهدید خود صرفنظر نکند و موارد فوق را اصلاح ننماید آنچه وظیفهٔ شرعی تقاضا کند عمل خواهد شد و مسئولیت آن به عهدهٔ دولت است.

قم – دهم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۲

سیدکاظم شریعتمداری

تلگراف حضرت آیت‌الله میلانی

بسمه‌تعالی شانه

تهران جناب آقای اسدالله علم نخست‌وزیر

پیرو پیام قبلی و تذکاریهٔ مورخه هشتم آبان راجع به تصویبنامهٔ اخیر دولت، اینک که افکار عمومی ملّت مسلمان بیش از پیش پریشان و ناراحت است و از اطراف و نواحی مملکت طی نامه و تلگراف و طومار ناراحتی و پریشانی خود را به اینجانب اظهار نموده‌اند که از آن جمله طومار اصناف و نامهٔ مجامع دینی مشهد مقدس است که رونوشت آنها به جهت اطلاع شما فرستاده می‌شود. وظیفهٔ خود می‌دانم با استمداد از حضرت بقیةالله ارواحنافداه برای سوّمین بار صریحاً اعلام بدارم تصویبنامه دولت شما در مورد انجمنهای ایالتی و ولایتی با عدم رعایت شرط اسلام در انتخاب‌شوندگان و تبدیل قسم به قرآن مجید به قسم به کتاب آسمانی ملّت مسلمان ایران و خاصه علمای اعلام را بی‌نهایت خشمگین ساخته است عنوان کردن حق دخالت بانوان در انتخابات که از جهات عدیده مستلزم مفاسد است از طرف هیئت حاکمه که تاکنون تمایلی به محترم شمردن حقوق مسلّم ملت ایران و رعایت موازین اسلامی نشان نداده است چیزی جز منحرف کردن افکار از مسائل مهم و اساسی تعبیر نمی‌شود. شایسته نیست هیئت حاکمهٔ ایران به جای قدمهای مفید و مؤثر در طریق ترقی و تعالی کشور اسلامی

هر روز برای مقاصدی مسأله‌ای عنوان کند به خیال خود احساسات دینی مردم را مسئول قلمداد نماید در خاتمه تذکر می‌دهم به حکم موازین شرعی و احترام به افکار و معتقدات ملّت مسلمان ایران لازم است هر چه زودتر تصویبنامهٔ مزبور را لغو و برای اطلاع عموم اعلام نمائید.

محمدهادی‌الحسینی‌المیلانی

تلگراف

حضرت آیت‌الله آقای حاج‌حسن قمی

تهران – از مشهد مقدس – جناب آقای اسدالله علم نخست‌وزیر

در این اوان گفته می‌شود که در دولت جنابعالی لایحهٔ تصویب شده و به مقتضی آن حق رأی و انتخاب شدن در انجمنهای ایالتی و ولایتی به نسوان داده شده، با اینکه دخالت زنان در امور اجتماعی مخالف صریح دستورات و مقررات اسلامی است و نیز در آن لایحه شرط اسلام هم در منتخب و منتخب الغاء و قسم به قرآن مقدس تبدیل به کتاب آسمانی گردیده است این موضوعات و سایر تخلّفات از قوانین دینی موجب انزجار شدید و تشویش خاطر قاطبه علاقمندان به دیانت و مصالح مملکت خاصه روحانیین گشته است و چه بسیار لازم است متذکر باشید این گونه اقدامات علاوه بر جلب سخط و غضب ذات اقدس ربوبی جله شأنه و مسئولیت بزرگ اخروی عواقب و خیمه دنیوی و مفاسد مهمه برای ملک و مملکت و شخص جنابعالی در بردارد و نیز مطمئن باشید احکام متقنه اسلامی در تغییر ادوار و اوضاع جهان و اندیشه همرنگی با دگران قابل تغییر و تبدیل نیست و با مشیّت و حول و قوه الهی مسلمین هم زیر بار تغییر آن نخواهند رفت، البته لازم است هرچه زودتر دولت از جمع تصمیمات برخلاف مقررات دین صرف نظر نموده و اعلام رسمی به نمائید تا موجب آرامش و تسکین افکار و خاطر عموم گردد که به

صلاح دین و ملک و مملکت است والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی

الاحقر طباطبائی‌القمی

تلگراف حضرت آیت‌الله خوئی

از نجف اشرف

تهران - اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تلگراف اعلیحضرت حاکی از پشتیبانی از شعائر و قوانین مقدسهٔ اسلام و اصل و موجب خوشوقتی گردید صدور بعضی از قوانین که تقلید بیگانگان در آنها آشکار و مخالف قوانین اسلام و قانون اساسی می‌باشد از نظر اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران فاقد ارزش است. تحولاتی که در بعضی از ممالک واقع شده همچنانکه اعلیحضرت اشاره فرموده‌اید قابل انکار نیست.

ولی نظر اعلیحضرت را به نتایج آن تحولات نسبت به افراد معطوف میداریم اطلاع وسیع اعلیحضرت مقتضی است که از ملاحظه تاریخ اسلام نتیجه بگیرند که در پرتو دین مقدس اسلام با شرائط زمان و مکان هر گونه اصلاحی را می‌توان انجام داد زیرا که در دین اسلام از عدالت پشتیبانی و با فساد مبارزه می‌نماید و براساس همین قوانین حکومت بزرگ اسلامی بوجود آمده و از ملاحظه تاریخ جهان استنتاج شده که عظمت و ترقی مملکت به اخلاق فاضله و عدالت اجتماعی بستگی دارد و در تاریخ حاضر هم دیده می‌شود بعضی ازکشورهائی که مقتدر بوده‌اند با انحراف و پیروی از مفاسد راه سقوط را پیموده و از انجام هر عملی عاجز می‌باشند. امید است شخص اوّل مملکت از مقدّسات اسلامی که از یک کشور مسلمان ودیعه دارند نهایت درجه نگاهداری را نموده و آرامش قلوب مسلمانان را تأمین نمایند.

ابوالقاسم‌الموسوی‌الخوئی

تلگراف حضرت آیت‌الله آقای آقا شیخ محمد علی اراکی

بسمه تعالی شأنه العزیز

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهداء سلام راجع به تصویبنامه اخیر مشتمل، سه مطلب معهود عدم موافقت آنرا با موازین شرع انور و عدم رضایت و نگرانی عموم مسلمین جهان را به خاطر شریف معروض و اعلام می‌دارد از توجّهات ملوکانه به ترویج الغاء صریح آنرا در اسرع اوقات انتظار دارد.

۲۶ ج ۱۲۸۲ قم الاحقر محمدعلی اراکی

تلگراف نخست‌وزیر به مراجع حوزه علمیه قم

کاخ نخست‌وزیری - قم شماره ۲۳۸۷ک ۳۶۳ ت ۸/۲۲ ۱۲۸

۱۳۴۱/۸/۲۲

حضور محترم حضرت آیت‌الله دامت...افاضاته

بعد از سلام مرقومهٔ تلگرافی حضرت عالی عز وصول بخشید از توجّهات عالی ممنون و سپاسگذارم و توفیقات آن حضرت و سایر علمای عظام را در اشاعه و شیوع احکام مذهب جعفری از خدای متعال مسئلت دارم، در مورد مسائلی که خاطر شریف و محافل روحانی را در این ایّام مشغول داشته است توضیحاً مصدّع می‌شود:

اولاً نظریه دولت در مسئله شرط اسلامیت برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان انجمنهای ایالتی و ولایتی همان نظریّه علمای اعلام است، النهایه باید برعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی که در پناه دولت اسلامی هستند در قانون اساسی برسمیت شناخته شده است توجّه داشت.

ثانیاً سوگند امانت و صداقت در کارها و مصالح عمومی با قرآن مجید است و صریحاً اعلام می‌کنم که منظور از کتاب آسمانی مندرج در تصویبنامه کلام مجید

می‌باشد و هر گونه ابهامی که در تصویب‌نامه به نظر برسد اصلاح خواهد شد و صریحاً قرآن کریم قید می‌شود ضمناً یادآوری می‌نماید که در مجلس شورای ملّی سنّت بر این جاری بود که نمایندگان اقلیتها در مقابل قرآن مجید با کتاب مقدس خود سوگند یاد کنند.

ثالثاً در مسئله مسکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مورد اعتراض قرار گرفته است خاطر شریف را متذکر می‌سازد که مقررات مزبور متشابه مقررات مربوط به انتخاب انجمن‌های شهر است که هفت سال قبل از تصویب مجلسین گذشت و نسبت بدان اعتراضی به عمل نیامد بدین جهت، و همچنین از جهت اینکه دولت مقررات مربوط به انتخابات انجمن‌ها را از موضوعات عرفیه می‌داند به تصویب مجلسین معین شده بود، در تصویب‌نامه مندرج و منظور نمود، با این حال هر گاه بعد از توجّه به ملاحظاتی که دولت دارد باز مراجع محترم شرکت بانوان را در انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی که تشکیل آن برای اظهار نظر و اعمال نظارت اهالی محل در کارهای عام‌المنفعه خودشان است شرعاً حرام بدانند دولت نظر آقایان محترم را به مجلسین تسلیم و منتظر تصمیم مجلسین خواهد بود.

نخست‌وزیر اسدالله علم

تلگراف دوّم حضرت آیت‌الله شریعتمداری

بسمه تعالی

تهران - جناب آقای نخست‌وزیر

با ابلاغ سلام تلگراف جنابعالی و اصل و مورد مطالعه قرار گرفت، ولی متأسفانه نظر علماء اعلام و سایر طبقات مسلمانان را تأمین نمی‌کند، زیرا با موازین شرعی و مفهوم قانون اساسی مطابقت کامل ندارد و چون ممکن است

دولت درصدد حل نهائی این قضیه و اصلاح تصویبنامه مورد نظر برآمده باشد، لذا ملاحظات ذیل را به اطلاع جنابعالی میرساند:

اولاً - در مورد شرط «اسلام» در انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان که اظهار شده نظر دولت موافق با نظر علماء اعلام است لازم است شرط مزبور در متن تصویب‌نامه قید شود، البته حقوق اقلیتهای (مسیحی، کلیمی، زرتشتی) همانطور که در قانون اساسی پیش‌بینی شده محفوظ خواهد بود.

ثانیاً - اینکه اظهار شده است که منظور از «کتاب آسمانی» مندرج در تصویبنامه مزبور قرآن مجید است، نیز لازم است که کلمه «قرآن مجید» صریحاً در متن تصویبنامه قید شود:

ثالثاً - در مورد عدم شرکت بانوان در انتخابات انجمنهای مزبور ساکت بودن تصویبنامه بهیچوجه کافی نیست، و باید طبق قانون مصوّب دوره اوّل مجلس شورای ملّی اصلاح گردد و شرط «ذکوریت» در متن تصویبنامه قید شود و اینکه اصلاح این ماده موکول به نظر تصمیم مجلسین شده است، از نظر جامعه روحانیت قابل قبول نیست. زیرا مقرراتی را که دولت تصویب کرده اصلاح آنهم به عهدهٔ خود دولت است.

چگونه دولت این مسئولیت را می‌پذیرد که مقرراتی برخلاف موازین شرعی و قانون اساسی بگذراند و در اصلاح آن تعلل و رزد و بوقت دیگر و مقام دیگر موکول کند علاوه بر این مطابق نص صریح قانون اساسی مجلسین حق اخذ هیچگونه تصمیم بر خلاف موازین شرعی را ندارند. بنابراین موکول کردن این موضوع به نظر مجلسین اساساً مورد ندارد.

و اینکه اظهار شده این قسمت «مشابه مقررات مربوط به انتخاب انجمنهای شهر» است، باید توجّه داشت بفرض اینکه چنین مطلبی از مجلسین گذشته باشد و به عللی اعتراض آقایان علماء به مقامات مربوطه نرسیده باشد آن هم باید به همین نحو اصلاح شود.

این نکته نیز لازم است خاطر نشان گردد که در قوانین مقدسهٔ اسلام حقوق نسوان و آزادی (به معنی صحیح) آن کاملا رعایت شده و این خود نیز به ملاحظهٔ احترام به نسوان است که اسلام اجازه نمی‌دهد آنها در شرائطی قرار گیرند که تقوی و عفت آنان به خطر بیافتد و مفاسد و عواقب شومی را ببار آورد. هم اکنون مفاسدی را که بر اثر آزادی بی‌حساب فعلی ببار آمده و عموم خانواده‌های شرافتمند را ناراحت ساخته است همه با چشم خود می‌بینیم.

موجب نهایت تأسف است که دولت بنام آزادی نسوان، روی موضوعاتی که با مصالح واقعی این طبقه سازگار نیست پافشاری می‌کند اما آزادیهای اولیه‌ای که هر ملّتی باید از آن برخوردار باشند، به آنها داده نمی‌شود.

هر روز طومارها و تلگرافات زیادی از نقاط مختلف مملکت به ما میرسد و نمایندگان مردم با ما تماس می‌گیرند و مراتب نگرانی و ناراحتی شدید خود را اظهار میدارند. ولی معلوم نیست چرا اجازه داده نمی‌شود این جنبش عظیم عمومی در صفحات جرائد منعکس گردد و مردم خواسته‌های خود را بدین وسیله اعلام دارند؟!

تأسف‌آورتر اینکه طرق اطّلاعات واصله در چندین نقطه مملکت از مخابرات تلگرافی مردم دربارهٔ این موضوع ممانعت به عمل آورده‌اند، کار بجائی رسیده که در کرمانشاه مأمورین دولت یکی از طلاب محترم دینی را به جرم اینکه تلگراف آقایان علما را همراه داشته است، جلب و توقیف و مضروب کرده‌اند. خوبست دولت فکری هم برای اینگونه موضوعات کند و لااقل به مردم اجازه دهند که در اظهار عقائد مشروع خود آزاد باشند.

به هر حال خواستهٔ عموم مسلمانان و جامعه روحانیت به طور خلاصه اینست که: اولاً - برای رعایت موازین شرعی و قانون اساسی موضوعات سه گانه فوق بهمان ترتیبی که توضیح داده شده اصلاح گردد. ثانیاً - این سه موضوع مانند اصل تصویب‌نامه به تصویب هیئت دولت برسد و به آن الحاق گردد. صلاح

مملکت در اینست که هر چه زودتر به این موضوع خاتمه داده شود تا هیجان افکار عمومی فرو نشیند. **قم ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۸۲ مطابق ۱۳۴۱/۸/۲۷**

سیدکاظم‌شریعتمداری

سوّمین تلگراف حضرت آیت‌الله گلپایگانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای نخست‌وزیر

تلگراف جنابعالی که از توجّه به تذکرات علماء اعلام و تصدیق به لزوم رعایت قوانین مقدسه اسلام حاکی بود و اصل شد از خداوند متعال مزید توجّهات را در کلیه امور مملکتی مسئلت دارم:

چون پیشرفت دولت و ملّت در مقاصد مشروعه و تثبیت اوضاع بستگی و ارتباط کامل به احترام از اصول دارد و یگانه اصلی که عزت و استقلال و ترقی مملکت و حفظ اصول دیگر بر آن مستقر است منظور داشتن موازین اسلامی است و توقع از دولت این است که در مراعات تمام اصول کمال جدیت و صراحت را اظهار و ملّت را نیز به رعایت آن تشویق نمایند.

مع‌الاسف تلگراف جنابعالی با این همه ابراز خصوصیت این منظور را تأمین نمی‌کند.

زیرا انتظار می‌رفت که هیئت دولت برحسب وظیفه به تعظیم از شرع مقدس و تأیید قانون اساسی و انجام خواسته ملت ایران تصویبنامه را لغو یا با تصریح و رفع ابهام از هر سه جهت آنرا اصلاح و در جراید ابلاغ نمایند و به قول شخصی و وعده اصلاح اکتفا نفرمائید.

و مطمئن باشید به غیر این معنی هیجان عمومی ونگرانی فعلی رفع نخواهد شد.

و در شرط مرد بودن که مرقوم شده: مشابه مقررات انتخابات انجمنهای شهر است، از جهات عدیده کم لطفی شده چون ممنوع بودن نسوان در انجمنهای ایالتی و ولایتی نص قانون مصوب و موشح است و تصویبنامه برخلاف آن مورد

ندارد و اینکه مرقوم شده که قانون انجمنهای شهر از مجلسین گذشته مطلب این طور نیست زیرا فقط در کمیسیون مجلسین تصویب وبه تصویب نهائی نرسیده.

به علاوه در همان وقت و همچنین در موقع دیگر مورد اعتراض و استنکار مرجع وقت حضرت آیةالله‌العظمی آقای بروجردی قدس سره واقع شد و اجراء آن موقوف گردید و پس از رحلت ایشان هم که مذاکرهٔ دخالت نسوان در انجمن شهر اصفهان به میان آمد مورد اعتراض علماء اعلام اصفهان و اهالی محترم آنجا و حقیر واقع و اجراء نشد.

در هر حال اگر کسی بدعتی گذارده باشد جنابعالی نباید آن بدعت را تصویب یا مشابه آنرا تجدید فرمائید.

و اما اینکه مرقوم شده (دولت نظریات علماء و مراجع را به مجلسین تسلیم و منتظر تصمیم مجلسین خواهد بود)

لازم است تذکر دهم که مجلسین و دولت باید تسلیم قانون اساسی باشند و بر حسب قانون اساسی مشخّص موافقت مصوبات مجلسین با قوانین مقدسه اسلام علماء اعلام و مراجع فتوی می‌باشند و با آنکه علماء و مراجع نسبت به این تصویبنامه معترض و آنرا برخلاف موازین شرعیه تشخیص داده‌اند طرح آن از طرف دولت در مجلس غیر موجه است.

علیهذا لازم است سریعاً برای رفع اضطراب عموم هیئت دولت لغو یا اصلاح آنرا در هر سه مورد بطور صریح تصویب و موجبات مزید حسن تفاهیم بین دولت و ملّت را فراهم و به این ناراحتی‌ها خاتمه دهند.

نوزدهم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۲

محمدرضاالموسوی‌الگلپایگانی

تلگراف حضرت آیت‌الله نجفی

بسمه تعالی

جناب آقای نخست‌وزیر محترم

جای بسی تاسف است که مضمون تلگراف جناب عالی در جواب تلگرافات حقیر راجع به لغو تصویبنامه دولت در تبدیل قسم به قرآن مجید به کتاب مقدس آسمانی و شرطیّت اسلام در منتخبین و شرکت نسوان در انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی مبهم بوده و وافی بخواسته‌های شرعی جدّی عموم علماء اعلام و قاطبه مسلمین ایران نیست، فلذا مبادرت به تصدیع مجدّد شده خواستارم که هرچه زودتر لغو صریح این تصویبنامه را که در هیئت دولت آن جناب صورت گرفته اعلام و به ناراحتیهای عالم روحانیت و قاطبه مؤمنین خاتمه دهید که بیشتر از این تهییج افکار عمومی نگردد.

شهاب‌الدین‌الحسینی‌المرعشی‌النجفی

قم ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۸۲ مطابق ۱۳۴۱/۸/۲۷

بعد از وصول تلگراف نخست‌وزیر، بازرگانان و اصناف شهرستان مذهبی قم نیز از حضرت آیت‌الله آقای خمینی سؤال زیر را نموده و معظم له کتباً جواب مفصلی داده و به عنوان اعلامیه ایشان در جواب نخست‌وزیر چاپ و منتشر گشت.

سؤال

محترماً بشرف عرض عالی می‌رساند در مورد انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی: ۱ - آیا مصاحبهٔ را که آقای نخست‌وزیر در تاریخ ۱۳۴۱/۸/۲۱ با مطبوعات نموده نظر حضرتعالی را تأمین نموده یا خیر؟

۲ - آیا تلگرافی را که آقای نخست‌وزیر در این موضوع برای حضرات آیات‌الله نموده قانع کننده هست، یا خیر؟

جواب

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به نظر این جانب مصاحبهٔ آقای نخست‌وزیر به هیچ وجه ارزش قانونی نداشت و نظر این جانب را تأمین ننمود زیرا چیزی که در هیئت دولت به صورت تصویبنامه در آمده مصاحبه و درج در مطبوعات تأثیری در آن ندارد و آن تصویبنامه بر فرض قانونی بودنش به قوّت خود باقی است و اما نکاتی که در تلگراف آقای نخست‌وزیر به آقایان علماء اعلام قم بود خیلی جالب است:

۱ - راجع به کتاب آسمانی می‌نویسد مراد قرآن مجید است البته ما این تفسیر را از شخص ایشان برای تبرئه خودشان از هتک به قرآن کریم به حکم اسلام پذیرفتیم لکن تفسیر ایشان از تصویب‌نامه به هیچ وجه ارزش قانونی ندارد و تصویب کتاب آسمانی به اطلاق خود که شامل سایر کتب محرفه و ضاله است در نظر آنها به قوت خود باقی است و نقش آقای نخست‌وزیر اغفال مردم است و همان خطر عظیمی که برای قرآن مجید پیش آمده است بواسطه این تصویبنامه مخالف شرع و قانون بدست خیانت‌کاران به دین و مملکت به قوت خود باقی است و هیچ مسلمانی نمی‌تواند قرآن مجید را در معرض خطر ببیند و سهل‌انگاری کند.

۲ - آنچه ایشان نوشته‌اند که در مجلس اقلیت‌های مذهبی به کتاب خودشان قسم یاد می‌کردند اشتباه است و هیچگاه کتاب منسوب به زرتشت و سایر کتب محرفه را در مجلس نمی‌آوردند صورت قسم‌نامه نیز شاهد است که تمام وکلا به یک نحو قسم یاد می‌کردند.

۳ - اینکه نوشته‌اند در مملکت اسلام انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده مسلمان است ربطی به مفاد تصویبنامه ندارد و وعده اصلاح الزام‌آور نیست و به هیچ وجه ارزش قانونی ندارد و ما را قانع نمی‌کند و اگر فرضاً آقای علم بنویسند این سه امر که در تصویبنامه مذکور است لغو است باز ارزش قانونی ندارد، زیرا چیزی که در هیئت وزیران تصویب شد به الغاء آقای نخست‌وزیر لغو نمی‌شود و به قوت خود

باقی است. بنابراین خطر بزرگی که برای اسلام و استقلال و کیان مملکت بواسطه این تصوبینامه که شاید بدست جاسوسان یهود و صهیونیستها تهیه شده برای نابودی استقلال و بهم زدن اقتصاد مملکت به نظر دولت آقای علم به قوت خود باقی است و دولت خود را ذی حق میداند که به آن عمل کند هر چند مخالف قانون شرع یا قانون اساسی باشد یا برخلاف احساسات دینی و ملّی بیست میلیون جمعیت ایران یا تمام مسلمین باشد زیرا تا در هیئت وزیران تجدید نظر به عمل نیاید و اصلاح نشود به قوت خود باقی است و این جانب در تعجب هستم که چرا آقایان وزراء زیربار این مسئولیت بزرگ غیر قانونی می‌روند و اقدام به تجدید نظر نمی‌کنند و نمی‌خواهند خود را در نزد ملّت‌های بزرگ متمدن وخود سربلند کنند. به خضوع در مقابل مذهب و قانون و تجدیدنظر در تصویب‌نامه‌ها و تسلیم مذهب و قانون شدن علامت شهامت و تمدّن است و موافق نزاکت بین‌المللی است و سرپیچی از قانون و سرسختی در مقابل خواست ملت از عادات قرون وسطی و خلاف نزاکت است و خوب است وزراء یک مملکت کهن سال حاضر نشوند چنین معرفی شوند و عقب‌افتادگی و عدم رشد یک ملّت بزرگ را ثابت کنند با اعمال خلاف مذهب و قوانین منع شدید مطبوعات را در تمام کشور از انعکاس این نهضت بزرگ ملّی و قانونی بی‌سابقه یاکم‌سابقه که یک‌برای دفاع از مذهب و قانون اساسی قیام نموده و در تمام کشور هم آهنگ شده‌اند برای یک دولت مدعی تمدّن ننگ است و ما احساس خجلت و سرشکستگی می‌کنیم در میان خبرگزاری‌ها و سفارت خانه‌های خارجی و ما ملت ایران را از این گونه اعمال قرون وسطائی تبرئه می‌کنیم و تمام گناه را از معدودی تطمیع شده یا تهدید شده می‌دانیم اشخاص شریف به مذهب مقدس خود و به قانون اساسی احترام می‌گذارند و از کارهائی که برای ملّت و استقلال مملکت خطر دارد اجتناب می‌کنند. این جانب برحسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است استقلال مملکت و

اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیستها است که در ایران به حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگ‌بار مسلمین تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملّت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولتها ناظر آن هستند و از آن تأیید می‌کنند ملّت مسلمان تا رفع این خطرها نشد سکوت نمی‌کنند و اگر کسی سکوت کند در پیشگاه خداوند قاهر مسئول و در این عالم محکوم بزوال است. ۴ - آنچه آقای نخست‌وزیر راجع به انتخاب زن‌ها تلگراف نموده‌اند محل تعجب است می‌گویند این انتخاب مشابه انتخاب شهرداری‌ها است که دخالت زن‌ها در آن تصویب شده و اعتراضی نشده اولاً انجمن‌های ایالتی و ولایتی قانون مستقل دارد و زنها در آن قانون مستثنی هستند. آقای نخست‌وزیر قانون مجلس را نسبت به خود انجمنهای ایالتی و ولایتی نادیده گرفته و به مشابه آن تشبّث کرده‌اند و خوب است خود ایشان این را هم تفسیر کنند و ثانیاً بطوری که مطّلعین می‌گویند قانون شهرداریها از مجلس نگذشته و در بعض کمیسیونهای مجلس وارد شده و فرضاً که گذشته باشد ربطی به انجمنهای ایالتی ندارد و ثالثاً اگر چیزی از مجلس گذشت و مخالف قانون اساسی بود ارزش قانونی ندارد و این امر از هر مجلسی بگذرد مطرود و وکلاء آن قابل تعقیب هستند ۵ - نوشته‌اند که این موضوع عرفی است اگر منظور آن است که مربوط به حکم شرع نیست بسیار عجب است زیرا تمام موضوعات عرفیه در شرع حکم دارد و این آقایان از قوانین اسلام اطلاع ندارند و از حقوق اسلامی بی‌خبرند حکم این موضوع عرفی را از علماء اسلام باید پرسید.

۶ - آنچه اخیراً نوشته‌اند که اگر حرام می‌دانید باید به مجلس رجوع کنید البته در موقعش به مجلس تذکر خواهند داد لکن باید به آقای نخست‌وزیر بگوییم هیچ مجلسی و هیچ مقامی نمی‌تواند برخلاف شرع اسلام و مذهب جعفری تصویبی کند یا قانونی بگذراند رجوع نمائید به اصل دوّم متمم قانون اساسی به حمدالله

ملّت مسلمان و علماء اسلام زنده و پاینده هستند و هر دست خیانت‌کاری که به اساس و نوامیس مسلمین دراز شود قطع می‌کنند والله غالب علی امره.

روح‌الله الموسوی الخمینی

کاخ نخست‌وزیری شمارهٔ ۱۹۷ک۶۵ت ۴۱/۹/۵

خدمت حضرت آیت‌الله... دامت افاضاته

مرقومه تلگرافی مورخ ۴۱/۸/۲۹ در جلسهٔ هیئت دولت مطرح گردید، اطلاعاً به استحضار عالی می‌رساند که بدون تجدید نظر تصویبنامه مورخ ۴۱/۷/۱۴ موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود. مزید توفیقات حضرت آیت‌الله را در ترویج شعائر اسلامی خواهان است ۲۷۸۲۴.

نخست‌وزیر اسدالله علم

از اهواز

تلگراف آیت‌الله حاج سیدعلی بهبهانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایونی شاهنشاه خلدالله ملکه - با تقدیم تحیات و ادعیه لایقه معروض میدارد: اخیراً در جرائد که خبر تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی درج شده، اسلامیت و ذکوریت که دو شرط اساسی و قانونی بوده، در تصویبنامهٔ مذکور حذف شده. این امر نگرانی عامه علاقمندان به دین مبین اسلام بالاخص علمای اعلام را که حامیان مذهب هستند فراهم آورده، در این موقع که سیل بی‌دینی در خارج استقلال کشورهای مسلمین را تهدید می‌کند، به خاطر شرافت اثر همایونی واضح است که حمایت از مقررات اسلام و رضایت عامه شرط نخستین استقلال کشور است. علیهذا مستدعی است که امر همایونی به الغاء تصویبنامهٔ مذکور صادر فرمایند.

الاحقر علی الموسوی البهبهانی

از بروجرد

تلگراف آیت‌الله حاج‌شیخ‌علی‌محمدبروجردی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای علم نخست‌وزیر ایران – تهران

ولاتحسبن الله غافلاعمایعمل‌الظالمون.

ترا تیشه دادند که هیزم کنی (۱)

وظیفه جنابعالی که چند روزی متصدّی مقامی شده حفظ مملکت است از پیش آمد غیر مترقبه، تصویب الغاء حلف قرآن شریف و شرکت زنها در امور عامه مملکت و تساوی مسلم و غیر مسلم که مخالف است با مسلمات اسلام و مذهب جعفری و قانون اساسی موجب نگرانی عموم متدیّنین و تأثر و تأسف فوق‌العاده حقیر شده و اگر زودتر بهر کیفیت که صلاح می‌دانید جبران ننمائید، حقیر عاقبت بسیار ناگواری را پیش‌بینی می‌کند - عجبا کار بی‌ملاحظگی در مملکت اسلام جعفری باید بجائی برسد که در شهر بروجرد و مسقط الرأس آیةالله وحید فقید بروجردی که سالها مرکز علمی مملکت بوده تجویز ساختمان مرکز رسومات بشود و ابداً رعایت خدمات ایشان به اسلام و مسلمین مملکت نشود!

اناریدالاالاصلاح مااستطعت و ماتوفیقی الابالله علیه توکلت و الیه انیب

الاحقیر علی محمد بروجردی نجفی هفتم جمادی الثانیه ۸۲ - ۴۱/۸/۱۴

سخنان آقای فلسفی

روز دوشنبه ۲۸ جمادی‌الثانی یعنی دو روز قبل از پنجشنبه که بنا بود بازار

۱ ـ ندادند که بنیاد مردم کنی!

تعطیل شود یکی از مقامات حساس مملکت با چند نفر از وجوه تجّار به منزل آقای فلسفی آمده و از ایشان می‌پرسند: جناب آقای فلسفی موضوع مجلس پنجشنبه چیست ممکن است این مجلس تشکیل نشود و آیا هدف روحانیت از این مجلس چیست؟

آقای فلسفی گفتند: «قبل از هر چیز شما یک ربع ساعت خود را از مقام دولتی منقطع کنید و بنام یک فرد مسلمان سخنان مرا خوب گوش کنید: آقا این تصویب‌نامه هدفش شرکت زنها در انتخابات نیست. شرکت زنها آنقدر مهم نیست که تمام روحانیت به این کیفیت برای آن قیام کنند. این تصوبینامه توطئه‌ای است بر ضدّ نبی‌اکرم و زمینه‌ایست برای درهم شکستن قدرت قرآن‌کریم و مسلّط شدن عناصر کثیف بهائی بر مسلمین که اکثریت این کشور هستند.

مطمئن باشید به حکم وظیفهٔ شرعی و به اتکاء خواسته اکثریت این مملکت و به حکم قانون اساسی تا پای مرگ برای درهم شکستن این تصوبینامه که هدفش الغاء اسلام و قرآن است می‌کوشیم! اطمینان داشته باشید که مسلمانها اجازه نخواهند داد که با دسیسه‌بازی عناصر جاسوس غیر مسلمان را بنام اعضاء انجمن‌های ایالتی و ولایتی بر مردم مسلط کنند، تا جائی که اگر یک نفر خباز پروانهٔ خبازی بخواهد در مقابل غیرمسلمان گردن کج کند.

آقا! این کار، نقشه فلسطین دوّم است که می‌خواهند مسلمانان را بکوبند و عناصر کثیف (بهائی) را بنام صهیونیسم دوّم بجای آنها بنشانند.»

این ایّام که آیت‌الله بهبهانی در منزل بستری بودند، نظر به اینکه کار بی‌اعتنائی دولت روزبروز بالا می‌گرفت و در حقیقت در برابر اعتراض مشروع و قانونی مراجع شیعه ایستادگی می‌نمود، وصیت کردند که: چنانچه من در این بین مُردم جنازهٔ مرا در مسجد جامع بگذارید و دفن نکنید تا اینکه تصوبینامه دولت لغو شود.

در مسجد ارک

در شب پنجشنبه ۳۰ جمادی‌الثانیه مسجد ارک مملو از جمعیت شد، از همه طبقات تجار و کسبه، دانشجویان دانشگاه، روحانیون و شخصیتهای سرشناس با حضور خبرنگاران خارجی که در هوای سرد شبستان و صحن مسجد و پشت‌بام و خیابان و بیرون مسجد را اشغال کرده بودند.

سخنور عالیقدر جناب آقای فلسفی به منبر رفتند و بعد از یک سلسله سخنان انقلابی گفتند: «... کشور ایران به صورت یک گورستانی درآمده و دیکتاتوری با تمام قدرت فعالیت می‌کند. تمام مظاهر آزادی در این مملکت مرده، جوانان، دانشجویان، کسبه، تجّار، مجلس شورای ملّی و مجلس سنا مرده، قانون اساسی عملاً لگدکوب شده مطبوعات در حد اکثر خفقان و قدرت ندارند یک جمله بنویسند، تنها یک نور امیدبخش و یک چراغ آزادگی در این مملکت روشن است و آن چراغ حضرت محمدبن‌عبدالله (ص) است این فرومایگان تصمیم گرفتند این یگانه نورامید را هم خاموش کنند و تنها مرجع و ملجأ مردم را نیز از دست مردم بگیرند، تا دیکتاتوری مطلق بر سراسر این کشور حاکم باشد.

ولی به فضل الهی روحانیت بیدار و جوانان غیور مسلمان از حریم مقدس پیغمبر (ص) دفاع خواهند کرد و اجازه نخواهند داد که این یگانه امید مردم و تنها مرجع آزادگی از دستشان گرفته شود. ای مردم! برای اعاده آزادگی و برای درهم شکستن دیکتاتوری خفقان‌آور همه برگرد شمع فروزان پیغمبر جمع شوید!

شاید با نیروی اسلام آزادی از دست رفته برگردد، و آزادگی ضربه خورده دوباره حیاتی پیدا کند.

آقای نخست‌وزیرا پنجاه سال قبل از این عین‌الدوله‌ها و امثال او در اطاقهای خود می‌نشستند و با کمال خودسری و غرور نظریات شخص خود را به صورت قانون بر مردم مصیبت زدهٔ این مملکت تحمیل می‌کردند. ملت ایران به جان آمد، جنبش کرد، سراسر کشور را موجی از احساسات آزادیخواهی فرا گرفت، کشته

دادند زخمی دادند تا بالاخره مملکت را از محیط خفقان‌آور استبداد به صورت مشروطیت و حکومت مردم بر مردم درآوردند قانون اساسی خونبهای آن مردان فداکار است.

شما بعد از پنجاه سال دوباره روزگار عین‌الدوله را زنده کرده‌اید و خود سرانه برای مردم قانون وضع می‌کنید!

آقای نخست‌وزیر! ملت ایران بعد از آن همه فداکاری اجازه نمی‌دهد که شش نفر وزیر در اطاق در بسته به نشینند و به میل خود برای مردم وضع قانون کنند.

آقای نخست‌وزیر! دمکراسی به دیکتاتوری تبدیل نمی‌شود، و بعد از قانون اساسی استبداد و زورگوئی نمی‌تواند قد علم کند.

آقای نخست‌وزیر! ملت ایران می‌گوید: چرخ زمان به عقب برنمی‌گردد و دمکراسی به دیکتاتوری تبدل نمی‌شود.

در این موقع آقای فلسفی خطاب به مردم گفتند: جوانها! از امشب و فردا در تمام بازار و خیابان، در محوطه مدرسه و دانشگاه، شعار شما این باشد: «آقای نخست‌وزیر چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد» بلافاصله جمعیت به هیئت دسته جمعی جمله آخر را دم گرفتند و هزاران نفر از طبقات مختلف پایتخت می‌گفتند: آقای نخست‌وزیر! چرخ زمان به عقب برنمی‌گردد!

خطابۀ تاریخی آقای فلسفی

کمی از طلوع آفتاب می‌گذشت که دسته‌دسته جمعیت به طرف مسجد سیدعزیزالله در حرکت بودند. مأمورین انتظامی که بقدر کافی در بازار و اطراف مسجد آماده بودند، با ملایمت جمعیت را متوجّه اعلامیه نموده و از آنها می‌خواستند نظر به اینکه کار خاتمه یافته طبق دستور آیات‌الله العظام مجلس تعطیل و مردم متفرق شوند.

اما مردم عصبانی، مردم مصمّم و بااراده، در اصالت اعلامیه که با آن طرز

عکس‌برداری شده و به آن زودی به همه جا الصاق شده بود تردید نموده، باور نمی‌کردند کار فیصله پیدا کرده باشد. به همین جهت گوش به مأمورین نداده پشت سر هم به طرف مسجد سرازیر می‌شدند.

طولی نکشید که مسجد و اطراف بازار مملو از جمعیت شد، در میان جمعیت همه گونه افراد بودند و از همه طبقات به ندای روحانیت پاسخ گفته در مجلس مزبور شرکت کرده بودند. صدای «زنده باد روحانیت» از سیل جمعیت در بازار طنین افکنده بود.

ساعت هشت صبح چون از متفرق ساختن جمعیت مأیوس شدند و دیدند خطری که تمام شب را به خاطر آن نخوابیده و برای جلوگیری آن نقشه کشیده بودند دارد قیافهٔ خود را ظاهر می‌سازد. ناچار یکی از شخصیتهای عالیمقام انتظامی مملکت با آقای فلسفی تماس تلفنی گرفته و جداً تقاضا می‌کند هر طور شده و هر چه زودتر بیایند و پایان‌کار لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و آن غائله لعنتی را اعلام کنند.

آقای فلسفی هم به مسجد آمده و در میان شور و هیجان بی‌سابقه جمعیت به منبر رفتند و خطابهٔ تاریخی مهیجی ایراد نمودند که قسمت اوّل آن بدین قرار است.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ولاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین

آقایان محترم! آمدن بنده امروز در این ساعت در این جا غیر از آمدنی بود که آن شب صحبت کرده بودم. برای اینکه دولت متوجّه شد ریشهٔ احساسات عمیق ملّت مسلمان ایران به قدری قوی نیرومند است که شاید در ظرف یک هفته به صورت یک سیل بنیان‌کنی ظهور کند و تاروپود افکار ضدّ اسلامی را یکسره بر باد دهد.

امروز تصمیم داشتم تمام خصوصیاتی که از نظر وضعیت بـه خـصوص در مورد تصوبینامهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمده بود به عرض شما برسانم، اما دیشب در ساعت ۱۰ شب بعد از تمام شدن منبر ارک هیئت دولت تشکیل شد و به موجب تصوبینامه خواسته‌های علماء بزرگ و مراجع تقلید را امضاء کردند و همان نیمه‌شب به تمام آقایان روحانیین (یعنی به یک عده‌ای که در این جریان منتظر نتیجه بودند) اطلاع داده شد و بالنتیجه این اعلامیه‌ای که امروز به امضاء چهار نفر از آیات عظام منتشر شده است تا دیشب دو بعد از نیمه‌شب آن امضاها را گرفتند برای اینکه قضیه خاتمه پیدا کرده تلقی شود.

بنده امروز فکر می‌کردم چون مـطلب تـمام شـده است آمـدنم بـه مسـجد ضرورت ندارد، اما وضع بازار و مسجد را آقایان با تلفن به من گفتند.

من دیدم! اگر امروز این جـا نـیایم و از شـماها حـق‌شناسی نکـنم و درود پیغمبر (ص) را به شما ابلاغ ننمایم، و احتراماتی که لازم است نسبت به شما انجام ندهم به شما جفا کرده‌ام. لذا امروز آمدن بنده در اینجا در درجه اوّل برای تقدیر و تشکر و احترام نسبت به تمام علماء و همچنین عموم طبقات از تاجر، کاسب، دانشجو، دانشگاهی، عمامه بسر، اداری، لشکری، کشوری و خـلاصه تمام مسلمانانی که دنبال صدای مراجع و علمای بزرگ همصدا بودند می‌باشد. البته باید این نکته را هم بگویم: مردم مسلمان! به موجب این جنبش معلوم شد که پیغمبر اسلام در این مملکت زنده است، معلوم شد حسین‌بن‌علی زنـده است، معلوم شد این همه عواطفی که به خاندان پیغمبر ابراز میدارید حقیقت دارد. این افسانه نیست. مردم این مملکت اکثریت غیرقابل انکارش مسلمانند، ای آقایان بازاری ایوالله من وقتی از این خط سیر بازار آمدم دیدم مثل روز عاشورا جمعیت است، تکان خوردم، بخدا منقلب شدم.

درود بر شما، درود بر روان شما، درود بـر ایـمان شـما، درود بـر ثـبات و شخصیت شما...»

مصاحبه نخست‌وزیر و ختم غائله

سرانجام آقای علم نخست‌وزیر روز شنبه دهم آذر مطابق سوّم ماه رجب ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران گفت: هیئت دولت تصویب نمود که مقررات تصویبنامه شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ مربوط به انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود.

دولت از آقایان علما که در حفظ امنیّت کوشیده‌اند و با صدور اعلامیه به دستجات مخرّبی که همیشه در پی فرصت هستند مجال سوء استفاده نداده‌اند تشکر می‌کند.(۱)

پیام حضرت آیت‌الله خمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

خدمت عموم برادران ایمانی ایدهم‌الله تعالی

باکمال توقیر معروض می‌دارد: پس از اهداء سلام و تحیّت از احساسات پاک و عواطف عموم مسلمانان در این امر حیاتی که برای همه پیش آمد کرده بود تشکر می‌کنم و توفیق و سلامت و تأیید همه را از خداوند تعالی خواستارم.

الحق در این نهضت اسلامی خود را در پیشگاه مقدس خداوند تعالی سربلند و در نزد حضرت ولی عصر و سلطان دهر عجل‌الله تعالی فرجه روسفید نمودید دست توانای خداوند تعالی با شما است امید است از ثمرات این نهضت دینی در دنیا و آخرت بهره‌مند شوید.

قیام عمومی دینی شما موجب عبرت برای اجانب گردید لکن لازم است متذکر شوید که باید مسلمین بیش از پیش بیدار و هوشیار بوده و مراقب اوضاع خود و مصالح اسلام باشند و صفوف خود را فشرده‌تر کنند که اگر خدای نخواسته دستهای ناپاکی بسوی مقدسات آنها دراز شود قطع کنند والسلام‌علیکم و رحمة‌الله وبرکاته(۲).

۴ رجب - ۱۳۸۲ مطابق ۴۱/۹/۱۱

روح‌الله الموسوی الخمینی

۱ـ نقل از روزنامه کیهان و اطّلاعات

بخش سوّم
ایران از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵٦

واقعهٔ تاریخی سیاهکل

در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ نشریات نوشتند در یک درگیری مسلحانه با پاسگاه ژاندارمری سیاهکل گروهی کشته و عده‌ای مجروح شدند. از همان روز این حادثه مورد بحث پنهان بین مردم قرارگرفت و چنین نتیجه گرفته شد که: (گروهی می‌خواستند که در جنگل‌های شمال جنگ پارتیزانی براه اندازند). این تنها اطلاع تقریباً نیمه رسمی بود که ساواک در مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت و گفت شبکه جنگل در هم شکسته شد و ماجرا پایان یافته است...

آغاز ماجرا

ریشه پاگرفتن حادثه جنگل به سالهای بعد از ۱۳۳۲ بر می‌گردد که دهها مبارز راه آزادی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعدام و به زندان افتادند. هفت سال از آن تاریخ گذشت تا اینکه واقعه جنگل سیاهکل به وجود آمد که نام «جزنی» و «ظریفی» به خود گرفت. اکنون ما این واقعه را از کتاب (آنچه یک انقلابی باید

بداند) نوشته «علی اکبر صفائی» یکی از قربانیان سیاهکل می‌خوانیم: «... پس از بازداشت عده‌ای از فعالین گروه جزنی - ظریفی در سال ۱۳۴۶ یکی از اعضای گروه بنام «علی اکبر صفائی فراهانی» مخفی شد و با «صفّاری آشتیانی» یکی از مبارزان به عراق رفت دولت عراق در آن زمان با ایران روابط حسنه‌ای داشت و با رژیم شاه همکاری می‌کرد در حالی که در صدد تحویل آنها به دولت برآمده بود که کودتای بعثی عراق رخ داد و این دو نفر آزاد شدند. صفائی و صفاری پس از آزاد شدن عازم فلسطین شده و در آنجا به درجه فرماندهی رسیدند.

در تابستان سال ۱۳۴۸ صفائی به ایران بازگشت و مدتی در سازماندهی بازماندگان گروهش تلاش کرد و به حرکت آن سرعت بخشید.

این گروه در سال ۱۳۴۹ رشد قابل توجهی کرد و از طرف هسته مرکزی وظایف افراد گروه تقسیم شد و این چند گروه و تیم بوجود آمد: گروه جنگل - گروه شهر - گروه تدارکات و اسلحه - گروه ارتباط.

صفائی فراهانی در ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ برای شناسائی و به عنوان مسئول تدارکات کانون چریکی جنگل، عازم جنگل‌های شمال شد. البته شناسائی جنگل‌های شمال از مدتها پیش آغاز شده بود.

تیم جنگل از منطقه شرقی جنگل‌های گیلان مانورهای خود را آغاز کرد قرار بود این تیم حمله خود را اوایل بهار آغاز کند و مذاکراتی بین دو گروه (گروه جنگل) و (گروه احمدزاده) انجام شده بود که یک تیم ده نفری دیگر را به شمال بفرستند.

در ۱۲ بهمن ماه در جریان مبارزات دانشجوئی وسیع سال ۱۳۴۹ «غفور حسن پور» از گروه شهر بازداشت شد. شکنجه بیست روزه او نتایج مخرّب خود را بار آورد. در ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان و پنج نفر در تهران بازداشت شدند.

بدنبال آن «ایرج نیری» معلّم یکی از روستاهای گیلان که در ارتباط با گروه جنگل بود بازداشت گردید. نیری محل آذوقه گروه جنگل را می‌دانست. پلیس

امکان دست یافتن به کلیه اطّلاعات را پیدا کرده بود. تدارکات چند ساله گروه در معرض نابودی کامل قرار گرفته بود.

درگیری با دشمن و برپا کردن جنبش‌های مسلّحانه وظیفه تیم جنگل بود. گروهی که «صفائی فراهانی» رهبر آن بود تاریخ ۱۹ بهمن را برای حمله به پاسگاه سیاهکل برگزیدند.

تیم جنگل در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ به پاسگاه سیاهکل حمله کرد. در این حمله افراد ژاندارمری این پاسگاه کشته یا مجروح شدند. پس از بدست آوردن نه قبضه اسلحه، چریکها برای مردم سخنرانی کرده و مقاصد خود را شرح دادند.

از ۱۹ بهمن گروه جنگل مورد حمله متمرکز نیروهای نظامی قرار گرفت. چریک‌ها دلیرانه مقاومت می‌کردند، در این درگیری‌ها حداقل ۶۰ افسر و درجه‌دار و سرباز کشته شدند.

مدتی بعد «صفائی» و «جلیل انفرادی» و «هوشنگ نیری» به جلگه بازگشتند، در قریه (چهل ستون) صفائی و همراه دیگرش «نیری» وارد خانه دهقانی شدند. «جلیل انفرادی» بیرون پاسداری می‌داده ولی هنوز معلوم نشده به چه علّتی او نیز به داخل خانه میرود. در این جا چریک‌ها هر کدام جداگانه مورد حمله ناگهانی عده‌ای از روستائیان که به وسیله کدخدا و سپاهی دانش رهبری و تحریک می‌شدند قرار گرفتند و چریک‌ها به خاطر اینکه مبادا روستائیان آسیب ببینند، از اسلحه خودشان استفاده نمی‌کنند. پس از آنکه این سه چریک دستگیر شدند، برای مردم صحبت کردند و هدفهای خود را بیان نمودند عده‌ای می‌خواستند اسرا را آزاد کنند ولی کدخدا آنها را از مجازات ژاندارمری و ساواک ترسانید. چریک‌ها را تحویل ژاندارمری و نیروهای نظامی منطقه که برای سرکوبی آنها بسیج شده بودند، دادند. صفائی همراه شش تن دیگر از دستگیر شدگان تیم جنگل به تهران انتقال یافتند.»

زندگی‌نامۀ گروه جنگل

علی اکبر صفائی فراهانی

در اراک به دنیا آمد پدرش کاسب کم سرمایه بود. از هنرستان صنعتی فارغ‌التحصیل شد و در همین دوره ضمن عضویت در گروه «جزنی» در جبهه ملّی نیز فعالیت داشت. در سال ۱۳۴۶ به همراه صفائی آشتیانی به فلسطین رفت و در اردوگاه فلسطینی‌ها به درجه سرگردی رسید. در سال ۱۳۴۸ به ایران بازگشت و گروه سیاهکل را سازمان داد. صفائی در حمله به پاسگاه سیاهکل رهبری تیم کوه را بر عهده داشت «در سپیده دم ۲۶ اسفند ۱۳۴۹) اعدام شد.

محمد رحیم سمائی

در سال ۱۳۲۶ در تهران متولّد شد. سالهای اوّل دبیرستانی او مصادف با جنبش سالهای ۴۲ - ۳۹ بود فعالیت او از همین زمان آغاز شد، در سال ۴۴ به عضویت در تیم کوهنوردی کاوه درآمد که توسط فراهانی، کلانتری، جلیل انفرادی و اسکندر صادقی‌نژاد سازماندهی شده بود. چندی بعد به دنبال آشنائی با «حمید اشرف» وارد تیم کوه شد در ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ به فرماندهی صفائی فعالیت خود را آغاز کرد در ۱۹ بهمن در یک درگیری به قتل رسید.

هوشنگ نیری

زمستان ۱۳۲۷ در لاهیجان متولّد شد، در دوران تحصیلی دبیرستانی ضمن آشنائی با غفور حسن‌پور وارد گروه شد و در اواخر ۱۳۴۸ فعالیت‌های سیاسیش را آغاز کرد. او یکی از ۹ تن افراد تیم کوه بود که در سحرگاه ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ به همراه ۱۲ نفر از یارانش اعدام شد.

اسماعیل معینی عراقی

در سال ۱۳۲۱ در شهر اراک به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۵ در رشته برق از دانشگاه پلی‌تکنیک فارغ‌التحصیل شد. یک سال بعد به گروه جزنی و ظریفی پیوست و در ارتباط با گروه سیاهکل در تیم شهر به فعالیت پرداخت. در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ در محل کارش، شرکت سهامی تلفن بازداشت شد. ده روز بعد جلو جوخه اعدام قرار گرفت و دفتر زندگیش بسته شد.

غفور حسین پور اصیل

در سال ۱۳۲۱ در لاهیجان متولّد شد. از پایه‌گذاران سازمان صنعتی دانشکده پلی‌تکنیک بود. در سال ۱۳۴۴ به گروه جزنی پیوست.

در سال ۱۳۴۸ بدنبال دستگیری گروه فلسطین توسط پلیس شناسائی شد و در ۲۲ آذر ۴۹ در محفلی دستگیر شد. پس از آن به اتفاق ۱۲ تن از همرزمانش در تیم کوه (سیاهکل) در ۲۶ اسفند همان سال جلو جوخه آتش قرار گرفت و تیرباران شد.

محمد هادی فضلی

در سال ۱۳۲۳ در فیروز آباد فارس متولّد شد و در سال ۱۳۴۵ در رشته برق دانشکده پلی‌تکنیک فارغ‌التحصیل شد، یک سال بعد ضمن استخدام در وزارت آب و برق به گروه جزنی، ظریفی پیوست. در ارتباط با گروه سیاهکل در گروه شهر به بانک ایران و انگلیس حمله کرد. ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ بازداشت و چهارده روز بعد تیرباران شد.

ناصر سیف دلیل فراهانی

در سال ۱۳۲۲ در سنگسر متولّد شد. در سال ۱۳۴۰ با عنوان شاگرد اوّل استان

مازندران وارد دانشکده پلی‌تکنیک تهران شد. او مدّتی از اعضای هیئت مدیره فارغ‌التحصیلان بود. پس از اتمام دوره خدمت سربازی در کارخانه تولیدارو مشغول کار شد و در سال ۱۳۴۶ به گروه جزنی و ظریفی پیوست او در بهمن ۱۳۴۹ بازداشت و پس از یک دوره تحمّل شکنجه اعدام شد.

خلیل انفرادی

کارگر جوشکاری که به همراه اسکندر صادقی‌نژاد، سندیکای فلزکاری مکانیک را ایجاد کرد. کوهنورد با سابقه‌ای بود که در گروه کاوه به فعالیت پرداخت. از سال ۴۴ با گروه جزنی - ظریفی و پس از دستگیری گروه در سال ۱۳۴۶ و تجدید سازمان آن در سال بعد، به فعالیت پرداخت او در سال ۱۳۴۹ از شروع فعالیت گروه سیاهکل در ۲۷ اسفند ۱۳۴۹ کشته شد.

ماشاالله مشیری

در سال ۱۳۲۱ در شهر رشت متولّد شد. در سال ۱۳۴۰ به عنوان شاگرد ممتاز در کنکور پلی‌تکنیک تهران در رشته برق به تحصیل پرداخت. پس از اتمام دوره سربازی در قسمت فنی رادیو تلویزیون و سپس در مخابرات ایران اشتغال داشت.

در سال ۱۳۴۶ در ارتباط با حادثه سیاهکل، در گروه شهر به اتفاق فاضلی، معینی عراقی در جهت تدارک عمل مسلحانه فعالیت می‌کرد.

در ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ بازداشت و پس از یک دوره شکنجه اعدام شد.

عباس دانش بهزادی

در سال ۱۳۲۱ در بَم متولّد شد. پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی وارد دانشکده دامپزشکی شد. در مدّت ادامه تحصیل در دانشگاه، به همراه قند چی - حمید اشرف - هادی فاضلی - صفائی فراهانی فعالیت‌های سیاسیش را آغاز

کرد، وی جزء آخرین افرادی بود که در سیاهکل زنده دستگیر شد و بعد از مدتی در اسفند ۱۳۴۹ به جوخه اعدام سپرده شد.

احمد فرهودی

زادگاهش شهر ساری بود، او در حالی که کارمند اداره دارائی بود، در سال ۱۳۴۶ فعالیت سیاسیش را در گروه احمدزاده آغاز کرد.

او در اوّلین تیم رزمنده‌ای بود، پس از تعیین مشی سیاسی ـ نظامی گروه، همراه سه تن از رفقایش به بانک ونک حمله کرد. چهار ماه پس از این واقعه به گروه سیاهکل پیوست. وی پس از دستگیری در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شد.

هادی بنده خدا لنگرودی

در سال ۱۳۱۹ در لنگرود متولّد شد و پس از اتمام دوره متوسطه در سال ۱۳۴۲ وارد دانشکده پلی تکنیک گردید. چون در اعتصابات ۱۳۴۶ بطور مستمر شرکت کرده بود از دانشکده اخراج شد و به سربازی رفت. دو سال بعد به عضویت در گروه (پیشتاز مسلّح) درآمد و در بخش خارج شهر به فعالیت پرداخت.

در شهریور ۱۳۴۹ همراه تیم کوه به جنگل‌های شمال رفت و دوره شناسائی آموزشی را به مدّت شش ماه به پایان رسانید. او در جنگل‌های سیاهکل دستگیر و در اسفند ۱۳۴۹ اعدام شد.

اسکندر رحیمی

سال ۱۳۲۶ در لاهیجان به دنیا آمد، پس از اتمام تحصیلات، دوره سپاهیگری را در کردستان به پایان رسانید. همزمان با جریان مسلّحانه به رهبری «شریف‌زاده» در کردستان بوده و در تیم تدارکات فعالیت داشته است. پرونده

زندگیش در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ برای همیشه بسته شد.

به زندگی‌نامه محمد علی محدث، قندچی و محمد مهدی اسحاقی نتوانستیم دسترسی پیدا کنیم.

سرانجام گروه جنگل

تهرانی یکی از اعضاء مؤثر سازمان امنیّت (ساواک) جزئیات اعدام نه نفر از گروه جنگل را در دوّمین جلسه دادگاهش فاش ساخت و گفت: یک روز در زندان اوین دستور آمد هر کس باید زندانی خود را بکشد...

قتل سرلشکر فرسیو

سرلشکر فرسیو دادستان نظامی ارتش صبح روز چهارشنبه ۱۸ فروردین توسط سه نفر مورد سوء قصد قرار گرفت. حادثه سوء قصد وی به شکل خبر در نشریات انتشار یافت. فرسیو بامداد ۲۲ فروردین ماه درگذشت با آنکه ۱۸ گلوله بسوی او شلیک شد، شش گلوله به فرسیو اصابت کرده بود با همه تلاشی که چهار جرّاح معروف ایرانی و یک پزشک جرّاح که از خارج آمده بود تنها توانست چهار روز زنده بماند. در این واقعه فرزند ۱۷ ساله سرلشکر فرسیو نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت اما با کمک پزشکان از مرگ نجات یافت.

جزئیات قضیه از این قرار بود: صبح روز چهار شنبه، هنگامی که سرلشکر فرسیو به اتفاق پسرش «فرزاد فرسیو» که دانش‌آموز دبیرستان البرز بود، می‌خواست از پارکینگ با اتومبیل خارج شود با تیراندازی عوامل سوء قصد مواجه می‌شود و از ناحیه صورت، شکم و سینه جراحت می‌بیند. ضاربین پس از تیراندازی بسرعت متواری می‌شوند و سرلشکر فرسیو و فرزندش را دوستان به بیمارستان می‌رسانند و بلافاصله مورد عمل جرّاحی قرار می‌گیرند در همان ساعات اولیه ۴۸ شیشه خون به آنها تزریق می‌شود. شاه پس از اطلاع از جریان سوء قصد او را به درجه سپهبدی نائل می‌کند.

پس از این سوء قصد، جستجوی گسترده‌ای برای دستگیری فراریان جنگل سیاهکل که عوامل سوء قصد بودند به عمل می‌آید شهربانی کلّ طی اعلامیه گوشزد می‌کند که هر کس تسهیلاتی برای فراریان فراهم کند شریک جرم محسوب می‌شود و در مجازات هر یک از فراریان که خود را معرفی کند تخفیف داده خواهد شد.

در دوّمین اعلامیه جایزه‌ای به مبلغ نهصد هزار تومان به کسانی که فراریان را دستگیر سازد را تعیین می‌کند. چون گروه سیاهکل نه نفر بودند و برای همین نهصد هزار تومان تعیین شده بود یعنی برای هر نفر یکصد هزار تومان.

نشریات آن روز اسامی ۹ نفر را به این شرح معرفی کردند: محمد صفاری آشتیانی، حمید اشرف، امیر پرویز پویان، جواد صلاحی، رحمت (محمد) پیر زندیری، احمد زیربد، اسکندر صادقی‌نژاد، منوچهر شهابی پور، عباس مفتاحی.

از این گروه عکس‌های فراوانی چاپ شد در همه وسائل نقلیه و اماکن عمومی نصب گردید. در مدتی که فرسیو در بیمارستان بود هویدا نخست وزیر و عده‌ای از شخصیت‌های مملکتی از او عیادت به عمل آوردند.

پس از قتل فرسیو فرزاد فرزند او را برای معالجه به انگلستان فرستادند و پسر دوّم فرسیو که در خارج از ایران بسر می‌برد پس از اطلاع از سوء قصد به تهران آمد وی وقتی بالای سر پدرش رسید فرسیو در حال مبارزه با مرگ بود دو ساعت بعد درگذشت.

گلسرخی در نیمه راه مبارزه مسلحانه

یکی از یاران گلسرخی می‌نویسد:

«...گلسرخی عقیده داشت: کمترین اشتباه در شرایط ما برای مبارزه انقلابی حکم طناب دار را دارد. طناب دار را دوباره نمی‌توان تجربه کرد.» امّا خود او از این سرمشق حیاتی پیروی نکرد و برای این اهمال گرانترین بهائی را که می‌شناخت پرداخت. در آغاز ورود به آن محفل، خیز برداشت و خود را به درون گردابهای پر حادثه انداخت که همسر و تنها پسرش را از این گرداب پر موج دور کند. ظاهراً از خانواده خود برید. با تبانی همسرش «عاطفه» که او نیز به نحوی با این محفل ارتباط داشت، کوشید تا در انظار چنین جلوه دهد که به علت اختلاف و عدم تفاهم جدا از خانواده خود زندگی می‌کند و رشته خانوادگیش در حال از هم گسیختن است. عاطفه در این ظاهرسازی مصلحتی گلسرخی را یاری می‌داده اما در آن محفل جز حرف و خیالبافی و احیاناً چپ‌روی‌های نمایشی و خطرناک هیچ نبود. ولی سازمان امنیّت به این محفل راه یافت، نزدیک به یک سال می‌شد که گلسرخی از آن محفل

قطع رابطه کرده بود، اما خطای یک انقلابی در شرایط خفقان جامعه ما هرگز مشمول مرور زمان نمی‌شود این خطا تر و تازه می‌ماند وگاهی حتّی رشد می‌کند مثل باتلاقی مبارز انقلابی را به درون خود می‌کشد.

گلسرخی هم از این باتلاق رهائی نیافت، وقتی اعضای گروه او دستگیر شدند، مأموران ساواک به سراغ وی آمدند...

گلسرخی از خلق بود و مثل خلق به مقاومت و حقانیّت خود تکیه داشت. خبرهائی که پراکنده و خلاصه از شکنجه‌های اوین به بیرون درز پیدا می‌کرد، از روحیه مبارزه‌جوئی و شورشی گلسرخی حکایت داشت، یک هم‌بند او پس از آزادی حکایت می‌کرد: «... وقتی خسرو را برای شکنجه می‌بردند سعی می‌کرد، روی پاهای مجروح خود که ضربات صدها تازیانه را تحمل نموده بود بایستد. نمی‌گذاشت نگهبانان زیر بغلش را بگیرند و کمکش کنند. دندانهایش را رویهم می‌فشرد و ابروهایش را بهم گره می‌زد. سینه‌اش را جلو می‌داد با آن قیافه شکنجه دیده، لنگ لنگان اما محکم قدم برمی داشت» هم‌بند گلسرخی ماجرای تکان دهنده‌ای از او بیاد داشت: «... با آنکه یک جای سالم در بدنش نبود و اتهام سنگین و مرگباری را یدک می‌کشید، از هر فرصتی برای تقویت روحیه رفقا استفاده می‌کرد.» این هم زنجیر او تأکید می‌کرد: «... خسرو نه به خاطر جرمش، به خاطر شهامتش اعدام شد» یکی از هم‌سلولی‌هایش خاطره‌ای از او بیاد دارد: «مشتهای گره کرده‌اش را به رفقائی که روزهای دشوار شکنجه و بازجوئی را می‌گذراندند نشان می‌داد و می‌گفت: از کتیرائی و روزبه بیاموزیم.»

کتیرائی قهرمان نامدار شکنجه‌گاههای شاه بود، اما خسرو روزبه همیشه‌در آن موقعی که گلسرخی به اقتضای گرایش‌های چریکی‌اش میانه خوبی با توده‌ای‌ها نداشت قهرمان محبوب او بود و بارها گفته بود: «یک روز برای تبرئه تمام ندانم‌کاری‌ها و اشتباهات یک حزب کافی است»، و سرانجام وفادارانه همان جائی پا گذاشت که خسرو روزبه پیش از او گذاشته بود.

گلسرخی پیش از آنکه به دادگاه برود محکوم شده بود، حکم اعدام او را قبلاً ساواک صادر کرده بود وقتی انواع شکنجه از قبیل اجاق برقی، شوک الکتریکی شکنجه‌گران در پیکر نیرومندش کارگر نیفتاد، وعده‌های فریب‌کارانه، تهدیدهای هراس‌انگیز، تحقیرهای روانی، در مقابل ایمان راسخ او و بر باورهایش باطل شد، زنده ماندن او خطرناک بود. مهم نبود که اتهام او چیست و حداکثر مجازات قانونی که می‌تواند او را شامل گردد چقدر است. مهم این بود که این حریق سرکش مهار نمی‌شد.

دادگاه نظامی صحنه خیمه شب‌بازی مضحکی بود. در این خیمه شب‌بازی، تعیین جای واقعی وکیل مدافع و دادستان مشکل می‌نمود. از چند روز پیش از تشکیل دادگاه، ساواک صحنه‌آرائی کرد. نشریات دستوری یورش به متهمان را که هنوز مجرم بودن آنها در هیچ مرجع قضائی و قانونی محرز نشده بود، شروع کردند. ساواک اجتماعات و تظاهرات راه انداخت تا به اصطلاح خشم و انزجار توده‌ها را از متهمان و مقاصد و آرمانهای آنها را نمایش دهد. اما مردم از کنار این نمایشات تکراری و تهوع‌آور و بی‌رونق با پوزخند می‌گذشتند.

در آن جوّ خفقان حکم دادگاه پیش از شروع دادرسی قابل پیش‌بینی بود. وظیفه‌ای که برای دادگاه قبلاً تعیین شده بود این بود که تنها صدور جواز رسمی دفن صادر کند.

سرانجام در لحظه‌ای که می‌رفت لبخند رضایت و پیروزی بر صورت مجریان دستور نقش بندد صدای رسائی چون رعد گلسرخی فرود آمد. «بنام نامی مردم... من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آنرا قبول دارم از خود دفاع نمی‌کنم، به عنوان یک مارکسیست خطابم با خلق و تاریخ است. هر چه شما بر من بیشتر بتازید، من بیشتر بر خود می‌بالم، چراکه هر چه از شما دورتر باشم با مردم نزدیکترم. هر چه کینه شما به من و عقایدم شدید باشد لطف و حمایت توده از من قویتر است. حتّی اگر مرا به‌گور بسپارید، که خواهید سپرد مردم از جسدم پرچم و سرود می‌سازند...»

رئیس دادگاه با صدا درآوردن زنگ ادامه مدافعات گلسرخی را قطع کرد و

سرهنگ غفارزاده با صدائی که سعی می‌کرد مثل یک دستور خشک و جدّی باشد، گفت: «فقط از خودتان دفاع کنید. حاشیه رفتن و تبلیغات مردمی را کنار بگذارید.»

وی به ماده ۱۱۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش استناد کرد.

گلسرخی پوزخند زد و گفت: «از حرفهای من می‌ترسید؟»

رئیس دادگاه فریاد زد: «به شما دستور می‌دهم ساکت شوید و بنشینید!»

صدای هیجان زده گلسرخی بلند شد: «به من دستور ندهید، بروید به سرجوخه‌ها، گروهبان‌هایتان دستور بدهید، خیال نمی‌کنم صدای من این قدر بلند باشد که بتواند وجدان خفته‌ای را بیدار کند. خوف نکنید. می‌بینید که در این دادگاه به اصطلاح محترم، همه سرنیزه‌ها از شما حمایت می‌کنند.»

گلسرخی در حالیکه می‌نشست با سر به ردیف سربازان مسلّحی که دور تا دور سالن دادگاه ایستاده بودند اشاره کرد.

آنگاه کرامت دانشیان با سخنان کوبنده دادگاه را به شدّت متزلزل کرد...

وقتی منشی دادگاه نظامی حکم اعدام گلسرخی و کرامت دانشیان را قرائت کرد. آن دو دست همدیگر را فشردند و همدیگر را به آغوش گرفتند.

گلسرخی که بود؟

گلسرخی تا قبل از دستگیری، محاکمه و اعدام، روزنامه‌نگار و شاعری آگاه بود ابتدا بدون هیچ گونه ایدئولوژی خاصی در ردیف روشنفکران دمکرات از نبودن فضا شدیداً ناراضی بود، یکی از دوستانش درباره وی می‌گوید «... با سکوت موافق نیستم، این شرم‌آور است، با این سانسور روانی باید جنگید.»

غرش گلوله‌های سیاهکل در وجود او طنین پر دامنه‌ای بوجود آورد، خسرو گلسرخی که پس از واقعه سیاهکل به خصوص شیفته مبارزات مسلّحانه شده بود، در یکی از برخوردهای خود با توده‌ای جوانی آشنا شد و آن جوان او را با عقاید مارکسیستی و لنینیستی آشنا کرد. گلسرخی در این سالیان با یک محفل

روشنفکری (مارکسیستی) معاشرت داشت. دوست توده‌ایش به او گفته بود: «...در انقلاب راه میان‌بُر وجود ندارد، نزدیکترین راه، راه راست و یگانه است و انتخاب این تنها راه باید با توجّه به مقتضیات اجتماعی و تناقضات و چگونگی صف‌آرائی طبقات جامعه صورت بگیرد.»

گلسرخی ظاهراً قانع نشده بود، اما غریزه تیز وی که حساسیت فوق‌العاده داشت او را به سوی تمایلات رفیق توده‌ای او خواند. یک روز گلسرخی از این دوست توده‌ای‌اش پرسیده بود «در شرایط ما مبرهن‌ترین وظیفه برای یک مبارز خلقی کدام است؟

قاطعانه در یک جمله کوتاه و ساده به او گفت: «افشاگری سیاسی». اما در همان اوان گلسرخی در صدد لشکرکشی به درون خود بود ناگهان دوست توده‌ای ناپدید شد...

دستگیری گلسرخی

توقیف او بیش از همه برای خود وی نامنتظره و غافلگیر کننده بود، او در رابطه با دگرگونی که در افکارش به وجود آمد، بیش از یک سال نمی‌گذشت که از آن محفل روشنفکری بریده بود، زندگی پر تلاش و جستجوگری را آغاز کرده بود.

او در باره کنار کشیدن خود از این محفل گفته بود: «یک مشت جوجه انقلابی روشنفکر می‌خواهند جای چه‌گورا را بگیرند» بنا بر این محفل سیاسی کوچکی که خسرو گلسرخی با سوداها و انتظارات پرشور به آن رو آورده بود، با آزمون تلخی به آن پشت کرد، اما این محفل مانند تارهای عنکبوت دست و پا گیر او شد. او عقیده داشت: «کمترین اشتباه در شرایط ما برای مبارزه انقلابی حکم طناب دار را دارد، طناب دار را دوباره نمی‌توان تجربه کرد.» لیکن گلسرخی در رابطه با همین محفل مارکسیستی دستگیر کردند.

آخرین دفاعیه گلسرخی

وی در آخرین دفاعیه خود چنین گفت: «جامعه ایران باید بداند که من در اینجا صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم به مرگ می‌شوم، جرم من نه توطئه است و نه سوء قصد به کسی، بلکه عقاید من است، من در این محکمه که آقایان روزنامه نویسان خارجی نیز حضور دارند علیه این دادگاه، علیه سازندگان این پرونده و علیه صادرکنندگان بی‌مسئولیت رأی دادگاه عادی اعلام جرم می‌کنم. من تمام مراجع و کمیته‌ها و سازمان‌های حقوقی و قضائی جهان را به بذل توجّه به این صحنه‌ها، به این جنایت دولتی که در شرف وقوع است دعوت می‌کنم، این مسئله‌ای است که در واقع باید به آن توجّه شود، دادگاه نظامی این زحمت را به خود نداده که این پرونده را بخواند «من که یک مارکسیست و لنینیست هستم به شریعت اسلام ارج می‌گذارم.»

در زندان هر چه از سوی مقامات تلاش شد که او و دانشیان را وادار به نوشتن توبه‌نامه کنند تا از شاه تقاضای عفو نمایند، موفق نشدند. حکم دادگاه تجدید نظر درباره گلسرخی و کرامت دانشیان ابرام شد، این دو مبارزان راه آزادی در سحرگاه ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ اعدام شدند. روزنامه‌ها فقط نوشتند: «حکم دادگاه تجدید نظر درباره گلسرخی و دانشیان ابرام شد.»

همرزم گلسرخی

کرامت دانشیان به اتهام مشابه اتهام گلسرخی دستگیر و دادگاه او را محکوم به مرگ کرد و اعدام شد وی پیش از دستگیر شدن به ساختن فیلمی پرداخته بود و چند فیلم نیز که محتوای آن از محرومیت و فقر توده‌ها حکایت داشت، به همین دلیل توقیف شد. کرامت دانشیان در آخرین دفاع خود در دادگاه نظامی گفت: «اگر وحشتی از نیروی انقلابی و مبارزات مردمی ندارید و در واقع به مرگ طبقه حاکم بر ایران مؤمن نیستید، تاریخ این واقعیت را نشان داده و خواهد داد. ایمان ما به پیروزی جنبش نوین ایران در سراسر جوامع جهان عظیم‌ترین قدرت است.»

دانشیان معتقد بود و می‌گفت: «مرگ ناچیزترین هدیه ما برای پیروزی مردم است، هر مرگ دریچه است که بر روی تباهی بسته می‌شود و هر مرگ دریچه‌ای است که بر روی دروغ، فحشأ، فقر و گرسنگی بسته خواهد شد، و آنگاه دریچه‌ای باز خواهد شد که از آن نور زندگی بتابد به این نور باید تن بسپاریم...»

سرنوشت گروه ابوذر

پس از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گروه‌های بزرگ و کوچک سازمان یافتند، شرایط اختناق و حضور سازمان امنیّت (ساواک) امکان ارتباط آزاد این گروه‌ها را به یکدیگر نمی‌داد. این بود که هر چند گاهی، گروه کوچک دست به عملیات انفجاری و ترور شخصیتی می‌زد. پس از پاره‌ای اقدامات مسلّحانه از جمله ترور حسن علی منصور به وسیله گروه مؤتلفه (فدائیان اسلام) اندک‌اندک دو جریان عمده، سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی خلق ایران در عرصه نبرد مسلّحانه چریکی، حضور خود را اعلام کردند.

درکنار این جریان گروه‌های مسلّح دیگری نیز با خط مشی‌ها و اهداف و تفکّر مشابه و یا نزدیک بهم فعالیت می‌کردند و چه بسا تلاش داشتند تا به این دو جریان مهم بپیوندند و در همین رابطه هسته چریکی کوچکی در سال ۱۳۵۱ در کادر مذهبی اسلام شکل یافت که اسامی آنها از این قرار است: **ولی‌الله سیف – بهمن منشط – عبدالله خدارحمی – حجت عبدلی – روح‌الله سیف – ماشاالله سیف و دیگران.**

یکی از بازماندگان گروه ابوذر «علیرضا کرمعلی» درباره تشکیل این گروه چنین می‌گوید: «ما که خودمان اکثر از قشرهای محروم جامعه بودیم و رنج و محرومیت را همیشه لمس می‌کردیم از مدتها پیش این واقعیت را دریافته بودیم که دیگر سکوت جایز نیست. حرکت انقلابی مجاهدین خلق جرقه امیدی در دل همه ما روشن ساخت و حالا دیگر ما فهمیده بودیم که تنها با قهر انقلابی است که می‌توان با رژیم شاه به مبارزه برخاست و گروه ابوذر را تشکیل دادیم و در

چهارچوب آن دست به عملیات مسلّحانه زدیم. البته بعد از دستگیری در زندان تحت آموزش‌های دیگر مبارزان قرار گرفتیم...»

گروه مسلّح ابوذر در سال ۱۳۴۵ با کمترین امکانات موجود دست به چند عمل انفجاری و مسلّحانه زد از جمله انفجار سازمان زنان نهاوند، آتش زدن اتومبیل ژاندارمری و ماشینهای شرکت تعاونی روستائی و ترور یک ربا خوار نهاوندی و... سرانجام وقتی که پاسبانی را در شهر قم خلع سلاح می‌کردند دستگیر شدند و پس از تحمل شکنجه‌های فراوان در سپیده‌دم ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ یعنی درست یک روز پس از اعدام خسرو گلسرخی، کرامت دانشیان، این گروه شش نفری بدست جوخه اعدام سپرده شدند.

قتل تیزآبی در زیر شکنجه

هوشنگ تیزآبی هنگامی به عرصه مبارزه قدم نهاد که هنوز درک روشنی از مسائل سیاسی و اجتماعی ایران نداشت. او سه بار به علت فعالیت سیاسی دستگیر و به یک ماه تا ۵ سال زندان محکوم شد و هر باری که از زندان آزاد می‌شد به مبارزات خود شدّت می‌داد. مطالعات زیاد او را به مواضع حزب توده نزدیک کرد و آشنایی او به رادیو پیک ایران منشأ تحوّل فکری وی شد، به این ترتیب او به یک انقلابی تبدیل گردید.

پیوستگی به حزب توده

هوشنگ تیز آبی پس از آشنایی به مشی سیاسی و سازمان حزب توده و پذیرفتن آن، فعالیت سیاسی خود را بر پایه مشی این حزب قرار داد.

پس از مدتی، مخفیانه نشریه‌ای بنام (بسوی حزب) انتشار داد و مقالاتش را بر اساس تحلیل‌های رادیو پیک ایران می‌نوشت.

هوشنگ تیز آبی به چند زبان خارجی آشنا بود و استعداد و پشتکار بی‌نظیری

داشت. با مطالعات عمیق و وسیع خود به سرعت بر تئوری مارکسیستی مسلّط شد و دانش حاصله را در دفاع از مارکسیست و لنینیست و مبارزه ایدئولوژیک با تئوریها و نظرات غیر علمی و انحرافی قرار داد، ترجمه‌ها و تألیف‌های او دو نمونه‌ای از این کوشش بود.

به علت همین فعالیتها بود که ساواک از او احساس خطر کرد برای سوّمین بار وی را دستگیر ساخت. به گفته یکی از دوستانش او را زیر شکنجه در زندان مخوف اوین (که هنوز هم چون هیولائی پابرجاست) در تیر ماه ۱۳۵۲ به قتل رساندند. ولی ساواک اعلام کرد: هوشنگ تیز آبی بعلت مقاومت مسلّحانه به قتل رسید.

در حالی که همه دوستان او می‌دانستند که تیز آبی با شیوه‌ای مبارزه مسلّحانه مخالف بود و او بارها این را اعلام کرده بود.

هوشنگ تیز آبی همیشه در فعالیت بود اما عیب عمده او این بود که گاه از امکانات عملی خود جلو می‌زد. بی‌مهابا برای صید موفقیت‌های بزرگ می‌رفت در این لحظات او در سنگلاخ‌ها زمین می‌افتاد و آنچه را مدتها با شکیبائی و پشت کار انقلابی رشته بود پنبه می‌کرد. هوشنگ تیز آبی برای اینکه آزادانه فعالیت کند از خانواده‌اش جدا شد و این یکی از اشتباهات او بود زیرا با این کار مطمئن‌ترین مسیر امن خود را دور انداخت. هدف او چاپ یک نشریه ماهانه بود گرچه از مسایل چاپ و نشر اطلاعی نداشت اما معتقد بود در جریان کار همه چیز را خواهد آموخت و پیوسته می‌گفت: «وقتی ایمان مردمی در بساط باشد هیچ قفل و دری غیر قابل عبور نیست.»

در آغاز مقداری حروف چاپی دست و پا کرد سپس چند رفیق دانشجویش را برای همکاری دعوت نمود. این دوّمین اشتباه تیز آبی بود که بدون مطالعه دیگران را به همکاری دعوت کرد. هنگامی که در خانه مستقلش در تدارک چاپ اوّلین شماره نشریه‌اش بود، خود را با مأمورین ساواک روبرو دید وقتی مأمورین به خانه‌اش ریختند همراه او سه نفر دیگر هم دستگیر شدند، یکی از آنها بزودی از

زندان بیرون آمد و دو نفر دیگر در زیر شکنجه هر آنچه می‌دانستند اعتراف کردند... هرچه تیز آبی را شکنجه دادند نتیجه برای مأمورین منفی بود، سرانجام او زیر شکنجه کشنده به حال بیهوشی در آمد...

ساعت‌ها از انتقال جسد نیمه جان تیز آبی در سلول تاریک و تنگ می‌گذشت... روزها سپری می‌شد شکنجه مأمورین و سکوت تیز آبی ادامه یافت سرانجام او در سکوت و مقاومت برای همیشه ساکت شد. این خلاصه از کتاب (ارثیه معنوی) در باره تیز آبی نوشته شده است.»

اعدام چهار مبارز

در سحرگاه روز سی‌ام تیر ۱۳۵۱ حکم اعدام «ناصر صادق» و «علی میهن دوست» و «محمد بازرگانی» و «علی باکری» به امضاء شاه رسید و در میدان تیر مخصوص زندانیان سیاسی اوین (مخوف‌ترین زندان جهان امروز» جلو جوخه آتش قرار گرفته و تیر باران شدند. علی میهن دوست در آخرین دفاعیه خود اظهار داشت: «...همین جا اگر اسلحه داشتم دادستان را به خاطر بی عدالتیهایش می‌کشتم.»

علی میهن دوست

متولّد ۱۳۲۳ در شهر قزوین بدنیا آمد. وی دانشجوی سال آخر دانشکده فنی دانشگاه تهران بود که دستگیر شد. او در دادگاه گفت: «... برای هیچ گروه و سازمانی امکان ندارد بدون فراگرفتن علم انقلاب زمان دست به تغییر جامعه و محو استثمار بزنند. همه شاهدیم که چریک‌های فدایی خلق با درک علم انقلاب راه گشای مبارزه مسلّحانه شهری شدند...»

رئیس دادگاه با لحن تمسخرآمیز از او پرسید: «آیا در قرآن راجع به آدم ربایی هم هست؟ میهن دوست در پاسخ به این سئوال گفت: «... بلی هرگاه استثمارگران را یافتید گردنشان را بزنید تا خون جاری گردد و همچنین آدم ربایی کنید (سوره

محمد ۵ - ۱) ما جنگ عادلانه آزادی بخش را تا زمانی که دشمن وجود دارد و تجاوزش از بین نرفته عادلانه می‌دانیم، تا استثمار به کلّی از بین برود این چنین است مشی آفرینش و جریان تکامل جامعه بشری، و راهی جز این نیست جز از طریق مبارزه مسلّحانه، تضاد بین حق و باطل حل نخواهد شد. آزادی بیان و عقیده که یکی از اصولی‌ترین حقوق انسان در منشور ملل متّحد است پایمال شده و عقاید مخالف با زور و سر نیزه پاسخ داده می‌شود. کشتار و شکنجه انقلابیون دایماً افزایش می‌یابد، زیرا هدف این انقلابیون تکامل یافتن توده‌های مردم و احقاق حق آنهاست. مبارزه مسلّحانه تنها راه آزادی ملت است که سالیان دراز در زیر یوغ سرنیزه زندگی کرده است...: پیروز باد انقلاب مسلّحانه خلق ایران»

ناصر صادقی

صادقی متولّد ۱۳۲۳ تحصیلات خود را در دبیرستان مروی و دانشکده فنی به پایان رساند. وی در دادگاه شجاعانه و بدون ترس در دفاع از ایده و خواسته‌های خود چنین بیان داشت: «... در اینجا ما به اتهام کوشش برای سرنگونی رژیم حاکم بر ایران محاکمه می‌شویم. ما با کمال افتخار چنین اتهامی را قبول می‌کنیم احمقانه خواهد بود که اگر کسی ادعا کند که این افراد برای خاطر منافع شخصی خود دست به مبارزه زده‌اند، اشتباه مرحوم دکتر مصدق نخست وزیر قانونی ایران این بود که می‌خواست با منطق و حرف به جنگ زور و قلدری برود، بنابر این ما این درس را بخوبی آموخته‌ایم و جایی برای گفتگو و منطق و حرف نمی‌بینیم. جواب کارگر کوره‌پز خانه که طلب نان می‌کردند با رگبار مسلسل داده می‌شود و دویست نفر در این ماجرا کشته می‌شوند، اعتصاب معلمین و فرهنگیها با کشته شدن دکتر خانعلی و مجروح شدن عده‌ای از فرهنگیان به پایان می‌رسد. جالب اینکه در تمام این موارد قاتلین مردم به علت اجرای دستورات ارتقا می‌یافتند. سرگرد شهرستانی قاتل دکتر خانعلی سرهنگ شهرستانی می‌شود. هنوز آثار شکنجه در

بدن ما از بین نرفته است بالاخره آیا نمی‌دانید که «بهروز دهقان» در زیر شکنجه شهید شد؟ آیا از علت شهادت «آیت‌الله سعیدی» که در اثر شکنجه جان سپرد خبر ندارید ما از این رژیم (نظام سلطنت) انتظاری جز این نداریم.»

آخرین دفاع بازرگانی

بازرگانی متولّد سال ۱۳۲۵ بود در شهر ارومیه فارغ‌التحصیل از دبیرستان شد و در تهران در مدرسه عالی بازرگانی را به پایان رسانید. بازرگانی در سال ۱۳۴۹ با راهنمای سازمان مجاهدین خلق به فلسطین رفت و با فلسطینی‌ها علیه ارتش اردن هاشمی جنگید. وی در دفاع از خود در دادگاه چنین گفت: «... ما اظهارات دادستان را تحمل کردیم، شما هم حرفهای ما راگوش کنید. ما خود را به عراق نفروخته‌ایم آقای دادستان به قول برشت: آنکه حقیقت را نمی‌داند نادان است و اما آن کسی که حقیقت را می‌داند و می‌پوشاند تبهکار است. آقای دادستان شما کاسه داغتر از آش هستید. ما و کسانی نظیر ما وقتی در چنین دادگاهی قرار می‌گیریم معمولاً دو نوع می‌توانیم از خود دفاع کنیم. دفاع حقوقی و دفاع ایدئولوژیکی... ما پاک‌ترین جوان‌های این مملکت هستیم. دادگاه واقعی از نظر ما دادگاه الهی است. وقتی تاریخ ایران را ورق بزنیم هیچ دوره‌ای را نمی‌توان یافت که خلق برای گرفتن حق خود در مقابل حکومت استثمارگر ساکت نشسته باشد هر ساله عدهٔ زیادی را به محاکمه می‌کشند و محکوم می‌کنند. در ماه گذشته فعالیتهای انقلابیون شامل انفجار، کشتار و شهادت انقلابی بوده است. این تازه آغاز کار است. تاریخ معاصر چرا با خون جوانان رنگین می‌شود؟ اینها که اگر بخواهند بقول خودتان از همه چیز برخوردار می‌شوند، چرا این طور بی‌باکانه روانه زندان می‌گردند علم‌الاجتماع انقلابی به همه این سئوالات پاسخ می‌دهد، زیرا این علم‌الاجتماع در صدد یافتن علّت و معلول است. جامعه‌شناسی انقلابی می‌گوید زیربنای هر جامعه اگر جامعه استعماری باشد قطعاً بر استثمار طبقه زحمتکش است. زیربنا اگر بردگی باشد، طبقه زحمتکش برده است و الی آخر...

در قرآن آمده است: ... نه به حق دیگران تجاوز کنید و نه بپذیرید که به حق شما تجاوز کنند.

مهندس علی باکری

علی باکری در سال ۱۳۳۲ در میاندوآب در یک خانواده مرفّه بدنیا آمد. در دانشکده فنی تهران مثل تمام سالهای تحصیلی دبیرستانی‌اش در رشته شیمی شاگرد اوّل شد و فارغ‌التحصیل گشت. او که می‌توانست از امکانات خانوادگیش علاوه بر مدارج علمی برای زندگی به اصطلاح راحت استفاده کند، راه خدمت به خلق را پیش گرفت.

رسول مشکین فام

مشکین فام در سال ۱۳۲۵ در شیراز بدنیا آمد و در دانشکده کشاورزی کرج تحصیلات دانشجوئیش را به پایان برد. وی نیز همانند دیگر مبارزان راه آزادی به این گروه پیوست و در یک درگیری گرفتار شد. رسول در تاریخ چهارم خرداد ۱۳۵۱ با چند رزمنده دیگر جلو جوخه اعدام قرار داده شد و تیرباران گردید.

علی اصغر منتظر حقیقی

منتظر حقیقی در سال ۱۳۲۷ در یک خانواده مذهبی بدنیا آمد. در دوران جوانی بر علیه بهائی گری تبلیغ می‌کرد او که در دبستان علوی درس خوانده بود، یک روز وقتی از طرف مجاهدین خلق اسلحه تحویل می‌گرفت گفت: اکنون با آرامش خاطر کار می‌کنم و شک ندارم که دشمن بدون برداشتن زخم‌های متعدّد به من دست نخواهد یافت. اصغر طی دو مرحله درگیری در خیابان شاهپور (قدیم) و میدان خراسان دو مأمور سازمان امنیّت را زخمی کرد و پس از سوزاندن مدارک جیبش و شلیک تمام گلوله‌هایش بسوی آنها خود نیز به قتل رسید.

مجید شریف واقفی

مجید در سال ۱۳۲۷ در تهران متولّد شد، در همان نخست روزهای تولّد، به همراه خانواده راهی اصفهان شده و سالهای کودکی و دوران دبستان و دبیرستان را در آن شهر به سر آورد. از همان سال نوجوانی در حالیکه در دبیرستان ادب اصفهان درس می‌خواند وارد فعالیتهای اجتماعی شد و به انجمن اسلامی راه یافت، در جریان فعالیت در این انجمن‌ها و در ارتباط با بیمارستانها و یتیم خانه‌ها به تدریج به نابسامانی اجتماع با وضع رقّت بار طبقات محروم آشنا شده، عشق به مردم از یک سو و کینه و نفرت نسبت به دشمنان مردم در وجودش ریشه دوانید. در حالیکه در چشم انداز سیاسی و اجتماعی آن روزگار جز اقدامات (اصلاحی) رفورمیستی چیز دیگری نبود.

مجید واقفی بعد از اتمام تحصیلات، در سال ۱۳۴۵ در زمرۀ اوّلین دوره دانشجوئی دانشگاه صنعتی در رشته برق به تحصیل پرداخت. در دانشگاه نیز در سالهای نخست، در بنیان گذاری انجمن اسلامی دانشگاه فعالیت می‌کرد و در صف بنیان‌گذاران انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی بود.

اواخر سال ۱۳۴۷ واقفی به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد سه سال بعد، در شهریور ۱۳۵۰ در رابطه با اسناد و مدارکی که در (خانه جمعی) بدست آمده بود نام او لو رفت. در آن ایّام به عنوان افسر وظیفه در اداره برق منطقه فارابی تهران خدمت می‌کرد که مأمورین سازمان امنیّت (ساواک) به اداره‌اش مراجعه کردند.

مأمورین بدون توجّه به کارت شناسائی او روی سینه‌اش، سراغ اتاق کارش را از خود او گرفتند. او با خونسردی مأمورین را به اتاق کارش راهنمائی کرد و خود به سرعت آنجا را ترک کرد و از مهلکه جان بدر برد، از همان جا به دانشگاه رفت تعدادی از دوستان هم فکرش را نیز نجات داد. بعد از شهریور ۱۳۵۰ و شروع

زندگی مخفی، مجید همراه سایر دوستانش چون احمد رضایی به بازسازی سازمان پرداخت که در آن هنگام حدود ۹۰ در صد از اعضای برجسته خود را از دست داده بود. در این ایّام مجید شریف واقفی، به عنوان یک عنصر فعال و کارآمد و به عنوان معاون «کاظم ذوالنور» که بدست ساواک به قتل رسیده بود فعالیت می‌کرد. و بعد از آن به عنوان مسئول امنیّت سازمان مسئول گروه الکترونیک و مسئول رابطه با اعضای اعزامی به خارج از کشور (احتمالاً فلسطین) و ارسال پیام و خبر و تحلیل برای آنها انجام وظیفه می‌کرد و به نقطه نظرهای ایدئولوژی تازه‌اش رسیده بود، در این طریق کوشش‌های او تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ ادامه یافت و سرانجام وقتی می‌خواست مواضع سازمان مجاهدین را روشن نماید مورد سوء قصد افراد نفوذی قرار گرفت و به قتل رسیده جسدش نیز به آتش کشیده شد...

چهار رضائی پیشاهنگ مبارزه

احمد رضائی، رضا رضائی، مهدی رضائی و صدیقه رضائی، مادر این چهار رزمنده می‌گفت: «... اوّلین فرزندم رضا رضائی از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق بود. وی هنگامی که دستگیر شد، سال چهارم دندانپزشکی را بپایان می‌برد بعد از دستگیری او فرزند دیگرم که دبیر بود و مهدی که دانشجو بود و همچنین دخترم صدیقه و دیگر اعضای خانواده مان دستگیر شدند. رضا، احمد، مهدی و صدیقه از سال ۱۳۵۰ به بعد توسط مأموران سازمان امنیّت کشته شدند.» مادر رضائی‌ها این فاجعه بزرگ خانواده‌اش را چنین شرح داده: «... صدیقه در ۱۵ سالگی به کمک عده‌ای دیگر از همرزمانش (اشرف دهقانی) یکی از مجاهدان را از زندان فرار داد و بعد دستگیر شد و نه تنها او که همهٔ اعضای خانواده ما پس از دستگیری: من به سه سال زندان، دامادم به ۱۵ سال و یکی دیگر از دخترانم به چهار سال و دختر دیگرم که به هنگام دستگیری باردار

بود به شش سال زندان محکوم شدیم و بعدها یکی دیگر از دخترانم بنام سیمین که چند بار به ملاقات خواهرش به زندان رفته بود دستگیر و به حبس ابد محکوم شد...» کلام آخر مادر رضائی‌ها چنین بود بروان پاک فرزندان مجاهد شهیدم درود می‌فرستم و به خود می‌بالم که چنین مجاهدانی را به مادر وطن تقدیم کرده‌ام.

پدر رضائی‌ها چه گفت؟

پدر چهار رزمنده در مصاحبه به خبرنگار یک نشریه گفته بود: «... ما از سال ۵۰ تا ۵۴ هر سال یک قربانی داده‌ایم. دخترم صدیقه در سال ۱۳۴۵ وقتی که ۱۸ سال داشت شهید شد. در سال ۱۳۵۰ پسر بزرگم احمد در زدوخورد با مأمورین به شهادت رسید. یک سال بعد «مهدی» ۱۹ ساله پس از تحمل شکنجه در زندان مخوف اوین محکوم به اعدام شد و رضای ۲۴ ساله نیز در سال ۵۲ به هنگام جنگ مسلّحانه با مأموران سازمان امنیّت (ساواک) نیز شربت شهادت نوشید...»

سید محمد مفیدی

سید محمد مفیدی در ۱۶ خرداد سال ۱۳۲۷ در سحرگاه روز مبعث در تهران متولّد شد، از این رو اسم محمد روی او گذاشتند. در سال ۱۳۳۴ به مدرسه رفت و در ۱۳۴۶ از دبیرستان دارالفنون در رشته طبیعی فارغ‌التحصیل شد، در دوران دبیرستان، طی جلسات اسلامی که در منزل پدرش «دکتر سیّد ابراهیم مفیدی» که خود جلسات تفسیر قرآن داشت با اسلام و جهان بینی اسلام آشنا شد.

در سالهای آخر دبیرستان با اعضای نهضت آزادی ایران آشنا شد. در همین موقع بود که برادران او که از فعالین نهضت آزادی ایران بودند به زندان افتادند. محمد از همین زمان به مطالعات سیاسی و اجتماعی پرداخت. وی در مدرسه عالی ترجمه قبول شد. ابتدا به کمک دوستان هم فکرش به تشکیل جلسات اسلامی پرداخت و در ضمن برای امرار معاش بتدریس زبان پرداخت. محمد در

دوران دبیرستان علاقه داشت که ساعات فراغت خود را با همسالان بی‌بضاعت خود بگذراند. یا او در خانه آنها بود یا آنها در خانه او.

مفیدی علاقه داشت که مرتب به پرورشگاهها و یتیم خانه‌ها برود ساعت‌ها به درد دل آنها گوش بدهد، تا روزی که طی جلسات اسلامی با «محمد باقر عباسی» و «احمد رضائی» آشنا شد و به راهنمائی آنها وارد سازمان مجاهدین گردید. از این پس مفیدی و عباسی در کنار هم به فعالیتهای خود افزودند و در چند فقره عملیات مسلّحانه شرکت کردند و موفق شدند و همین تجربه آنها در عمل و موفقیتشان باعث شد که مأموریت از بین بردن سرتیپ طاهری به آنها محول گردد و آنها هم این مأموریت را انجام داده و سرتیپ طاهری را ترور کردند و کلاه، کمربند و اسلحه تیمسار طاهری را به غنیمت بردند.

مفیدی در واقعه آب منگل هم شرکت داشت و توانست با مهارت در حالی که تیراندازی مأمورین سازمان امنیّت را با تیراندازی پاسخ می‌داد از معرکه فرار کند. اما حدود یک ماه بعد صبح روز ۲۲ شهریور ۱۳۵۱ توسط مأمورین سازمان امنیّت (ساواک) دستگیر شد. در فاصله دستگیری و اعدام در زندان اوین چندین بار بوسیله مأمورین زندان به سختی شکنجه شد. در این شکنجه‌ها پایش شکست و چشمش آسیب دید ولی مقاومت به خرج داد. پیکر خونین او را پس از شکنجه به این سو و آن سو می‌کشیدند، اما باز هم مقاومت می‌کرد. مقاومت و سرسختی مفیدی که نه حاضر به تسلیم و نه معرفی همکاران خود شده بود، باز جوهای زندان را به خشم درآورد، تا آنجائیکه به خانواده‌اش اجازه ندادند با او ملاقات کنند. سرانجام در سحرگاه پنجشنبه ۲۱ دی ماه به حکم دادگاه اعدام آن دو (عباسی و مفیدی) عملی شد.

فاجعه تاریخی حادثه آتش سوزی سینما رکس آبادان

در حادثه آتش سوزی عمدی سینما رکس آبادان صدها نفر زنده زنده در آتش سوختند. در آن شب سینما رکس آبادان فیلم معروف گوزن‌ها را نشان می‌داد، در این فیلم بهروز وثوقی نقش بسیار عالی و طبیعی معتادی را بازی می‌کرد. مردم آبادان هر شب بلیط تمام ساعت‌ها را می‌خریدند. درست در شب ۲۸ مرداد این فاجعهٔ تاریخی روی داد. (روزی که سپهبد زاهدی دست به کودتا زد و با همیاری طیب حاجی رضائی، شعبان جعفری، حبیب بلشویک، ایمان کور و... شاه را که سه روز پیش از ایران فرار کرده بود به کشور بازگرداند. از آن به بعد در روز ۲۸ مرداد هر سال شاه بازگشت خود را جشن می‌گرفت) ... حیرت‌انگیز این است مخالفان شاه این حادثه هولناک را به شاه نسبت داده و طی اعلامیه ساواک را عامل آتش سوزی معرفی کردند. برحسب تصادف آن سال ۲۸ مرداد همزمان با ماه رمضان بود، با این حال مردم شهر آبادان پس از افطار به سینما روی آورده و بسرعت تمام بلیط‌ها را خریدند و وارد سالن سینما شدند. تاریخ خیلی زود ثابت کرد که حادثه دلخراش آتش سوزی آبادان به روند انقلاب سرعتی حیرت‌انگیز بخشید.

یکی از کسانی که فرزند خود را در این آتش سوزی از دست داده بود به گزارشگر نشریه‌ای اظهار می‌دارد: «پس از افطار در روز ۲۸ مرداد پنج فرزندم از من و مادرش اجازه گرفتند که برای دیدن فیلم گوزن‌ها که فیلم آموزنده‌ای بود به

سینما رکس بروند. فاصلهٔ خانه ما با سینما حدود ۴۰۰ متر بود، خیلی طول نکشید هیاهو برخاست با همسرم بسرعت از خانه خارج شدم، خیابان پر از مردم بود جلوتر رفتم به هر مصیبتی بود خود را به در سینما که در محاصره پلیس و در حال سوختن بود رسانیدم فریاد تماشاچیان که هنوز زنده بودند به گوش می‌رسید: (کمک کنید، کمک کنید به دادمان برسید). تیمسار رزمی رئیس شهربانی آبادان دستور داده بود که درهای ورودی و خروجی را ببندند به گفته او خرابکاران که سینما را به آتش کشیده بودند نتوانند فرار کنند!! و از مأمورین می‌خواست که اجازه ندهند کسی به سینما نزدیک شود... مأمورین بشدّت مانع نزدیک شدن مردم می‌شدند و آنها را با باطوم، لگد و مشت به عقب می‌راندند و بطوری که من زیر دست و پا رفتم دیگر نفهمیدم چه شد نمی‌دانم چه بر من گذشت تا اینکه ساعت دو بعد از نیمه شب خود را در بیمارستان یافتم...

دو سال بعد...

چرا خانواده‌های دردمند شهدای حادثه آتش سوزی سینمای رکس آبادان که بیش از ۷۰۰ نفر در آن جان باختند از فرط درماندگی و استیصال باید مجبور شوند که چهار ماه دست به تحصن بزنند و چه کسانی با چوب، چماق، قمه و زنجیر حمله کرده و آنها را کتک می‌زدند و فحش می‌دادند و مأمورین انتظامی با مهاجمین برخورد نمی‌کردند و اسناد و مدارکی که این خانواده‌ها به آن اشاره می‌کردند چیست و...

خانواده‌های شهدا مدّتی بود دست به تلاشهای وسیعی جهت شناسائی و تشکیل پرونده عاملان فاجعه زدند. آنها با تلگرام‌ها، استمدادها، درخواست‌ها، خواهش‌ها خواستار رسیدگی به پرونده می‌شدند ولی بارها با عدم همکاری و عدم پذیرش مسئولیت از جانب بعضی مسئولان امور روبرو می‌شدند. بارها در راه روشن شدن قضایا موانعی ایجاد شده بود بارها اعلام شد رسیدگی به پرونده سینما رکس بزودی آغاز می‌شود و از کسانی که شکایت و شهادتی نسبت به پرونده داشتند

خواسته شد که به مسئولین امور مراجعه کنند ولی این کار به کندی پیش می‌رفت و هر کسی که هم مسئولیت رسیدگی به حادثهٔ آتش‌سوزی سینما رکس آبادان را پذیرفت پس از مدتی با اضافه کردن اوراق به پرونده کار پرونده را رها کرده و به دیگر واگذار نمود. چرا؟

نقیبی دادستان انقلاب که در مرداد ماه ۱۳۵۹ درباره علل کندی رسیدگی به پرونده به خبرنگار روزنامه کیهان گفته بود: هر کسی که آمده است روی این پرونده کار کند او را وابسته به گروهی کرده و شایعات و تهمت‌هائی به او زده و او را نسبت به این کار دلسرد کرده‌اند و حدود دو سال است که این پرونده تقریباً راکد مانده و عاقبت دادگاه را من زیاد خوشبین نمی‌بینم.»

سرانجام متحصّنین پس از ۱۱۵ روز تحصّن در اداره دارائی، توسط حاکم شرع وقت آبادان و دادیار دادسرای انقلاب اسلامی و عده‌ای از پاسداران از محل تحصّن اخراج شدند این عمل (یعنی متوسّل به زور) مورد اعتراض دادستان ویژه رسیدگی به پرونده واقع شده و وی هشدار داده بود که در صورت تکرار چنین اعمالی نسبت به خانواده‌های قربانیان از ادامه کار معذور خواهد بود. علّت بیرون راندن متحصّنین نفوذ عوامل ضدّ انقلاب در صفوف آنان ذکر شده بود و گفته می‌شد که در بین متحصنین تراکت‌هائی دیده شده مبنی بر اینکه هیئت حاکمه فعلی نیز مقصر است (۱).

در گورستان از جنازه‌های سوخته جزغاله شده تلّی بوجود آمده بود شناسائی اجساد غیر ممکن بود اشخاصی که کسان، فرزندان خود را در این آتش سوزی از دست داده بودند بدون جهت جنازه را زیر و رو می‌کردند.. من نیز مثل دیگران نتوانستم آثاری از عزیزان از دست رفته‌ام در این حادثه که بعداً معلوم شد عمدی بوده پیدا کنم. تنها چند جسد که آثاری چون ساعت، انگشتر، حلقه، دستبند داشتند شناسائی در گورها به خاک سپرده شدند باقی مانده را در یک گودال بزرگ کنار هم قرار داده و رویشان خاک ریختند... حالا هفت ماه از این فاجعه می‌گذرد

۱- ص ۵ روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۹ روزنامهٔ کیهان

هنوز قاتل و قاتلان فرزندان ما را معرفی نکرده‌اند... مثل اینکه اسرار این جنایات وحشتناک را هم در همان شب در کنار عزیزان ما برای همیشه دفن کردند.»

یکی از تماشاچیان که توانسته از حادثه جان سالم بدر ببرد به خبرنگار نشریه کیهان گفته بود: «... فیلم شروع شده بود که «بهروز وثوقی» را داشتند به کلانتری می‌بردند... در این لحظات فریاد تماشاچیان برخاست: آتش آتش برخاستم دیدم از بالای درهای سالن انتظار آتش به درون سینما زبانه می‌کشد همه ما به دیوار سینما که مشرف به خیابان (امیری) است پناه بردیم. چند نفری رفتند به طرف درهای خروجی، اما درها بسته بود! هر چه فریاد کشیدیم کسی بداد ما نرسید! نه از راهنما خبری بود و نه از دیگر کارکنان سینما... فیلم قطع شد. چراغ‌ها نیز خاموش شد، مردم برای نجات جان خود بهر سوئی می‌دویدند... کمک می‌خواستند. صدای جیغ و شیون و فریادها از وحشت به آسمان می‌رفت اما گویا هیچ کسی صدای ما را نمی‌شنید.

حرارت داخل سالن هر لحظه بیشتر می‌شد. در اثر حرارت زیاد چراغ‌ها ترکیدند و سالن تاریک شد، فریاد مردم بلندتر و دلخراشتر شده بود. چون همدیگر را نمی‌دیدیم بعضی به اسم یکدیگر را صدا می‌کردند، فکر می‌کنم حدود ۱۵ دقیقه در آن دوزخ بودم. بالاخره با تمام قدرت در یکی از سالن‌های انتظار را شکستم. سالن انتظار پر از دود بود و شعله‌های آتش. فریاد زدم: «بیائید از این طرف! این جا آتش کم است. اما صدای من در میان فریاد و ناله و ضجه صدها نفر گم شد. من و هفت نفر دیگر توانستیم از پله‌های سالن انتظار پائین بیائیم و از در اصلی خارج بشویم. چهار پاسبان جلو در بودند در این هنگام (ساعت ۱۰ شب) تیمسار رزمی رئیس شهربانی از راه رسید و بلافاصله دستور داد که «در سینما را ببندند» پاسبانها، با دستبند زندانیان درها را بستند و چند نفری که از پشت سرما داشتند از پله‌ها می‌آمدند، پشت در ماندند و لابد سوختند. از لحظه‌ای که آتش سوزی شروع شد تا دقیقه‌ای که من نجات پیدا کردم بنظرم ۳۵ دقیقه گذشت و هر

کس آن تو بود سوخت و جزغاله شد خودم نتوانستم جسد سه خواهر زاده‌ام را تشخیص بدهم. دولت پس از چندی شخصی بنام «عبدالرضا آشور» را به عنوان عامل این جنایات هولناک دستگیر کرد اما بعدها هیچ گونه اطلاعاتی درباره او به مردم داده نشد.»

پرونده سه هزار صفحه‌ای

این پرونده سه هزار صفحه‌ای روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ توسط «عبدالمجید زرگر» دادستان انقلاب آبادان مورد بررسی قرار گرفت و افرادی از طرف دادستان برای تحقیق احضار شدند.

دادستان انقلاب و بازپرس جدید برای دستگیری عاملان فاجعه آبادان تلاش بسیاری می‌کردند از هفتصد تماشاگر سینما تنها هفت نفر زنده مانده بود و بیشتر کسانی که بنوعی دست‌اندرکار بودند ناپدید شدند!! و آنها از خود می‌پرسیدند: چرا همه می‌گویند: بی‌گناهیم، حتّی نصیری رئیس ساواک؟ بازپرس دادگاه انقلاب پس از مطالعه پرونده فاجعه سینما رکس آبادان پرونده جدیدی برای تحقیقات تشکیل داد عده‌ای از دستگیر شدگان با وثیقه یک میلیون تومان آزاد شدند، آنگاه تحقیقات پیرامون سرتیپ رزمی رئیس شهربانی آبادان و سروان احیائی که در شب حادثه افسر کشیک کلانتری یک بود که گفته می‌شد که وقوع حریق را دیر به آتش نشانی اطلاع داده است نفر سومی شخصی بنام «کلبعلی زاده» بود که باز پرس نتوانست او را احضار کند، گفته می‌شد او فرار کرده و بطور مخفی در اصفهان می‌کند.

نظر بازپرس سابق این بوده: «... بدون شک «حسن کلبعلی زاده» اطّلاعات افشا نشده‌ای درباره فاجعه سینما رکس دارد و ممکن است دستگیری مجدّد او راه این معما را بگشاید، ما او را قبلاً دستگیر کردیم، او نخست رفتن به سینما را انکار کرد اما بعد گفت که: من تنها نبودم، چهار نفر بودیم» شایعه دیگری در آن روزها وجود داشت که پیش از وقوع حریق «کلبعلی زاده» را دیده‌اند که توسط عده‌ای ناشناس

با اتومبیل سیاه رنگی دوبار به سینما رکس آورده و برده شده است. بازپرس اوّلی گفته بود: «...کلبعلی زاده در اواخر بازپرسی اقرار کرد که سینما را آتش زده است. ما می‌خواستیم عواملّی را که او را در این جنایت یاری داده‌اند بشناسیم و بدانیم آن اتومبیل سیاه رنگ به چه کسانی تعلق داشته ولی متاسفانه در اثر انقلاب، در زندان‌ها باز شد و «کلبعلی زاده» نیز مثل دیگر زندانیان گریخت. صرّافی باز پرس قبلی هم چنین گفته بود: «وقتی که «کلبعلی زاده» در چنگ ما بود، نماینده خبرگزاری پارس و رادیو و تلویزیون با من مصاحبه‌ای بعمل آورد که هنوز پخش نشده است. در این مصاحبه صدا و تصویر «کلبعلی زاده» نیز محفوظ و موجود است، چون جریان بازجوئی از او را عیناً نشان می‌دهد.»

دادگاه و متّهمین سینما رکس آبادان

در دوّمین جلسه دادگاه مربوط به حادثه جانسوز سینما رکس آبادان (به روایتی ۴۰۰ و به روایت دیگر ۱۰۰۰ نفر زنده زنده سوختند) در ۵۹/۴/۱۰ به ریاست حجت‌الاسلام موسوی تبریزی و دادستانی نقیبی تشکیل گردید در ابتدا رئیس دادگاه اظهار داشت: این یک فیلم سیاسی بود[1]. چندی قبل صاحب سینما را تهدید کرده‌اند که اگر فیلم (گوزن‌ها) نمایش داده شود سینما را آتش خواهند زد. متّهم اصلی پرونده سینما رکس آبادان شخصی مفلوک و معتاد و بی جا و مکان بود که در روز محاکمه در دادگاه حاضر شده بود وی در پاسخ به سئوالات دادستان جواب‌های بی‌سر و ته می‌داد و بنظر می‌رسید از تعادل روانی برخوردار نیست او غیر از خود سه نفر دیگر را همدست خود در آتش زدن سینما معرفی کرد.»

در مصاحبه خبرنگار کیهان با یکی از بازماندگان، وی اظهار داشته بود: ما می‌دانیم شخصی بنام «کلبعلی زاده» دستگیر می‌شود و پس از مدتی بعد از

۱- بارها این فیلم در تهران و شهرستانها نشان داده شد و هیچگونه ممانعتی از ادامهٔ نمایش این

پیروزی انقلاب آزاد می‌شود. بعد از پیروزی انقلاب ما به تمام مراجع مسئول مخصوصاً دادستانی مراجعه کردیم. آقایان زرگر دادستان در آن موقع قول‌هائی به ما می‌داداند و موقع عمل هیچ کاری نمی‌کردند. آقای زرگر که هنوز نام رستاخیزش معروف است هنوز هم بعد از دو سال باز دادستان شهرستان می‌باشد، ایشان رئیس کانون حزب رستاخیز بوده و اکثر مردم و مسئولین شهر و حاکم شرع مطّلعند این آقای زرگر ما را سر می‌دواند قول‌های یک هفته دیگر یک ماه دیگر فاجعه رو خواهد شد، به ما می‌دادند و یک بار در سال گذشته تعدادی از بازماندگان پیش او رفته بودند در برابر آنها اعلام کرده بود که پرونده از نظر من بسته است، چهار نفر سینما را به آتش کشیدند که سه نفر آنها سوخته‌اند و یک نفر بنام «کلبعلی زاده» باقیست او را هم اعدام می‌کنیم و تمام می‌شود!! شخصی را مردم متّهم می‌دانستند بنام «حسن کلبعلی زاده» و ما هم اعتراض می‌کردیم که چرا او را دستگیر نمی‌کنید. بالاخره خرداد گذشته ما او را توسط سپاه دستگیر کردیم و قرار شد به زندان برود. این گذشت تا مهر ماه سال گذشته یک گروه بیست و پنج نفری به عنوان نمایندهٔ بازماندگان نزد امام رفتند کلبعلی‌زاده پیش آقا جمی می‌رود و آقای جمی هنوز ادعا می‌کند که روحم از فاجعه خبر ندارد. شخص دیگری بنام کریمی هم نشین رزمی طی یک مصاحبه تلویزیونی فاجعه را به اخلالگران نسبت داد. و گفتار رزمی رئیس شهربانی وقت را تأیید می‌کند. دلیل چیست هیئت حاکمه ۱۸ ماه تمام درباره این پرونده سکوت می‌کند؟

مدّت ۱۸ ماه دنبال پرونده را گرفتیم تا بالاخره دست به تحصن در اداره دارایی زدیم در این مدّت لازم بود دادستان ویژه و سایر مسئولین بیایند و با ما صحبت کنند در این مدّت ما را گروه‌های سیاسی معرفی کردند ما را هر روز (پیکاری) می‌نامیدند و معترض بودند چرا گروه‌های سیاسی از اینها (یعنی ما) حمایت می‌کنند. ما در پاسخ می‌گفتیم چرا گروه‌های مذهبی از ما حمایت نمی‌کردند؟ سر پوشی پرونده توطئه عاملین علیه بازماندگان دیگر اثر ندارد. ما در دادگاه بعدی که فرمایشی است شرکت نمی‌کنیم خواست ما در این دادگاه یکی این بود که آقای شیخ علی تهرانی به

این مسئله رسیدگی کند دیگر اینکه این دادگاه از رادیو و تلویزیون سراسری پخش شود.»

اعدام شش نفر

دادگاه ویژه رسیدگی به فاجعه سینما رکس آبادان پس از ۱۸ جلسه پی در پی سرانجام روز ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ رأی خود را صادر کرد. بر اساس رأی دادگاه ویژه ده تن از عاملان فاجعه به اعدام محکوم شدند، حکم اعدام شش تن از آنها سحرگاه روز ۱۳۵۹/۶/۱۳ به اجراگذاشته شد و چهار محکوم به اعدام در دادگاه حضور نداشتند.

دادگاه همچنین رأی بر برائت پنج تن از متهمان داد و پانزده نفر از متهمان را به زندان محکوم کرد.

دادگاه ویژه همچنین اعلام کرد که محکومان به زندان پس از گذراندن دوران محکومیت می‌توانند به سر کارهای خود بازگردند.

آخرین جلسه دادگاه ویژه رسیدگی به فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان صبح ۱۳۵۹/۶/۱۲ تشکیل شد و متّهمین به آخرین دفاع خود پرداختند در پایان این جلسه دادگاه وارد شور شد.

اعضای دادگاه پس از چند ساعت مشورت اوایل نیمه شب اعلام کردند حکم دادگاه ویژه در مورد محکومین به اعدام بلافاصله پس از ابلاغ رأی به اجرا درآمد.

اعدام شدگان عبارت بودند از ۱ - حسن کلبعلی‌زاده ۲ - ستوان یکم منوچهر بهمنی ۳ - علی نادری صاحب سینما ۴ - اسفندیار رمضانی دهاقانی مدیر داخلی سینما ۵ - سید احمد فرج‌الله مجتهدی شکنجه‌گر ساواک ٦ - سرهنگ سیاوش امینی آل آقا رئیس سابق اداره اطّلاعات شهربانی و افسر ضدّ خرابکاری

حجت‌الاسلام موسوی تبریزی رئیس دادگاه ویژه فاجعه سینما رکس آبادان در مصاحبه با خبرگزاری پارس اظهار داشت: پس از پنجاه ساعت محاکمه و مطالعات فراوان در مورد پرونده به این نتیجه رسیدیم که چند عامل در آتش زدن

سینما مؤثر بوده: ۱ - عامل داخلی ۲ - عامل خارجی و اینها ثابت می‌کند که این کار رژیم منحوس بوده و ساواک در این امر دخالت داشته و موردی دیگر این بود که در آن روز چهار نفر از آنها ساعت ۲ همان روز در خانه یکی از ساواکی‌ها رفته و مواد آتشزا یا چیز دیگری گرفته و بیرون آمده بودند

مسئله این است که در آبادان هنوز حکومت نظامی نبود ولی در آن روز تمام سطح شهر زیر پوشش و کنترل نظامی‌ها بوده و قبل از مأموران آتش نشانی مأمورین نظامی و شهربانی در اطراف سینما مستقر شده بودند و هنگامی که سینما آتش می‌گیرد تا مردم خبردار می‌شوند، فوری درها بسته می‌شود. شهود گزارش دادند مأمورین شهربانی با زنجیر و دستبند درها را قفل کرده بودند تا مردم برای نجات محاصره شدگان نتوانند کاری انجام دهند و همانجا شروع به تبلیغ کردند که این کار روحانیت است و هنگامی که مردم اعتراض می‌کنند که چرا در سینما را بسته‌اید، بگذارید خود مردم اقدام کنند. در جواب می‌گویند می‌خواهیم خرابکارها راکه در طبقه بالای سینما هستند بگیریم، در حالی که در آن شب هیچ کس را نمی‌گیرند و وقتی دریافتند این عمل بنام خودشان تمام شده است، شخصی بنام «آشوری» که یک فرد معیل و بیچاره‌ای است می‌گیرند و ساواکی‌های معروف را به آبادان می‌فرستند و به قول خود مجتهدی و سرهنگ وثوقی و دیگران، ناصری گفته من از طرف شاه مأموریت دارم (!!) بالاخره این پرونده را بنام «آشوری» تمام می‌کنند. همه دیدند که آن همه تبلیغات درباره کسی که عامل آتش سوزی نبوده کردند وقتی که عامل اصلی «حسین کلبعلی‌زاده» بدست دادسرای عادی آبادان در زمان شاه مخلوع دستگیر می‌شود اصلاً روی این شخص تکیه نمی‌کنند و حتّی ساواک در دستگیری او هیچکاره، بیچاره، ساده و ضعیف بوده است». از حجت‌الاسلام سئوال می‌شود که بعضی از روزنامه‌های خارجی ادعا می‌کنند آتش زدن سینمای رکس آبادان بوسیله مذهبیون بوده است؟ حجت‌الاسلام موسوی تبریزی اظهار میدارد: این شخص که سینما را آتش زده به اعتراف خودش مذهبی نبوده و

حتّی مشروب می‌خورده است و نوع مشروبش را هم ذکر کرده است و در بازجوئی‌ها تکرار کرده که بیشتر بدیدن فیلم‌های سکسی می‌رفته و اظهار داشته که من روزه نمی‌گرفتم و نماز هم نمی‌خواندم اصلاً این یک آدم هروئینی و مبتلا به مواد مخدر بوده و حتّی چند فقره پرونده سرقت داشته و به طور کلّی اطلاعاتی از مذهب نداشته تا به خاطر نهضت کاری بکند و مذهبی باشد.

حجت‌الاسلام موسوی در پاسخ به این سئوال خبرنگار پارس که گویا به تأخیر تشکیل این دادگاه از سوی بعضی از گروه‌ها اعتراضاتی شده بود اظهار داشت: البته تأخیر شد و انصافاً باید خیلی زودتر این محاکمات آغاز می‌شد تا گروه‌های منحرف سوء استفاده نکنند و خانواده‌های فاجعه سینما رکس نیز از این تأخیر ناراحت بودند و احتمال می‌دادند شاید مسئله‌ای هست و دولت جمهوری اسلامی نمی‌خواهد دادگاه تشکیل شود در حالیکه چنین نبود و برای رسیدگی به این فاجعه بزرگ و تاریخی دادگاه ویژه لازم بود و دادستان متخصص و قاطع می‌خواست و قاضی شرع آن باید با تدبیر باشد علاوه بر رئیس دادگاه آبادان دادستان کلّ انقلاب هم از این جهت با کمبود نیرو مواجه بود بالاخره دادستان ویژه پیدا شد که دو ماه پیش از من به آبادان رفته بود و زحمات شبانه روزی بسیار کشید من هم با تمام مشکلاتی که در شهر تبریز داشتم ۱۵ روز به آبادان رفتم و این کار را به اتمام رسانیدم وبعضی از فرصت‌طلبان پیش یکی از متهمین به زندان رفته و گفته بودند، بگو این کار روحانیت است و چون نمی‌خواهند پای خودشان درگیر باشد ترا آزاد می‌کنند و الحمدلله با تشکیل این دادگاه علنی که با حضور تمام خبرنگاران رسانه‌ها از تمام گروه‌ها و حتّی خبرنگاران گروه‌های مخالف و تلویزیون هم از اوّل تا آخر دادگاه بدون کم و کاست ضبط کرد بالاخره حقیقت برای مردم روشن شد...

بخش چهارم

فراز و فرود سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور

(ساواک)

سرنوشت چهار رئیس سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور (ساواک)

بختیار بنیان‌گذار ساواک

سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور (ساواک) در اسفند ۱۳۳۶ تأسیس یافت.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مستشاران امریکایی در سرویسهای امنیتی ایران کار می‌کردند. آنها تصمیم گرفتند ادارات مختلف امنیّتی ایران را در یک سازمان واحد جمع‌آوری کنند که وظیفه‌اش اساساً فعالیت ضدّ جاسوسی در جهت اتحّاد جماهیر شوروی باشد. لذا به جای ایجاد دو سازمان مستقّل (یکی برای مراقبت درون مرزی و دیگری برای مراقبت برون مرزی) هر دو وظیفه را درون سازمان واحدی متمرکز کردند. ماده اوّل قانون تأسیس ساواک، گردآوری اطّلاعات برای امنیّت کشور بود و ماده دوّم آن تعقیب عملیات جاسوسی از هر سنخ.

مأموریت دوّمی که به ساواک محوّل شد. عبارت بود از: جلوگیری از فعالیت

گروههایی که ایجاد و عضویت در آنها غیر قانونی اعلام شده و جلوگیری از ایجاد گروههایی که مرامشان غیرقانونی است.[۱]»

علاوه بر این‌ها ساواک وظیفهٔ ادارهٔ اطّلاعات عمومی را نیز بر عهده داشت. به منظور پیش‌گیری از هر اقدام شورشی، مأموران ساواک گزارشهایی دربارهٔ حالت روحی مخالفان سنتّی قدرت در ایران (روحانیت و ارتش) را به شاه ارائه می‌دادند. بدین سان از ایفای نقشهای گوناگونی که از همان ابتدای تأسیس از ساواک خواسته شد، از آن دستگاهی با شهرتی مخوف ساخت.

ساواک از نه ادارهٔ کلّ تشکیل یافت که بعدها ادارهٔ بهداری و کارمندان نیز به آن افزوده شد. در کنار واحدهای تخصّصی اداری (مدیریت، حسابداری، مالی، کارپردازی، کارگزینی) یا فنی (ترجمه بایگانی سوابق) واحدهای عملیاتی نیز بودند که ادارهٔ سوّم (عهده دار امنیّت داخلی)، از مهمترین آنها بود و همین ادارهٔ آخری که به بی‌رحمی شهرت داشت، از شش دایرهٔ سیاسی تشکیل می‌شد، که هر یک از دایره‌ها مأمور مراقبت و سرکوبی یک خانوادهٔ سیاسی بود:

۱ - دایرهٔ مارکسیستها از توده‌ای تا چپ افراطی، مبارزه می‌کرد. در همین دایره شکنجه گرانی وجود داشتند در دههٔ پنجاه منشاء شهرت ساواک گردید.

۲ - دایرهٔ غیر مارکسیستها، به جبههٔ ملّی اختصاص داشت. این دایره، علاوه بر آن، بر سازمانهای قانونی هم نظارت می‌کرد (سازمان کارگران ایران، سازمان زنان و غیره) همین دایره بود که بعدها حزب رستاخیز را که شاه در ۱۳۵۳ ایجاد کرد، از لحاظ فعالیتهای تبلیغاتی و صلاحیّت نامزدهای انتخاباتی مجلس، زیر نظر گرفت.

۳ - دایرهٔ احزاب و گروههای جدایی طلب: وظیفه این اداره نظارت بر مناطق حسّاس کشور چون کردستان، آذربایجان، خوزستان و جلوگیری از رخنهٔ ایلات

۱- ماده ۲ تبصره ۳ و ۴.

و عشایری بود که احتمال می‌رفت عامل خطر تجزیه‌طلبی باشند.

۴ ـ دایرهٔ احزاب سیاسی کُرد و اقوام دیگر: این دایره به سهم خود فعالیت سیاسی اقلیتهای ملّی گوناگون را تحت کنترل داشت.

۵ ـ دایرهٔ احزاب جدید: همان طور که از نامش برمی آید وظیفه داشت در کشور هر گونه اقدام برای فراتر رفتن از ساختارهای رسمی موجود را کشف کند.

۶ ـ دایرهٔ ششم حافظهٔ ادارهٔ سوّم بود: در همین دایره همهٔ پرونده‌ها و اطّلاعات مربوط به مخالفان رژیم بایگانی می‌شد.

از سال ۱۳۵۰ پرویز ثابتی، (فردی غیر نظامی) به ریاست ادارهٔ سوّم منصوب شده بود.

اداره اوّل

این اداره مأمور طرح و برنامه‌گذاری و کنترل عملیات بود که مستقیماً زیر نظر ریاست کلّ ساواک اداره می‌شد، دایره‌ای از این اداره، رابطه با سازمانهای جاسوسی دیگر را بویژه باسیا و اینتلیجنت سرویس انگلستان هماهنگ می‌کرد. دایرهٔ دیگری از این اداره به جاسوسی سیاسی ایرانیان در خارج از کشور اختصاص یافته بود. ریاست دایرهٔ مزبور را سرتیپ «معتمد» بر عهده داشت. آخرین دایرهٔ ادارهٔ اوّل، معادل دایرهٔ اطّلاعات عمومی فرانسه بود. این دایره موظّف بود با اقدام به نظرسنجی‌ها در میان ایرانیان، ناراضیان را شناسائی کند.

اداره دوّم

این اداره اطّلاعات را جمع‌آوری نموده و آنها را برای بهره برداری میان اداره‌های هفتم و هشتم توزیع می‌کرد. این اداره تحت امر «سرتیپ فرازیان» بود و با ارتش همکاری می‌کرد.

اداره چهارم

فعالیتهای هنری و ادبی تحت نظارت اداره چهارم که مأمور سانسور و ممیزی بود، قرار داشت. قضّات دادگاههای نظامی از این اداره انتخاب می‌شدند.

اداره پنجم و ششم

در این دو اداره به امور کارگزینی و بودجه می‌پرداختند.

اداره هفتم

پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های مربوط به کشورهای خارجی (بویژه خاورمیانه) در این اداره متمرکز بود و این اداره نتیجهٔ مطالعات خود را در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای هم‌پیمان با ایران قرار می‌داد. ریاست ادارهٔ هفتم با «سرتیپ کاوه» بود.

اداره هشتم

فعالیتهای ضدّ جاسوسی وظیفهٔ اداره هشتم بود: کنترل کارمندان سفارتخانه‌ها و خارجیان بی شماری که در ایران کار می‌کردند، با این اداره بود و ریاست اداره هشتم با «سرلشکر هاشمی» بود.

اداره نهم

ریاست این اداره با «سرهنگ ضرابی» بود، به کار صدور (یا عدم صدور) گذرنامه اشتغال داشت. این اداره موظف بود دربارهٔ اشخاص، یا به منظور استخدام در وزارتخانه‌ها یا به منظور ارسال به ادارهٔ سوّم، گزارش شرح حال تهیه نماید.

به موجب قانون، ساواک مستقیم به نخست وزیر وابسته بود. رئیس آن، که مقامش در سطح معاون وزیر بود، می‌باید نتیجه فعالیت خود را مستقیماً به نخست وزیر گزارش بدهد. امّا در عمل، به دلیل کم رنگ شدن تدریجی اهمیت نخست وزیر و وضعیت سیاسی پرتنش در سالهای دههٔ پنجاه رئیس ساواک بی واسطه با شاه تماس می‌گرفت. ساواک نه در فعالیتهایش آزاد بود و نه در جزئیات تصمیمهایی که اتخاذ می‌کرد. در درون خود سازمان، ادارهٔ چهارم دستور داشت خود کارمندان ساواک را زیر نظر بگیرد. در خارج از سازمان، ادارهٔ ویژه، (که «حسین فردوست» دوست شاه در رأس آن قرار داشت و خودش نیز عضو ساواک بود) اطّلاعات را پیش از ارائه آن به شاه رده‌بندی می‌کرد، علاوه بر این، او موظف بود که رؤسای ساواک را هم زیر نظر بگیرد. این دیوانسالاری نخست وزیر را از مدار امور ساواک خارج کرد. و رئیس ساواک طبق آن برنامهٔ تنظیمی روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته برای دادن گزارش امور امنیّت به دربار مراجعه می‌کرد.

در سلسله مراتب اداری، مأموران ساواک مقام مأموران پلیس قضایی ارتش را داشتند. کارکنان ساواک تنها به تعقیب اشخاص مظنون برای تحویل آنان به مقامات قضایی اکتفا نمی‌کردند. آنان خود را جزئی از قوهٔ قضائیه می‌دانستند. از (قاضی) تا (وکیل مدافع) همه از ارتش انتخاب می‌شدند. از این رو، بی غرض بودن دادگاهها همیشه می‌توانست محل تردید باشد.

به علاوه، بر خلاف دادگاههای مدنی، دادگاههای نظامی مجبور نبودند برای محاکمات تبلیغ انجام بدهند. سرّی بودن این محاکمات اجازه می‌داد که مردم را دربارهٔ اتهاماتی که به شخص متّهم وارد می‌شد بی خبر نگاه داشت و او را از «سیاست» با ایجاد نوعی تحریم در حق کسانی که (وارد سیاست شده‌اند) دور کرد. با وصف این، در آغاز کار ساواک، محاکمات متّهمین کاملاً سرّی نبود. تا سال ۱۳۵۱ یک یا دو تن از بستگان متّهم، گاهی نیز یک ناظر بین المللی، حق

داشتند در محاکمات حضور یابند.

تشکیل دایمی دادگاههای غیر عادی با قانون اساسی ۱۲۸۵ کشور و نیز با متمم قانون اساسی ۱۳۲۵ منافات داشت به موجب متون مذکور (محاکمات سیاسی در صلاحیت دادگاههای عادی هستند مگر در مواردی که قانون پیش بینی کرده است) یا این که: هیچ کس را نمی‌توان بر خلاف میلش از دادرسی دادگاه صالحی (که باید عادلانه او را محاکمه کند) محروم کرد و آن را به دادگاه دیگری احاله نمود و این درست همان کاری بود که ادارهٔ سوّم ساواک انجام می‌داد. ارتش در اختیار شاه بود و او شخصاً رؤسای سازمان امنیّت را از مقامات ارتش انتخاب می‌کرد.

از ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷، چهار افسر ارشد در پی یکدیگر در رأس ساواک قرار گرفتند: تیمور بختیار، حسن پاکروان، نعمت الله نصیری و ناصر مقدم.

تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران و متصدّی و بنیان‌گذار ساواک، تا سال ۱۳۴۰ در این سمت باقی بود که شاه در آن سال، به بهانهٔ ناتوانی بختیار در پیش‌بینی بی‌نظمی‌های سیاسی در ابتدای دههٔ چهل، او راکنار گذاشت.

در هر حال لقب «پدر ساواک» برازنده سپهبد بختیار بود.

تیمور بختیار هیچ امکانات قبلی برای اطّلاعات امنیتی نداشت. با این وصف، او در عرض چهار سال تشکیلات سازمان امنیّت راکه تمام نقاط ایران را زیر پوشش داشت، ایجاد کرد.

در کار ایجاد سازمان دهی ساواک ناصر مقدم و حاجعلی کیا[1] او را یاری دادند بختیار تعداد کثیری از افسران عضو سازمان نظامی حزب توده راکه پس از ۱۳۳۳ دستگیر شده بودند به رژیم برگرداند. بختیار که مجذوب سهولت ایدئولوژیکی افسران توده‌ای و شیوهٔ تصنعی‌شان در برخورد با مشکلات

۱- حاجعلی کیا قبل از انقلاب به فرانسه پناهنده شد، یکی از سازمان دهندگان ساواک بود. هر

اجتماعی شده بود. تصمیم گرفت این مهارت و این خبرگی را در خدمت ساواک به کارگیرد. کسی نمی‌داند او از چه راههایی موفق شد برخی از افسران سازمان نظامی حزب توده را متقاعد سازد که با او همکار کنند.

دو سال پس از کشف شبکهٔ سازمان نظامی حزب توده در ارتش، روزنامهٔ عبرت (نوشتهٔ توده‌ایهای پشیمان) که فساد مرام کمونیستی را افشا می‌کرد، در زندان میان افسران توده‌ای دست به دست می‌گشت.

وقتی باقر مؤمنی در پایان دههٔ ۳۰ از زندان خارج شد، علّت مهمّی که مانع پیوستن مجدّد او به صفوف رهبری حزب توده شد، شایعه‌ای بود که در تهران دهن به دهن می‌گشت به موجب آن حزب توده را شعبهٔ سازمان امنیّت می‌دانستند. البتّه مقداری از این شایعه سازی کار خود سازمان امنیّت بود اما بعدها معلوم شد که این شایعه بی‌اساس هم نبوده است. فی المثل، محمود جعفریان، مدیر رادیو و تلویزیون در سالهای پنجاه، که عمری را به اتهام عضویت در سازمان نظامی حزب توده در زندان گذرانده بود سرانجام از مقامات کلیدی رژیم شاه شد.

وقتی در سال ۱۳۶۲ دولت جمهوری اسلامی توده‌ایها را بازداشت کرد، معلوم شد که رهبران سطح بالای حزب، مثل میزانی (نفر دوّم در ردهٔ رهبری) از ابتدای دههٔ چهل با سازمان امنیّت همکاری کرده است.

در خرداد سال پیش از ۱۳۴۰ انتخابات مجلس بیستم می‌بایست انجام می‌گرفت و طبق معمول سنواتی مردم در چند شهر بزرگ به نفع انتخابات آزاد تظاهراتی به راه انداختند، ولی بدون خشونت، با وصف این، شاه انتخابات مجلس را ابتدا به شهریور موکول و سپس آن را کلاً تعطیل کرد. از آن ببعد دامنهٔ نارضایی روز به روز گسترده‌تر می‌شد و مردم خواهان انتخابات آزاد بودند شاه ناگزیر به برگزاری انتخابات در فاصلهٔ دی ماه ۱۳۴۰ گردید. تقلّبات فاحش انتخاباتی، سران جبههٔ ملّی را بر آن داشت که انتخابات را تحریم کرده و مردم را به اعتصاب عمومی دعوت نمودند. اعتصاب با موفقیت چشم‌گیری برگذار شد.

شاه در اسفند همان سال تیمور بختیار را به عنوان مسؤول هرج و مرجی که بر خیابانهای تهران حاکم شده بود، از کار برکنار کرد.

تیمور بختیار پیش بینی نکرده بود که نارضایی مردم چنان ابعادی به خود بگیرد، و به ویژه نتوانسته بود انتخاباتی مخدوش را بدون برخورد سازمان دهد. از طرف دیگر نفوذ روزافزون سپهبد تیمور بختیار شاه را خشمگین می‌کرد و نمی‌توانست شخصیت نیرومندی چون بختیار را تحمل کند.

بختیار با قرار دادن مردان وفادار به خودش در رأس دستگاههای دولتی مایهٔ تشویش خاطر شاه شده بود.

به همین دلیل بود که شاه ضمن کنارگذاشتن بختیار، در سطح فرماندهی عالی ارتش نیز تغییراتی مهمّ به عمل آورد و ارتشبد عبدالله هدایت، رئیس ستاد کلّ ارتش و سرلشکر حاجعلی کیا (رئیس رکن دوّم) را بازنشسته کرد. که هر دو آنها هم زمان با بختیار به مشاغل کلیدی منصوب شده بودند. افزایش منظم ثروت شخصی تیمور بختیار به موازات طول خدمتش در رأس ساواک، به شاه اجازه داد که بر اتهام بی کفایتی اش، اتهام رشوه خواری را نیز بیفزاید.

بختیار که سودای قدرت سیاسی در سر می‌پروراند، کنار گذاشته شدنش را از طرف شاه نپذیرفت و شروع به ایجاد اخلال در کار رژیم شاه نمود. بختیار با افسران ارشد دیگری که هم زمان با او «استعفا» داده بودند، گروه فشاری تشکیل داد و در اردیبهشت ۱۳۴۰ (زمان نخست وزیری شریف امامی) تظاهرات معلمّان تهرانی برای تقاضای اضافه حقوق به خشونت گرایید و در جریان آن در میدان بهارستان یکی از دبیران تهران «دکتر خانعلی» با شلیک گلوله نیروهای انتظامی کشته شد. در پی آن، تظاهراتی نیز در بازار و در دانشگاه صورت گرفت و زنجیره‌ای از اعتصابات اینجا و آنجا شروع شد. در پشت سر همهٔ بی‌نظمی‌ها اردیبهشت ۱۳۴۰ دست تیمور بختیار دیده می‌شد.

بختیار برای کسب قدرت از دست رفته‌اش سعی می‌کرد با اعضای جبههٔ ملّی،

که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خودش آنها را تار و مار کرده بود، تماس بگیرد. در اواخر سال ۱۳۴۰ با رهبران سابق جبهه ملّی مثل دکتر مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان ملاقات کرده بود این جریان بلافاصله به شاه گزارش داده شد. چندی بعد سپهبد بختیار در سفر به ایالات متحّد امریکا با پرزیدنت کندی ملاقات کرد و چون بزبان انگلیسی آشنا نبود مترجمی همراه خود داشت ... مترجم جریان گفتگویی را که شاهد آن بود، بلافاصله به سازمان امنیّت گزارش می‌دهد. بختیار به «کندی» گفته بود که شاه نمی‌تواند نظم را در ایران برقرار کند و نیز قدرت انجام اصلاحات اساسی را ندارد و آمادگی خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری آینده ایران به اطلاع کندی می‌رساند. تاریخ نمی‌گوید که پاسخ پرزیدنت کندی به بختیار چه بوده است، ولی پاسخ شاه سریع بود. شاه در ۶ بهمن ۱۳۴۰ بختیار را به کاخ احضار کرد و به او دستور داد که بلافاصله ایران را ترک کند. او چند ساعت بعد به سوئیس پرواز کرد.

بدنبال تظاهران عظیم خیابانی در زمان نخست وزیری شریف امامی که در آن یک دبیر به قتل رسید، شاه امینی را مأمور تشکیل کابینه نمود.

برخلاف نخست وزیران پیشین علی امینی گوشش بـه فـرمان شـاه نـبود. او طرفدار آزادیهای بنیادی بود. در حالی که امینی یکی از بزرگ مالکان ارضی ایران بود، نه صفت «اشتراکی» به او می‌چسبید و نه تعبیر سوسیالیستی توزیع زمین، مهمتر این که امریکاییان از او پشتیبانی می‌کردند.

دکتر علی امینی اصلاحات ارضی را با وزیر کشاورزیش، حسن ارسنجانی، و مبارزه با فساد مالی را با وزیر دادگستری «نورالدین‌الموتی» (توده‌ای سابق که در ۱۳۲۶ از آن حزب کناره‌گیری کرده بود) آغاز کرد. امینی فکری کرد که برنامه‌اش را بدون مجلس می‌تواند به اجرا درآورد این رفـتار وی دولت او را از حـمایت احزاب سیاسی محروم نمود که سرانجام به سقوط دولت وی انجامید.

بختیار و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در بحبوحهٔ شورشهای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تهران و شهرستانها، وقتی که ارتش به روی تظاهر کنندگان آتش گشود، هواپیمایی در فرودگاه بغداد به زمین نشست. مردی از آن بیرون آمد و به سرعت سوار اتومبیلی که منتظرش بود شد. او سپهبد تیمور بختیار. رئیس سازمان امنیّت سابق ایران بود.

نوشته‌های فراوانی که دربارهٔ قیام ۱۳۴۲ وجود دارد در بعضی از این نوشته‌ها اهمیت ویژه‌ای برای نقش تیمور بختیار در این شورش قائل شده‌اند.

تیمور بختیار به عراق آمده بود. در لحظاتی که رژیم شاه در تلاطم بود او می‌خواست نزدیک کشورش باشد تا اگر لازم شد... او با چند تن از رهبران جبههٔ ملّی تماس گرفت، و به ویژه به استمزاج از شیعیان عراق پرداخت تا امکانات قیام مذهبی را بسنجد. سپس، به برآورد تعداد هوادارانی که هنوز در ساواک داشت نسبت به افرادی که بعداً استخدام شده بودند پرداخت تا ببیند در صورت بهم ریختن اوضاع تناسب قوا به نفع اوست یا نه. در عراق رهبران بعثی و در رأسشان صدام حسین تسهیلات ویژه‌ای، از لحاظ اقامتگاه و منابع مالی، به منظور بی‌ثبات کردن سلطنت پهلوی، در اختیار او گذاشتند در حالی ساواک نیز کوچکترین حرکات سپهبد بختیار را زیر نظر داشت.

سپهبد بختیار عباس شهریاری (بانام رمز اسلامی برای ساواک) را در آغاز تشکیل ساواک از میان افراد حزب توده به استخدام آن اداره درآورده بود. تا سال ۱۳۵۱، (سالی که شهریاری بدست چریکها اعدام شد) رهبران تبعیدی حزب توده در اتحاد جماهیر شوروی و در آلمان شرقی کارهای مهم سازماندهی را به شهریاری می‌سپردند سران حزب توده به شهریاری مأموریت داده بودند که دو سازمان زیرزمینی حزبی در تهران و آبادان تشکیل بدهد.

پس از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، عباس شهریاری با تیمور بختیار در بغداد تماس برقرار کرد. در همین ایّام بختیار درصدد برمی‌آید تحرکاتی را در میان

ایالات و عشایر، بویژه در میان بختیاریهابرانگیزد. او حمل محموله‌های اسلحه را به میان ایالات منطقهٔ اصفهان و عشایر عرب خوزستان آغاز نمود. واسطهٔ انجام این کار عباس شهریار بود. ساز و برگ ارسالی از عراق به جای رسیدن به دست بختیاریها در انبارهای ساواک به نشانهٔ اسناد خیانت بختیار روی هم انباشته می‌شد.

بدستور شاه در خرداد ۱۳۴۸ اموال سپهبد بختیار به نفع دولت مصادره شد و در شهریور همان سال، او به دلیل خیانت غیاباً به مرگ محکوم گردید.

در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ ساواک گزارش بیش از پیش نگران کننده‌ای دربارهٔ فعالیت‌های بختیار به شاه می‌داد. طبق این گزارش بختیار علاوه بر مقاصد خرابکاری در داخل کشور، در خارج از ایران نیز با مخالفان رژیم سلطنت تماس برقرار کرده است (منابع نزدیک به اداره ساواک اظهار می‌داشتند که بختیار در نجف ملاقاتهائی با آیت الله خمینی انجام می‌دهد ادعائی که اطرافیان امام خمینی آنرا همیشه تکذیب می‌کردند.)

در مرداد ۱۳۴۹، تیمور بختیار در بغداد به ملاقات صدام حسین می‌رود. در این هنگام روابط بغداد با تهران سخت متزلزل بود. ایران خواستار تصحیح خطوط مرزی در اروند رود بود و عراق علاقه‌ای به گشودن باب مذاکرات در این باره را نداشت در این روزها هوای بغداد فوق العاده گرم بود. در پایان تبادل نظر، بختیار به صدام حسین اظهار می‌دارد که در نظر دار برای هواخوری به شکار برود. (نقشه‌ای که عباس شهریاری برای دور کردن او از پایتخت عراق داشت.) چند ماه قبل شهریاری شش مأمور ساواک را (به روایتی ۳ نفر) بنام پناهنده نزد بختیار فرستاده بود و این مأمورین که توسط خود بختیار به استخدام ساواک در آمده بودند به عنوان محافظ شخصی به او خدمت می‌کردند. در آن سحرگاه مرداد ماه آنها همراه بختیار عازم شکار شدند. شهریاری تصمیم گرفته بود محل عملیات تا جایی که ممکن است به مرزهای ایران نزدیک‌تر باشد تاکماندوها پس

از انجام مأموریت خویش بتوانند صحنهٔ عملیات را ترک کنند.

گروه شکارچیان بزحمت در کوهستانهای کردستان عراق پیش می‌رفت گرمای هوا هنوز طاقت فرسا بود.

در فاصلهٔ بیست کیلومتری مرز ایران یکی از مردان همراه بختیار به رفقایش علامت توقف می‌دهد و با علامت دست از آنها می‌خواهد که آماده باشند. پس از آن بلافاصله شلیک دهها گلوله تفنگ فضا را می‌شکافد. بختیار پیش از آنکه فرصت کند بفهمد که به او خیانت شده است، در دم از پا در میاید.

در حالی که شش مرد همراه بختیار بسرعت بسمت مرز ایران در حرکت بودند، ناگهان دو فروند هلیکوپتر ظاهر می‌شوند. آنچه که شهریاری پیش‌بینی نکرده بود بی‌اعتمادی صدام به اطرافیان بختیار بود. صدام از همان ابتدا مردان خود را برای مراقبت از جان بختیار گمارده بود. حتّی در سفر کوهستان برای شکار. هلیکوپترها به زمین می‌نشینند و گروهی سربازان عراقی از آن پیاده شده. آنگاه مأمورین نفوذی ساواک را با شلیک رگبار مسلسل یک به یک بزمین می‌افکنند، تنها یک تن از آنها موفق به فرار شده و از مرز گذشته و به ایران پناهنده شود.

فردای آن روز نشریات ایران با یک جمله کوتاه خبر قتل رئیس سابق ساواک را به این مضمون منتشر کردند: «سپهبد بختیار در جریان شکار در کوهستانهای عراق تصادفی و بدست یکی از همراهانش کشته شده است...».

سرلشکر حسن پاکروان جانشین بختیار

پس از عزل تیمور بختیار، سرلشکر حسن پاکروان به جانشینی وی به ریاست ساواک منصوب شد. او، متولّد ۱۲۹۰، فرزند یک دیپلمات بود که دوران کودکی و نوجوانیش را در بلژیک و فرانسه گذرانده بود. بیست و دو ساله بود که پس از اتمام تحصیلات در مدرسهٔ توپخانهٔ فونتن بلو[1] به ایران آمد. حسن پاکروان از لحاظ شخصیتی نقطهٔ مقابل بختیار بود. هر چه بختیار خشن و جاه‌طلب و اهل عمل بود. پاکروان مردی ادیب، با نزاکت و مطّلع از وضع دنیا بود. او که از رکن دوّم ستاد ارتش به ساواک رفته بود یکی از نادر افسران با صلاحیت در امر اطّلاعات بود. پاکروان بر آن شد شیوهٔ استخدام مأمورین لایق را که در ساواک بختیار سابقه نداشت به اجرا درآورد. او که مورد احترام روشنفکران بود، سعی کرد بهترین آنان را برای خدمت در ساواک متقاعد کند. احسان نراقی،

1- Fontainebleau

جامعه‌شناس تعریف می‌کند: هنوز به خانه نرسیده و جا به جا نشده بود، که یک مأمور ساواک به ملاقات او می‌آید و می‌خواهد از مفاد و محتوای کتابهایی که او نوشته است سر در بیاورد. نراقی شروع می‌کند به توضیح دادن، امّا کارمند ساواک در وسط حرف او می‌گوید: «حرفهایی که شما می‌زنید از فهم من خارج است. لطفاً این توضیحات را به مقامات مافوق من بدهید.» کارمند ساواک او را سوار اتومبیلش کرده و مستقیماً نزد سرلشکر پاکروان می‌برد. آن دو ابتدا دربارهٔ جامعه‌شناسی حرف می‌زنند، سپس پاکروان خطاب به مخاطب جوان می‌گوید: «مؤسسه‌ای که در آن کار می‌کنید چه مبلغ به شما می‌پردازد؟»

نراقی پاسخ می‌دهد: پنج هزار تومان در ماه.

پاکروان می‌گوید: اگر من دو برابر این مبلغ را به شما بپردازم، قبول می‌کنید برای ما کار کنید؟

نراقی اظهار می‌دارد: نه تیمسار و استدلال می‌کند که به ایران آمده است تا مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی را در دانشگاه تهران راه بیندازد.

پاکروان در پاسخ نراقی می‌گوید: با وصف این حقوقی که می‌گیرید خیلی کم است، آیا من می‌توانم کمکی به شما بکنم؟

نراقی اظهار می‌دارد: نه تیمسار بگذارید ما کارمان را بکنیم، برنامه‌های تحقیقاتی‌مان را اجرا کنیم و به حرف خبرچینهایتان گوش ندهید...» و احسان نراقی از پیش رئیس ساواک مرخص می‌شود.

احسان نراقی می‌گوید: در سال ۱۳۴۸، پیش از آنکه به دست داشتن در توطئه بر ضدّ امنیّت کشور متّهم شوم، ترجیح دادم ایران را ترک کنم.»

سر لشکر پاکروان طی چهار سالی که در رأس ساواک بود، با بحرانی حاد، نظیر آن چه سپهبد بختیار با کشف شبکهٔ حزب توده تجربه کرد، رو به رو شد، این قیام سال ۱۳۴۲ بود. و هم زمان با دستگیری آیت الله خمینی، هزاران نفر دیگر در کشور دستگیر و زندانی شدند. از جملهٔ این دستگیر شدگان یکی هم «بیژن

جزنی» بود که از محوطهٔ دانشگاه تهران توسط مأمورین ساواک ربوده شد. بعدها ایدئولوگ گروه چپ افراطی «فدائیان خلق» شد. امّا او در آن وقت از مبارزان جوان کمونیست بود. این مرد نه ماه در زندان ماند و امّا هرگز دیده نشد که جزنی نزد خویشاوندان یا دوستان از بد رفتاری مأموران در ایّام زندگیش در زندان شکوه کند. از قراین و شواهد چنین پیداست که اصولاً سر لشکر پاکروان اهل خشونت نبود. وانگهی، برای اصلاح راه و رسمی که در ساواک رواج نداشت، شخصاً به بازدید زندان و بازداشتگاهها می‌رفت. روزی در حین بازدید از بازداشتگاهی، صدای ناله‌ای می‌شنود. پاکروان به سوی سلولی که صدا از آن می‌آمد می‌رود. زندانی جوانی در آن سلول می‌بیند که دراز کشیده و ناله می‌کند.

پاکروان می‌پرسد: این جا چه خبر است؟

زندانی پاسخ می‌دهد: مرا کتک زده‌اند، و قوزک پایم ورم کرده» پایش رابه پاکروان نشان می‌دهد.

پاکروان می‌پرسد: چه کسی با تو این کار را کرده است.

زندانی می‌گوید: یک محافظ، اسمش را نمی‌دانم، اما می‌توانم او را شناسایی کنم.» پاکروان بلافاصله شش ساواکی مأمور زندان را جلو زندان او به خط می‌کند. و او یکی را با انگشت نشان می‌دهد. پاکروان جلوی آن مأمور رفته و از او می‌پرسد: «چرا این کار را کردی؟» ساواکی پاسخ می‌دهد: «زندانی مرا تحریک کرد و خواست به من حمله کند»، سر لشکر پاکروان در برابر چشمان بهت زدهٔ زندانی کشیده‌ای به صورت ساواکی زده و به او می‌گوید: «می‌دانی که من بدرفتاری با زندانیان را قدغن کرده‌ام! تو ده روز به بازداشت انضباطی می‌روی!»

این تغییر رفتار در تمام بخش‌های سازمان امنیّت مشاهده می‌شد. در تهران دختر جوانی به نام «گیتی‌کشاورز» راکه می‌گفت عضو حزب توده است، دستگیر کرده بودند. دختر جوان را به زندان فرستادند. رئیس ساواک والدینش را احضار کرده و به آنان می‌گوید: «احمقانه است این دختر جوان که هنوز بیست سالش

نشده زندگیش را در حبس بلند مدّت تباه کند.» پاکروان به ویژه از برادر دختر خواست که «گیتی» را ارشاد کند تا از عقایدش دست بکشد. و او همین کار را کرد. پس از چند هفته دختر جوان از زندان آزاد شد.

منظور این نیست گفته شود که دوران ریاست پاکروان در ساواک سالهای رؤیایی بوده نه سرکوب همچنان سرجایش بود، و آزادی بیان محدود و هیچ فعالیت مخالف رژیم مقدور نبود، اما آنچه تغییر کرده بود، احترام نسبی به عزّت نفس زندانیان بود. بدرفتاری با زندانیان از حدّ کتک زدن معمولی فراتر نمی‌رفت. پاکروان جز شورشهای سال ۱۳۴۲ در طی سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۴۴ با مخالفان سازمان یافته رژیم شاه روبرو نشد که او را به استفاده از شیوه‌های سرکوبی وادار کند. رشوه‌خواری که سپهبد تیمور بختیار به آن متّهم شده بود، دربارهٔ پاکروان صدق نمی‌کرد. درایران و در کشورهای شرقی طبیعی است که اشخاص سر نفوذشان (معامله) کنند. این معامله ممکن است خدمتی ساده باشد یا بخششی گرانبها (فرشی نفیس، ملکی ششدانگ یا «پاکتی» که یواشکی در درون جیب طرف بلغزانند).وقتی مبلغ این بخشش از حدّی گذشت، رشوه نامیده می‌شود. سپهبد بختیار در مقیاس مقامی که در هرم قدرت داشت رشوه خواری می‌کرد. و می‌دانیم که نفوذ و قدرت رئیس پلیس مخفی زیاد است... در عوض، پاکروان با حقوقی که می‌گرفت گذران می‌کرد. روزی در جلسه هیئت دولت (وقتی که دیگر رئیس ساواک نبود و سمت وزیر اطّلاعات را داشت) یادداشتی به زبان فرانسه جلو هوشنگ نهاوندی، وزیر آبادانی و مسکن، گذاشت که رویش نوشته بود: «آقای وزیر خبر دارید که حقوقهای ما را چه وقت پرداخت می‌کنند؟ نهاوندی پاسخ می‌دهد، بیست و هشتم، اما منظور شما از این پرسش چیست؟ پاکروان پاسخ می‌دهد، برای اینکه خریدهایی در پیش دارم. این پاسخ در کشوری که معمول نیست وزیر تنها با حقوق وزارتش گذران کند، شگفت‌انگیز بود.

عرصهٔ دیگری که پاکروان در آن شباهتی به بختیار نداشت، وفاداری

بی‌دریغش به شاه بود. سر لشکر حسن پاکروان فرزند خانواده‌ای دیپلمات بود. پیشتر به پدر شاه خدمت کرده بود و حالا به پسر خدمت می‌کرد. او فاقد جاه‌طلبی شخصی بود. به همین دلیل محمدرضا او را برای ادارهٔ سازمان امنیّت برگزید. پاکروان از ابتدای تأسیس ساواک در آن حضور داشت. در ۱۳۴۰ معاون بختیار بود. و وقتی بختیار برق آسا از ریاست ساواک عزل شد، شاه پاکروان را مأمور حفظ اسناد و اوراق سرّی سازمان امنیّت نمود تا مبادا بختیار یا یکی از کارمندان طرفدار او این اسناد را به جای امنی انتقال دهند. حسن پاکروان در اجرای اوامر لحظه‌ای درنگ نکرد.

سابقهٔ پرویز نیک خواه،[۱] به عنوان توطئه‌گر پشیمان، نشان می‌دهد که ساواک برای جلب مخالفان رژیم کوشش می‌کرده و از همین رهگذر بود که منوچهر آزمون، توده‌ای سابق (مأمور سازماندهی دانشجویان برلین شرقی) به ساواک ملحق شد و در پستهای وزیر اطّلاعات، وزیر کار و بالاخره استاندار فارس را یک به یک طیّ کرد.

در آن شب فروردین ۱۳۴۴نیک خواه به شاه قول می‌دهد که صمیمانه به او خدمت کند. (شاه با به حضور پذیرفتن به او گفته بود: «چرا این کار را کردی؟ من چه بدی به تو کرده‌ام؟») آنچه مسلّم است، این واقعه به نفع ساواک تمام شد. نه به نفع سر لشکر حسن پاکروان که از ریاست ساواک کنار گذاشته می‌شود. به طور غیر رسمی این شایعه وجود داشت که شاه ملایمت و نرم‌خوئی پاکروان را در

۱- پس از سوءقصد نافرجام به جان شاه که بدست سرباز وظیفهٔ شمس‌آبادی انجام گرفت، عامل سوءقصد و دو محافظ شاه (لشکری-بابائیان) در آن جریان به قتل رسیدند و گرداننده این عمل پرویز نیکخواه بود، دستگیر شد.

- پاکروان پس از ترور حسنعلی منصور از ریاست ساواک برکنار شد.

مبارزه با دشمنان سیاسی رژیم بر او خرده می‌گیرد. بعید نیست که امریکا در برکناری پاکروان دستی داشته باشد. پاکروان طرفدار امریکا نبود و با مستشاران امریکایی در ایران روابط حسنه مهمّی نداشت.

سرلشکر حسن پاکروان پس از برکناری از ریاست ساواک، ابتدا وزیر اطّلاعات، سپس سفیر ایرن در پاکستان شد. چندی سفیر ایران در فرانسه بود و در پایان مأموریتش به ایران بازگشت. موقع انقلاب اسلامی در بازنشستگی بسر می‌برد. رژیم انقلابی که بدون شک وساطت پاکروان را در ۱۳۴۲ حمل بر ضعف او می‌کرد و وی را بدست دادگاه اسلامی سپرد. در حالی که او هیچگونه دفاع از خود نکرد، با این حال محکوم به مرگ گردید و تیرباران شد.

نصیری سوّمین رئیس سازمان امنیّت کشور

سپهبد نصیری پس از برکناری پاکروان جای او را گرفت. کسانی که نصیری را می‌شناختند با حیرت از هم می‌پرسیدند چگونه شاه مردی چنان کوته‌بین را به ریاست ساواک منصوب کرد؟ این واکنش انتقادآمیز داریوش همایون، وزیر اطّلاعات در آستانهٔ انقلاب، احساس عمومی را دربارهٔ نصیری منعکس می‌کند. در ۱۳۴۲ نصیری پنجاه و هفت ساله بود (ازدواج کرده و دو فرزند داشت) وی صورت گرد، دهان کوچک، چشمان بی فروغ، فی الواقع چیزی که توجّهی را به خود جلب کند، نداشت.

در دوران ریاست سپهبد نصیری بود چریکهای شهری بیش از ده تن مقامات رسمی را ترور کردند. در مقابل ساواک هر کسی راکه از دور یا از نزدیک شباهتی به تروریست داشت از بین می‌برد. از واقعهٔ سیاهکل تا ابتدای ۱۳۵۷، سالی که رژیم در سراشیبی سقوط افتاد ۳۴۱ تن از مخالفان شاه جان باختند و ۱۷۷ تن در درگیری با نیروهای امنیتی کشته شدند، ۹۱ تن باقی بدون محاکمه تیر باران

شدند. در میان آنان «اشرف‌زاده کرمانی» بیست و دو ساله، نخستین زنی بود که در ایران به اتهام کشتن یک امریکایی، تیر باران شد، ۴۲ تن از زندانیان سیاسی زیر شکنجه مردند، ۱۵ تن ناپدید شدند، ۷ تن خودکشی کردند، ۹ تـن در صحنهٔ ساختگی اقدام به فرار به قتل رسیدند. در همین مدّت، ساواک ۳ تن از مأمورانش را در جریان درگیریهای خیابانی از دست داد. تـنها چـند مـاه پس از تشکـیل گروههای چریکی، ساواک به درون آنها نفوذ کـرده و بـیشتر فـرماندهانشان را دستگیر نمود. پس از بـرگذاری جشـنهای دو هـزار پـانصدمین سـال تأسـیس شاهنشاهی در تخت‌جمشید، در پاییز ۱۳۵۰، نه تن از مجاهدین خـلق کـه در عملیات بمب‌گذاری دست داشتند و می‌خواستند یک فروند هواپیما را به مقصد دوبی بربایند، دستگیر شدند. یکی از آنان زیر شکنجه اعتراف کرد، در نتیجه ۶۶ نفر از اعضای گروه دستگیر و زندانی شدند. در ماههای بعد از آن آخرین گروه از اعضای مؤسس سازمان مجاهدین خلق، در نبردهای خیابانی جان خـود را از دست دادند. امّا با کمک کشورهای مخالف شاه هسته‌های تازه‌ای در لبنان (برای جناح اسلامی مجاهدین خلق) در یمن دمکراتیک (برای جناح مارکسیستی آن) تشکیل شد. مداخله خارجی در تشکیلات گروه چپ افراطی، بر خلاف آنچه در آن ایّام تصوّر می‌شد، بهانه و دستاویز نبود. «خان‌بابا تهرانی» از سازمان انقلابی حزب توده، با گرایش مائوئیستی، سـالانه بـیست هـزار دلار از چـین دریـافت می‌کرد، علاوه بر آن چین تربیت سیاسی یک گروه چهار تا هشت نفره را هم تعهد کرده بود. در مجموع، طی ده سال، چین هفت گروه مائوئیستی تربیت کرد.

در اثر جّوسازی ساواک و تبلیغات مخالفان رژیم شاه، مطبوعات غربی تعداد مأموران ساواک را ده تا بیست برابر تعداد واقعی‌شان ذکر می‌کردند. بـه هـمان نسبت، مطبوعات غربی تعداد زندانیان سیاسی ایران را که در زندانهای شاه بسر می‌بردند، بین سی هزار تا صد هزار نفر تخمین مـی‌زدند. در فـاصلهٔ ۱۳۵۱ تـا ۱۳۵۶، سازمان عفو بین‌الملل این ارقام را در گزارشهایش درج می‌کرد و متذکر

می‌شد که صحّت آن قابل رسیدگی نیست. در واقعیت امر، تعداد زندانیان سیاسی رژیم شاه هیچ وقت چهار تا پنج هزار نفر بیشتر نبود. شاه شخصاً تعداد زندانیان سیاسی ایران را اندکی بیش از سه هزار نفر اعلام کرده بود. وقتی در زمان نخست وزیری شاهپور بختیار درِ زندان‌ها باز شد ۹۰۰ زندانی سیاسی از زندآنهاخارج شدند.

زندان کمیته مشترک

دکتر براهنی در آن روزها که زندانی بوده تعریف می‌کند: شب صدای فریادهای وحشتناک از سایر اطاقهای شکنجه شنیده می‌شد. محبوسین همیشه سر این موضوع بحث می‌کردند: آیا این فریادهای ضبط شده بود که با آن می‌خواستند روحیهٔ ما را خرد کنند، یا فریادهای واقعی بودند؟

طی یکصد و دو روزی که براهنی زندانی بود، تقریباً هر روز شکنجه می‌شد تا آنکه اعتراض نامهٔ انجمن قلم امریکا به امضای یرزی کوسینسکی[1] باعث آزادی وی از زندان شد.

در زندان کمیتهٔ مشترک وضع زندگی زندانیان وحشتناک بود. روزهای اوّل، دستگیری هفت زندانی را در سلولهای ۱/۲۰ در ۲/۴۰ متر روی هم تلمبار می‌کردند. چون جا برای نشستن و دراز کشیدن کافی نبود، آنها ناگزیر بودند سرپا بایستند، این وضع برای آنهایی که کف پاهایشان از ضربهٔ شلاق مجروح شده بود، بسیار دردناک بود. تنفس بسیار مشکل می‌نمود، نفس هر یک به صورت دیگری دمیده می‌شد. اسهال ناشی از غذای بد و دلهره در میان زندانیان شدیداً رواج داشت. روی زمین فقط یک پتوی کثیف پهن شده بود. زندانیان، با چشم‌بند نمی‌توانستند به دستشویی بروند مگر با اجازهٔ یک زندانبان. توالت‌ها انباشته از مدفوع و نجاست می‌شد. تمام زندان و زندانیان را بوی عفن تهوع‌آوری فرا

1- Jerzy Kosinski

می‌گرفت.

سلولهای طبقه اوّل بد بوتر از سلولهای دیگر بود. داخل سلولها هوا جریان نداشت. پنجره‌ها همیشه بسته بود. پشه، مگس و شپش از سر و روی زندانیان بالا می‌رفت.

زخمها چرکین می‌شد. روزی براهنی از زندانبانش اجازه می‌خواهد که خون دلمه بسته روی پاهایش را بشوید. زندانبان او را از این کار منصرف می‌کند. و می‌گوید: «این کار را نکنید، پاهایتان منقبض خواهد شد و فردا وقتی بار دیگر بخواهند شما را شلاق بزنند، دردتان بیشتر می‌شود. روشنفکر دیگر، «سعید سلطانپور» شاعر و نمایشنامه نویس که در ۱۳۵۳ دستگیر و طی چند هفته شدیداً شکنجه شده بود، به بیمارستان شهربانی انتقال می‌یابد. او ماجرای بستری شدن خود را چنین تعریف می‌کند: روز جمعه بود. پزشکان بیمارستان سر خدمت نبودند. یک پزشک نظامی با چهرهٔ بی فروغ به من نزدیک شد و گفت: متخصص بی هوشی اینجا نیست، می‌خواهی که بدون بی هوشی چرک و خون را بیرون بکشم؟ » آنها مرا روی یک صندلی چرخدار به اطاق عمل بردند. آنجا پزشک نظامی یک سرنگ با سر سوزنی به درشتی جوالدوز برداشت. او سه بار سرنگ را پر کرد و محتویاتش را در لگنی خالی کرد. فردای آن روز مرا با بی هوشی عمل کردند. یک روز بعد پانسمان را برداشتند. آن وقت دیدم که کف پا ندارم. به جای کف پا دو سوراخ خون آلود داشتم که پرستاران از آنها چند متر فتیله پر از چرک و خون بیرون کشیدند بیست روز در بیمارستان بودم، همین که دیدند روی سوراخها مختصری گوشت ظاهر شد. آنها بار دیگر مرا به زندان کمیتهٔ مشترک بردند»

زندان کمیتهٔ مشترک بر حسب درجهٔ اتهامات زندانیان طبقات اختصاصی داشت. طبقهٔ سوّم به شکنجه متوسط (نظیر آنچه براهنی یا مردوخ متحمل شده‌اند) اختصاص یافته بود. طبقه دوّم، ویژهٔ تروریستها که به ابزارآلات پیشرفتهٔ

شکنجه مجهز شده بود.

اطاقهای شکنجه به تختخوابهای فلزی مجهز بود. روی آن زندانیان را لخت. دمر یا طاق باز، می‌خواباندند. این طرز خواباندن امکان می‌داد که زندانی را شلاق زد، شوکهای الکتریکی رویشان تخلیه کرد یا با شعله شمع یا فندک زیر تخت، بدنشان را سوزاند. احمد زاده، یکی از طرّاحان حمله سیاهکل، در جلسه دادگاه پیراهنش را بالا زد و آثار سوختگیهای چند ماه پیش روی سینه و پشتش را با نوری آلبالا،[1] به ناظر غربی حاضر در جلسه دادگاه، نشان داد. یک وکیل مدافع غربی دیگر خاطرنشان کرده است که آثار مشبک سوختگی‌ها روی بدن زندانیان مربوط به شکنجه روی تختخواب فلزی است. در اطاقهای شکنجه ابزارآلات شکنجه، شلاق، انبر، تسمه، طناب، وزنه، بر دیوارها آویخته بودند. شکنجه با دستبند قپانی یکی از متداولترین شکنجه‌های آن دوره بود و بیش از هر شکنجه‌ای توسط نمایندگان اعزامی حقوقدانان غربی به محاکمات زندانیان سیاسی، از جمله تیری مینیون[2] در ۱۳۵۱، افشا شده است. در این شکنجه، بازوان زندانی را چلیپاوار از پشت به محاذات پس گردن دستبند می‌زدند و سپس وزنه هایی از آن آویزان می‌کردند. تنش عضلانی بازوان و قفسه سینه خیلی زود تحمل‌ناپذیر می‌شد و زندانی کم کم به حالت خفگی می‌افتاد. دستگاهی که «آپولو» نامیده می‌شد، شکنجه‌ای به مراتب دقیق‌تر اعمال می‌کرد. «سعیدسلطانپور» آن را چنین توصیف می‌کند: «آپولو، آنچه من توانسته‌ام با جان و تنم از آن بفهمم. دستگاهی است با صفحهٔ فلزی وسیع. آنها مرا روی این صفحه فلزی می‌نشاندند و درون اتاقک فلزی دستگاه به بند می‌کشیدند. آنگاه ساق پاهایم را می‌کشیدند. مشتهایم را تا می‌کردند و دستها و پاهایم را طوری روی صفحه فلزی می‌بستند که لبه‌های تیزش در گوشت ساقهایم فرو می‌رفت. یک کلاهخود فلزی از سقف اتاقک فلزی دستگاه پایین می‌افتاد و سر و گردنم را تا

1- Nouri Albala

2- Theriy Mignon

شانه‌ها در خود می‌گرفت. آنگاه شروع می‌کردند با کابل بـه شـلاق زدن مـن ده ضربه، پنجاه ضربه، صد ضربه، با هر ضربه، صدای فریادم در کلاهخود می‌پیچید و جمجمه‌ام چیزی نمانده بود که متلاشی گردد.[۱]» به برکت آکوستیکی تنظیم شده فریادهای زندانی پژواکی بی انتها پیدا می‌کرد و به نظرش می‌رسید که صدها نفر همراه با او فریاد می‌زنند. در واقع، صدای فریادها راکه کلاهخود خفه می‌کرد، کسی نمی‌شنید. با زدن زندانی در حالی که معلق آویزان شده است، گام دیگری در شدّت بخشیدن به درد شکنجه برداشته می‌شد.

شکنجه آیت الله لاهوتی

سعی می‌کردند با شکنجه کردن یک دوست یـا یک خـویشاوند در حـضور زندانی، اثر شکنجه هایش را چند برابر کنند. در این صورت وقیحانه از زندانی می‌خواستند که در شکنجه دادن دوست یا خویشاوندش شـرکت کـند و گـرنه خودش شکنجه می‌شد. این پیشنهادی بود که بـه «هـمایون کـتیرایـی» کـردند. شکنجه‌گر در حالی که شلاق را به او می‌داد گفت: «بگیر خالا نوبت تو است، من خسته شدم.» کتیرایی شلاق راگرفت، در هوا بلند کرد و تا وقتی که آن را از دستش بگیرند، ضربه‌های جانانه‌ای به سر و روی شکنجه‌گر نواخت. همین ماجرا به صورتی دیگر دربارهٔ آیت الله لاهوتی تکرار شد. آیت الله لاهوتی را به اتاق شکنجه بردند که پسرش آنـجا بـود «شاهین» شکنجه‌گر ویژهٔ روحانیون، شلاق را به او داد که با آن فرزندش را بزند. آیت الله زیر بار نرفت. شاهین شلاق را به پسرش داد که پدرش را بزند. او هم زیر بار نرفت. آنگاه چهار شکنجه‌گر پدر و پسر را به باد کتک و ناسزا گرفتند.

یک چیز مسلّم است: مرگ زیر شکنجه نتیجهٔ تصادف نبود، بلکه کاری از روی برنامه و پیش اندیشیده بود. پس از ۱۳۵۱ و آخر محاکمه هایی که پای ناظران

1- Apereu sur Larepression en Iran, Collierif, 1977.

غربی به آنها باز شده بود، کشتن زیر شکنجه، شیوه‌ای عادی برای حذف برخی از مخالفان شده بود که آنها را در مقولهٔ خرابکار رده‌بندی کرده بودند. فراتر از حدّی، شکنجه زخمهایی بهبود نیافتنی ایجاد می‌کرد. ساواک این حدّ را خوب می‌شناخت و شناخت آن جزئی از برنامه تربیت شکنجه گران بود. چهل زندانی، از جمله بهروز دهقانی، در اثر شکنجه هایی که متحمل شده بودند مردند.

اشرف دهقانی، فدایی خلق، در ۱۳۵۱ دستگیر شد. او بیست و پنج ساله بود. او را به زندان کمیتهٔ مشترک بردند و آنجاچهل و هشت ساعت مداوم او را شلاق می‌زدند و با آتش سیگار، که آن را روی تنش خاموش می‌کردند، سوزاندند. شکنجه‌گران ردپایی برای شناسایی گروه می‌خواستند. چند روز بعد، در نتیجه افشاگری، برادر اشرف «بهروز» در جریان درگیری خیابانی دستگیر شد. در تیراندازی خیابانی مأمورین گلوله‌ای استخوان ساق پای بهروز را خرد کرد. او را با همان حال به کمیتهٔ مشترک بردند. به محض رسیدن، شکنجه گران او را زیر کتک گرفتند و ضربه هایی بر پای مجروحش زدند. خون فراوانی از او رفت .اما او همچنان مقاومت می‌کرد و حرفی نمی‌زد و همین سکوت او شکنجه‌گران را بیشتر خشمگین می‌ساخت. در برابر مقاومتش، خواهرش اشرف را به حضورش آوردند و تهدیدش کردند: «اگر حرف نزنی جلوی چشمانت خواهرت را بی سیرت می‌کنیم» و به دو زندانبان دستور دادند اشرف را لخت کنند. بهروز همچنان خاموش بود. به گفتهٔ اشرف، (خاموشی) مطلق برادرش شکنجه‌گران را از پی‌گیری تهدیدشان منصرف کرد. این بزرگواری شکنجه گران، با توجّه به آنچه اشرف دهقانی در حماسهٔ مقاومت راجع به رقیه دانشگری نوشته است، بعید به نظر می‌رسد. زن فدایی که ابتدا زندانبانانش در اتومبیلی که او را به کمیتهٔ مشترک می‌برد به وی تجاوز کردند. سپس چند بار دیگر این عمل شنیع در اتاق شکنجه تکرار شد. تجاوز جنسی به زندانیان، اعم از زن یا مرد امر متداولی بود.

یک مبارز تعریف می‌کند: «شب هنگام، شکنجه گر «حسینی» و بازجو «رسولی» داخل سلول من شدند و مرا به شکنجه‌های وحشتناک تهدید کردند.

صبح مرا به تخت بستند و شروع کردند به شلاق زدن من.[1]»

این همان رسولی است که شکنجه‌گر عبدالله مردوخ نیز بوده است.

رسولی بعد از انقلاب در فرانسه دیده شد، وی محل ملاقاتهایش را با اشخاص در کافه‌ها تعیین می‌کرد، و در آخرین لحظه جای آن را تغییر می‌داد. او نمی‌خواست ردپایی از خود بگذارد. رسولی که نام واقعی اش «ناصر نوذری» است، کوتاه و خپله، صورتی کشیده، بینی «ایرانی» (یعنی یونانی)، چشمانی ریز به رنگ قهوه‌ای، در لباسی آراسته. رسولی هیچ سنخیتی با شهرت مخوفش نداشت. او هیچ ترسی برنمی‌انگیخت، جز مختصر نگرانی، آن هم وقتی که با دادن پاسخهای قاطعّانه به عمق چشمهایتان می‌نگرد. رسولی از همان ابتدای ایجاد ساواک جزو ابوابجمعی آن سازمان بود و ۱۶ ساله بود که تیمور بختیار وی را استخدام کرد. رسولی آن وقت ساکن خوزستان بود. مدّت دوازده سال در پوشش دبیر ریاضیات مأمور نظارت بر جدایی طلبان عرب خوزستان بود. و وقتی جنگهای خیابانی چریکها آغاز شد، او را به تهران آوردند تا در کمیتهٔ مشترک بر ضدّ خرابکاری شرکت کند.

رسولی یکجا هر شکنجه‌ای را انکار کرد. می‌گوید: «تنها شکنجه‌ای که ما عمل می‌کردیم، محرومیّت از خواب به مدّت چند روز بود که نوری فوق العاده قوی را به چهره متّهم می‌تاباندیم، و اگر متهمان حرف نمی‌زدند، رسولی می‌گوید: بالاخره حرف می‌زدند، وگرنه دادگاه آنها را محکوم می‌کرد. به آنها می‌گفتیم: «یا حرف می‌زنی و آزاد می‌شوی، یا سرسختی می‌کنی و حرف نمی‌زنی، در این صورت ترا به دادگاه می‌فرستیم که محکومیت سنگینی برایت خواهد برید. هر دو روش مؤثر بودند و به نتیجه می‌رسیدند.و بعد اینکه با هر کس سَعی می‌کردیم مطابق خصوصیات روانی اش رفتار کنیم. سعی می‌کردیم اعتمادشان را جلب کنیم فی المثل، من از یک فدایی خلق به نام «هوشنگ عیسابک» بازجویی کرده‌ام.

دو روز می‌شد که او در برابر من نشسته بود و حرف نمی‌زد. او نه چیزی خورده بود، و نه سیگاری دود کرده بود. ساعت سه بامداد، من از او پرسیدم: «سیگار می‌خواهی؟» گفت نه. ما با هم دشمنیم. - چرا؟ ما هر دو ایرانی هستیم! و من وظیفهٔ شغلی‌ام را انجام می‌دهم. هوشنگ عیسابک، پاسخ داد: خوب. یک سیگار به من بده.» رسولی به سخنانش ادامه می‌دهد: سپس من به او سیبی تعارف کردم و چاقویی برای پوست کندن سیب در اختیارش گذاشتم. و پشتم را به او کردم. ناگهان بوی سوختگی به مشامم رسید. برگشتم و دیدم که زندانی با آتش سیگارش پشت دستش را می‌سوزاند. پرسیدم، چرا این کار را می‌کنی؟ گفت: چون تو به من پشت کردی، و من می‌باید ترا می‌کشتم. من این کار را نکردم و در عوض خودم را تنبیه کردم. آنگاه او اعتراف کرد و هر چه می‌دانست گفت.»

در طول روایت رسولی هیچ نشانه‌ای از معذّب بودن او مشاهده نمی‌شد، وقتی من (نویسنده کتاب ساواک) از موارد مشخّص نام می‌برم، رسولی فرصت نمی‌دهد حرفم را تمام کنم.» رضا براهنی! عجب، او که عامل ساواک است. ساواک او را دستگیر کرده بود تا در نظر اشخاصی که به وی مشکوک بودند از او رفع اتهام کند.» رسولی به سخنانش ادامه می‌دهد: می‌دانید که براهنی از خانوادهٔ فقیری بود، او هرگز نمی‌توانسته است استاد دانشگاه بشود. این قبیل اشخاص حاضرند دست به هر کاری بزنند تا در جامعه صاحب اسم و رسمی بشوند. مثلاً مادر زنش معشوقه « رضا فلاح » معاون مدیر عامل شرکت ملّی نفت ایران بود. رضا براهنی مردی عُقده‌ای و حسود بود. او پیش ما پرونده هایی داشت که بر فساد اخلاقی او دلالت می‌کردند. به این دلایل بود که او برای ساواک کار می‌کرد. ما به او پول می‌دادیم.(۱)»

۱- رضا براهنی در کتابش نقل می‌کند که ثابتی به او گفته بود، اعتراف دانشجویان دخترانی را در اختیار دارد که او به آنها تجاوز کرده است. با اعلام نامشان، براهنی پاسخ می‌دهد: «من هیچ آشنایی با اینهایی که نام بردید ندارم و آنها هرگز دانشجویان من نبوده‌اند.»

پس چرا براهنی کتاب شاه آدمخوار *Cannibal The Crowned* را نوشت؟ رسولی: این کتاب به او اجازه داد که به امریکا باز گردد و پست استادی دانشگاه بگیرد...» رسولی برای هر پرسشی، پاسخی در آستین داشت. رسولی ادامه می‌دهد: همه ساواکی اند! برای همین است که همه شان دروغ می‌گویند تا خودشان را تبرئه کنند. «عبدالله مردوخ» هم برای ما کار می‌کرد. وانگهی، مردوخ نام خانوادگی واقعی او نیست. نام خانوادگی واقعی او آزمون است. او جزو گروهی از پیش مرگان کرد بود که از عراق به ایران اسلحه قاچاق می‌کردند. هیچ کس او را کتک نزد. من آنجا بودم و می‌توانم حقیقت را بگویم. من او را تهدید کردم که کاری می‌کنم تا به کیفر سنگینی محکوم گردی. پس از آن بود که او پذیرفت برای ما کار کند. من او را به کردستان فرستادم و او آنجا بار دیگر در رادیو کار کرده است. ساواک به او در گرفتن پُست و مقام کمک کرد، و گرنه او به حرفه‌اش وارد نبود. او به ما اطّلاعات زیادی دربارهٔ فعالیت کردها داد.(۱)» پاسخ

۱- پاسخ عبدالله مردوخ: «راجع به نام خانوادگی آزمون، پدرم چند سالی این نام خانوادگی را داشته است. اما زمانی که من توسط ساواک دستگیر شدم. نام خانوادگیم مردوخ بود. من هرگز در کار قاچاق اسلحه به عراق شرکت نداشته‌ام. شاید همین یک دلیل کافی باشد که در آن ایّام آنهایی که کردهای عراقی را مسلّح می‌کردند، شاه و ساواک بودند که می‌خواستند صدام حسین را تضعیف کنند. دو «جرم» من عبارت بودند از قرض دادن کتاب به یک دوست و یاد گرفتن زبان روسی. من نمی‌توانسته‌ام برای ساواک در کردستان کار کنم، زیرا حق اقامت در این استان برای همیشه از من سلب شده بود. علاوه بر این، ساواک، مسافرت به خارج را برایم ممنوع کرده بود. من که از پنج محل بورس تحصیل در خارج دریافت کرده بودم. مدّت پنج سال نتوانستم از آن برخوردار گردم. تنها با مداخلهٔ رضا قطبی، مدیر عامل رادیو و تلویزیون بود که در سال ۱۳۵۶ ممنوعیت سفرم به خارج لغو شد. لئامت دیگر ساواک: پس از آزادیم و به مدّت یک سال من نتوانستم حقوقم را بگیرم. وانگهی، اگر من با وجود اتهام جدایی‌طلبی آزاد شدم برای آن بود که هیچ مدرکی بر علیه من وجود نداشت وگرنه خطر مرگ مرا تهدید می‌کرد. بالاخره، اگر من در

رسولی به این سئوال که دربارهٔ برادر اشرف دهقانی چه می‌گویی؟ می‌گوید: وقتی ساواک او را دستگیر کرد، مریض بود. او را به بیمارستان فرستادیم. آنجا مرد.»

قتل جزنی و یارانش

در ۱۳۴۷، بیژن جزنی با سیزده نفر از یارانش محاکمه شد پیش از آن، طی دوازده ماهی (بین دستگیری و محاکمه‌اش) بیست و نه روز او را شکنجه کرده بودند تا اقرار کند، جزنی در اعتراض به رفتار بدی که با او می‌شد، اعتصاب غذا کرد. زندانبانان سعی کردند دهانش را با پیچ گوشتی باز کنند و بزور غذا در حلقش بریزند. در این کش و قوس، زندانبانان یک دندان او را شکستند. شیری که در دهانش ریختند باعث اسهال وی شد. وقتی بازپرس محکمه کارش را شروع کرد، شکنجه‌ها نیز متوقف شد و زنش، «مهین» هر پانزده روز یکبار می‌توانست به ملاقاتش برود. در جریان محاکمه، مهین روایت متهمان از شکنجه هایشان را برای ناظران خارجی ترجمه می‌کرد.(۱) حکم محکمه صادر گردید و «بیژن جزنی» به پانزده سال زندان محکوم شد. او مشغول نگارش کتابی دربارهٔ تاریخ انقلاب ایران بود که واقعهٔ حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل اتفاق افتاد. از این زمان به بعد شکنجه‌ها از سرگرفته شد. بدون آنکه جرم تازه‌ای مرتکب شده باشد، بیژن جزنی از نظر ساواک مظنون شماره یک بشمار می‌آمد و مطمئن بود جزنی از زندان شورش‌ها را رهبری می‌کند، وی را مجبور می‌کرد که سوء قصدهایی را که

وقتی من دلیل آن را از محمود جعفریان، مسؤول ساواک در رادیو و تلویزیون پرسیدم، به من پاسخ داد: برای آنکه تو یک خائنی. ما فقط برای امرار معاشت کمی پول به تو می‌دهیم. تاکتیک رسولی در بی حیثیت کردن مخالفان، روشی بود که ساواک در آن دوره خیلی از آن استفاده می‌کرد. امروز هم رسولی همان روش را به کار می‌برد.»

۱ - به نقل از گزارش بتی آشتون (Betty Assheton)به عفو بین‌المللی.

در مرحله طرح‌ریزی بود، افشا کند. چهار هفته یکبار، یا پس از هر سوءقصدی که اتفاق می‌افتاد، او را از سلولش خارج کرده و به اتاق شکنجه می‌بردند. دوره‌های شکنجه با ملاقاتهای زنش معلوم می‌شد: وقتی که او حق نداشت به ملاقات شوهرش برود. معنایش این بود که او را از زندان قصر، که دوران محکومیت اش را در آنجا می‌گذراند، خارج کرده و برای شکنجه به زندان کمیتهٔ مشترک برده‌اند. وقتی بیژن جزنی از این جلسات شکنجه باز می‌گشت نای حرف زدن با همسرش مهین را نداشت. فقط قطرات اشک بودند که خموشانه از دیدگانش سرازیر می‌شد.

بامداد یک روز ۱۳۵۴، مهین جزنی برای ملاقات با شوهرش به زندان قصر رفت. مهین آخرین باری که هفته قبل همسرش را دیده بود، وی سرحال بود. شش ماهی می‌شد که بیژن را شکنجه نکرده بودند. پس از ورود به زندان قصر تقاضای ملاقات با شوهرش را می‌کند. نگهبان سر پُست به او پاسخ می‌دهد که بیژن و عده‌ای از افراد گروهش را به مناسبت عید نوروز به زندان دیگری منتقل کرده‌اند. و قرار است به مناسبت عید نوروز عدّه‌ای از زندانیان مشمول عفوّ ملوکانه قرار گیرند. مهین، ناباورانه، به خانه برمی‌گردد. او فکر می‌کند که بیژن را به یکی از زندانهای دور دست داخلی تبعید کرده‌اند و او برای دیدنش باید چند روزی صبر کند.

فردای آن روز[۱] خبر کوتاهی در کیهان چاپ شد که: «بیژن جزنی و عده‌ای خرابکار در حالی که سعی داشتند از زندان فرار کنند کشته شدند.»

سال ۱۳۵۴، سرتیپ طاهری بدست عده‌ای از فدائیان خلق ترور شد. پس از سرتیپ زندی‌پور، این دوّمین رئیس کمیتهٔ مشترک بود که بدست چریکها کشته می‌شد. در حالی که ساواک تروریستها را دستگیر می‌کرد ولی سوء قصدها تمامی

۱- ۳۰ فروردین ۱۳۵۴.

نداشت و سوءظن ساواک متوجّه جزنی بود. پس سر نخها باید در دست کسانی باشد.

شاه با برنامه ساواک مخالفت نمی‌کرد و دستور صریح هم نمی‌داد. در مواردی از این قبیل به ندرت اتفاق می‌افتاد که دستورها کتبی صادر شود. بدیهی است که ساواک بدون رضایت بالاترین مقام مملکت نمی‌توانست چنین مسؤولیتی را به گردن بگیرد. بیژن جزنی و هشت تن از رفقایش (هفت فدایی خلق ویک مجاهد) به زندان اوین انتقال یافتند.

در این فاصله زمانی، رؤسای ساواک، «پرویز ثابتی» و «ناصر مقدم» و «نعمت‌الله نصیری» در ساختمان مرکزی ساواک در سلطنت‌آباد جلسه‌ای تشکیل دادند و دربارهٔ جزئیات اجرایی اعدام به تبادل‌نظر پرداختند. این مردان می‌دانستند که نمی‌توان زندانی را بدون حکم دادگاه تیرباران کرد. و بعد، مصلحت ایجاب می‌نمود که پای ارتش در این ماجرا به میان کشیده نشود. سرانجام تصمیم گرفته شد که آنها را سر به نیست کنند. «حسین‌زاده» و «تهرانی»، دو تن از شکنجه‌گران زبدهٔ ساواک، مأمور این کار شدند. هنگام شب، این مأمورین ساواک به سراغ زندانیان به اوین می‌روند. پس از بستن چشمان محکومین آنها را سوار لندروور خودشان کرده، به سمت تپه‌های شمال تهران براه می‌افتند و به محلی خلوت و خالی از سکنه می‌رسند. زندانیان طی هفت سالی که در زندان بسر می‌بردند، بارها تحت امر و نهی زندانبانانشان قرار می‌گرفتند و حالا نیمه شب بیدار کردن و به مقصد نامعلومی بردن، آنها را نگران نمی‌کرد.

پس از رسیدن به محل ازقبل تعیین شده مأمورین، زندانیان را از اتومبیل پیاده کرده و به آنان دستور می‌دهند به زانو بیفتند. «تهرانی» به آنان می‌گوید: «ما می‌خواهیم شما را بکشیم.» بیژن پاسخ می‌دهد: «شوخی بس است.» تهرانی می‌گوید: «شما هنوز فرصت دارید زندگیتان را نجات دهید به شرط آنکه ابراز ندامت کرده و از پیشگاه ملوکانه طلب عفو کنید.» پاسخ هر نُه زندانی منفی بود

«تهرانی» و «حسین‌زاده» بدون معطلی آنها را به رگبار می‌بندند و کار پایان می‌یابد و تیر خلاص نیز توسط تهرانی به مغز محکومین شلیک می‌شود.

وقتی مهین جزنی از اعدام بدون محاکمه همسر و ۸ تن دیگی اطلاع یافت این خبر را در سطح جهان منتشر کرد و مطبوعات غربی این خبر را با بازتاب گسترده‌ای منتشر کردند.(۱) در برابر تأثیرات برانگیخته عمومی، «نصیری»، مهین جزنی را احضار می‌کند، او همراه با پدر شوهرش به اداره سازمان امنیّت می‌رود. سپهبد به او دستور می‌دهد که از پخش اخبار و برپا داشتن مجالس عزاداری خودداری کند. او با این عبارت مهین را تهدید می‌کند: «اگر این کارهایت را متوقف نکنی با خودت کاری نخواهیم داشت، اما دو پسرت بهایش را خواهند پرداخت.» نصیری این تهدید خود را انجام داد و دو سال بعد، «بابک» پسر بزرگ جزنی در حالی که عازم انگلستان بود در فرودگاه دستگیر شد. مأمورین ساواک او را به سلول سابق پدرش برده و به او گفتند: اگر مادرت به فعالیتهایش ادامه دهد بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر پدرت آمد.» بابک پانزده روز در بازداشت ماند، با او بدرفتاری نشد. او چهارده ساله بود. چندی بعد بعلّت انعکاس زندانی شدنش در نشریات خارجی، ساواک مجبور شد بابک را از زندان آزاد کرده و اجازهٔ خروج به او بدهد.

برکناری نصیری

در ابتدای تابستان ۵۷، شاه در برابر اغتشاشات، سعی کرد با دادن امتیازهایی به مردم، شکافهایی را که در ارکان اقتدارش ایجاد شده بود پُر کند، در خرداد ۱۳۵۷ نصیری را از ریاست ساواک بر داشت، و به سفارت در پاکستان فرستاد. به جای وی سپهبد ناصر مقدم را که از ۱۳۵۱ رئیس رکن دوّم ستاد ارتش بود به

۱- مخالفان رژیم آن وقتها مرگ زندانیان را در اثر شکنجه اعلام می‌کردند.

ریاست ساواک منصوب کرد.

سپهبد مقدم به محض تصدّی ریاست ساواک سعی کرد آن اداره را به جنبشهای مردمی نزدیک کند. مقدم که با شاه در تماس دایمی بود و او را بخوبی می‌شناخت متوجّه می‌شد که شاه دیگر توانایی ادارهٔ امور کشور را ندارد. مقدم که نمی‌خواست ایران در آشفتگی غرق شود، با رهبران جبههٔ ملّی و روحانیون تماس برقرار کرد...

از اوایل دی ماه ۱۳۵۷ ساواک کاملاً زمین‌گیر شده بود. مقدم همچنان استراتژی تماسهایش را ادامه می‌داد. او خود را به روحانیون نزدیک کرد. آیت‌الله بهشتی با او دربارهٔ عدم مداخله ساواک در تظاهرات بزرگ روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ مذاکره کرده بود.

۱۹ دی ۱۳۵۷، مقدم اعلام کرد ساواک به انقلاب پیوسته است. پنج روز بعد، شاهپور بختیار به عمر بیست ساله ساواک خاتمه داد و آن را منحل اعلام کرد و بلافاصله درهای زندان‌ها باز شد و ۹۰۰ زندانی سیاسی از زندان‌ها بیرون آمدند.

در فاصلهٔ ۲۶ دی ۱۳۵۷، (تاریخ فرار شاه) و ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، (تاریخ بازگشت امام خمینی به ایران) مقدم چند بار با شاه فراری در مصر تلفنی تماس گرفت. در پایان یکی از این مکالمات تلفنی شاه از مقدم پرسیده بود: «آیا تو با ما هستی یا بر ضدّ ما؟»

سپهبد مقدم پس از پیروزی انقلاب دستگیر و زندانی شد. او بایگانی ساواک را دست نخورده تحویل جمهوری اسلامی داد. پیش از زندانی شدن و حتّی در مدّت اقامتش در زندان تماس خود را با مهندس مهدی بازرگان، اوّلین نخست وزیر جمهوری اسلامی، حفظ کرد. مهندس بازرگان به او قول داده بود به خاطر خدماتش به انقلاب او را اوّلین رئیس ادارهٔ اطّلاعات جمهوری اسلامی خواهد کرد. سپهبد مقدم به همکارانش که با او در زندان اوین هم سلول بودند گفته بود: «من محض تشریفات اینجا هستم. بزودی آزاد خواهم شد و همه تان را آزاد

خواهم کرد!!

در حالی که مهندس بازرگان سعی داشت امام خمینی را به گماردن او به ریاست ادارهٔ اطّلاعات جدید متقاعد کند، صادق خلخالی سپهبد ناصر مقدم را پس از محاکمه به عنوان مفسدفی‌الارض، به مرگ محکوم کرد و چند دقیقه بعد رگبار مسلسلی به عمر آخرین رئیس ساواک خاتمه داد.

بدین سان، گویی دست انتقام از آستین تاریخ بیرون آمده باشد، چهار مردی که در پی یکدیگر رئیس ساواک شده بودند، سپهبد تیمور بختیار، سرلشکر پاکروان، ارتشبد نعمت‌الله نصیری و سپهبد ناصر مقدم با مرگی فجیع مردند، اولی را شاه کشت. سه نفر دیگر را دولت جمهوری اسلامی در دادگاه مفسدفی‌الارض شناخت و به زندگی‌شان با رگبار مسلسل خاتمه داد.

بخش پنجم

سال ۱۳۵۶ نقطهٔ عطف سقوط نظام سلطنت در ایران

وقایع تاریخی هفده شهریور

شب‌های شعر گوته

اوائل مهر ماه سال ۱۳۵۶ از سوی کانون نویسندگان ایران (هرگز از سوی حکومت شاه به رسمیت شناخته نشد) نشریات گزارش دادند، بزودی شبهای شعر این کانون در محل انجمن ایران و آلمان (انستیتو گوته) برقرار خواهد شد.

از همان آغاز انتشار این خبر، دستگاه سانسور به تمام نشریّات (کتبی، شفاهی، تلفنی) اخطار کرد که از انعکاس این رویداد خودداری کنند.

پس از این اخطار، مطبوعات در این باب سکوت اختیار کردند و چند نفری هم که حتّی به عنوان خبر از این شب‌ها در روزنامه‌ها یاد کردند، از طرف ساواک (سازمان امنیّت) احضار شده و به آنها دستور دادند در این باره سخنی به میان نیاورند، و بعضی نیز ممنوع‌القلم در مطبوعات باقی ماندند.

خبر بر پائی (شب‌شعر گوته) که از ۱۸ تا ۲۷ مهر ماه سال ۱۳۵۶ در باغ انستیتو گوته تشکیل شد دهان به دهان گشت، در سراسر کشور پخش شد ودر

ممالک خارج نیز انعکاس یافت.

روز ۲۰ مهر ماه آن سال اعلامیه‌هائی در دانشگاه تهران پخش گردید و اتوبوسی که دانشجویان را به خوابگاهها می‌برد به آتش کشیده شد و بعد حمله به خوابگاه دانشجویان...

گذشته از این، اوّل مهر ماه و حتّی قبل از آن ماجراهای بزرگ دزدیهای سازمانهای دولتی برملا شد، دزدان و غارتگران را به دادگاهها آوردند بدین صورت نمایش‌هائی برای سرگرمی مردم آغاز کردند و مجریان این صحنه‌هائی نمایش تصوّر می‌کردند با این روش می‌توانند جوشش درونی توده‌ها را آرام و خاموش سازند.

زندانیان ضدّ امنیتی

روز ۲۴ مهر ماه ۱۳۵۶ دانشجویان دختر، خوابگاه دانشگاه تهران را اشغال کردند و...!!

در اواخر مهر ماه حکومت شاه مدّعی شد که بیش از ۲۰۰۰ زندانی نداریم، این در مقابل فشارهای دولت کارتر بود.

در روز سی مهر ماه ۱۳۵۶ زندانیان سیاسی که زندانیان ضدّامنیتی خوانده می‌شدند از زندان آزاد شدند. این زندانیان خبرهای دست اوّلی از زندان اوین (که هنوز بنای ترسناک آن پابرجاست) بهمراه آوردند![۱]

دهم دیماه ۱۳۵۶ کارتر رئیس‌جمهور آمریکا به ایران آمد... چهاردهم دیماه کنگره فوق‌العاده حزب رستاخیز، تشکیل شد، با همه تبلیغاتی که پیرامون این

۱ـ شکنجه‌های دوران سلطنت شاه توسط شکنجه‌گران مأمورین ساواک را سازمان عفو بین‌المللی به این صورت خلاصه کرده: شلاق زدن، شوک الکتریکی، کشیدن ناخن‌ها، دندانها، تنقیه آب جوش به مقعد، آویختن وزنه‌های سنگین از بیضه‌ها، بستن زندانی به یک میز فلزی که

کنگره انجام گردید، همه به نطق‌ها و خطابه‌های از پیش دیکته شده کنگره پی بردند.

مقاله روزنامه اطّلاعات

«ایران و استعمار سرخ و سیاه» عنوان مقاله‌ای بود که با نامه مجعول «احمدرشیدی‌مطلق» از سوی وزیر اطّلاعات وقت به این نشریه تحمیل شد (وی در زندان گفته بود این مقاله را وزیر دربار به او داده است) و آنرا چاپ کرد. دو روز بعد روحانیّون شهر قم به چاپ این مقاله به شدّت اعتراض کردند و در رابطه با این جریان دهها تن دستگیر و عده‌ای به قتل رسیدند. با اینکه خبر این حادثه تحت کنترل شدید درآمد، عصر روز ۱۹ مردم از این واقعه آگاه شده و مجالس عزاداری برپا ساختند این مجالس غالباً در اختفا برپا شد.

دی ماه سال ۱۳۵۶ ایران در تب و تاب شایعات گوناگون فرو رفته بود: آمدن و رفتن کارتر رئیس‌جمهور امریکا و کوشش دولت‌هائی که بر سر کار بودند...

تظاهرات و اعتصابات

بهمن ماه سال ۱۳۵۶، آغاز اعتصابی بود که بعدها شکل گرفت، کارکنان پست تهران تدارک یک اعتصاب را مهیا کردند، نامه‌رسانان و بدنبال آن صدها کارگر کارخانه دخانیات دست به اعتصاب زدند. خواسته‌ها جنبه رفاهی داشت، لیکن ریشه در نابسامانی بنیانی بود، نیمه اوّل بهمن ماه اعتصابات و اعتراضات توام با تظاهرات در تهران و شهرها آغاز گردید.

همزمان با حادثه قم، (۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶) قریب ۱۵ هزار نفر از مردم تبریز دست به تظاهرات زدند. در این تظاهرات عده‌ای کشته و زخمی شدند و گروه کثیری به زندان افتادند. در این میان رادیوهای خارجی نیز خبرهای تازه‌ای از وقایع درون ایران پخش می‌کردند و در نتیجه فضای باز سیاسی روبروز فراگیر

می‌شد و روزبروز چهره تازه‌تری می‌یافت و کار به جائی رسید که عاملان حکومت به جرگهٔ کسانی پیوسته بودند که از مردم پشتیبانی می‌کردند.

آغاز ماه رمضان در شکل بخشیدن به مبارزه با حکومت شاه، مطبوعات سعی می‌کردند به هر شکلی شده خود را از تاروپود و خفقان آزاد کنند، بنابراین لایحه جدید مطبوعات از سوی روزنامه‌نگاران پیشرو ردّ شد.

آغاز کشتار در شهرها

روزهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ مرداد ماه ۱۳۵۷ مردم در خیابانها به تظاهرات آرام دست زدند و خواسته‌های خود را مطرح کردند.

بیستم مرداد ماه در تظاهرات اصفهان نزدیک به ۶۰۰ هزار نفر برای نخستین بار در خیابانها ظاهر شدند عده‌ای، هتل شاه عباسی، چند بانک، اداره و سینما را به آتش کشیدند. تلفات این تظاهرات چندتن کشته و دهها زخمی بودند. بعد از تظاهرات خونین، اصفهان نخستین شهری بود که دولت در آنجا حکومت نظامی اعلام کرد. در اصفهان، نجف‌آباد، شهرضا، قم، تبریز، اهواز، آبادان، مشهد، قزوین، اردبیل، اراک و دیگر شهرها رودرروئی مردم و مأمورین انتظامی علنی شد و در نخستین روزهای شهریور ماه مردم طی تظاهرات و راه‌پیمائی منظّم و پراکنده تمام مراکز دولتی، سینماها، کاباراها را هدف قرار داد و به این مراکز حمله کردند.

در همان تاریخ دانشجویان ایرانی مقیم هلند، سفارت ایران در آن کشور را اشغال کردند و با صدور قطعنامه‌ای حمایت خود را از جنبش مردم ایران اعلام نمودند. در همان روز هفت نفر از نمایندگان مجلس شورای ملّی به اسامی: بنی احمد - پزشک پور - مظهری - دکتر طبیب - اخلاقپور - یزدی - ظفری، دولت آموزگار را در مورد سرکوبی حرکت مردمی استیضاح کردند.

دوّم شهریور مصادف با ۱۹ ماه رمضان سال روز ضربت‌خوردن حضرت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، مردم در مساجد و تکایا جمع شدند آنگاه دست به راه‌پیمائی زدند. تظاهراتی که روز دهم شهریور برپا شد بیش از صدهزار نفر در آن شرکت داشتند.

بدنبال شکست دولت آموزگار و ناتوانی وی در پاسخ‌گوئی به استیضاح نمایندگان مجلس شورای ملّی، این دولت مجبور به استعفاء شد و شاه فرمان نخست‌وزیری «شریف امامی» را صادر کرد، آن روز مصادف با هفتمین روز فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان بود که در آنجا صدها نفر زنده زنده در آتش سوختند.

بهمین مناسبت بیش از ۵۰ هزار نفر از اهالی آبادان بر مزار عزیزان از دست رفتهٔ خود گرد آمدند. مراسم یادبود در آبادان به تظاهرات علیه نظام شاهنشاهی انجامید و به برخورد بین مردم و مأموران انتظامی منجر شد. در این درگیری چند نفر کشته و تعدادی مجروح گشتند. تقارن شهادت امام علی با هفتمین روز آتش‌سوزی سینما رکس آبادان موجب شد تا تظاهرات وسیعی در شهرهای بزرگ ایران برپا گردد و در چند شهر برخوردهای بین تظاهرکنندگان و مأمورین انتظامی رخ داد.

در این روز، دانشجویان ایران مقیم لندن و بمبئی دست به تظاهرات زدند و در مقابل سفارت ایران در این دو شهر جمع شده و قطعنامه‌ای صادر نمودند.

با این رخدادهای پی‌درپی، جبهه ملّی نیز به صحنه آمد و برنامه سیاسی خود را اعلام نمود و «استقرار حاکمیت ملّی» را شعار خود قرار داد. در این روز ۱۴ حزب سیاسی اعلام موجودیت کردند. شهر مذهبی قم آن روز شاهد تظاهرات و راه‌پیمائی دهها هزار نفر بود. تظاهرات آن روز قم به خشونت کشیده شد و بنا به گفته شاهدان عینی حدود ۱۰ نفر در آن شهر به قتل رسیدند.

شهر تهران نیز در آن روز آرام نبود و تظاهرات پراکنده‌ای در نقاط مختلف پایتخت روی داد که به کشته شدن چند نفر منجر گردید. در آن روزها دولت برای

نشـان دادن حسـن نـیّت خـود تـقویم شـاهنشاهی را مـنسوخ و تـقویم قـبلی (هجری شمسی) سرجایش قرار داد.

وقایع مهم تاریخی در ۱۷ شهریور (معروف به جمعه سیاه) در شب آخر ماه رمضان اتفاق افتاد، روز شنبه ۷ شهریور ۱۳۵۷ پاسی از شب گذشته، تظاهرات گسترده‌ای از میدان شهناز (امام حسین فعلی) آغاز گردید و در مـدّت زمـان کوتاهی خیابان شهناز و میدان ژاله را فراگرفت.

در این تظاهرات که دو ساعت به طول انجامید، در درگیری مردم با نیروهای نظامی، ۳ نفر کشته و ده نفر مجروح و ۲۰ نفر دستگیر شدند. این آغاز حرکت جدّی مردمی بود که در آن شب اتفاق افتاد.

شب بعد (۸ شهریور) این بار تظاهرات با شرکت حدود سه هـزار نـفر در خیابان فرح‌آباد ژاله آغاز شد و در این تظاهرات نیز چند نفر کشته، مجروح و در حدود ۳۰ نفر دستگیر شدند. در این دو شب شیشه‌های چند بانک، مغازه، یک سینما و دهها دستگاه اتومبیل توسط جمعیت خورد شد و تعدادی از آنها به آتش کشیده شدند. این تظاهرات از ساعت ۱۲:۱۵ آغاز شد و ساعت سه بامداد پایان یافت.

پنجشنبه نهم شهریور سوّمین تظاهرات، گسترده‌تر از دو تظاهرات قبلی بود که بر علیه رژیم شاه انجام گردید. آن شب، هزاران تن از مردم تهران پس از بیرون آمدن از مسجد دست به تظاهرات زدند که منجر به درگیری بین تظاهرکنندگان و نیروی انتظامی گردید. در این تظاهرات و زد و خوردهای خیابانی که تا نزدیک سحر ادامه داشت، عده‌ای از تـظاهرکنندگان کشـته و مـجروح و عـده کـثیری بازداشت شدند.

خبرگزاری‌ها و رادیوهای خارجی، تعداد تلفات این تظاهرات خونین را پنج نفر ذکر کردند ولی شاهدان عینی و خود تظاهرکنندگان که اجساد را از دسترس نیروی انتظامی خارج کرده و با خود برده بودند، تعداد مقتولین را ۴۰ نفر اعلام

کردند.

کشتار عید فطر

روز عید فطر (۱۳ شهریور ماه ۱۳۵۷) ناگهان دولت طی اعلامیه راه‌پیمائی را آزاد اعلام کرد، به شرطی که آرام و با اطلاع قبلی صورت بگیرد، در تظاهرات آرام روز عید فطر چند میلیون نفر در سراسر ایران دست به راه‌پیمائی زدند. بنا به گزارش خبری رادیوهای خارجی، یک میلیون نفر در تظاهرات آن روز پایتخت شرکت کرده بودند.

راه‌پیمایان پس از برگزاری نماز عید فطر در (قیطریه) تا میدان راه‌آهن که ۲۰ کیلومتر راه بود راه‌پیمائی کردند. در حالی که شعارهائی مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی، آزادی مطبوعات، بیان، اندیشه، بازگشت امام خمینی و برقراری حکومت اسلامی می‌دادند، تظاهرات را به آرامی به پایان بردند.

یک روز قبل از فاجعه

با اعلام عزای عمومی و تعطیل روز پنجشنبه از سوی جامعه روحانیت تهران، دولت در مخالفت با آن، اعلام کرد که از تظاهرات و راه‌پیمائی‌های غیرقانونی جلوگیری خواهد شد و برنامه راه‌پیمائی قبل از انجام باید به مقامات مسئول اطلاع داده شود و مسیر آن مشخّص گردد، با این عکس‌العمل از سوی دولت، جبهه ملّی با روحانیت همبستگی اعلام کرد و عزای عمومی پنجشنبه را مورد تأیید قرار داده و از مردم خواست در آن شرکت کنند.

روز پنجشنبه، بار دیگر تهران شاهد تظاهرات گسترده‌ای شد که در کمال نظم و آرامش از سحرگاه ۱۶ شهریور تا غروب آن روز ادامه داشت.

تظاهرات از قیطریه آغاز گردید و در مسیر خیابانهای کورش (شریعتی فعلی) بسوی مرکز پایتخت ادامه یافت. پیشاپیش تظاهرکنندگان اعضای جبهه

ملّی، روحانیت تهران و چهره‌های ملّی راه می‌رفتند.

در آغاز راه‌پیمائی، نیروهای انتظامی (ارتش‌وپلیس) که مسلّح بودند رودرروی مردم قرار گرفتند... یک لحظه سکوت سنگین همه جا را فرا گرفت، تظاهر کنندگان و نیروهای انتظامی هر دو در تردید بودند. ناگهان فریادی برخواست (برادر ارتشی، چرا برادرکشی). سربازان بی‌اختیار خود را کنار کشیدند و از میان خود راه برای سیل‌خروشان مردم سیاهپوش باز کردند. در نزدیکی‌های حسینه‌ارشاد، توده عظیم مردم، نیروهای انتظامی را غرق در گل و بوسه کردند.

روز ۱۷ شهریور

روز پنجشنبه، راه‌پیمایان قرار گذاشتند فردا (روز جمعه ۱۷ شهریور) برای انجام راه‌پیمائی یادبود (از روز حادثه خیابان ژاله) گردهم آیند و یاد از دست‌رفتگان خود را گرامی دارند.

روز جمعه هنگامی که مردم در خواب بودند دولت در ۱۲ شهر: تهران، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، کازرون، جهرم و کرج حکومت نظامی اعلام کرد.

ساعت ۷ صبح روز ۱۷ شهریور بیش از پنج هزار نفر در میدان ژاله (شهدای فعلی) گرد آمدند، در این گردهم‌آئی زنان و دختران نیز شرکت داشتند. تا ساعت ۹ صبح عده‌ای کثیری به این تعداد جمعیت پیوستند.

بنا به گزارش نشریه لوموند پاریس مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ دولت ایران در بیانیه‌ای که هیچ کس آن را ندید و نشنید، اعلام کرده بود که:«این تظاهرات برخلاف قانون اساسی و خلاف مصلحت کشور است و از سوی بیگانگان و دشمنان ایران ترتیب داده شده است. آنها می‌خواهند ایران را به خاک و خون بکشانند و دولت با تمام قدرت مانع از آن خواهد شد.» بدنبال این اعلامیه واحدهای نظامی خیابانها، شاهراهها و میدان‌های شهر را اشغال کردند.

صبح روز جمعه پس از اعلام حکومت نظامی از سوی دولت (که مردم به علّت خاموش بودن رادیوهایشان در آن وقت صبح خبر را نشنیده بودند)، عدهٔ کثیری ازمردم در میدان ژاله (شهدای فعلی) جمع آمدند و در صفوف منظم روی زمین نشستند که... ناگهان بر اثر شلیک چند رگبار از نقطهٔ نامعلومی بسوی سربازان، نظامیان نیز بر روی هزاران نفری که روز زمین نشسته بودند آتش گشودند ... غرش مسلسل‌ها لحظه‌ای آرام نمی‌شد ...

از آن لحظه به بعد شورش اکثر نقاط تهران را فراگرفت، مردم با کوکتل‌مولوتف با نیروهای انتظامی به مقابله برخواستند.

دولت شریف امامی که دولت خود را دولت آشتی ملّی نام نهاده بود تلفات ۱۷ شهریور را ۳۰۸ کشته و مجروح اعلام کرد. فرماندار نظامی تعداد کشته‌گان را ۵۸ نفر و تعداد مجروحین را ۲۰۵ نفر اعلام داشت. روزنامه‌ها، رادیوها و خبرگزاری‌ها در مورد تلفات روز ۱۷ شهریور نظریات گوناگونی ابراز داشتند تعداد تلفات را از ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر اعلام کردند.

اعتصاب در شرکت نفت

در ۱۹ شهریور ماه اعتصاب کارکنان شرکت نفت شکل گرفت و خواسته‌های رفاهی آنها بعدها تبدیل به خواسته‌های سیاسی و در نتیجه قطع انتقال نفت از ایران گردید.

عامل طبیعی دیگری نیز در دوره حکومت شریف امامی ضربه هولناکی به او وارد ساخت، زلزله طبس بود که قریب ۲۰ هزار نفر را به نیستی کشاند. موج مخالفت چنان شدّت گرفته بود که عده‌ای از مخالفان افراطی حتّی این زلزله را نیز از اقدامات دولت خواندند و بدین گونه هر حادثه‌ای عامل تازه‌ای برای حرکت سریعتر انقلاب بود. از آن جمله آتش‌سوزی سینما رکس آبادان بود که در این حادثه بیش از ۸۰۰ نفر زنده زنده در آتش سوختند و این حادثه را نیز به دولت نسبت دادند...!!

سانحه دیگر از این دست مرگ فرزند آیت‌الله گلپایگانی در جریان کمک‌رسانی به زلزله‌دیدگان طبس بود که باز هم گفته شد که کار ساواک بوده است. *

ماه شهریور با خون، آتش و تخریب پایان گرفت. اوّل مهر، روز آغاز سال تحصیلی پای دانش‌آموزان را به نهضت باز کرد. موج اعتراض فرهنگیان، آموزگاران، دبیران و نیز دانش‌آموزان، عامل تظاهرات و مقابله این گروه عظیم با دستگاه شد. در مهر ماه کارکنان سازمان تعاون صنعت نفت، شیلات، مخابرات، بانک ملّی، پالایشگاه خارک، سازمان آب تهران، کارمندان، کارگران راه‌آهن و بسیاری دیگر از سازمانهای دولتی و ملّی به اعتصابیون پیوستند. گشایش دانشگاهها در مهر ماه نیز با قشر عظیم دانشگاه‌ها را مستقیماً به اعتصابیون و مخالفان شاه پیوند داد. در این صورت می‌توان دوره حکومت شریف امامی را دوره اتّحاد نیروهای مخالف به معنای عام نامید.

در این هنگام توجّه جهانیان بیش از پیش به ایران و وقایع پی‌درپی آن جلب شد، خبرنگاران خارجی از هر دسته و گروه به ایران سرازیر شدند. دهها خبرنگار خارجی رویدادهای ایران روزانه به کشورهای خود مخابره می‌کردند. از سوی دیگر از آغاز مهر ماه محدودیت‌های برای امام خمینی در شهر نجف فراهم آمد و ارتباط ایشان که تا آن لحظه با انقلابیون قطع نشده بود برای مدّت کوتاهی قطع گردید. لیکن اعتراض شدید مردم در ایران و کشورهای مسلمان سبب گردید از ایشان سلب محدودیت شود.

مهاجرت امام خمینی

در ۱۳ مهر ماه امام خمینی شهر نجف را به قصد کویت ترک کرد ولیکن چون اجازه اقامت به ایشان داده نشد. روانه پاریس گردید از آن به بعد پاریس پایتخت فرانسه به صورت مرکز خبری تازه جهان درآمد. آخرین روزهای مهر ماه ۱۳۵۷ همچنان اعتصاب‌های صدها هزار نفری و اعتراضات خشونت بار نسبت به رژیم

سلطنت ادامه یافت، شهرها بتدریج در تظاهراتها کشته می‌دادند، همین مقاومت و استمرار حرکت مردم بر وحشت و ترس شاه و دولت افزود و کـنترل از دست دولت و شاید حتّی رهبران سیاسی مخالف خارج شده بود.

آئین ادای احترام به کشته‌شدگان ۱۷ شهریور و سایر مقتولین شهرستانها در ۲۴ مهر ماه سال ۱۳۵۷ با اعلامیه‌ای از سوی امام خمینی برگزار گردید و در سراسر ایران عزای عمومی اعلام شد.

۲۵ مهر ماه امام خمینی هر گونه سازش را با رژیم شاه ردکرد و اواخر مهر ماه خروج امریکائی‌ها در تهران و شهرهای مناطق نفتی جنوب کشور آغاز شـد. و رویداد حوادث پی‌درپی خبرنگاران خارجی را به تهران گسیل داشت.

اعتصاب کارکنان صنایع نفت، فعالیت اکثر کارخانجات و صنایع داخلی را مختل ساخت و آموزگاران و دبیران مدارس اعلام داشتند هدفشان از اعتصاب، افزایش حقوق نیست بلکه اعاده حیثیت و مسایل سیاسی است.

روز سی‌ام مهر ماه در پاریس اعلام شد آیت‌الله خمینی تاکتیک‌ها مخالفین را هم آهنگ می‌کنند. اوّل آبان ماه در تظاهرات خونین همدان عده‌ای کشته شدند.

تظاهرات ۴۰ هزار نفری دوّم آبان ماه دانشگاه تهران به دستگیری عده‌ای از تظاهرکنندگان انجامید. سوّم آبان ماه، شهر همدان پنج ساعت در آتش سوخت و در تظاهرات خونین سه شهر: قم، گرگان و همدان عده‌ای کشته و زخمی شدند.

در چهارم آبان ۱۳۵۷ امام خمینی در مصاحبه‌ای در پاریس هدفهای اولیـه انقلاب را یادآوری کرد و در اطراف دانشگاه تهران تظاهرات عظیمی روی داد.

در نیمه نخست آبان ماه تهران و اکثر شهرهای ایـران دسـتخوش تـظاهرات عـظیم مـردم و هـر روز دهـها تـن کشـته و زخـمی مـی‌شدند. در ایـن هـنگام «سالارجاف» نماینده پاوه در مجلس شورای ملّی با عده‌ای مسلّح به شهر پاوه حمله کرد دولت در مقابل این حمله سخنی برای گفتن نداشت جز آنکه توقیف «سالار جاف» را عملی کند.

چند روز بعد فهرستی از سوی کارکنان بانک ملّی منتشر گردید که ضمن آن اسامی گروهی از متنفذین راکه میلیاردها دلار ارز در عرض دو ماه از کشور خارج کرده بودند فاش ساخت.

در نیمه دوّم آبان ماه ارتش تأسیسات نفتی را در دست گرفت و بدین گونه معدودی از کارکنان شرکت نفت که برای تأمین مواد سوختی داخلی فعالیت می‌کردند. دست از کار کشیده و اعتصاب کردند. در تظاهرات آذرشهر و سنندج نیز ۲۳ نفر کشته شدند. آیت‌الله شریعتمداری در روز ۱۱ آبان ماه در مصاحبه‌ای اعلام داشت: «حکومت استبدادی باید به حکومت مردم بر مردم تغییر یابد.»

دستگیری‌های مقامات سابق و صاحبان بخش خصوصی و دولتی آغاز شد، لیکن هیچ اثری در ذهن مردم به جا نگذاشت، زیرا این کار ۲۵ سال به تعویق افتاده بود، و مردم خواستار برقراری حکومت مردمی بودند. در اجتماع بزرگ دانشگاه عده‌ای از زندانیان آزاد شده به سخنرانی پرداختند...، تا ۲۱ دیماه هر نوع کوشش دولت شریف امامی برای آرام ساختن مردم نتیجه ببار نیاورد در واقع شریف امامی به جای ایجاد آشتی، آخرین گروه خوشبین به رژیم شاه را از راه خود بازگرداند.

بدین گونه دولت نظامی «ازهاری» از پی سقوط دولت ۷۱ روزه شریف امامی روی کار آمد و مطبوعات باردیگر در محاق تعطیل افتاد.

در فاصله ۶۲ روز اعتصاب مطبوعات که در دولت نظامی برقرار بود، کُشت و کشتار مردم از حدّ افزون گشت. خبرگزاری‌های خارجی میزان قربانیان این دوره از تاریخ ایران را بی‌سابقه خواندند.

در روزهای اوّل تا سوّم ماه محرم، بار دیگر کشتارها شب و روز در همه نقاط کشور ادامه یافت. در شب اوّل ماه محرم ساکنین پایتخت بر بام‌ها رفتند و صدای الله‌اکبر سکوت شبانه را شکست. این نوع تظاهرات برای نخستین بار دنیا را تکان داد و مفسران خارجی این تظاهرات را بزرگترین اعتراض تاریخ نسبت به استبداد

دانستند. بامداد صبح اوّل ماه محرم ماشین‌های آب‌پاش خون صدها مقتول را از خیابانها پاک کرد[1]. در حالی که ازهاری مدعی بود صدای الله‌اکبر از بام‌ها بوسیله نوارهای ضبط شده پخش می‌شود و کسی روی بام‌ها نیست. بوسیله عدم انتشار مطبوعات، تلفن‌ها و اعلامیه‌های زیرزمینی و شایعات، بزرگترین منابع خبررسانی در سراسر ایران شده بود، مردم به رادیو و تلویزیون که در اشغال نظامیان بود توجهی نداشتند با این حال روزهای تاسوعا و عاشورا بدون حادثه گذشت.

تا اینکه سه میلیون نفر در تظاهرات پایتخت شرکت کردند و مخالفان رژیم شاه، این تظاهرات را رفراندامی برای براندازی رژیم سلطنت نامیدند.

درگیرهای مأمورین و مردم تا اواخر ماه محرم هم چنان ادامه یافت. آذرماه خونین سپری شد و دولت نظامی ازهاری بتدریج رو به زوال رفت تا این که سرانجام در آغاز دیماه سقوط کرد. در این هنگام بود که گفته شد امریکا دیگر از شاه حمایت نمی‌کند. با روی کار آمدن بختیار نشریات بار دیگر آزادی خود را بدست آوردند و مردم روز اوّل انتشار مطبوعات را جشن گرفتند.

روزنامه‌ها چهارم دیماه ۱۳۵۷ خبر تشکیل شورای سلطنت و قصد خروج شاه را از ایران انتشار دادند و مجلس به دولت بختیار رأی داد و شاه روز سه‌شنبه ۲۶ دیماه برای همیشه ایران را ترک کرد.

پس از فرار شاه از ایران بلافاصله تظاهرات عظیمی در تهران و شهرهای ایران برپا شد. بعد از آن مهمترین واقعه راه‌پیمائی اربعین بود که به دعوت روحانیّون انجام گرفت و ضمن آن میلیونها ایرانی در سراسر کشور خواستار تغییر رژیم سلطنت و برقراری نظام دموکراسی شدند.

استعفای سیّدجلال‌الدین تهرانی از شورای سلطنت و عزیمت او به پاریس و

۱ـ آیت‌ا... علاّمه نوری در مصاحبه با یک نشریه‌ای گفته بود: پیاده‌روها را با پرمنگنات به رنگ خون در می‌آوردیم که احساسات مردم بیشتر برانگیخته شود.

اعلام غیرقانونی بودن شورای سلطنت از سوی وی مهمترین واقعه پس از راه‌پیمائی روز اربعین بشمار می‌آید. هم چنین بسته شدن فرودگاه مهرآباد در روز چهارشنبه که گفته شد برای جلوگیری از پرواز انقلاب صورت گرفته بود...

فرار ارتشبد اویسی از ایران

مهندس پورشکیب استاد سابق دانشگاه تهران در اواسط دیماه ۱۳۵۷ از ایران عازم امریکا بوده، آشنائی تصادفی خود با ارتشبد اویسی را که در حال فرار از ایران بوده چنین شرح می‌دهد:

...ساعت ۱۰ در فرودگاه حاضر شده به سالن راهنمائی شدم، آنجا در حدود ۲۰ نفر زن و مرد نشسته بودند که همه با هواپیمای ارتشی عازم امریکا بودند، مثل اینکه همه دارای یک طرز فکر باشند صحبت‌ها درباره عاقبت کار و اقدام‌های آینده و بالاخره پیش‌بینی‌ها درباره موقعیت ارتش بود.

پس از یک ساعت انتظار، مسافرین را یک‌یک به اطاق انتظار صدا کردند و در آنجا مدارک آنها را گرفته و کنترل نمودند وقتی نوبت من شد که به اطاق کنترل بروم در راه، بین مسافرین، مرد لاغر اندامی را دیدم دستش را به پشت کمرش زده و در طول راهرو را قدم می‌زند، به نظرم آشنا آمد. داخل اطاق کنترل شدم، در این هنگام تلفن زنگ زد شخصی که ظاهراً افسر نیروی هوائی بود گوشی را برداشت و

بلافاصله گفت: قربان ارتشبد اویسی سرور ما هستند چون امر اعلیحضرت همایونی است مانعی ندارد ولی تیمسار «امیرربیعی» فرمانده نیروی هوائی باید اجازه خروج ایشان را تأیید فرمایند.» سپس گوشی را گذاشته و با عجله به راهروی ورودی رفت و آن شخص لاغر اندام را که بعداً فهمیدیم «ارتشبداویسی» است صدا زد. اویسی به سرعت به اطاق کنترل آمد تلفن را برداشت و گفت: «سلام عرض می‌کنم جناب آقای نخست‌وزیر! اویسی وقتی متوجّه حضور من شد صدایش را پائین آورد. پس از این مکالمه، بلیط، برگ مرخصی و اجازه حرکت او را به نیروی هوائی بردند و پس از موافقت فرمانده نیروی هوائی با خروج او، با یک ساعت تاخیر در ساعت ۱۲ سوار هواپیما شدیم که عازم نیویورک بود، آن روزها همه به سرنوشت ایران فکر می‌کردند، سران ارتش اعضای خانواده خود را به خارج از ایران می‌بردند، ثروت‌های کلان تبدیل به دلار می‌شد و به بانک‌های کشورهای اروپائی و امریکائی انتقال می‌یافت.

من در این فکر بودند این‌ها چرا از ایران می‌روند؟ یک ساعت از پرواز گذشته بود که متوجّه شدم که ارتشبد اویسی مردی که در تهران آتش و خون برپاکرده و جمعه سیاه را بوجود آورده بود تک و تنها روی نیمکت نشسته و به قیافه من خیره شده است.

به فکرم رسید با او سر صحبت باز کنم برای انجام این منظور یک سیب و دو پرتقال از ساک دستی خود برداشتم با بشقاب و کاردی که از مهماندار گرفتم از جای خود برخاسته در کنار ارتشبد اویسی نشستم و به او میوه تعارف کردم. ارتشبد اویسی با خنده آرامی یکی از سیب‌ها را برداشت و گفت: «خوب آقا به سلامتی به آمریکا می‌روید؟» گفتم: بله گفت: افسر هستید گفتم نه. گفت: شغلتان چیست با اینکه استاد دانشگاه بودم گفتم مهندسم مثل اینکه خیالش راحت شد و شروع کرد به کندن پوست سیب.

در حالی که مشغول خوردن سیب بود، چشمهایش را مرتب بهم می‌زد معلوم می‌شد که دچار ناراحتی شدید اعصاب است حسّ کردم بی‌میل نیست با او

صحبت کنم گفتم خوب تیمسار در این موقع بحرانی جنابعالی چرا از مملکت تشریف می‌برید؟

ارتشبد سعی می‌کرد خنده‌رو جلوه کند گفت کسالتی دارم که از پیشگاه شاهنشاه کسب اجازه کرده‌ام برای چکاب به امریکا بروم گفتم به نظر شما وضع مملکت چه می‌شود. اویسی قیافه‌اش درهم شد و صورت جدّی به خود گرفت در صندلی‌اش جابجا شد گفت: «مملکت را شریف امامی خائن به آتش کشید و دو دستی تسلیم دشمن کرد. از روز اوّل من به اعلیحضرت عرض می‌کردم باید شدّت عمل بخرج داد شاه انصافاً با ما نظامی‌ها هم فکر است شبی که فردایش شاهنشاه در رادیو نطق مفصلی ایراد کرد همان شب تصمیم گرفته بود فرمان نخست‌وزیری را بنام من صادر کند من برای اینکه به اعلیحضرت ثابت کنم مملکت احتیاج به شدّت عمل فرماندار نظامی و تیراندازی در مقابل خرابکاران دارد، اعلیحضرت را شبانه در تمام شهر تهران به‌گردش بردم آن شب بود که کلک شریف امامی کنده شد. منتها بنده نخواستم نخست‌وزیر شوم.»

یک مرتبه تیمسار اویسی ساکت شد. من حالت سؤال به خود گرفتم و گفتم بلی تیمسار خیلی زحمت می‌کشید خوب شد شریف امامی رفت اما شما هم باید برگردید که به شاه کمک کنید.

ارتشبد مثل اینکه برخورد و قیافه مرا محرم و صمیمی دید گفت: انشاالله برمی‌گردم من نباشم. کلاه سر شاه می‌گذارند من در همین چهار ماه شبی ۲ ساعت خوابیده‌ام اعصابم خورد شده. بعد در ادامهٔ حرفش گفت: «دو روز دیگر کنفرانس «گوادلوپ» با شرکت سران چهار کشور بزرگ غرب تشکیل می‌شود اگر آنها رأی و تصمیم به اصلاح ایران و ماندن شاه و شدّت عمل بگیرند من برمی‌گردم اگر آنها بخواهند این وضع ادامه پیدا کند نخواهم آمد...»

این بار من حالت یک مخبر را به خود گرفتم و گفتم کجا تشریف می‌برید؟ اویسی نگاه بی‌تفاوت به من کرد و گفت: «هر جا خدا بخواهد.»

ارتشبد اویسی خیلی حرف زد تا نیویورک ما کنار هم بودیم از اوضاع ایران وحشت زده و مأیوس بود و ضمن اظهار ناراحتی گفت: «این سفر دوّم من به امریکا است بار اوّل متأسفانه همسرم را که سرطان خون گرفته بود به امریکا

آوردم و او در بیمارستان ارتش امریکا فوت کرده یادم هست که او در حال نزع بود یک روز قبل از مرگش به فرمان شاهنشاه من به تهران بازگشتم و دیگر او را ندیدم و دیدارمان به قیامت افتاد. این سفر هم با اعصابی خورد و خیالی ناراحت قدم به خاک امریکا می‌گذارم به جان «محمدرضا» پسرم حاضرم زیر تانک بروم و شاه در مقابل دشمنانش موفق بشود. آقا این مملکت شاه می‌خواهد... بعد از مدتی گفت و شنود و چند ساعت استراحت هواپیمای ما در فرودگاه «کندی» نیویورک به زمین نشست برای من عجیب بود که ژنرال چهار ستاره ایران زبان هم نمی‌دانست من در گفتگوی با مأمور فرودگاه مترجم او شدم، خیلی از من تشکّر کرد به محض آنکه از سالن ترانزیت فرودگاه خارج شدیم یک افسر جوان امریکائی به اتفاق یک جوان ایرانی خود را به اویسی رساندند و با او دست دادند و خوش آمد گفتند اویسی پس از خداحافظی با من سوار اتومبیل گردید و در میان صف اتومبیل‌های رنگارنگ از نظرم ناپدید شد.

تعیین سرنوشت شاه در کنفرانس گوادلوپ

ژیسکار دستن سیاستمدار برجسته و رئیس جمهوری اسبق فرانسه یک فصل از کتاب خود قدرت و زندگی را به بحث مسایل ایران در کنفرانس گوادلوپ، ورود امام خمینی به فرانسه و... اختصاص داده و چنین می‌نویسد:

... در جریان بحران ایران، در پائیز سال ۱۳۵۷، من از طریق سفیرمان در تهران «رائول دلای»[۱] که در اکتبر سال ۱۹۷۷ به این سمت منصوب شده بود، دقیقاً از اوضاع ایران اطلاع داشتم.

من به استعداد و توانائی او در امور دیپلماتیک، هنگامی که در زمان تصدّی وزارت امور خارجهٔ فرانسه از طرف «میشل ژوبر»[۲] سنخگوی این وزارتخانه بود، پی بردم. او تقریباً هر روز تلگراف‌های دقیق و جامعی دربارهٔ تحولات اوضاع ایران برای ما می‌فرستاد. او با نخست‌وزیران ایران در دوران تصدّی خود، و همچنین مقامات سطح بالای حکومت ایران تماس مستقیم داشت. ولی

۱- RAOUL DELAYE

۲- MICHEL JOBERT

بالعکس من متوجّه این نکته شدم که او در مورد خود شاه و اطرافیان وی اطّلاعات زیادی ندارد.

حدسیّات او دربارهٔ ایران بدبینانه بود. در گزارشات او می‌خواندیم که خروج شاه از ایران، با وجود حمایت ارتش، اجتناب‌ناپذیر است. به عقیدهٔ وی هیچ فرمول سیاسی برای جانشینی شاه وجود نداشت و بیم آن می‌رفت که کمونیست‌ها، که تنها تشکیلات منظّم سیاسی ایران را در اختیار داشتند، با حمایت شوروی در همسایگی شمال ایران، قدرت را بدست بگیرند.

من علاقمند بودم قبل از تشکیل کنفرانس سران در «گوادلوپ»(۱) که برای اوائل دیماه ۱۳۵۷ پیش‌بینی شده بود مستقیماً از نظریات شاه اطلاع حاصل کنم. ظاهراً سفیر ما در تهران امکان برقراری تماس مستقیم و گفتگوی رو در رو با شاه را نداشت. من تصمیم گرفتم «میشل پونیاتوسکی» را به عنوان نمایندهٔ شخصی خود به تهران بفرستم. هنگامی که از عضویت دولت کناره‌گیری نمود، من او را با مقام سفارت به عنوان نمایندهٔ شخصی رئیس‌جمهور تعیین کردم. وی شاه را به خوبی می‌شناخت و قبلاً دوبار با وی ملاقات کرده بود، بنابراین می‌توانست در گفتگوی خود با شاه از اعتماد او برخوردار باشد.

پونیاتوسکی از روز ۲۶ تا ۲۸ دیماه ۱۳۵۷ در تهران بود و بعدازظهر روز ۲۷ دسامبر با شاه ملاقات کرد. او پس از بازگشت از تهران روز سوّم ژانویه ۱۹۸۰ به دیدن من آمد و گزارش جامعی از دیدار خود از تهران و مذاکره با شاه به من داد. نکات برجستهٔ این گزارش به این شرح بود:

«شاه بیمار است. او دیگر قدرت مقابله با حوادث را ندارد. به من گفت که تمام شب خواب به چشمانش نمی‌رود. به نظر می‌رسد که بیماری وی به وخامت گرائیده است و دچار نوعی سرطان است که تاکنون کنترل شده بود. ولی بجای آرامشی که برای بهبود حال او ضرورت دارد، یک حالت تشنج دائمی او را

فرسوده کرده است...

او (شاه) به من گفت که در صحنهٔ سیاست داخلی تقریباً تنها مانده و خیلی‌ها او را رها کرده‌اند. او همچنین گفت که بسیاری از دوستان و نزدیکانم عازم اروپا شده‌اند و با تبسم تلخی افزود که بیشترشان به نیس رفته‌اند.

شاه ضمن صحبت‌های خودش می‌گفت: وقتی که این کشور از درآمد نفت خود برای ادارهٔ امور جاری محروم شده است، وقتی که برق و گاز نیست چه می‌توان کرد؟ تولید نفت به ۳۵۰/۰۰۰ بشکه در روز، یعنی نصف آنچه برای مصرف داخلی کشور ضروری است تنزل پیدا کرده است».

ضمن صحبت شاه، برق قطع شد و شاه افزود: «ملاحظه کنید، همه چیز خاموش می‌شود، این سمبل زندگی امروزه ماست...»

او همچنین به من گفت که هر چه پیش بیاید، به ارتش دستور تیراندازی به طرف تودهٔ مردم را نخواهد داد. او افزود که اگر چنین دستوری را صادر کند ارتش از او اطاعت خواهد کرد، و شاید بتواند برای مدّتی اوضاع را کنترل کند. ولی چنین کاری مستلزم اعدام عدهٔ نسبتاً زیادی از اشخاص، دستگیری و بازداشت ۳۰/۰۰۰ نفر و بالاخره حمام خونی است که خطر یک جنگ داخلی و مداخلهٔ خارجی در آن وجود دارد.

او ادامه داد که من بدون خونریزی به سلطنت رسیده‌ام و قریب بیست سال بدون هیچ برخورد تندی حکومت کرده‌ام، حالا هم نمی‌توانم دستور تیراندازی به طرف مردم را صادر کنم. راه‌حل نظامی و توسّل به قوهٔ قهریه یک ماجراجوئی مطلق است. بعد از این همه کار برای این مملکت، آیا من حق دارم که از چنین خطری استقبال کنم و چنین ضرباتی را بر پیکر آن فرود آورم؟

خوب یا بد، معلوم بود که او خود را بدست سرنوشت سپرده است.

آنچه در گوادلوپ گذشت

کنفرانس «گوادلوپ» به دعوت من از سران کشور بزرگ غربی، «جیمی کارتر» و «هلموت اشمیت» و «جیمز کالاهان» تشکیل شد. طرح اوضاع ایران در این کنفرانس امری بجا و طبیعی بود.

درک رویّهٔ آمریکائی‌ها در قبال اوضاع ایران دشوار بود. قبل از بروز بحران، آمریکائیان به مناسبات ارتباطات تنگاتنگ خود با ایران، بخصوص در زمینهٔ نظامی، مستقیماً با مسائل ایران درگیر بودند و کمتر اروپائیان را در این امور دخالت می‌دادند. جیمی کارتر تصمیم گرفته بود در راه بازگشت از مسافرت رسمی خود به چین، در تهران توقف کند. شاه شامی به افتخار او داده بود و تعارفات و تهنیت‌های معمول بین آنها مبادله شده بود.

با وجود این من گزارش‌هائی از تهران دریافت می‌داشتم که نشان می‌داد سفارت آمریکا و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا بطور محسوس از شاه فاصله می‌گیرند و بدنبال یک راه‌حل (سیاسی) برای مسائل ایران هستند. قابل درک بود که آنها در جستجوی مردی برای این راه‌حل سیاسی هستند، ولی مطلوب خود را نمی‌یابند.

آن روز بعدازظهر، در زیر آلاچیق دور یک میز گرد، که فقط چهار صندلی در اطراف آن گذاشته شده بود نشستیم. دور این آلاچیق کاملاً خالی بود و ما می‌توانستیم با اطمینان از اینکه نه کسی حرفهای ما را خواهد شنید و نه مزاحممان خواهند شد صحبت کنیم.

من از جیمز کالاهان (نخست‌وزیر انگلستان) خواهش کردم که موضوع را عنوان کند. کالاهان اوضاع ایران را با واقع‌بینی، و به استناد اطّلاعات دقیقی که توسط دیپلمات‌های انگلیسی جمع‌آوری شده بود تجزیه و تحلیل کرد. نتیجه‌گیری او بدبینانه بود: شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راه‌حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان

مانده‌اند توانائی‌های محدودی دارند. به علاوه بیشتر آنها با رژیم ارتباطاتی داشته‌اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می‌تواند در این میان یک نقش انتقالی ایفا کند؟ نه. ارتش فاقد تجربهٔ سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفا دارند.

هلموت اشمیت با دقت و توجّه خاصی به اظهارات کالاهان گوش می‌دهد، ولی سخن نمی‌گوید.

من نظریات دولت فرانسه را براساس اطلاعاتی که از سفیرمان دریافت داشته‌ام و گزارش «میشل پونیاتوسکی» از مذاکراتش در تهران تشریح می‌کنم. من دو خطر عمده، که به هم ارتباط دارند، یعنی فروپاشی و تجزیهٔ ایران و خطر مداخلهٔ شوروی را خاطرنشان می‌سازم. من به سه همتای دیگر خود اطلاع می‌دهم که شاه بوسیلهٔ من تقاضا کرده است به اقدام مشترکی برای تخفیف فشار شوروی دست بزنیم. ضمن اعلام این مطلب اضافه می‌کنم که بهر حال هشداری از طرف ما به شورویها مفید خواهد بود، زیرا آنها را متوجّه خواهد ساخت که ما مستقیماً درگیر و نگران این اوضاع هستیم. نظر من اینست که در حال حاضر باید از شاه پشتیبانی کرد، زیرا با وجود اینکه منفرد و تضعیف شده است، حداقل دید واقع‌بینانه‌ای نسبت به مسائل دارد و تنها نیروی موجود در برابر جریان مذهبی، یعنی ارتش را هنوز در اختیار دارد. از طرف دیگر این امکان وجود دارد که مشکلات فزایندهٔ اقتصادی در موضع طبقهٔ متوسط، که تعداد آنها در تهران زیاد است و از نفوذ قابل توجهی هم برخوردارند، تغییر بوجود آورد یک ابتکار سیاسی را در آینده ممکن سازد.

بعد از سخنان من جیمی کارتر رشتهٔ سخن را بدست گرفت و چنین گفت:

اوضاع ایران به کلّی تغییر کرده است. شاه دیگر نمی‌تواند بماند. مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند. و دولت یا دولتمردی در ایران باقی نمانده است که حاضر به همکاری با او باشد. اما جای نگرانی نیست: نظامی‌ها هستند. آنها

قدرت را بدست خواهند گرفت. بیشتر فرماندهان نظامی ایران در مدارس ما تحصیل کرده‌اند و فرماندهان رؤسای ارتش ما را خیلی خوب می‌شناسند. آنها حتّی یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند!»

من نمی‌توانستم آنچه را که به گوش خود می‌شنیدم باور کنم. آیا بحران ایران با تکیه به چنین خصوصیتی بین افسران ایرانی و آمریکائی قابل حلّ است؟ آیا از اینکه فرماندهان نظامی آمریکا و ایران با هم خودمانی هستند برای تضمین ثبات آیندهٔ ایرانی کافی است؟

جیمی کارتر که متوجّه بهت و حیرت من شده است، خیال می‌کند که حرف او را باور نکرده‌ام و تأکید می‌کنند: بله! همین طور است که گفتم. اطمینان داشته باشید که آنها با هم صمیمی و خودمانی هستند. من در این مورد از ژنرال‌هایمان تحقیق کرده‌ام. آنها همدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند!»

ورود امام خمینی به فرانسه

ورود آیت‌اللّه خمینی به فرانسه در آغاز توجّه زیادی برنیانگیخت. او روز ششم اکتبر سال ۱۹۷۸ با یک گذرنامهٔ عادی از بغداد وارد فرودگاه «اورلی»[۱] پاریس شد. مبداء حرکت او عراق بود که از سال ۱۹۶۴ به صورت تبعید در آنجا به سر می‌برد. حکومت صدام حسین در چارچوب سیاست عادی ساختن روابط خود با ایران تصمیم به اخراج وی گرفت. بعداً به من گفتند که او بین هواپیمائی که عازم پاریس بوده و هواپیمائی که به الجزیره می‌رفت تردید داشته است. هواپیمای پاریس زودتر پرواز می‌کرده و آیت‌اللّه سوار این هواپیما شده است.

وزیر کشور فرانسه، «کریستیان بونه»[۲] هر روز گزارشی از وقایع روزانه و اطلاعاتی که آگاهی مرا بر آنها مفید تشخیص می‌داد برای من می‌فرستاد. او در فواصل معین تحلیلی از اوضاع سیاسی و افکار عمومی را که از طرف

۱- ORLY
۲- CHRISTIAN BONNET

«ربرت پاندرو»[۱] رئیس کلّ پلیس تنظیم می‌شد ضمیمهٔ آن می‌کرد. من تمام این گزارش‌ها را به آرشیو اسناد ملّی سپرده‌ام. این اسناد که به ترتیب تاریخ ارسال آنها تنظیم شده منبع مفیدی برای مراجعهٔ مورخین و محققین خواهد بود.

روز جمعه ۶ اکتبر ۱۹۷۸ و روز بعد از آن، در گزارش‌های وزیر کشور به ورود آیت‌اللّه خمینی به پاریس اشاره‌ای نشده بود.

قوانین و مقررات ما در مورد دادن پناهندگی سیاسی به کسانی که به دلیل آزار و شکنجه به خاطر عقیده یا خطری که جان آنها را تهدید می‌کند به این کشور پناه می‌آورند خیلی باز و وسیع است-چنانچه در مدّت هفت سال ریاست جمهوری من، فرانسه اوّلین کشوری بود که پناهندگان سیاسی شیلی را پذیرفت و همچنین فراریان کامبوج و ویتنام را پناه داد. ولی ما نمی‌توانیم کسانی را که قصد ادامهٔ مبارزهٔ خصومت‌آمیز با حکومت کشور خود را دارند در خاک فرانسه بپذیریم. به همین دلیل روز دوشنبه (۸ اکتبر) رئیس پلیس «ایولین»[۲] حکمی در رد اجازهٔ اقامت آیت‌اللّه خمینی در خاک فرانسه صادر کرد و در این حکم تأیید نمود که آیت‌اللّه باید روز دهم اکتبر خاک فرانسه را ترک کند.

صبح روز بعد سفیر دولت شاهنشاهی ایران در پاریس به وزارت امور خارجهٔ فرانسه مراجعه نمود و رسماً اعلام داشت که «دولت ایران تقاضای اعمال هیچگونه محدودیتی را در مورد اقامت آیت‌اللّه خمینی در خاک فرانسه ندارد.»

به این ترتیب تصمیم رئیس پلیس ایولین برای خروج آیت‌اللّه از خاک فرانسه رسماً ابلاغ نشد.

روز پانزدهم اکتبر، سفیر ما در تهران تلگرافی به من گزارش داد که با نخست‌وزیر ایران[۳] ملاقات کرده و نامبرده تأیید کرده است که هیچگونه مخالفتی با اقامت آیت‌اللّه خمینی در فرانسه ندارد و هر گونه شرایطی را که خود

۱- ROBERT PANDRAUD ۲- YVELINES

۳- نخست‌وزیر ایران در این تاریخ شریف‌امامی بوده است-م.

ما در نظر بگیریم می‌پذیرد. نخست‌وزیر ایران فقط از ما خواسته بود که هر گونه اطلاعی از فعالیت‌های آیت‌اللّه در فرانسه بدست می‌آوریم در اختیار او بگذاریم. من در حاشیهٔ این تلگراف به خط خود نوشتم «بلی. همین کار را بکنید». در ضمن دستور دادم که خود مرا هم در جریان امر بگذارند.

تا این تاریخ، وجود آیت‌اللّه در فرانسه هیچ اقدام مشخّصی را از طرف من ایجاب نمی‌کرد. تلگراف‌های سفیر ما در تهران مکرّر به نقش ملاها در جریان حوادث اشاره داشت، ولی نقش تعیین‌کننده‌ای برای آنها قائل نبود. در این گزارش‌ها به نقش خاص آیت‌اللّه خمینی در این تحولات نیز اشاره‌ای نمی‌شد.

من بعداً اطلاع یافتم که وجود او مملو از کینه و نفرتی شدید نسبت به شاه است و پلیس سیاسی شاه را مسئول قتل پسرش می‌داند. او همچنین نقش بسیار فعالی در به حرکت درآوردن نیروهای مخالف داشت و با ارسال نوارهای کاست به ایران مردم را به انقلاب دعوت می‌نمود.

وزیر کشور فرانسه این اطّلاعات را تأیید کرد و خاطرنشان ساخت که با یکی ازنزدیکان آیت‌اللّه در ارتباط است. من از او خواستم که مقررات پناهندگی سیاسی در خاک فرانسه را به آنان ابلاغ کند: درست است که پناهندگان سیاسی در بیان عقاید خود آزاد هستند، ولی باید از اقدام به هر گونه عمل ستیزه‌جویانه از خاک فرانسه اجتناب کنند.

فردای آنروز وزیر کشور متذکر شد که پیام مرا به یکی از نزدیکان آیت‌اللّه ابلاغ کرده و مخاطب او با اظهار تأسف فراوان از آنچه رخ داده گفته است که از این مقررات اطلاع نداشته و آیت‌اللّه منبعد در چهارچوب این مقررات عمل خواهد کرد.

در نیمهٔ دوّم ماه نوامبر، من در تالار جشن‌های کاخ الیزه کنفرانس مطبوعاتی معمول خود را برگزار کردم. روزنامه‌نگاران دربارهٔ اقامت آیت‌اللّه در فرانسه و فعالیت‌های سیاسی او سئوالات متعدّدی از من کردند. من ضمن پاسخ و

سئوالات آنها یادآوری کردم که ما دوبار در ماههای اکتبر و نوامبر به ایشان تذکر داده‌ایم که نمی‌توانند از خاک فرانسه پیام‌های دعوت به اعمال خشونت و انقلاب صادر کنند.

هفتهٔ بعد سفارت ایران به ما اطلاع داد که نوارهای کاست آیت‌اللّه همچنان به ایران صادر می‌شود. من به آقای «شایه»[۱] مدیر قسمت قرارداد و مقررات اداری وزارت خارجه دستور دادم شخصاً به «نوفل‌لوشاتو»[۲] برود و با تشریفات رسمی و یادآوری شرایط اقامت در فرانسه مجدداً هشدار بدهد که ما نمی‌توانیم ادامهٔ چنین وضعی را بپذیریم. مراتب روز چهارم دسامبر ابلاغ شد و رابط و نمایندهٔ ایشان همان معاذیر را تکرار کرد.

باری، دوشنبه بعد نوارهای کاست جدیدی با صدای خود آیت‌اللّه در تهران پخش شد، که در آن از مردم دعوت شده بود شاه را به قتل برسانند. گفتم دیگر کافی است! این دیگر فقط به ایران مربوط نمی‌شود، این مربوط به خود ما و احترام به مقررات پناهندگی و قول و قرارهائی است که گذاشته شده است.

من وزیرکشور را به کاخ الیزه احضار کردم و از او خواستم که موضوع را تحقیق کند و اگر اطّلاعات داده شده مورد تأیید بود ترتیب عزیمت آیت‌اللّه را از خاک فرانسه بدهد. من از او خواستم که مقدمات این کار را تا آخر هفته فراهم کند.

او مخاطراتی را که این کار دربرداشت برای من تشریح کرد، که از آن جمله انعکاس این خبر در تهران و احتمال بروز اغتشاشاتی بود که ممکن است عواقب نامطلوبی برای منافع ما و جان اتباع ما در ایران داشته باشد. من دیدم که او مرد مقابله با یک وضع فوق‌العاده نیست، به همین جهت تأکید کردم که تصمیم خود را گرفته‌ام و نمی‌توانم اجازه بدهم که خاک و فرانسه مأمن و مبداء رسمی کار تخریب و سرنگونی رژیم دیگری باشد. من همچنین از او خواستم که در اجرای این تصمیم، به ترتیبی عمل کند که از مخاطرات احتمالی آن کاسته شود و از آن

۱- CHAYET

۲- NEAUPHLE-LE-CHATEAU

جمله به عامل غافگیری و انتخاب مقصد مناسب اشاره کردم.

روز چهارشنبه وزیر کشور اقداماتی راکه برای انجام دستور به عمل آورده بود برای من تشریح کرد. عزیمت آیت‌اللّه از فرانسه برای سحرگاه روز جمعه پیش‌بینی شده بود. قرار این بود که آیت‌اللّه به الجزایر فرستاده شود، زیرا خود وی هم قبلاً علاقمند بود به این کشور برود. شرایط مادی عملیات نیز (از نظر هزینه و رزرو هواپیما) تأمین شده بود. من ترتیبات این کار را تأیید کردم.

آخرین اقدام احتیاطی، که ضروری به نظر می‌رسید، این بود که قبلاً شاه را از این تصمیم خود آگاه کنم. من از سفیرمان در تهران خواستم که روز پنجشنبه شخصاً با شاه تماس بگیرد و برای پیش‌گیری از هر گونه خطر احتمالی وی را از تصمیم من مطّلع سازد.

تماس برقرار شد و نتیجهٔ آن را بیدرنگ به لحاظ فوریت قضیه، تلفنی در الیزه به من اطلاع دادند. شاه از اینکه من این موضوع را به او اطلاع داده‌ام تشکر کرده و تصریح نموده بود که اخراج آیت‌اللّه تصمیمی مربوط به فرانسه است و ایران هیچگونه مسئولیتی در این امر به عهده نمی‌گیرد. اگر بعد از اجرای این تصمیم از وی در این باره سؤال شود خواهد گفت که با این عمل موافق نبوده است.

دلیل این رویّهٔ شاه چیست؟ آیا او از وقوع انفجاری در تهران بعد از این اقدام هراسان است و می‌خواهد در این صورت از خود سلب مسئولیت کند؟ آیا او می‌خواهد مرا از این کار منصرف کند؟ در هر حال این به عهدهٔ فرانسه نیست که به تنهائی بار مسئولیت چنین خطری را به دوش بکشد. چنین اقدامی از سوی فرانسه، که در پاسخ به خواست و تقاضای دولت ایران صورت نگرفته، و حتّی از حمایت و همکاری آن دولت هم برخوردار نیست در برابر افکار عمومی جهانیان قابل توجیه نخواهد بود.

سه هفته بعد، وقتی که شاه با «میشل پونیاتوسکی» ملاقات می‌کند به این موضوع برگشته و می‌گوید: «من برخورد با این مسئله را به درایت خود فرانسویان

واگذار می‌کنم. من فکر می‌کنم که بهتر است در این مورد دست به هیچ کاری نزنید. در هر حال این را بدانید که هر اقدامی دربارهٔ او (آیت‌اللّه خمینی) بازتاب وسیعی خواهد داشت. من اقدام سفارتمان را در اوائل اکتبر تأیید می‌کنم و رویّهٔ ما همان است. اخراج او را از فرانسه به حساب من خواهند گذاشت و این باور عمومی عواقب بسیار وخیمی خواهد داشت... این کار ممکن است جرقهٔ نهائی باشد. همانطور که خودتان صلاح می‌دانید عمل بکنید، اما این را بدانید که چنین کاری، هم برای من و هم برای شما، ممکن است واکنش‌های بسیار خطرناکی داشته باشد.»

من وزیر کشور را پای تلفن می‌خواهم و به او می‌گویم:

«من جواب شاه را گرفتم. او نمی‌خواهد در این مورد قبول مسئولیت بکند. او خواهد گفت که با اخراج آیت‌اللّه از فرانسه موافقت نکرده است. باید کلّ این عملیات را لغو کنید».

وزیر کشور می‌گوید اما همه چیز برای فردا صبح آماده شده است.

می‌گویم می‌دانم، لغوش کنید.

از لحن و آهنگ صدای او در پاسخ خود احساس می‌کنم که تسکین یافته است.

شاه پس از فرار

تبعید شاه، صفحهٔ افتخارآمیزی برای کشورهای دمکراسی نیست. او آواره و سرگردان از کشوری به کشوری و از جزیره‌ای به جزیره‌ای می‌رفت. دوستان دیروزش، همه او را رها کرده و دست رد به سینه‌اش گذاشتند، زیرا دیگر او را مایهٔ دردسر و رسوائی می‌دانستند. فرمانروایان جدید تهران مرتباً کشورهائی را که به او پناه بدهند تهدید می‌کردند. موقعی که در مصر بود من به او پیغام داده بودم که اگر مایل باشد می‌تواند در فرانسه توقف کند.

رویّهٔ «هنری کی‌سینجر» و نجابت و انسانیّتی که در این مورد از او دیدم مرا

تحت تأثیر قرار داد. اعتبار و احترامی که من برای او قائلم، بیشتر از تلاش او برای گرفتن دست شاه در دوران نگون‌بختی ناشی می‌شود. او تنها کسی بود که مسرّانه برای یافتن پناهگاهی برای شاه تلاش می‌کرد، و دوبار در این تلاش خود با شکست مواجه شد. تا اینکه سرانجام سادات با فرزی و مهارتی که از یک جنگجوی کهنه کار ساخته است آن خانه بدوش محتضر را پناه داد...

شاه قبل از فرار از ایران

هامیلتون جردن رئیس دفتر کاخ سفید در کتاب بحران می‌نویسد: «...در نوامبر ۱۹۸۷ (آبان و آذر ۱۳۵۷) مسلّم شده بود که رژیم شاه را دیگر نمی‌توان سرپا نگاهداشت، خطر جدّی سقوط شاه رئیس‌جمهوری امریکا را با معمای لاینحلی مواجه ساخته بود. ایران هم یکی از بزرگترین کشورهای صادرکننده نفت (روزی ۶ میلیون بشکه هر بشکه ۳۲ دلار) برای دنیای صنعتی غرب و هم حدفاصل بین شوروی و منطقه نفتی و استراتژیک خلیج فارس بود. حفظ ثبات و استقلال این کشور برای آمریکا اهمیت حیاتی داشت و برای حفظ این ثبات امریکا سالها به شاه متکی شده بود. اینک رژیم شاه پشتیبانی مردم را از دست داده و از طرف رهبر مذهبی ۷۹ ساله در معرض تهدید جدّی قرار گرفته بود.

درمراحل اولیه بحران، پرزیدنت کارتر راه نجات رژیم شاه را در تعدیل این رژیم در تأمین آزادیهای بیشتر و تشکیل یک حکومت معتدل با شرکت بعضی از مخالفان میانه‌رو و عناصر لیبرال تشخیص داد. ولی اعمال این سیاست تا زمانی

که خود شاه در ایران بود و با این امید واهی که سرانجام امریکائی‌ها بطور معجزه‌آسائی رژیم شاه را نجات خواهند داد، در برابر تغییرات بنیادی مقاومت می‌کرد، کارساز نبود و گروههای مخالف بیش‌ازبیش تحت‌الشعاع گروه نیرومند مخالفان مذهبی شاه و شخص آیت‌الله خمینی قرار می‌گرفتند، تا اینکه سرانجام شاه در ژانویه سال ۱۹۷۹ بدنبال مذاکرات طولانی با ویلیام سولیوان سفیر امریکا در تهران به ترک ایران رضایت داد! (۱)

شاهپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم شاه پس از فرار از ایران در مصاحبه با بی.بی.سی گفته بود: «...چون شاه خود با کمک قدرتهای خارجی به سلطنت رسیده بود، از دست دادن تاج و تخت خود را هم نتیجه توطئه خارجی می‌دانست. وقتی انسان دست نشانده شد، البته درجات مختلف دارد، ولی وقتی به آن حدّ و به آنجا رسید، آن وقت جنابعالی دیگر نمی‌توانید بعد ادعای براین کنید که آقا بر علیه ما توطئه چیده‌اند، رفتند در گوادلوپ آنجا نشستند و گفتند و برخاستند. به آنجا که رفتند گفتند که دیگر شاه ایران دوست ما نیست، در مقابل این طوفانی که در ایران بلند شد، قابل دفاع و نگاهداری نیست چه باید کرد؟ وقتی که یک دولتی، یک پادشاهی، پایگاه مردمی نداشته باشد در داخل کشور، اجباراً برای بقا و دوام خودش لازم است که در خارج پیداکند و وقتی که در خارج پیداکرد دیگر باید تا ته خط رفت...»

ارتشبد قره‌باغی می‌گوید: «...در همان ایّام «ژنرال هایزر» معاون سرفرماندهی نیروهای پیمان اتلانتیک شمالی به تهران آمد... صحبت‌هائی که می‌کرد بیشتر راجع به مسئله شلوغی کشور بوده و در یکی از جلسات که ایشان صحبت پشتیبانی از دولت (بختیار) را مطرح کرد و گفت که دولت امریکا و دولت‌های غربی از اعلیحضرت دیگر پشتیبانی نمی‌کنند شاه باید از ایران برود. (۲) آن وقت من کمیته بحران را

۱ - ص ۲۴ کتاب بحران نوشته: هامیلتون جردن. ترجمه: محمود مشرقی.

دعوت کردم و گفتم وضع این طور است، آقایان ما چه بکنیم؟ چه فکر می‌کنید؟ تنها مشکل به نظر ما این رسید که جلو «خمینی» را بگیریم، جلو رادیو بی.بی.سی گرفته شود و نوار کاست خمینی.

دو روز دیدم که از او «هایزر» خبری نیست، من بدنبالش فرستادم که بیاید، ببینم آقا چطور شد. گفت که بله بی.بی.سی در اختیار ما نیست. گفتم خوب شما می‌دانستید که در اختیار شما نیست. هایزر گفت شما بروید بازرگان و بهشتی را ببینید.

ارتشبد قره‌باغی در ادامه مصاحبه خود با رادیو بی.بی.سی اظـهار مـی‌دارد: «...شاه برای نظر امریکا اهمیت زیادی قایل بود و امریکا صلاح نمی‌دانست که شاه در ایران بماند.

در یکی از جلساتی که من به حضور اعلیحضرت رسیدم، وقتی بعد از رئیس ستاد شدن، به ایشاه عرض کردم در مورد خروجشان که اگر از مملکت خارج بشوید در مورد کشور جانثار عرض نمی‌کنم، اعلیحضرت بهتر اطلاع دارید ولی در مورد ارتش که فعلاً مسئولیتش را به عهده من واگذار کرده‌اید، اگر اعلیحضرت تشریف ببرید، ارتش به این منوال نخواهد بود و با تـوجّه بـه ایـن بـحران ایـن مسافرت، مسافرت عادی نیست، من استدعا می‌کنم که اعلیحضرت از مسافرت صرف‌نظر بفرمایند. برگشتند و به من فرمودند: که چه می‌گوئی الان سفیر امریکا با ژنرال هایزر اینجا بودند و از من ساعت و روز حرکتم را می‌خواستند.»

تأکید امریکا برای خروج شاه

سایروس ونس در هنگام خروج شاه از ایران وزیر امور خارجه امریکا بود، وی در کتاب (توطئه در ایران) به شرح وقایع تاریخی آن روز پرداخته و شرح می‌دهد که امریکا چگونه از نخست‌وزیری شاهپور بختیار پشتیبانی می‌کرده و دولت امریکا براین باور بود که اگر شاه در ایران بماند ملت ایـران او را سـپری حفاظتی تصوّر خواهند کرد پس لازم بود هر چه زودتر شاه برای همیشه ایران را

ترک گوید. «سایرونس» شرح می‌دهد چگونه سفیر ما (سولیوان) لحظه به لحظه اوضاع ایران را به ما گزارش می‌داد و ما «هایزر» را برای انجام این منظور به ایران فرستادیم: «...شاه به سولیوان (سفیر امریکا در تهران) گفته بود که به سیاست مشت‌آهنین معتقد نیست و در هیچ شرایطی دستور سرکوبی خونین مردم را نخواهد داد. آنگاه شاه و سولیوان درباره تشکیل شورای سلطنت مذاکره کردند... سولیوان در اجرای دستورات ما به شاه گفت که امریکا در انتظار خروج او از ایران است، سولیوان در گزارش خود برای ما نوشت که به عقیده او شاه برای خروج از کشور طفره می‌رود و راه‌حل‌های دیگر (کودتا) از نظر دور نداشته است.

ادامه ترید و دودلی شاه برای خروج از ایران، عواقب وخیم و مصیبت‌باری برای حکومت بختیار بوجود می‌آورد زیرا او دیگر نمی‌توانست مخالفان خود را قانع کند که شاه اختیارات را به او تفویض کرده و دست او را در حکومت باز گذاشته است. سفیر ما (امریکا) به شاه هوشدار داد که طفره رفتن او از اجرای تصمیم که برای خروج از کشور گرفته کار بختیار را دشوارتر خواهد کرد.

روز بعد سولیوان یک پیام خصوصی به من فرستاد و ضمن آن نوشت که برای امریکا لحظه واقعیت در ایران فرا رسیده است.

در این گزارش سولیوان هم چنین آمده بود که بعضی از ژنرال‌های دیگر ایرانی هم در نظر دارند اگر شاه در چند روز آینده تصمیم قطعی برای خروج از ایران اتخاذ نکند دست به کودتا بزنند و خود او را هم از سلطنت خلع کنند.

من با نتیجه‌گیری این گزارش موافق بودم که مصالح امریکا در ایران ایجاب می‌کند که شاه بیدرنگ از ایران خارج شود.

سولیوان اظهار نظر کرده بود که اگر رئیس‌جمهوری امریکا مستقیماً در این کار مداخله کند و از شاه بخواهد که ایران را ترک کند او دیگر مقاومت نخواهد کرد. در غیر این صورت می‌بایست در چند روز آینده در انتظار یک کودتای نظامی در ایران باشیم.

در چهارم ژانویه (۱۴ دی) رئیس‌جمهوری پس از یک جلسه مشاوره توافق کرد که به تقاضای سولیوان پاسخ مثبت داده شود و من (وزیر خارجه) بیدرنگ پیامی از طرف رئیس‌جمهوری برای سولیوان مخابره کردم که در آن از شاه خواسته شده بود از تردیدهای خود برای ترک ایران دست بردارد.

در این پیام تاکید کردم ما بختیار را طرفدار غرب می‌دانیم و او را تأیید می‌کنیم و یک حکومت غیرنظامی راکه در غیاب شاه زیر نظر شورای سلطنت کار کند به راه‌حلّ دیگری ترجیح می‌دهیم.

پس از آن رئیس‌جمهور با مشورت با ما تصمیم گرفت یک افسر عالی رتبه امریکائی را برای همکاری مستقیم با سران نظامی ایران به تهران بفرستد. افسری که برای انجام این مأموریت انتخاب شده ژنرال رابرت هایزر، بود... هایزر که مشخصاً با بسیاری از ژنرال‌ها برجسته ایران آشنا بود روز پنجم ژانویه وارد تهران شد.

سولیوان دوبار با شاه ایران ملاقات کرد و مضمون پیام رئیس‌جمهوری امریکا را به اطلاع وی رساند. شاه هنوز دربارهٔ احتمال موفقیت بختیار بدبین بود.

او تصمیم خود را برای خروج از ایران مورد تأیید مجدد قرار داد ولی هنوز درباره تاریخ قطعی اجرای آن مردد بود.

سولیوان در ملاقات خود به شاه گفت که وی اطلاعاتی از طریق افسران ارتش بدست آورده که حاکی از یک توطئه بعضی از فرماندهان نظامی برای جلوگیری خروج او از کشور است. سولیوان گفته بود، عده‌ای از افسران گروهی تشکیل داده و نقشه‌ای طرح کرده‌اند که شاه را برای جلوگیری خروج از کشور تحت بازداشت قرار دهند و سپس دست به پاک‌سازی کشور بزنند. سولیوان افزود این افسران تقاضای همکاری و پشتیبانی ما (امریکا) را خواستار شدند و از شاه پرسید که آیا وی از چنین نقشه‌هائی اطلاع دارد، و شاه فکر توقیف و بازداشت خود را از طرف فرماندهان ارتش پوچ و بی‌معنی خواند. شاه با تأکید به این مطلب

که بزودی از کشور خارج خواهد شد. اما هایزر ژنرال‌های ایرانـی را در وضـع آشفته و وحشت‌زده‌ای یافت. در میان آنها نوعی بی‌اعتقادی نسبت به شاه در حال رشد بود و بعضی از آنها حتّی نسبت به برقراری تماس و همکاری با آیت‌اللـه خمینی و نیروهای مذهبی ابراز تمایل می‌کردند(۱).

بعضی از ژنرال‌ها به هایزر گفتند که رهبران مذهبی و نظامی‌ها در مخالفت با کمونیسیم وحدت نظر دارند. گزارش سولیوان نظر هایزر را تأیـید مـی‌کرد کـه افسران ارشد ایران خواهان برقراری تماس مستقیم با خمینی هستند...

من (وزیر خارجه امریکا) با نظریات سولیوان درباره جریان اوضاع ایـران موافق بودم و روز هشتم ژانویه از کارتر که در گوادلوپ مشغول مذاکره با سران کشورهای دیگر غرب بود تقاضا کردم به من اجازه دهد باب مذاکرات مستقیم با آیت‌الله خمینی را در پاریس بگشایم.

پرزیدنت کارتر تقاضای مرا رد کرد. و به سولیوان دستور داده شد. بیدرنگ با شاه ملاقات کند و به وی ابلاغ نماید به نظر ایالات متّحده امریکا او باید به سرعت یک شورای سلطنتی تعیین کرده سپس بلافاصله از ایران خارج شود!!

روز ۱۲ ژانویه سولیوان از تهران گزارش داد که با شاه ملاقات کرده و نظریات ما را به اطلاع او رسانده است. شاه در پاسخ به او گفته بود که روز ۱۶ ژانویه پس از آنکه دولت بختیار رسمیت یافت (از مجلس رای اعتماد گرفت) تهران را ترک

۱ـ سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان در آن روزها به دو افسر ارشـد (سـرهنگ امـیری و سرهنگ م) گفته بود، از طرف سران انقلاب پست جدیدی به وی محول خواهد شد و به آنها اظهار می‌دارد او پست مهمی به آنها خواهد داد. روز ۲۳ بهمن تمام افسران واحدهای مرکز به دادستانی انقلاب احضار شدند... و سرلشکر نشاط نیز با دخترش بـه آنـجا مـراجـعه مـی‌کند. دخترش به یکی از دوستانش گفته بود به پدرش قول داده شده بود که اگر با آن‌ها همکاری کند واحدهای لشکر گارد و گارد جاویدان بنام گارد ملّی زیر امر او قرار خواهد گرفت ولی آنها پس از

که بزودی از کشور خارج خواهد شد. اما هایزر ژنرال‌های ایرانی را در وضع آشفته و وحشت‌زده‌ای یافت. در میان آنها نوعی بی‌اعتقادی نسبت به شاه در حال رشد بود و بعضی از آنها حتّی نسبت به برقراری تماس و همکاری با آیت‌الله خمینی و نیروهای مذهبی ابراز تمایل می‌کردند [۱].

بعضی از ژنرال‌ها به هایزر گفتند که رهبران مذهبی و نظامی‌ها در مخالفت با کمونیسیم وحدت نظر دارند. گزارش سولیوان نظر هایزر را تأیید می‌کرد که افسران ارشد ایران خواهان برقراری تماس مستقیم با خمینی هستند...

من (وزیر خارجه امریکا) با نظریات سولیوان درباره جریان اوضاع ایران موافق بودم و روز هشتم ژانویه از کارتر که در گوادلوپ مشغول مذاکره با سران کشورهای دیگر غرب بود تقاضا کردم به من اجازه دهد باب مذاکرات مستقیم با آیت‌الله خمینی را در پاریس بگشایم.

پرزیدنت کارتر تقاضای مرا رد کرد. و به سولیوان دستور داده شد. بیدرنگ با شاه ملاقات کند و به وی ابلاغ نماید به نظر ایالات متّحده امریکا او باید به سرعت یک شورای سلطنتی تعیین کرده سپس بلافاصله از ایران خارج شود!!

روز ۱۲ ژانویه سولیوان از تهران گزارش داد که با شاه ملاقات کرده و نظریات ما را به اطلاع او رسانده است. شاه در پاسخ به او گفته بود که روز ۱۶ ژانویه پس از آنکه دولت بختیار رسمیت یافت (از مجلس رای اعتماد گرفت) تهران را ترک

۱ـ سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان در آن روزها به دو افسر ارشد (سرهنگ امیری و سرهنگ م) گفته بود، از طرف سران انقلاب پست جدیدی به وی محول خواهد شد و به آنها اظهار می‌دارد او پست مهمی به آنها خواهد داد. روز ۲۳ بهمن تمام افسران واحدهای مرکز به دادستانی انقلاب احضار شدند... و سرلشکر نشاط نیز با دخترش بـه آنجا مراجعه می‌کند. دخترش به یکی از دوستانش گفته بود به پدرش قول داده شده بود که اگر با آن‌ها همکاری کند واحدهای لشکر گارد و گارد جاویدان بنام گارد ملّی زیر امر او قرار خواهد گرفت ولی آنها پس از احضار پدرم بلافاصله او را محاکمه و اعدام کردند.

خواهد کرد. سولیوان در گزارش خود نوشت که واشینگتن باید این واقعیت را بپذیرد که شاه احتمالاً دیگر هرگز نمی‌تواند به ایران بازگردد و ما باید تلاش خود را در کمک به بختیار و حفظ وحدت متمرکز کنیم.

سولیوان در یک گزارش اظهار داشت که برژنیسکی سعی می‌کند ژنرال هایزر را به تدارک یک کودتای نظامی وادار کند. من به سولیوان گفتم: که صریحا این مطلب را به هایزر تفهیم کند که ما با انجام یک کودتای نظامی مخالفیم و او و هایزر به هیچ وجه نباید سخت تأثیر ارتباطات غیر مجاز قرار بگیرند.»

پایان کار شاه

ویلیام شوکراس روزنامه‌نگار انگلیسی که در نشریه (ساندی تایمز) مقالات تخصّصی می‌نوشت سه سال تمام برای تألیف کتاب خود (آخرین سفر شاه) به نقاط مختلف جهان مسافرت کرده، در این سفر طولانی وی با دهها شخصیت آگاه در مسایل ایران مصاحبه و گفتگو انجام داده است. کتاب (آخرین سفر شاه) را آقای علیرضا هوشنگ مهدوی ترجمه و نشر البرز آن را منتشر کرده است.

ویلیام شوکراس می‌نویسد: «... این سرگذشت یک سفر است توام با سرگردانی شاه به سوی تبعید و مرگ. و نیز عوامل گوناگون حکومت او با انگلیسی‌ها، امریکائی‌ها، پلیس مخفی‌اش ساواک، سیا، نفت، خرید اسلحه داستان سقوط و تبعید شاه از جمله داستانهائی است که ماهیّت روابط بین دولت‌ها و رهبرانشان را نشان می‌دهد...»

شوکراس می‌نویسد: «... ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ فرودگاه مهرآباد تهران باد سردی می‌وزید، .. هواپیماها آماده پروازند، فعالیت دیگری در فرودگاه به چشم نمی‌خورد هواپیماها در نتیجه اعتصاب کارمندان روی زمین نشسته‌اند، تقریباً سراسر شهرهای ایران بر اثر اعتصاب به حال وقفه درآمده است. کلیه این اعتصابها به سوی یک هدف نشانه‌گیری شده‌اند. شاه..

عده‌ای گمان می‌کنند که شاه برای چند روز به خارج خواهد رفت و در این حال سازمان سیا مثل سال ۱۳۳۲ دوباره او را به ایران بازخواهد گرداند. دیگران می‌گویند خیر این بار انگلیسی‌ها و امریکائی هستند که او را به خارج پرتاب می‌کنند و این عقیده‌ای است که در میان نزدیکان دربار به نحوه گسترده‌ای رواج دارد. اگر انگلیس پشت سر این حرکت نبود چرا بی.بی.سی انتقادها از شاه و رهنمودها برای امام خمینی پخش می‌کند. از طرفی کارتر یک ژنرال بلند پایه امریکائی بنام «ربرت هایزر» را فرستاده است که ارتش را ساکت نگه دارد. این مطلبی است که بسیار مردم می‌گویند.

فرار سرمایه و سرمایه‌داران

کاخ‌ها و خانه‌های ثروتمندان در سراسر پایتخت خالی است از هفته و ماهها پیش آنها با سرمایه‌هایشان [۱] از ایران رفته و هم چنین افراد خانواده سلطنتی، شاه از اشرف خواهر توام خود خواسته فوراً از ایران خارج شود، چون او مبدّل به مظهر فساد و زیاده رویهای خانواده سلطنتی شده بود، بیشتر قالیها، تابلوهای گرانقیمت بسته‌بندی شده به یکی از خانه‌های مجلّل در خارج انتقال یافته است. پسر اشرف در یکی از شب‌های اکتبر ۱۹۷۸ که در کاخ مادرش شام صرف می‌کرد به تابلوئی که هنوز به دیوار آویخته شده بود اشاره کرد و گفت: «این یکی فراموش کرده‌اید بردارید!!

۱- بررسی‌ها نشان می‌دهد: سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، اعضای خاندان شاه و صاحبان مشاغل مهم در ایران ۶۰۰ میلیارد دلار ارز از ایران خارج کرده‌اند. مرحوم رائین می‌نویسد: بهائیان ۲۰۰ میلیارد دلار در مشاغل مختلف سرمایه‌گذاری کرده بودند» انگشتر هژبر یزدانی (بهائی و سرمایه‌دار معروف) ۴۰ میلیون تومان ارزش داشت. می‌گویند سپهبد ایادی دکتر شاه و اعضای خانواده «ثابت پا سال» که هر دو بهائی بودند و عده‌ای دیگر از بهائیان یک سال قبل از انقلاب بتدریج حدود یکصد میلیارد دلار ارز از ایران خارج کردند.

فرح دیبا یک هواپیمای پر از لباس و اشیائی که دیگران اثاث منزل می‌نامند به امریکا فرستاده است.

اسنادی انتشار داده‌اند که از جمله دو تن از برادرزادگان شاه و یکی از افسران ارتش مبلغ ۲/۴ میلیارد دلار به بانک‌های خارج انتقال داده‌اند.

در این ماههای آخر ۱۹۷۸ تقریباً تمام افراد سرشناس ایران و دلالان بین‌المللی که از قِبَل آنها متمتّع می‌شدند ناپدید شده و به کشورهای غربی گریختند. شاه ایران در این روزها در جستجوی مشورتی بود و تقریباً هر کسی می‌توانست با او ملاقات کند. اکنون کسانی برای ملاقات او می‌آمدند که شاه اغلب این اشخاص را تحقیر می‌کرد. روزی شخصی به نام «دکتر شاهکار» به کاخ سلطنتی آمد، او از وکلای دادگستری بود و شاه را تقریباً ۲۰ سال بود ندیده بود، «کامبیز آتابای» میرشکار شاه او را به حضور شاه راهنمائی کرد. وقتی شاهکار از اطاق شاه بیرون آمد به «کامبیز آتابای» گفته بود: «به شاه پیشنهاد کردم که یک صد چوبه‌دار در تهران برپا کند و ۱۰۰ نفر را به دار بیاویزد، از نخست‌وزیر اسبق شروع کند آنگاه همه چیز درست خواهد شد.»

شاه چند هفته پیش از تَرک ایران یکی از اعضای گروه مخالف خود را که در سالهای ۱۹۵۵ قلع و قمع کرده بود دعوت کرد که کابینه تشکیل بدهد. وقتی این شخص (دکتر غلامحسین صدیقی) به شاه گفت که هیچ کس نمی‌تواند برای خدمت زیر نظر او بیاورد، شاه تعجب کرد و پرسید: «چرا؟» دکتر صدیقی خیلی ساده به شاه پاسخ داده: «... زیرا هیچ کس نمی‌خواهد با شاه شریک و همدست شود.»

تا چند ماه پیش از آن شاه واقعاً گمان می‌کرد که نزد ملت ایران محبوبیت دارد، او تبلیغات، و دروغ‌ها و چاپلوسی‌های کسانی را که اطراف او را احاطه کرده بودند باور کرده بود.

یک سال پیش او دستور انتشار مقاله توهین‌آمیز به دشمن روحانی‌اش آیت‌الله خمینی را صادر کرد. این کار سیل اعتراض بسوی رژیم او سرازیر کرد و دورانی

از تظاهرات،کشتارها، عزاداریها و کشتارهای بیشتر سبب گردید.

در اوت سال ۱۹۷۸ (مرداد ۱۳۵۷) که سینمای رکس آبادان آتش گرفت و صدها نفر در آنجا زنده زنده سوختند. دولت تقصیر آتش‌سوزی را به گردن بنیادگرایان مسلمان انداخت. مخالفان ساواک شاه را مسئول این فاجعه به مردم معرفی کردند. و اغلب مردم آنرا باور کردند.

چندی قبل از خروج شاه «مایکل بلومنتال» وزیر خزانه‌داری امریکا ضمن سفر خود به خاورمیانه با شاه ایران دیدار کرد او شاه را یک سال پیش دیده بود. او برای صرف نهار به کاخ سلطنتی رفت و به زحمت توانست شاه را بشناسد، به جای شاه مغرور و خوش قیافه ۱۹۷۷ با مرد بیمار و گیج روبرو شد. شاه به او گفت: «نمی‌دانم چه بکنم، نمی‌دانم آنها از من چه انتظاری دارند».

«بلومنتال» پس از بازگشت به واشینگتن یک راست به دیدن «برژنیسکی» مشاور امنیّت ملّی کارتر رفت و گفت:«... شما یک مرده متحرک در ایران دارید، ما در آنجا چه می‌کنیم؟ آیا در موضع عقب‌نشینی هستیم؟ باید بدانی که دیگر نمی‌توانیم روی شاه حساب کنیم...».

دریادار «حبیب‌الهی» فرمانده نیروی دریائی بدیدار شاه می‌رود و به او پیشنهاد می‌کند زمام امور را بدست ارتشیان بسپارد و اظهار می‌دارد که چون انقلاب به اوج رسیده است باید به ارتشیان دستور بدهد هر کس که مسئول اوضاع فعلی است بازداشت کنند این کار مستلزم اعدام شاید ۵۰۰۰ تن از فاسدترین درباریان و سودجویان است تا میلیونها تن خواستار براندازی دولت هستند را راضی کند... شاه در حالی که قدم می‌زد، می‌گوید که این برخلاف قانون اساسی است. حبیب‌الهی معتقد بود شاه همیشه با توصیه بیگانگان راهنمائی می‌شد حال خارجی‌ها نیز او را در میان این مشکلات تنها گذاشته و او را راهنمائی نمی‌کردند که چه بکند.

میان دولت و دربار دائماً این بحث در جریان بود که امریکائی‌ها و سایر متّحدان شاه چه میزان تلفات را نادیده خواهند گرفت، آیا پنج هزار کشته؟ ده

هزار، بیست هزار؟ می‌پذیرید؟ این سئوالی بود که مرتباً سفیران و دیگر فرستادگان از مقامات امریکائی می‌کردند.

در سه ماه آخر ۱۹۷۸ ارتش در خیابانها به پاسداری اشتغال داشت، افراد ارتش روزهای متمادی در خیابانها پخش شده بود و انواع سرزنش‌ها و استهزاها را تحمل می‌کرد و روحیه خود را بتدریج از دست می داد.

یک روز یک ستوان ارتش و نفراتش در وسط جمعیت خشمگین در جلو دانشگاه تهران درگیر شدند، ستوان در دستگاه بی‌سیم دستی خود فریاد می‌زد و دستورالعمل می‌خواست اما هیچ کس حاضر نبود مسئولیت را بر عهده بگیرد.

در ۵ نوامبر یکی از ژنرال‌های ایران به «افشار» رئیس تشریفات دربار شاه تأکید می‌کرد: تمام شهر در حال سوختن است باید به شاه بگوئید که کاری بکنند.»

وقتی شاه دفتر کارش را ترک می‌کرد که سوار اتومبیلش شود، افشار زانوهای شاه را بغل می‌کند و باگریه و التماس می‌گوید: اعلیحضرتا باید کاری بکنید مردم بشدّت ناراضی‌اند و دکاکین را آتش می‌زنند، به کوچه‌ها ریخته‌اند، باید کاری کرد.»

در آن حال که چهارتن از امرای ارتش حضور داشتند به زانو افتادند. افشار می‌گوید: من واقعاً می‌خواستم شاه را از عزیمت به خارج بازدارم وادار به انجام کاری بکنم.»

شاه جواب داد: سربازان که در شهر هستند.»

سرلشکر خسروداد (که بعداً اعدام شد) از جا برخاست سلام نظامی داد، با گریه گفت: اعلیحضرتا، سربازان هیچ کاری نمی‌کنند، اجازه تیراندازی ندارند، مردم آنها را دست می‌اندازند و به صورتشان تف می‌کنند و به آنان می‌خندند.»

افشار رئیس تشریفات دربار در مصاحبه به «شوکراس» گفته بود: آنگاه من و امرای ارتش گفتیم: اعلیحضرتا وقت آن رسیده که یک مرد قوی را در رأس دولت بگذارند.»

افشار و دیگران مایل بودند «ارتشبد غلامعلی اویسی» فرماندار نظامی تهران به نخست‌وزیری منصوب شود او به خاطر کشتار میدان ژاله به «قصاب تهران» مشهور شده بود و از افسرانی بشمار می‌رفت که آماده بود، برای خاموش کردن آتش انقلاب قوه قهریه به کار برد.

شاه گفت: بسیار خوب برخیزید تا من ببینم چه کاری می‌توانم بکنم.»

شاه آن شب سفیران انگلیس و آمریکا را احضار کرد و پس از گفتگو با آنان «ارتشبد غلامرضا ازهاری» را به نخست‌وزیری برگزید که مرد ملایم و مخالف به کارگیری قوه‌قهریه بود.

بعدها شاه گفته بود که: سفرای انگلیس و امریکا با انتخاب «اویسی» به نخست‌وزیری مخالفت کردند. و عقیده داشتند بهتر است شخص ملایم مثل «ازهاری» زمامدار شود.»

افشار بعدها در فرانسه به نویسنده (آخرین سفر شاه) گفته بود: به عقیده من این یکی دیگر از تلاش‌های غرب برای خالی کردن زیر پای شاه بود. اگر اویسی نخست‌وزیر می‌شد همه چیز خاتمه می‌یافت. ما یک فهرست سیصدوچهارصد نفری داشتیم که سازمان‌دهندگان اصلی تظاهرات بودند می‌توانستیم آنها را بازداشت کنیم. نخست‌وزیر ازهاری شیوه دیگری در بی‌ثبات ساختن ایران و پایان دادن به حکومت شاه بود.»

این فکر که امریکا و انگلیس بر علیه شاه توطئه می‌کنند. کمتر در میان مردم شایع بود اما بسیاری از درباریان و حتّی خود شاه تقریباً چنین احساسی را داشتند.

شاه که اکنون با بزرگترین بحران سلطنتش روبرو شده بود، به نحو گسترده به توصیه بیگانگان رو کرده بود. یکی از این اشخاص «الکساندرد و فرانس» رئیس سازمان جاسوسی فرانسه بود که از سالها پیش شاه را می‌شناخت و می‌ستود.

در اواخر سال ۱۹۷۸ وی خطری را که از جانب آیت‌الله خمینی متوجّه شاه بود تشخیص داد و کوشید موجبات اخراج آیت‌الله خمینی را از آن کشور فراهم

سازد و او به تهران پرواز کرد تا در این خصوص با شاه مشورت کند. پس از عبور از خیابانها مملوّ از تظاهرکنندگان خشگمین، «فرانس» شاه را در اطاق نیمه تاریک کاخ نیاوران یافت که نیمی از صورتش را زیر عینک آفتابی بزرگی پنهان کرده بود. شاه به او گفت مایل است فرانسه آیت‌الله را نگاهدارد چون اگر به سوریه یا لیبی برود خطرناکتر خواهد بود. و اضافه کرده بود: کنت عزیز امیدوارم این مطلب را درک کنید که من نمی‌توانم به ملّتم شلیک کنم.»

فرانس با تجسّم آن تظاهرات خشمگین مردم در خیابانها به شاه گفته بود: «اعلیحضرتا، در این صورت شما از دست رفته‌اید.»

فردای آن روز «فرانس» در پاریس به دیدن پرزیدنت ژیسکاردستن رفت رئیس جمهوری فرانسه از او پرسید: «چه شد؟»

فرانس پاسخ داد: «درست مثل لوئی»

رئیس جمهوری فرانسه گفت: «پس کارش تمام است.»

در اواخر ۱۹۷۸ هنگامی که «لرد جورج براون» یکی از وزرای سابق انگلیس با شاه ملاقات کرد به او اظهار داشت که به عقیده او شاه باید کشورش را ترک کند، شاه این گفته را به منزله دستورالعمل دولت بریتانیا تلقّی کرد.

در اوایل پاییز در یک ملاقات شاه با سولیوان عقده دلش را گشوده و به او گفته بود و تقریباً تمامی حوادث و ناآرامی‌های چند ماه اخیر را بر شمرده و اعلام کرده بود که همه اینها این قدر پیچیده است که باید نتیجه یک توطئه باشد. شاه گفته بود که کا.گ.ب قادر به هماهنگ ساختن چنین توطئه نیست بنابراین باید دست اینتلجنت سرویس انگلیس و سازمان (سیا) نیز درکار باشد. او به سالیوان سفیر امریکا گفته بود بخوبی می‌داند که انگلیسی‌ها هیچوقت او را دوست نداشته‌اند. اما سازمان (سیا) چرا علیه او دست به اقدام زده است؟ آیا خطائی مرتکب شده است؟!!

در یک مورد سالیوان با ماشین ضدّ گلوله‌اش برای ملاقات شاه می‌رود او کاخ شاه را در محاصره تانک‌های سنگین و افراد مسلّح به مسلسل‌های دستی، یافت.

اما دربان سرخدمتش چون همیشه حاضر نبود. سولیوان خودش در را باز کرده و به تنهائی درون کاخ می‌رود.

دیگر اثری از آجودآنها دیده نمی‌شد، سولیوان بداخل اطاق پذیرائی می‌رود آنجا هم کسی را نمی‌بیند، به نظر می‌رسد کاخ از سکنه خالی است گوئی خانواده سلطنتی و کلیه اعضای دربار مثل لوئی ۱۶ فرانسه راه فرار در پیش گرفته‌اند!!

سرانجام سفیر سرگردان همسر شاه را پیدا می‌کند، فرح از اینکه کسی در کاخ پیدا نمی‌شود حیرت‌زده می‌شود و خودش سفیر را به دفتر کار شاه در طبقه فوقانی می‌برد.

در اواخر دسامبر سولیوان برای انجام مأموریتی که از وزارت خارجه به او داده شده بود به کاخ نیاوران رفت. او می‌بایست به رئیس کشوری بگوید کشورش را ترک کند. شاه پس از شنیدن این پیغام دستوری، التماس کنان دست خود را بسوی او دراز کرده و می‌گوید: «بسیار خوب، اما کجا بروم» سولیوان می‌دانست که شاه در سویس کاخ مجللی دارد به او پیشنهاد می‌کند به سویس برود. شاه با ناامیدی می‌گوید در آنجا تأمین جانی نخواهد داشت. پس از اینکه سفیر امریکا کاخ را ترک می‌کند شاه به ایرانیانی که بدیدارش آمده بودند با حیرت به آنها اظهار می‌دارد: «...آیا می‌دانید سولیوان چه به من گفت؟ می‌گفت باید کشور را ترک کنم.»

ویلیام شوکراس می‌نویسد: «...مردم ایران مقایسه منزجرکننده بین شاه و پدرش می‌کردند و می‌گفتند که رضاشاه مردی بود که هیچ کس نمی‌توانست به او دروغ بگوید. اما پسرش هیچ کس جرات نمی‌کرد به او راست بگوید.»

خروج شاه از ایران

آن روز که شاه و فرح می‌خواستند برای همیشه کاخ نیاوران را ترک کنند. هلیکوپتر شاه و فرح در کنار پاویون سلطنتی بر زمین نشست. شاه در درون پاویون نطق کوتاهی برای خبرنگاران ایراد کرد و گفت: «گفته بودم که مدتی است

احساس خستگی می‌کنم و احتیاج به استراحت دارم. ضمناً گفته بودم اوّل باید خیالم راحت شود و دولت مستقر شود، بعد مسافرت خواهم کرد. این فرصت امروز با رائی مجلس پس از رأی سنا بدست آمد و امیدوارم که دولت بتواند هم در ترمیم گذشته و هم در پایه‌گذاری آینده موفق شود.»

از شاه سئوال شد که این سفر چه مدّت طول می‌کشد؟ به آرامی جواب داد: «نمی‌دانم»

سپس منتظر نخست‌وزیر جدید، بختیار شد که چندبار در دوران سلطنتش او را زندانی کرده بود و اکنون کشور را به او می‌سپرد.

شاه از بختیار خوشش نمی‌آمد. قبلاً گفته بود که بختیار را انگلوفیل و عامل شرکت نفت انگلیس می‌داند، بنابراین شاید گمان می‌کرد که با انتصاب او باعث خوشحالی انگلیسی‌ها خواهد شد.

خبر رسید که شاهپور بختیار مورد تأیید مجلس قرار گرفته است یک هلیکوپتر برای آوردن وی فرستادند، طولی نکشید نخست‌وزیر جدید وارد پاویون سلطنتی شد و در برابر شاه تعظیم کرد. شاه به بختیار گفت: اکنون شما همه چیز را در دست دارید ایران را به شما و خدا می‌سپارم.»

آنگاه شاه و همراهانش بسوی هواپیما براه افتادند. شاه در مقابل هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ توقف کرد. چند تن از امرای ارتش که چندی بعد به چوبه اعدام سپرده شدند برای بوسیدن دست شاه خم شدند. یکی از افسران به زمین افتاد تا پای شاه را ببوسد. تقریباً همه گریستند، حتّی شاهپور بختیار که در میان آن جمع خواستار رفتن شاه بود. درست ساعت دو بعدازظهر بود هواپیما از زمین بلند شد و چند لحظه بعد این خبر در تهران و تمامی شهرهای ایران پخش شد. پایتخت از خوشحالی منفجر گردید و بوق ممتد اتومبیل‌ها به صدا درآمد، چراغهای آنها روشن شد. و مردم در کوچه و خیابان به رقص پراختند مجسمه شاه و پدرش «رضاشاه» در میادین توسط مردم به پائین کشیده شد. روزنامه‌ها با عناوین درشت

نوشتند (شاه رفت)

پیش‌بینی‌ها درباره تغییر رژیم ایران

هفت امریکائی پیش‌بینی کرده بودند که بزودی رژیم سلطنت ۲۵۰۰ ساله ایران تغییر خواهد کرد. اوّلین نفر بنام «جمیزاکیز» ۵۲ ساله از کارمندان وزارت امور خارجه امریکا و کارشناس مسائل نفت خاورمیانه که مدّت دوسال در (۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵) سفیر امریکا در عربستان سعودی بود، پیش‌بینی کرد که رژیم حاکم در ایران تغییر خواهد کرد و به وزارت خارجه امریکا توصیه نمود، کانون دیپلماسی امریکا باید در عربستان سعودی مستقر گردد نه در ایران.

دوّمین امریکائی «جیمز بیل» استاد مرکز مطالعات مربوط به خاورمیانه در دانشگاه تکزاس و یکی از علمای ایران شناسی بود او چهار بار به ایران سفر کرده، وی معتقد بود که رژیم سلطنتی ایران بطور حتم تغییر خواهد کرد، و قبل از انقلاب مذاکراتی در جریان بود که وی به سِمت سفیر امریکا به ایران تعیین گردد.

(ریچاد-م-هلمز)، از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ ریاست سازمان (سیا) امریکا را به عهده داشت و سپس سفیر امریکا در ایران شد تا سال ۱۹۷۶ با این سمت در

تهران بسر می‌برد، پس از بازنشست شدن مدیرعامل یک شرکت مشاوره شد، هلمز پیش‌بینی می‌کرد که به احتمال زیاد حکومت سلطنتی ایران تغییر کرده و جای خود را به جمهوری خواهد داد.

امریکائی دیگری بنام «والتر-لوی» یکی از مشاوران ارشد مسایل مربوط به نفت و از صاحب‌نظران اقتصادی و از علمای سیاسی بود و بعضی از شرکت‌های بزرگ نفتی و دولت‌ها از نظریه‌های اقتصادی و سیاسی او پیروی می‌کردند، این امریکائی از سال‌های گذشته پیش‌بینی کرده بود، با مطالعه اوضاع سیاسی ایران که انجام داده، یقین دارد رژیم سلطنتی ایران پایدار نخواهد ماند و بطور حتم تغییر خواهد کرد.

شکفت‌انگیز اینکه یک جوان ۳۱ ساله یهودی بنام «یمتری - د سمس» که درگذشته تابعیت شوروی را داشت، در یکی از ادارات دولتی امریکا در بخش کارشناسی مسکو کار می‌کرد. وی نیز تغییر رژیم سلطنت در ایران را پیش‌بینی کرده بود.

ژوزف - جی - سیسکو در سال ۱۳۵۷ پنجاه و نه سال داشت وی بارها برای رفع اختلاف سیاسی از طرف دولت امریکا به خاورمیانه سفر کرده بود و در دوران ریاست‌جمهوری «نیکسون» و «فورد» مرد شمارهٔ ۳ در وزارت امور خارجه امریکا بشمار می‌رفت، در سال ۱۳۵۷ ریاست دانشگاه امریکن یونیورستی را داشت او نیز یکی از معتقدان تغییر حکومت سلطنتی به رژیم جمهوری بود.

هفتمین و آخرین نفر «ال - آر - تهتی‌بن» نام داشت و در انستیتو ابتکارات امریکا قائم مقام مدیر مسائل خارجی و دفاعی بود، او به محافظه‌کاری شهرت داشت همواره با قاطعیت تغییر رژیم سلطنتی را به نظام جمهوری تأیید می‌کرد.

۴۰۰ چمدان سفر شاه

شاه مدتها قبل احساس کرده بود باید از ایران برود، وی در مسافرت به امریکا با فرح دیبا هنگامی که با تظاهرات ایرانی‌ها علیه خود در جلو کاخ سفید مواجه شد، احساس کرد این تظاهرات باید یک طرح حساب شده از سوی امریکا باشد، که به او نشان بدهند، مردم ایران از او رو برتافته‌اند، در بازگشت به ایران تصمیم گرفت تا آنجایی که می‌تواند ثروت خود را از ایران خارج کند، لذا دستور داد، ۴۰۰ چمدان بزرگ سراجی‌ها ساختند.

وقتی مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملّی را آیت‌الله خلخالی محاکمه می‌کرد، وی در بازجوئی گفته بود: «...امریکا و انگلیس دست بدست هم دادند تا شاه را از ایران بیرون کنند و شاه خود این را نمی‌خواست.»

آیت‌الله خلخالی در خاطرات خود می‌نویسد: «...سپهبد ربیعی هنگام محاکمه گفت: به هنگام پذیرایی شاه از ژنرال هایزر امریکائی، سرمیز شام حضور داشتم. شاه و فرح هر دو بدنبال هایزر حرکت می‌کردند، پاهایم لرزید و پیش خود گفتم، کار نظام شاهنشاهی به جائی رسیده است که هایزر امریکائی مانند موش دم شاه را گرفته به خارج از ایران پرت می‌کند.»

قره‌باغی می‌گوید: «من در فرودگاه به شاه عرض کردم که لازم است در این موقع بحرانی، دستوری از طرف شما صادر شود، تا ارتش نظم را در مملکت برقرار سازد. شاه به من گفت: «چه می‌گوئی؟ چه نظمی؟ چه ارتشی؟ چه مملکتی؟ شاه مایوس بود.»

تیراندازی پرسنل نظامی در لویزان بداخل باشگاه افسران گارد و قتل چند افسر گارد به هنگام صرف نهار، فکر شاه را مختل کرد او فهمید باید از ایران برود.

آیت‌الله خلخالی می نویسد:«...در کنفرانس (گوادلوپ) که کارتر رئیس‌جمهوری امریکا و «ژیسگاردیستن» رئیس‌جمهوری فرانسه و همچنین نخست‌وزیر انگلیس و صدراعظم آلمان حضور داشتند، تصمیم گرفته شد که

«هایزر» امریکائی جهت بررسی اوضاع به ایران بفرستند. قره‌باغی گفته است که آنها آمده بودند که شاه را برای رفتن از ایران تشویق کنند. سفرای امریکا و انگلیس نیز گفته‌اند که در ملاقات‌های مکرّر به شاه توصیه کرده‌اند که از ایران برود.»

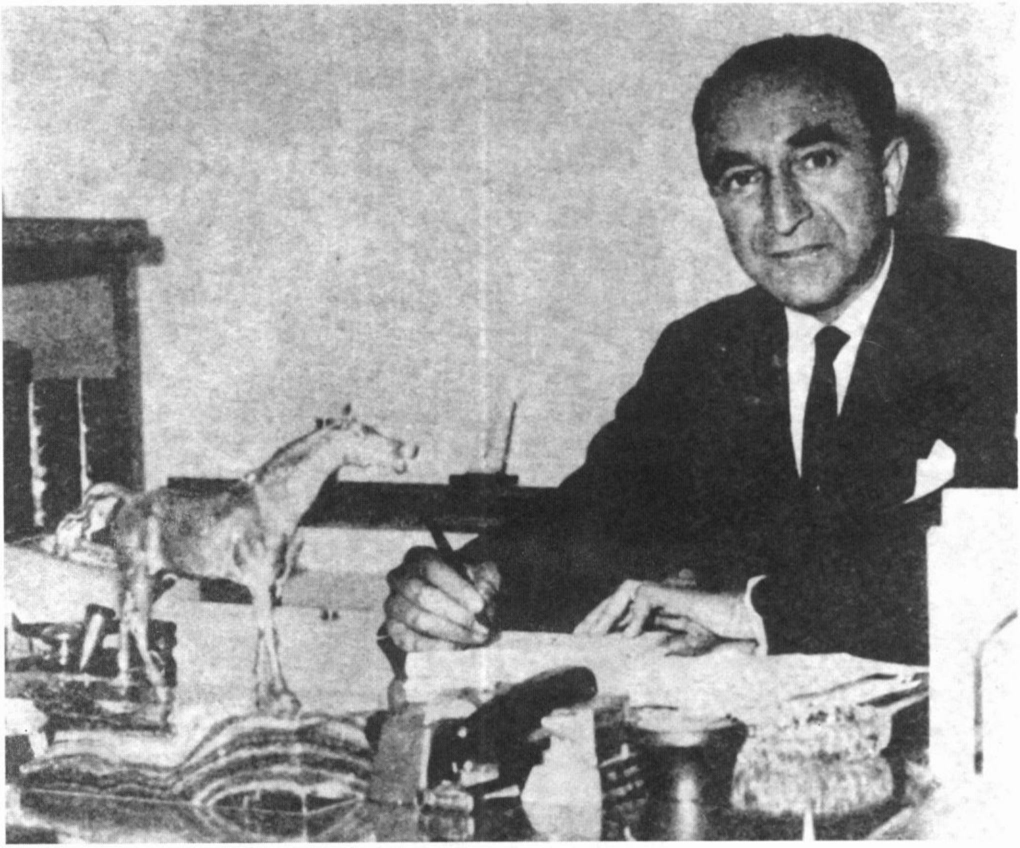
ژیسگاردستن رئیس‌جمهور اسبق فرانسه در گفتگو با «پرویز شهنواز» اظهار داشته بود: «...تنها کشوری که در گوادلوپ زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد امریکا بود رئیس‌جمهور امریکا گفت: امید به حکومت شاه نیست و برقراری یک رژیم نظامی در ایران پیش‌بینی می‌شود.»



دکتر علی امینی بر اثر اختلاف با مهندس سید حسن ارسنجانی (وزیر کشاورزی کابینه اش) از مقام نخست وزیری کنار رفت ، در مصاحبه با نشریات اظهار داشته بود که به علت خستگی مفرط یکسال به مسافرت خارج می رود ، ولی معلوم نشد چرا ۴۰ روز مانده به روز تاریخی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با شتاب به ایران بازگشت و بلافاصله و بطور محرمانه به قم رفت . گزارش این ملاقات وی با شخصیت های مذهبی در قم ، توسط ساواک به شاه داده شد . امینی از آن تاریخ به بعد تا سال ۱۳۵۷ تحت نظر قرار گرفت ... گفته می شد پس از ورود ژنرال هایزر به ایران وی بارها با این ژنرال آمریکائی ملاقات کرده و در این ملاقات ها مرحوم بازرگان مرحوم بهشتی و ... نیز حضور داشته اند .



دکتر علی امینی با اعضاء کابینه اش .



بعد از کنار رفتن دکتر امینی، اسدالله علم کابینهٔ خود را تشکیل داد و در زمان حکومت وی وقایع خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بوقوع پیوست.

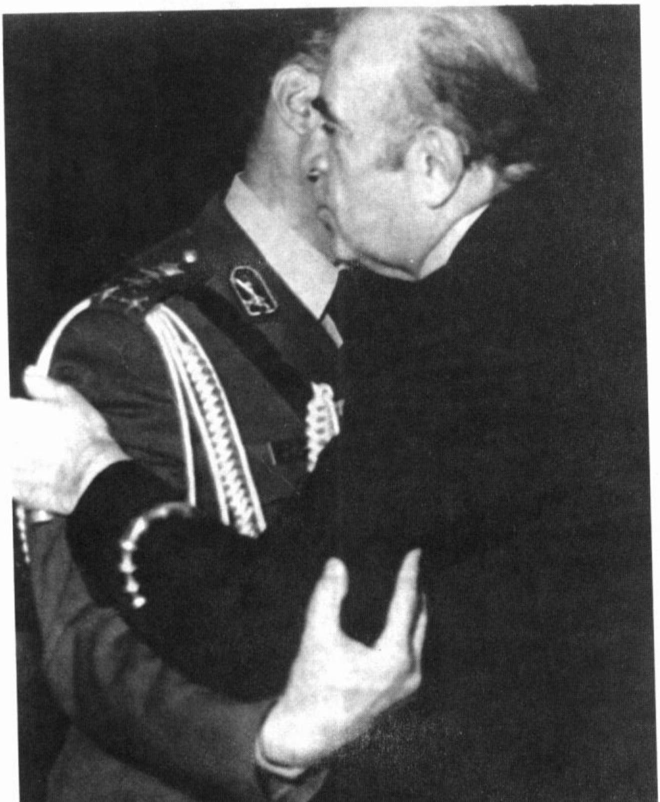


اسدالله علم و اعضای کابینه‌اش.

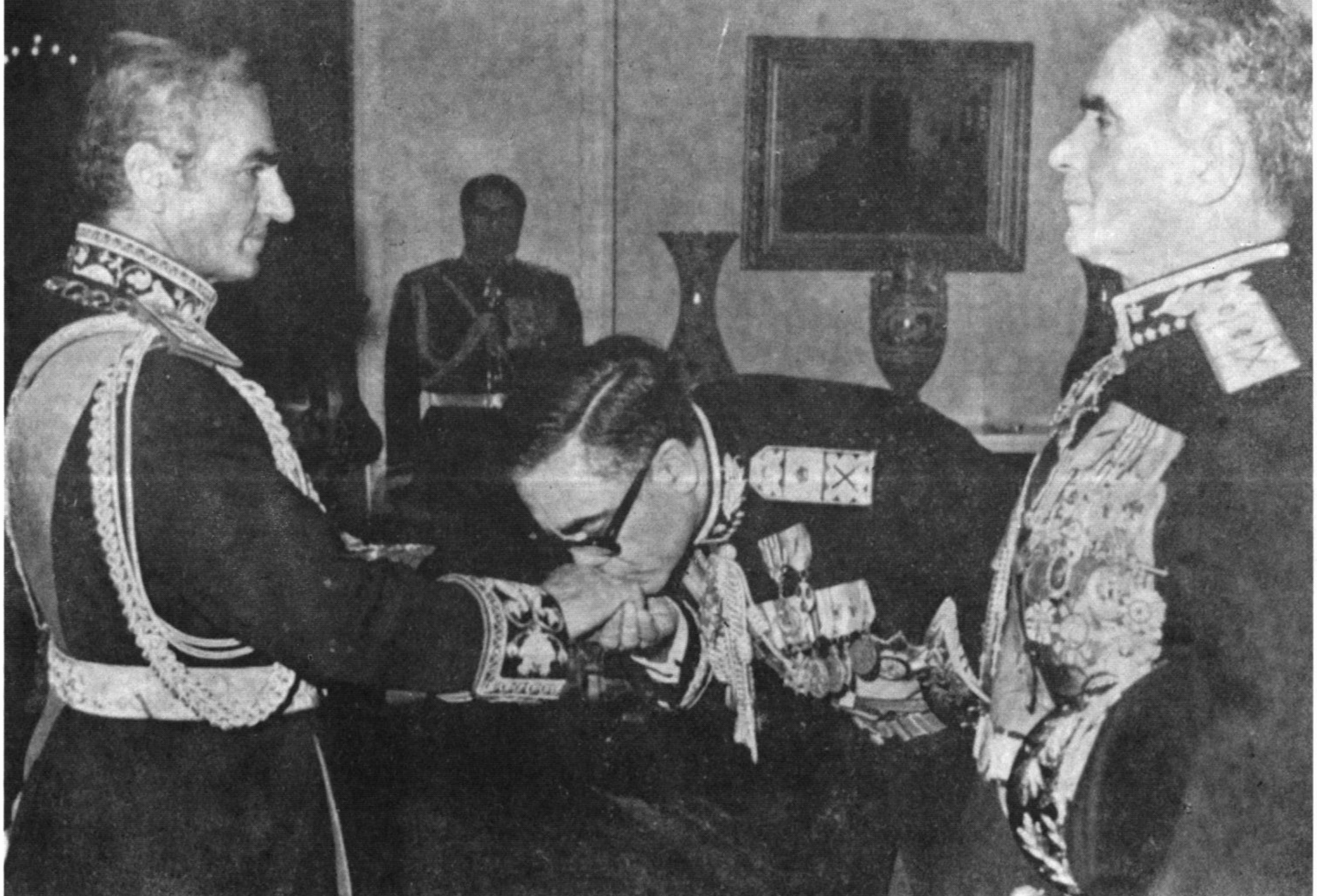




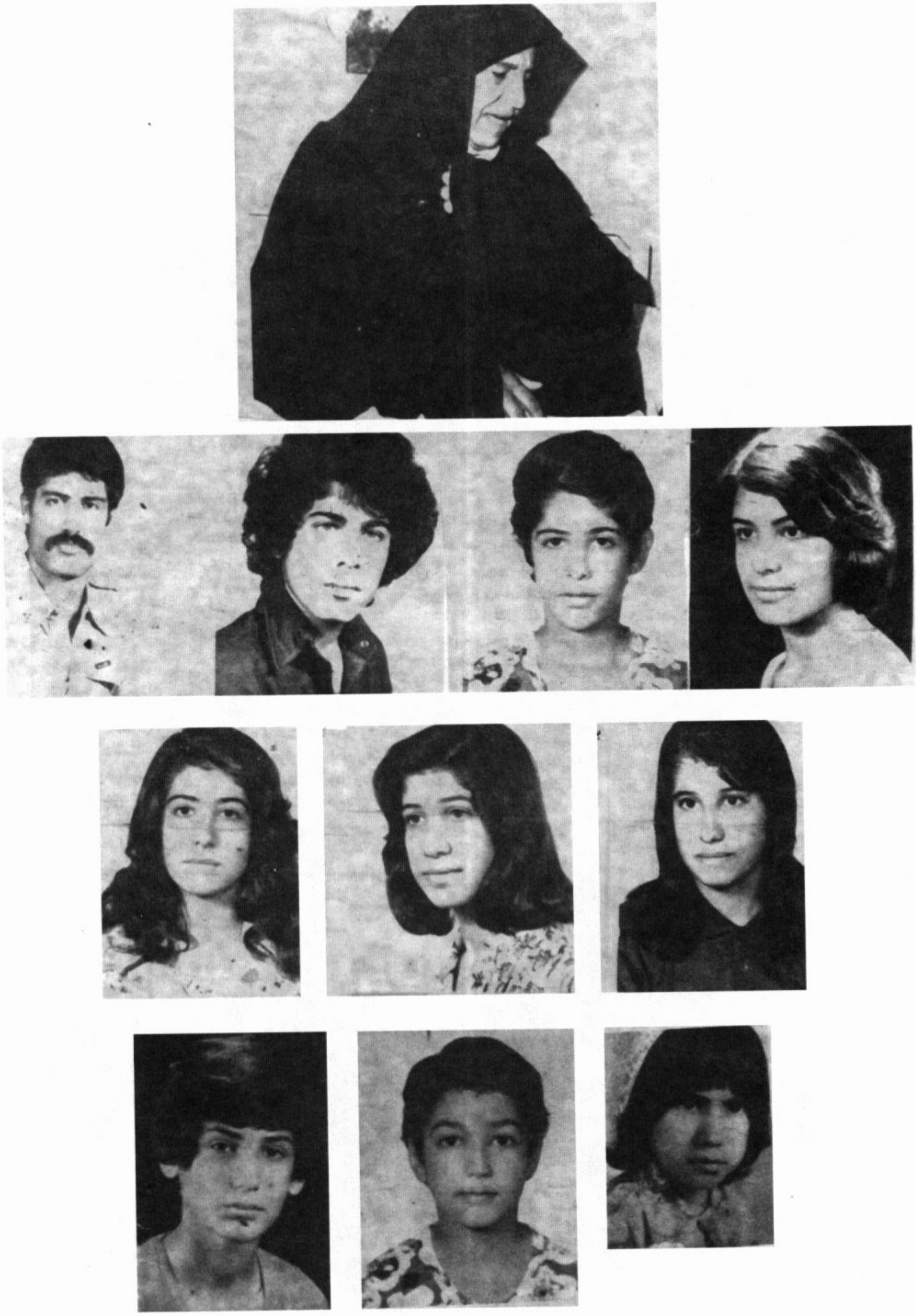
هنگام خروج فرح دیبا همسر شاه (پس از زایمان رضا پهلوی) از زایشگاه ، طیب حاج رضائی چاقو کش و یکه بزن معروف ، خیابان مسیر عبور او را با گل آراسته و یک سینی سکه پهلوی بر سر فرح پاشید .



ارتشبد قره باغی و امیر عباس هویدا .

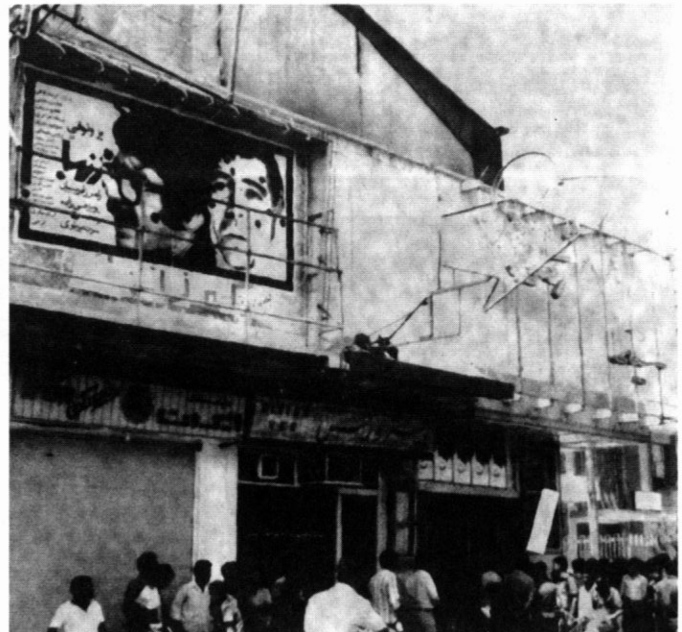


ارتشبد اویسی (روبروی شاه) ارتشبد ازهاری (در حال بوسیدن دست شاه) .



این ۱۰ تن از قربانیان فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان از یک خانواده بودند.

بعضی ها معتقدند که بیش از ۱۰۰۰ نفر در فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان سوخته و از بین رفتند.









هفت قربانی دیگر از فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان .



۴ قربانی از خانواده بذرافکن و ۴ قربانی از خانواده طاهری، سینما رکس آبادان.



۶ قربانی از خانواده سازش بنام های : ناصر ، نادره ، نیّره ، نیلوفر ، ناهید و یک طفل شش ماهه .



جنازه های سوخته و جزغاله شده تماشاچیان فیلم (گوزن ها) در آتش سوزی سینما رکس آبادان .



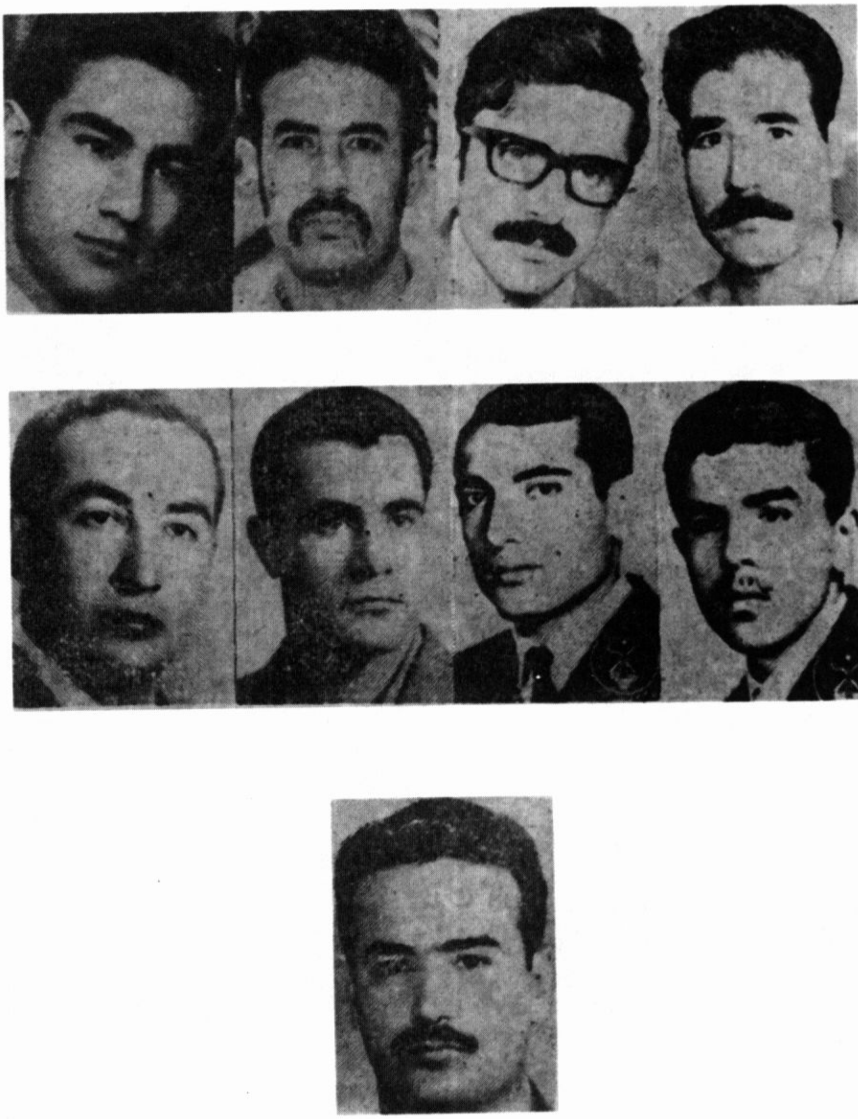
مجسمه رضا شاه در حال سرنگونی .



آقای رضائی و دو تن از فرزندانش در دادگاه نظامی .



۹ تن از مبارزان سیاهکل که همگی اعدام شدند .



۸ تن معروف به گروه جزنی که همگی اعدام شدند .



جانباختگان راه آزادی که امروز نامی از آنها برده نمی شود .



بنیان گذاران یک گروه سیاسی معروف که همگی در راه آزادی جان باختند .



شاه در سفر آمریکا قبل از کنفرانس گوادالوپ.



سران چهار کشور در کنفرانس گوادالوپ



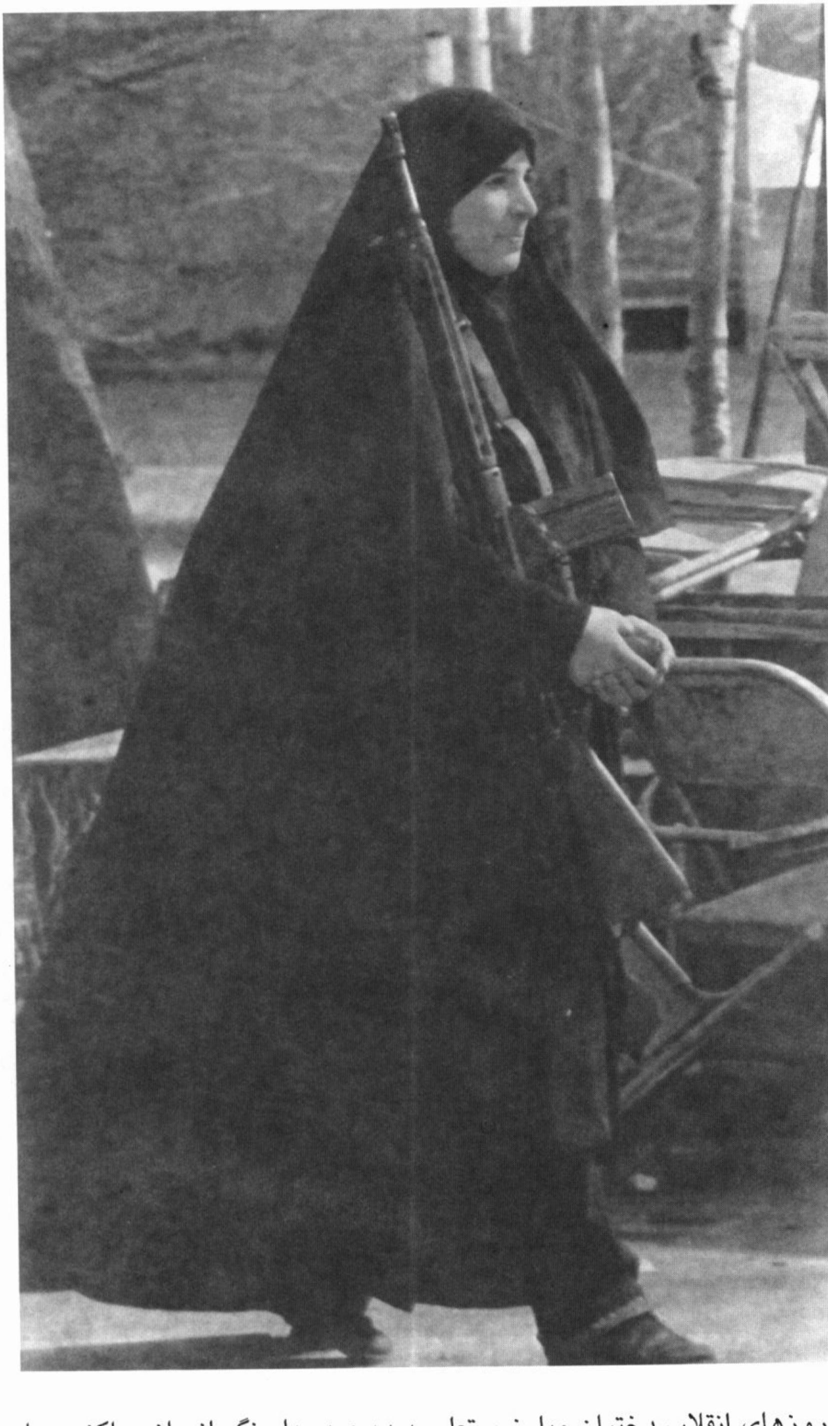
شاه در آخرین لحظات خروج از ایران



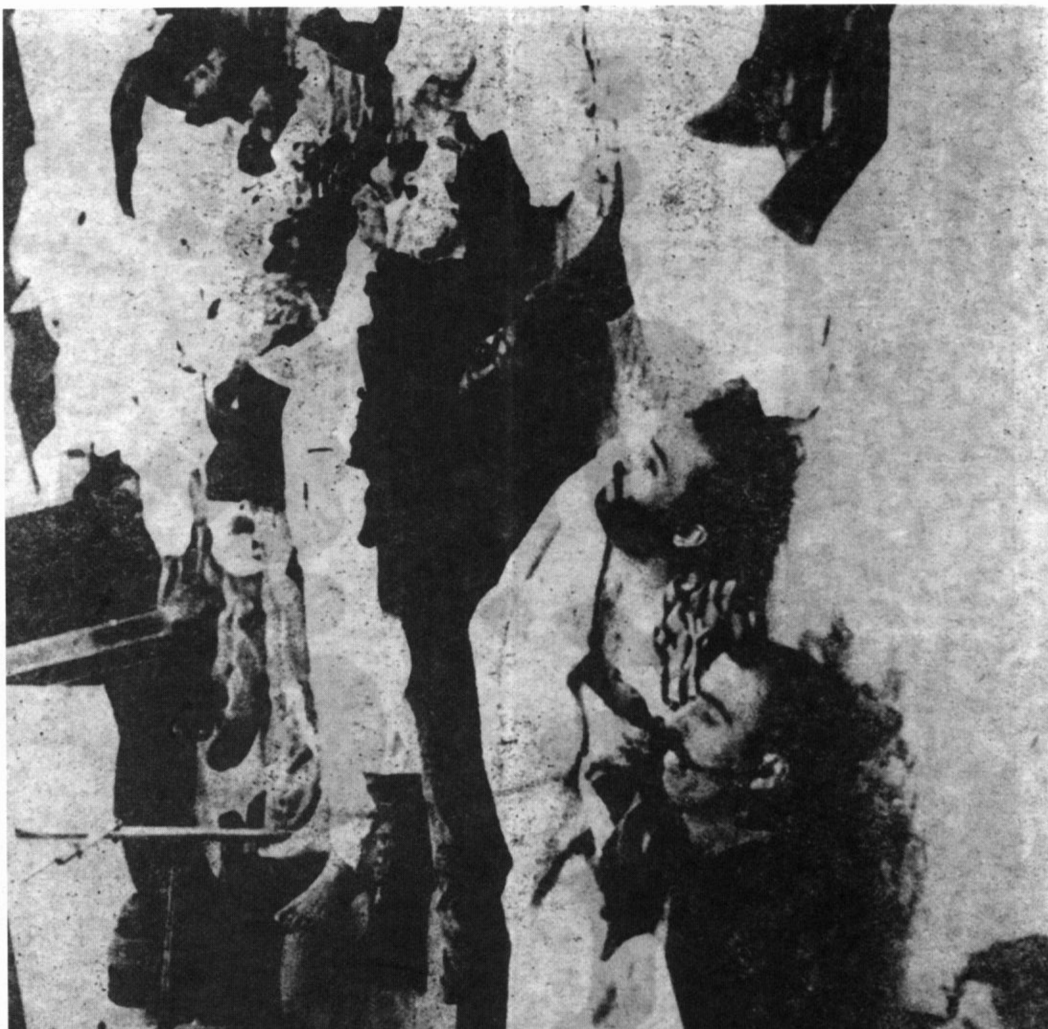
دختران مبارز ، شب و روز در کنار چریک های مسلّح بسر می برند .



یک دختر مسلح در حال نگهبانی .



در روزهای انقلاب دختران مبارز و تعلیم دیده عهده دار نگهبانی از مراکز حساس دولتی بودند .



این عدّه در درگیریهای بین گارد جاویدان و نیروی هوائی به قتل رسیدند .



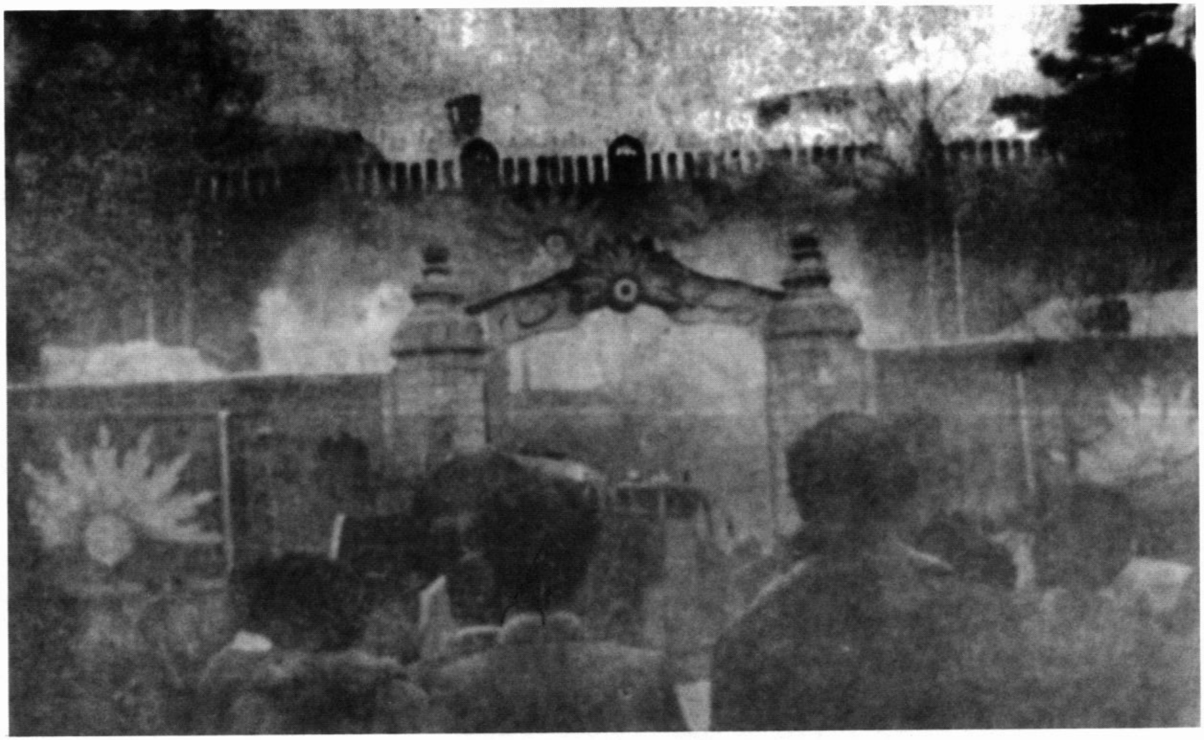
سرلشکر بیگلری با شلیک سه تیر به قلب خود به زندگیش پایان داد. سپهبد بدره ای بدست چریک های مسلّح به قتل رسید.



برای تشویق مردم جهت شرکت در تظاهرات، مهندس بازرگان و اعضـای نـهضت آزادی به آنها پیوستند.



هزاران چریک نقابدار با هویت نامعلوم به پادگان های نظامی پایتخت حمله کردند .



در هجوم افراد مسلّح به دبیرستان نظام (سابق) دهها دانش آموز زیر ۱۶ سال به
قتل رسیده و یا در آتش زنده زنده سوختند .

باسمه تعالی

تاریخ ۲۱/۱۱/۵۸

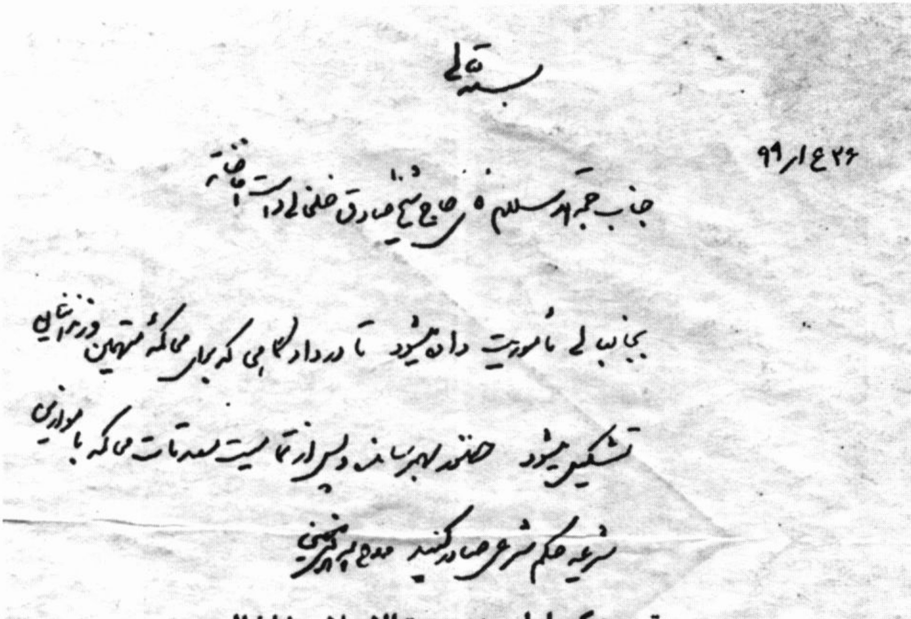
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الطیبین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد فجناب مستطاب عمدة الاعلام وثقة الاسلام آقای شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته وکثر الله امثاله که مدتها عمر شریف خود را در تحصیل علوم شرعیه و معارف اسلامیه صرف نموده اند و به اهل طلاب علم و فضل نائل گردیده اند از قبل حقیر مجازند در تصدی امور حسبیه و شرعیه که تصدی آن در عصر غیبت ولی امر عجل الله فرجه الشریف

~~[illegible]~~

و نیز جناب ایشان مجازند در اخذ وجوهات [illegible] سهم مبارک امام علیه السلام و صرف [illegible] ثلث آن را در ترویج دیانت مقدسه و ایصال دو ثلث دیگر را نزد حقیر برای صرف در حوزه های علمیه و اوصیه ایده الله تعالی بما اوصی به السلف الصالح من ملازمة التقوی والتجنب عن الهوی والتمسک بعروة الاحتیاط فی الدین والدنیا وارجو منه ان لا ینسانی من صالح دعواته والسلام علیه وعلی جمیع اخواننا المؤمنین ورحمة الله وبرکاته بتاریخ ۲۴ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۹۰

روح الله الموسوی الخمینی

آیت الله صادق خلخالی طبق این فرمان از سوی امام خمینی بسمت حاکم شرع انقلاب اسلامی تعیین گردید .



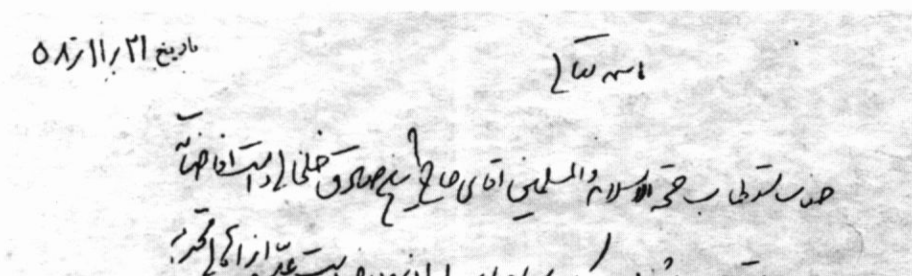
بسمه تعالی

۲۶ ع ۱ / ۹۹

جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته

بجنابعالی ماموریت داده میشود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل میشود حاکم شرع باشند و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنند روح الله الموسوی الخمینی

متن حکم امام به حجت‌الاسلام خلخالی



تاریخ ۲۱/۱۱/۵۸

باسمه تعالی

حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته

برحسب تصویب شورای مرکزی سپاه پاسداران و درخواست عده‌ای از آقایان محترم [illegible]

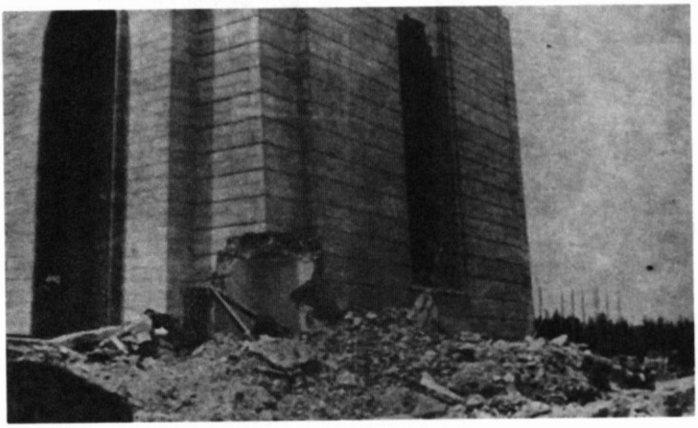
[illegible] لازم است جنابعالی که قاضی شرع می‌باشید برای پاسداران [illegible]

[illegible] و آنچه مصلحت اسلام و مسلمین است

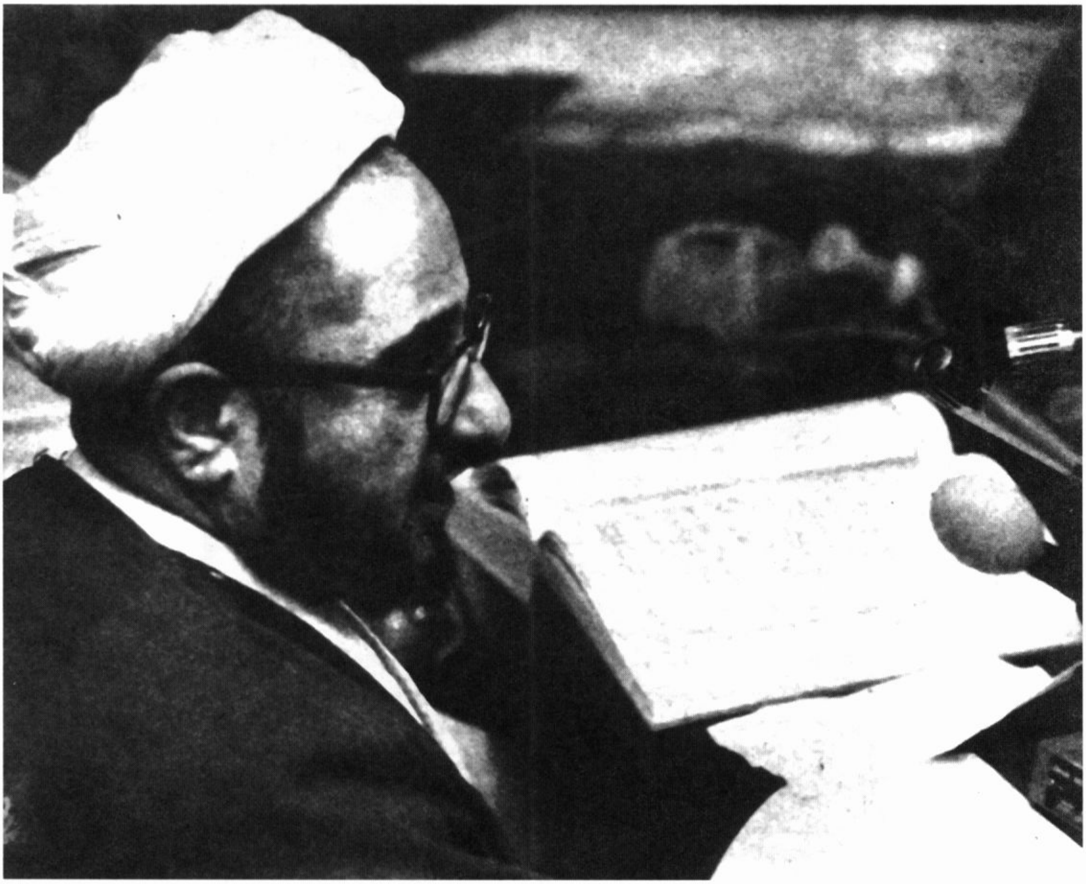
[illegible] والسلام علیکم و رحمة الله حسینعلی منتظری

آیت الله منتظری جانشین امام خمینی نیز طی این حکم از آیت الله صادق خلخالی خواست در راس حاکم شرع قرار گیرد.





بدستور آیت الله خلخالی مقبره رضا شاه را تخریب کردند .



آیت الله صادق خلخالی پس از دریافت فرمان امام خمینی و آیت الله منتظری ، کار رسیدگی به پرونده شخصیت های دوران رژیم شاه را آغاز کرد . گفته می شود ایشان در حدود ۱۰۰۰ حکم اعدام صادر کرده ولی وی این تعداد از اعدام شدگان را با صدور حکم خود مورد تأیید قرار نداد و در مصاحبه ای تعداد احکام صادره از طرف خود را حدود ۴۰۰ نفر اعلام داشت .

بخش ششم

سقوط پادگانها و مراکز نظامی در پایتخت

چگونگی حمله تیپ ۲ آهنین به پادگان نیروی هوائی

...دادگاه انقلاب اسلامی پس از یک وقفه پنج روزه و ملاقات‌های متعدّد اعضای دادگاه با امام حمینی و تعیین دادستان جدید کار خود را آغاز کرد.

در شعبه ۳ دادگاه انقلاب اسلامی شب پنجشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ ماجرای حمله لشکرگارد شاهنشاهی به پادگان آموزشی فرح‌آباد آغازگردید. در این دادگاه برای دوّمین روز متوالی، محاکمه سرتیپ پیاده «فضل‌الله ناظمی» فرمانده تیپ ۲ آهنین گارد شاهنشاهی جریان یافت و دادگاه پس از سه ساعت رسیدگی به عنوان تنفس تعطیل شد.

در آغاز جلسه، ابتدا نماینده دادستان خلاصه‌ای از کیفر خواست قرائت کرد براساس کیفر خواست سرتیپ فضل‌الله ناظمی متّهم بود محاربه با خدا و رسول‌خدا و مردم و شرکت در سرکوب قیام مردم و پرسنل نیروی هوائی در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و اقدام برای تحکیم قدرت رژیم پهلوی.

در این جلسه سرتیپ ناظمی ابتدا اتهامات وارده را ردّ کرد و گفت: شهود با

وی غرض‌ورزی کرده‌اند.

او از رئیس دادگاه تقاضا کرد مدارکی را دال بر بی‌گناهی او و نیز استشهادهایی که به نفع وی تهیه شده و بزودی خواهد رسید، مورد توجّه قرار دهد. وی گفت: یکی از افسران که علیه وی شهادت داده بیماری روانی دارد مدارک آن در بیمارستانها وجود دارد.» و درخواست کرد فرصت مناسبی داده شود که این مدارک برسد و مورد توجّه قرار گیرد.

رئیس دادگاه گفت: ما برای احقاق حقهٔ ملّت و به دستور امام در این جا گرد آمده‌ایم و بررسی می‌کنیم که اگر لازم شود دستور تکمیل پرونده و گرفتن مدارک را می‌دهیم.

ناظمی گفت: من در جریان انقلاب تلاشهای در جهت نزدیکی به جنبش کرده‌ام و قرار شد بوسیله گروهبان اخوان در مسجد مسلم‌بن‌عقیل یک قرار تماس برای من با آیت‌الله‌عظمی خمینی گرفته شود من از شما می‌خواهم او را احضار کنید.تا جواب بدهد. مسئول بی‌سیم من می‌تواند شهادت بدهد که من در سرکوبی ۲۱ شهریور ۱۳۵۷ شریک نبوده‌ام. قبلاً دو واحد از نیروی تحت فرماندهی من به پادگان فرح‌آباد اعزام شدند که مسئولیت مستقیم آن به عهده فرماندهان گردان بود. قرار بر این شد این واحدها در اختیار تیمسار کمپانی قرار بگیرد ولی این دو واحد قبل از آنکه به پادگان برسند با مقاومت مردم و پرسنل نیروی هوائی قرار گرفته و عقب‌نشینی کردند.

من در ساعت ۱۲ وارد منطفه درگیری شدم که قبل از آن افراد عقب‌نشینی کرده بودند. من نه در کلانتری و نه در پادگان مسئولیتی نداشتم و فرماندهی عملیات یا سرپرستی یا هیچ مسئولیت دیگری نه در کلانتری تهران‌نو و نه در سرکوب قیام نیروی هوائی نداشتم.

من سه گزارش نوشته‌ام تحقیق کنید و استشهاد محلی نمائید حقیقت ماجرا روشن می‌شود.»

سرتیپ ناظمی به دفاع از خود چنین ادامه داد: مورد تعداد سربازان هنگ و دخالت در سرکوب و تأخیر در وفاداری را ردّ می‌کنم. من نه تنها در اعلام وفاداری تأخیر نکرده‌ام بلکه یک روز قبل به دنبال حوادثی که بوسیله افراد تیپ من روی داده بود با همه افسران با ملت اعلام همبستگی کردیم و اعلام همبستگی ما قبل از اعلام بی‌طرفی ارتش بود.»

رئیس دادگاه پرسید: آقای ناظمی آیا صورت جلسه‌ای در مورد همبستگی شما تنظیم شده است؟

ناظمی اظهار داشت: خیر، عده‌ای اوّل اعتراض و مخالفت کردند، زیرا ریسک بزرگی می‌کردیم ولی بهر حال قانع شدند.»

رئیس دادگاه گفت: بهر حال وقتی شما اعلام همبستگی کردید که دیگر همه شما حتّی مخالفان هم متوجّه شده بودند که مقاومت بی‌فایده است.

ناظمی اظهار داشت: ما نمی‌دانستیم اوضاع چگونه خواهد شد ولی از اینکه افراد ما نیروی هوائی را به گلوله بسته بودند ناراحت بودیم.»

رئیس دادگاه از ناظمی سئوال کرد: نقش شما در جریان ۲۱ بهمن ماه چه بود؟

ناظمی جواب داد: من صبح با هلی‌کوپتر به پادگان آموزشی نیروی هوائی رفتم با تیمسار کمپانی و سرهنگ تاجو جلسه کردیم. من صبح به نیروی هوائی رفتم نه شب.

در مورد تعداد سرباز این قدر که شما می‌گوئید ممکن نیست در بیرون باشد. ما بیش از ۴۰ نفر بیرون نفرستادیم. من نمی‌توانستم اقدامی در جهت رهبری آن‌ها به عمل آورم و تعداد سربازان آن اندازه نبود که یک سرتیپ آنها را رهبری کند. حرفهای «سروان رحمن‌زاده» متناقض است. کسانی که عمل می‌کردند افراد تیپ همدان به فرماندهی «سرهنگ مکری» عمل می‌کردند. ما فقط دویگان پیاده و تانک فرستادیم.»

نماینده دادستان از او پرسید: تیپ شما چهار واحد داشتند، سه گردان زرهی یک گردان توپخانه که فرماندهی آن با سرتیپ ناظمی و معاونتش «سرتیپ فتحی

مقدم» بوده است؟

سرتیپ ناظمی گفت: من فرمانده پادگان بودم نه فرمانده عملیات، مردم رنجدیده به کلمات فرمانده عملیات و غیره حساسیّت پیدا کرده‌اند و همه تقصیرات را به پای ما می‌نویسند، فرمانده پادگان با فرمانده عملیات فرق دارد.»

رئیس دادگاه گفت: فرمانده پادگان ممکن است دستور اجرای عملیات بدهد؟

ناظمی: من به سرهنگ کریمی گفتم با دو واحد تانک به نیروی هوائی برود من روز قبل از ۱۷ شهریور در تهران نبودم.»

رئیس دادگاه: شما اعتراف کرده‌اید که به «سرگردفقیه‌نصیری» دستور عقب‌نشینی داده‌اید.

ناظمی: واحد پیاده مال من است.

رئیس دادگاه: آیا فقیه نصیری زیر نظر شما بود؟

ناظمی: آری و سرهنگ کریمی هم بود ولی سرهنگ کریمی با اختیار کامل رفته بود.»

رئیس دادگاه: چرا شما از مسیر ناشناس به خط عملیات رفتید؟

ناظمی: برای اینکه شناخته نشوم دستور من به «فقیه‌نصیری»مخالف اصولی بوده و باید به این جرم محاکمه شوم من به شهادت افراد تیپ ۲ هرگز دستور خشونت نداده‌ام، من به فرماندار نظامی منطقه یک نرفته‌ام و به «سرهنگ نصیری» دستوری نداده‌ام.»

رئیس دادگاه: چند نفر از افسران و مردم علیه شما شهادت داده‌اند.

ناظمی: من خارج از مأموریت خودم کاری نکرده‌ام. من بعدازظهر وارد کلانتری شدم ولی کاری نکردم چونکه وظیفه من نبود. و در ساعت ۳/۵ تا ۵ بعدازظهر مردم به کلانتری تهران‌نو حمله کردند و افراد کلانتری بعد از مدتی مقاومت تسلیم شدند.»

در این جا شهادت چند تن از افسران و مأموران کلانتری تهران‌نو علیه سرتیپ

ناظمی خوانده شد.

ناظمی با لحن مأیوسانه اظهار داشت: همه حرفهای آنها متناقض است پلیس برای تبرئه خود پرونده‌سازی کرده است. پلیس پرونده‌ساز است کار آنها پرونده‌سازی علیه مقامات عالی است. آنها به تیمسار آنهم به تیمسار گارد حساسیّت دارند از گارد چهره بدی در ذهن مردم پرداخته شده است.»

رئیس دادگاه: کلانتری تهران‌نو و معاون آن شهادت داده‌اند که شما روز ۲۱ بهمن به کلانتری رفته‌اید و عملیات را رهبری می‌کردید» رئیس دادگاه سپس اعترافات رئیس کلانتری را قرائت کرد.

ناظمی پس از کمی سکوت اظهار داشت: «نه دروغ می‌گویند...»

اتهام سرتیپ ناظمی

سرتیپ ناظمی مطابق کیفر خواست متّهم بود به رهبری عملیات که تیپ ۲ لشکر گارد در حمله و سرکوبی افراد نیروی هوائی که پیوستگی خود را با مردم اعلام کرده بودند، شرکت داشته و دستور مقاومت در برابر مهاجمین را به افراد تحت فرماندهی خود صادر کرده است و هم چنین افراد خود و افراد گارد شهربانی را در کلانتری تهران‌نو رهبری می‌کرده و روز ۲۱ بهمن در جریان اشغال کلانتری تهران‌نو فرماندهی عملیات را علیه مهاجمین به عهده گرفته است و سرتیپ ناظمی در دادگاه خود را بی‌گناه دانست و گفت: «مسبب قتل افراد نیروی هوائی «سرهنگ توانا» فرمانده منطقه یک حکومت نظامی و سرلشکر ریاحی بودند.» (۱)

---

۱ - در حالی که سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد به دستور سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی از محل استقرار خود برای یاری رساندن به سرتیپ ناظمی با ده تانک عازم محل ماموریت خود بود، در میدان شهناز (امام حسین فعلی) در محاصره قرار می‌گیرد «طاهر» یکی از اعضای فدائیان خلق و دوست (بانو با اسم مستعار بیتا) در آن لحظه پشت‌بام سینما با چند تن افراد مسلّح که صورت خودشان را پوشانیده بودند موضع گرفته بوده تعریف می‌کرد: افراد مسلّح

نماینده دادستان در جریان محاکمه به دفاع از کیفر خواست برخاست و گفت: قرار بود سرتیپ ناظمی به همراه ۱۲۰۰ نفر از افراد خود و تعداد زیادی با تانک به پادگان آموزشی فرح‌آباد حمله کند ولی به علّت کشته شدن سرلشکر ریاحی، فرمانده لشکر گارد ناظمی موفق به این کشتار نشد.

دادستان پس از قرائت گواهی چندتن که از نظامیان بودند، به گواهی سرگرد «مهدوی‌پور» پرداخت، وی گفته بود: در حمله گارد به نیروی هوائی که رهبری عملیات را ناظمی برعهده داشت، ۱۹ نفر در داخل پادگان کشته شدند، سرتیپ ناظمی بعدازظهر روز ۲۱ بهمن در فاصله ساعت ۳/۵ تا چهارونیم به کلانتری آمد و دستور مقاومت داد ولی رئیس کلانتری به او گفت، مقاومت بی‌فایده است تسلیم شوید اما سرتیپ ناظمی قبول نکرد. ما بالاخره از یک سوراخ فرار کردیم و کلانتری تسلیم شد.

سرتیپ ناظمی اعتراض کرد: قبول ندارم اگر تسلیم شدند چگونه از سوراخ فرار کردند. من از آن مسیر تهران‌نو می‌گذشتم فکر نمی‌کردم درگیر شویم ولی تیراندازی که شد، دو همراه من کشته شدند و من مجبور شدم لباسم را عوض کنم و فراری شوم، تلفن‌های ما اغلب کار نمی‌کرد.»

رئیس دادگاه پرسید: شما می‌توانستید خودتان را نجات بدهید چرا فرار نکردید؟

متّهم: من می‌بایست با تیمسار کمپانی ملاقات کنم او برای سرکوب نیروی هوائی، واحد تانک خواسته بود، کمپانی گفت به سرلشکر ریاحی تلفن کن و بگو از لشکر بفرستد. و من صبح روز ۲۱ بهمن همبستگی اعلام کردم.»

رئیس دادگاه پرسید: شما از تشکیل شورای عالی فرماندهان خبر داشتید؟

که کنار من سنگر گرفته بودند (به نظر بیگانه می‌آمدند) با پرتاب چند کوکتل مولوتف، تانک حامل سرلشکر ریاحی را به آتش کشیدند، وقتی او از تانک خارج می‌شد، هدف رگبار یوزی آنها قرار گرفت و کشته شد.

متّهم: من از تشکیل شورا خبر نداشتم و می‌دانستم که سرلشکر سلیمیان به جای ریاحی که در میدان شهناز (سابق) کشته شده بود آمده، دو واحد از افسریه بیرون رفت ولی واحدهای تانک از تیپ همدان آمده بودند ما صبح روز ۲۲ بهمن اعلام همبستگی کردیم و ارتش ساعت دو بعدازظهر اعلام بی‌طرفی کرد. سرتیپ فتحی مقدم گفت: صورت جلسه اعلام همبستگی را پاره کنید ما ریسک کردیم و ریسک خطرناکی بود.»

رئیس دادگاه: پس همکاران شما همه معتقد بودند که مقاومت بی‌فایده است که اعلام همبستگی کردند؟

ناظمی: سربازان از وقایع روز ۲۱ بهمن ناراحت بودند و همگی حاضر نبودند دیگر بجنگند. ما متوجّه شدیم راه ما با دولت نیست و اعلام همبستگی کردیم»

دادستان: به اظهارات «سرهنگ رنجبر» گوش بدهید: صبح روز ۲۱ بهمن ۱۳۰ الی ۱۴۰ نفر در اطراف نیروی هوائی دستگیر شدند که «سرهنگ توانا» همه را بازداشت کرد. مردم به اطراف نیروی هوائی رفتند. نیروی هوائی به مردم اسلحه داد. از طرف نظامیان بدون هدف تیراندازی می‌شد. در آن روز سرتیپ ناظمی برای فرماندهی مستقیم عوامل خودش آمده بود. سرتیپ ناظمی از عدم همکاری عوامل کلانتری گله کرد و چند بار درخواست کمک نمود ما تذکر می‌دادیم تیمسار مقاومت بی‌فایده است، بهتر است تسلیم شویم. سرتیپ ناظمی از همان ساعت‌های اوّل صبح به کلانتری آمده بود و فرماندهی عملیات را به عهده داشت، هنگامی که می‌گفتیم می‌خواهیم از کلانتری خارج شویم...

در این جا سرتیپ ناظمی گفت: «سرهنگ آذرخو» و «رنجبر» از خود سلب مسئولیت کرده‌اند، چطور می‌شود یک رئیس کلانتری به یک سرتیپ بگوید شما کلانتری را حفظ کنید؟

رئیس دادگاه: دوران حکومت نظامی بود.

سرهنگ رنجبر: پس دلیل وجود شما در کلانتری چه بود؟

ناظمی: طرز صحبت رئیس کلانتری درست نیست.

رئیس دادگاه: اینها گفته‌اند ما از سوارخ کلانتری فرار کردیم، شما چرا این کار را نکردید؟

ناظمی: کسی که تسلیم شود، از سوراخ فرار نمی‌کند سرباز هرگز از سوراخ فرار نمی‌کند، تناقض در گفته‌های آذرخو و رنجبر هست.»

رئیس دادگاه: فکر نمی‌کنید چرا این افراد شما را مسئول معرفی می‌کنند؟

متّهم: برای اینکه رفع مسئولیت کنند، آنها مدتی دیرتر دستگیر شده‌اند و حرفهای خود را هم آهنگ کرده‌اند، آنها توطئه چیده‌اند، برای آنکه من محکوم شوم چون تیمسار گاردم، اگر شهربانی مقاومت نکرده، چگونه فشنگ‌های آنها تمام شد؟ تازه من دستور دادم از فشنگ‌های ذخیره بهر کدام از مأمورین کلانتری ۲۰ فشنگ بدهند، برای حفاظت از خود، اگر بسوی مردم تیراندازی شده چرا کسی به قتل نرسیده؟

رئیس دادگاه: سرگرد «دیانتی» در بازجوئی گفته: از طرف مأموران گارد شهربانی و حکومت نظامی جواب تیراندازی داده می‌شد، در طول این ساعت سرتیپ ناظمی و معاون فرماندار نظامی تقاضای کمک می‌کردند و ما هم از مرکز تقاضای کمک کردیم که بالاخره «سرهنگ نصرتی» از کلانتری مرکز گفت هر طور می‌خواهید عمل کنید.

سرگرد دیانتی گفته: بعضی از افسران را می‌شناختم، از جمله سرتیپ ناظمی، آذرخو و سرهنگ غیور فرماندهان نظامی منطقه را، آنها می‌گفتند باید نیروی هوائی را سرکوب کرد.»

متّهم: در هیچ جا نگفته‌ام من فرمانده عملیات بوده‌ام، اصلاً عقلائی نیست چگونه ممکن است یک افسر برود و فرماندهش بماند. علاوه بر این سرهنگ توانا رئیس ناحیه یک حکومت نظامی بود، نه من، من در مسئولیت فرماندار نظامی دخالت نداشته‌ام. در سرکوب نیروی هوائی، تیپ من فقط یک گردان فرستاده

بود.»

رئیس دادگاه: یکی از افسران شهادت داده که بعد از تیرخوردن «توانا» تیمسار آمد فرماندهی عملیات را به عهده گرفت.

ناظمی: من قبل از پیش آمدن حوادث نزدیک کلانتری تهران‌نو، از کلانتری خارج شده بودم. من با « تاجور » و « تیمسار کمپانی » قرار داشتم و از کلانتری خارج شده بودم قرار بود زودتر کلک شورشیان نیروی هوائی کنده شود. پلیس‌ها همه می‌خواهند خود را معاف کنند، اصولاً همه بالادستی‌ها را مقصر معرفی می‌کنند من یک سرتیپ بودم و فرماندار نظامی نبودم.»

رئیس دادگاه: سرهنگ آذرخو گفته ۱۵۰ گارد شهربانی مأمور منطقه او شده بودند که به دستور شما تیراندازی می‌کردند.»

ناظمی: همه داد سخن از خدمات می‌زنند، فقط دو واحد از تیپ من رفته بود و نه بیشتر اگر این دو واحد مقاومت می‌کردند، چند همافرو عدّه جوان نمی‌توانستند تهران را بگیرند، من چندبار دستور دادم که بسوی مردم تیراندازی نشود. من چندبار خودم گفتم با آیت‌الله عظمی خمینی ملاقات کنم و استوار «محمدخانی» و « اخوان » و « مهرابی » در جریان کارهای انقلابی من بوده‌اند، من می‌خواستم سروان « شهرامیان » و گروهبان یکم مخابرات « موسوی » در دادگاه حاضر شوند، تا ثابت شود چه خدمات ارزنده‌ای به انقلاب کرده‌ام. تیپ آهنین می‌توانست تهران را به خاک و خون بکشد ولی ما نکردیم به ماگفته بودند نیروی هوائی راگوشمالی بدهیم ولی نتوانستیم.»

سوّمین جلسه دادگاه

در جلسه سوّم دادگاه به دستور رئیس دادگاه سرهنگ آذرخو را برای ادای شهادت به دادگاه آوردند. سرهنگ آذرخو افسر امور اداری و فرماندار نظامی در کلانتری تهران‌نو بود، در جایگاه شهود قرار گرفت به قرآن مجید سوگند یاد کرد جز حقیقت چیزی نگوید.

رئیس دادگاه از وی پرسید: در روز ۲۱ بهمن ماه در چه ساعتی در کلانتری تهران‌نو ناظمی را دیده‌اید؟

آذرخو: در ساعت ۹/۳۰ تا ساعت ۱۰ ناظمی فرمانده تیپ ۲ گارد بود. که گردانهای ایشان در نیروی هوائی مستقر بودند و عده‌ای از عوامل ایشان در کلانتری تهران‌نو مستقر بودند و خودش نیز برای فرماندهی عملیات در کلانتری تهران‌نو مستقر بود، سپهبد رحیمی دستور داده بود که پس از آمدن ناظمی مأموریت و عملیات به عهده گارد است... در حدود ساعت ۱۱ گفتند گروهی به طرف کلانتری می‌آیند. از پشت‌بام دیده‌بان گزارش داد که تظاهرکنندگان مسلّح نیستند، آن موقع تیمسار در کلانتری بود. به مأموران گفتیم در داخل جمع شوند و تیمسار گفت در صورتی که مردم حمله کنند شما مقاومت کنید... دقایقی بعد گروه منشعب شدند و به خیابانهای اطراف رفتند تا غروب تیراندازی ادامه داشت، افراد پلیس از ترس جان خود تیراندازی می‌کردند.»

فرار ناظمی از پنجره

رئیس: تا کی درگیری ادامه داشت؟

آذرخو: از ساعت یک بعدازظهر درگیری شدّت پیدا کرد چون به طبقه پائین کلانتری وسایل آتش‌زا پرتاب می‌کردند ما به قسمت فوقانی رفتیم، تیمسار ناظمی در اطاق کلانتری بود، و این درگیری تا ساعت ۳ و یا ۳/۵ ادامه داشت. در ساعت ۳/۵ یا چهار بعدازظهر بود که گفتند تیمسار رفت. پنجره‌ای در اطاق داخل بود که به خانه دیگر متّصل می‌شد. مأموران به من گفتند تیمسار ناظمی از پنجره فرار کرده است. وقتی درگیری شدّت یافت چون دیدم تیراندازی شدّت گرفته است، به عنوان همبستگی پشت‌بام رفتم. پرچم سفیدی را به دست گرفتم و تکان دادم و کلانتری در اختیار رزمندگان مسلّح قرار گرفت. افرادی که تیرخوردند همه از نیروی هوائی بودند، صبح روزی که درگیری خونین بین سربازان گارد و پرسنل نیروی

هوائی در فرح‌آباد روی داد، ارتشبد قره‌باغی به پادگان ما آمد و یک ساعت صحبت کرد او درجه‌داران را تحریک کرد و سه بار به سلامتی شاه پیش فنگ داد!!

پس از پایان سخنان «آذرخو» یکی دیگر از شهود بنام سروان «شهرامیان» فرمانده قرارگاه تیپ ۲ آهنین به عنوان شاهد دیگر به قصد شهادت به نفع سرتیپ ناظمی در جایگاه شهود قرار گرفت پس از ادای سوگند که غیر از حقیقت چیز دیگری نخواهد گفت.

اظهار داشت: من برای تبرئه تیمسار نیامده‌ام من برای کمک به دادگاه عدل اسلامی در این محکمه حاضر شده‌ام.»

از وی خواسته شد لحظاتی که با سرتیپ ناظمی بوده است شرح بدهد. سروان شهرامیان اظهار داشت: در مدّت ۵ ماه خدمتم حتّی یک شب برای متفرق کردن مردم بیرون نرفتم. من روز شنبه ساعت ۶ صبح به پادگان آدم ساعت ۸/۵ بود که قره‌باغی آمد و ما را به مقاومت و پاسداری از قانون اساسی دعوت کرد. ساعت ۱۱ صبح ناظمی اطلاع داد که می‌خواهد به ستاد برود... از پادگان حرکت کردیم دم بلوار که رسیدیم متوجّه موانعی که مردم ایجاد کرده بودند شدیم. از گروه ما سربازی تیراندازی هوائی می‌کرد. ناظمی گفت بگوئید آن سرباز تیراندازی نکند. بالاتر از فروشگاه کورش آمدیم چون مانع ایجاد کرده بودند به یک خیابان فرعی پیچیدیم. از هر طرف بسوی ما گلوله و مواد آتش‌زا می‌بارید که در اثر تیراندازی مردم دو سرباز در دم کشته و یک سرباز زخمی شد. در داخل جیپ خون پر شده بود. به راه خود ادامه دادیم، مقصد ما پادگان فرح‌آباد بود. در مسیر راه به کلانتری تهران‌نو که یک تانک مقابل آن ایستاده بود، برخورد کردیم، بیش از ۱۵ سرباز در آن‌جا نبود به داخل کلانتری رفتیم. دور تیمسار جمع شدند و به او گفتند: تیمسار کمک کنید. تیمسار در جواب گفت: منهم مثل شما هستم کاری از دستم برنمی‌آید. روبروی کلانتری یک ساختمان سیمانی بود که پاسبانها از آن‌جا تیراندازی می‌کردند.»

از وی سئوال شد: چرا به طرف کلانتری رفتید؟ شهرامیان در جواب گفت: برای نجات جانمان بود چون نمی‌توانستیم با موانعی که ایجاد کرده بودند به طرف فرح‌آباد برویم.»

از او سئوال شد: تعقیب و حمله مردم به کلانتری تهران‌نو چگونه بود؟

شهرامیان گفت: مردم از هر طرف کلانتری را محاصره کرده بودند، از افراد ارتش ۱۵ سرباز بیشتر نبود. همه از پاسبانها بودند که تیراندازی می‌کردند... مردم کلانتری را تصرّف کردند، بعد از خلع سلاح مرا همراه چند سرباز به خانه‌ای بردند و چون از بی‌گناهی ما خبر شدند لباس‌های نظامی از تن ما بیرون آوردند و لباس شخصی به ما دادند و از این طریق اجازه دادند تا به خانه خود برگردیم.»

سوّمین شاهد

سرهنگ معزی افسر بازرسی زرهی گارد به عنوان سوّمین شاهد به دادگاه احضار شد، وی در معرفی خود گفت: من افسر زرهی گارد هستم. من قبلاً فرمانده گردان مستقلی بودم که جدیدالتأسیس بود. روز ۲۰ بهمن، صبحگاه که تمام شد. ارتشبدقره‌باغی به میدان صبحگاه آمد، سخنرانی کرد و در مورد پیوستگی ارتش و اینکه می‌خواهند مملکت را تجزیه کنند و ما باید از قانون اساسی پاسداری کنیم، با حرفهایش ما را مأیوس کرد، سربازان و درجه‌داران مکدّر و نگران از سرنوشتی که در انتظارشان است بودند، انتظار داشتیم حرفهای دلگرم‌کننده بگوید، می‌خواستیم بگوید اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به میان مردم بروید و اعلام همبستگی کنید. پس از پایان سخنانش به همراه سرتیپ ناظمی به سمتی دیگر رفتند.»

از سرهنگ معزّی پرسیده شد: از مأموریت روز ۲۰ بهمن خبری داشتید؟ سرهنگ معزّی اظهار بی‌اطلاعی کرد و درباره اعلام همبستگی اظهار داشت: ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن یعنی زودتر از اعلام بی‌طرفی ارتش از

رادیو، ما با نظر سرتیپ ناظمی با مردم اعلام همبستگی کردیم.»

شاهد چهارم

استوار یکم یوسف محمدخانی به عنوان چهارمین شاهد در جایگاه شهود قرار گرفت و به نفع سرتیپ ناظمی شهادت داد. آخرین شاهد، گروهبان یکم مخابرات سیّدحسن موسوی بود، که پس از ادای سوگند به قرآن کریم او نیز به نفع سرتیپ ناظمی شهادت داد.

اعدام سرتیپ ناظمی

پس از ۵ جلسه دادرسی و چهار روز شور و تحقیق پیرامون اتهامات سرتیپ ناظمی سرانجام دادگاه انقلاب اسلامی روز ۱۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ وی را به عنوان مفسدفی‌الارض و محارب با خدا و رسول خدا به اعدام محکوم کرد.

دادسرای انقلاب اسلامی هم چنین دستور مصادره اموال وی به استثنای خانه و لوازم خانه را صادر کرد و حقوق متناسب برای بازماندگان متّهم تعیین نمود. دادرسی و محاکمات سرتیپ ناظمی یکی از طولانی‌ترین دادگاههای انقلاب اسلامی بود که دادگاه پس از تحقیق و بررسی‌های لازم در ۵ جلسه به شهادت شهود که بر له و علیه وی شهادت دادند گوش داد.

بدنبال اعلام رائی محکومیت سرتیپ فضل‌الله ناظمی سخنگوی دادسرای انقلاب تهران در مورد طولانی بودن شور دادگاه به خبرنگاران گفت: شعبه سوّم دادگاه انقلاب عدل اسلامی که به مدّت پنج جلسه دادرسی در مورد پرونده سرتیپ فضل‌الله ناظمی تشکیل جلسه داد، به دلیل زیر بود:

از آنجائی که سرتیپ فضل‌الله ناظمی در دفاعیات خود عنوان کرده بود که در روز ۲۲ بهمن ۵۷ به عنوان اعلام همبستگی با مردم به پرسنل پادگان دستور داده بود تا تسلیم شوند، دادسرای انقلاب اسلامی تهران برای رسیدگی به صحّت و

سقم این ادعا تحقیقات گسترده خود را آغاز کرد و پس از بررسی‌های لازم معلوم شد ادعای نامبرده صحّت نداشته لذا علّت طولانی بودن شور اعضای دادگاه رسیدگی به ادعای نامبرده در چهار روز گذشته بوده است پس از تحقیقات لازم نادرست بودن ادعای وی ثابت شد و شب گذشته (۱٦ اردیبهشت ۱۳۵۸) او را به عنوان مفسدفی‌الارض و محارب با خدا و رسول خدا مجرم شناخت و اعضای دادگاه به اتّفاق آراء، او را به اعدام محکوم کردند. و حکم صبح امروز درباره او به اجرا درآمد.

ارتش بادکنکی ...!!

هنگامی که تأسیسات مسلسل‌سازی در خیابان فرح‌آباد (سابق) بدست افراد مسلّح افتاد مشاهده شد در عرض دو شبانه‌روز، تمامی کلانتری‌ها، پادگانهای نظامی، ساختمان‌های ساواک یکی پس از دیگری تسخیر شد و بدین ترتیب نیروی چریکی بر ارتش نیرومند پیروز شد و این حادثه چنان حیرت همگان را برانگیخت با ناباوری از خود می‌پرسیدند: چرا و چگونه این اتفاق افتاد؟ به قول یک نویسنده ارتشی که شاه مدّعی بود ارتش ایران یکی از نیرومندترین و مجهزترین ارتش جهان است. آن قدر (بادکنکی) بود که در عرض دو روز با همه تانک، توپ، هواپیماها و هلی‌کوپترهای مدرن و مجهزش مانند یک لاستیک پرباد در برابر چریک‌های جوان (فس) کرد و خوابید.

اگر تصوّر شود سقوط ۴۸ ساعته ارتش ایران، نتیجه صرف تصمیم‌گیری یک ژنرال ایرانی (قره‌باغی) و آمریکائی (هایزر) و یا کنفرانس سران چهار کشور بزرگ در (گوادلوپ) بود اشتباه کردیم. سقوط ارتش سابقه داشت و در سوّم

شهریور ۱۳۲۰ نیز وقتی نیروهای شوروی و انگلیس از مرزهای ایران گذشتند نیز ارتش ایران بدون مقاومت تسلیم ارتش‌های مهاجم بیگانه شد و افسرانش از پادگانها فرار کرده و واحدهای خود را بدون سرپرست به امید خدا رها کردند.پس ملاحظه می‌شود سقوط ارتش، داشتن چنین سابقه‌ای و زمینه‌های از آغاز تشکیل از دوران رضاشاه نیز داشت.ارتش ایران با داشتن ۴۰۰ هزار سرباز وظیفه ۱۷ هزار از این جمع در خانه افسران به عنوان گماشته بجای یک نوکر ولی بدون مزد و حقوق خدمت می‌کردند، افسران ارتش طبق ضوابط داشتن یک گماشته را حق خود می‌دانستند اگر افسری نیاز به کار گماشته نداشت گماشته‌اش را به خانه اقوامش برای خدمت می‌فرستاد، در این میان در خانه هایشان حوادثی پیش می آمد که از نوشتن آن معذوریم...

در سالهای بعد از اشغال ایران توسط نیروهائی متّفقین مرحوم حکیم‌الهی کتابی بنام با من به ارتش بیایید، از فجایعی که در درون ارتش وجود داشت پرده برداشت. مرحوم سرلشکر رزم‌آرا می‌خواست او را دستگیر کند که از ایران فرار کرده و به انگلیستان پناهنده شد (وی سالها گوینده رادیو بی.بی.سی بود). دادگاه نظامی او را به خاطر توهین به ارتش غیاباً محکوم به اعدام کرد. بعدها این حکم منتفی شد.

سروان خسرو روزبه کتابی بنام «اطاعت کورکورانه» نوشت در این کتاب روش معمول ارتش را بشدّت مورد انتقاد قرار داد. می‌گفتند نارضایتی سپهبد رزم‌آرا از خسرو روزبه به خاطر همین کتاب بود وی قبلاً به خسرو روزبه علاقه داشت و خیلی سعی کرد روزبه را به ارتش برگرداند. ولی روزبه نمی‌پذیرفت...

بعد از کشف سازمان نظامی حزب توده که گرداننده اصلی آن خسرو روزبه بود ۲۷ تن از افسران عضوء آن سازمان تیرباران شدند و حدود ۶۰۰ افسر از صنف‌های مختلف را به حبس‌های طولانی محکوم کردند. با این قلع و قمع روزبروز فشار، اختناق و زورگوئی در ارتش شاهنشاهی بیشتر شد، و امکان رشد هر گونه تفکّر علمی و سیاسی خارج از چهارچوب اطاعت مطلق و کورکورانه از

بین رفت.

به خاطر دخالت بی‌حدّ و مرز مستشاران امریکائی در تمام امور، و عزّت و احترام فوق‌العاده به آنان در ارتش ایران (وقتی اویسی سرتیپ بود جلو یک گروهبان امریکائی خبردار می‌ایستاد). نظامیان ایرانی به صورت تحقیر شده‌ای درآمدند و آنچه معدودی از نظامیان را رضایتمند نگه می‌داشت، چند مدال، تقدیرنامه، خواربار و سایر مایحتاج با تخفیف و غرور کاذب بود.

ضداطّلاعات ارتش

شایعات حضور ضدّ اطّلاعات از پیراهن تن به نظامیان آن دوران، نزدیکتر بود و عده‌ای بیش از دو نفر از حرف زدن وحشت داشتند.

انضباط خشک و بی‌منطق ارتشی که (چون و چرا ندارد) هزاران چرا در ذهن نظامیان بخصوص تازه واردها بوجود آورد که یارای گفتنش را نداشتند. روحیه خراب و مخفی نظامیان را حتّی، لباس‌های تمیز و اطو کرده، موهای کوتاه، سبیل‌های (آنکادره) و پوطین‌های واکس خورده و براق، مدال‌های رنگ وارنگ جبران نمی‌کرد. باید اعتراف نمود ارتش (رژه‌ای) شاه براستی در رژه رفتن در جلو شاه محشر می‌کرد. هزاران جوان عاشق به مهین و ملّت که بهمین عشق به خدمت سربازی می‌آمدند و همین‌ها بودند که همراه پرسنل کادر ناراضی ارتش با (شاهدوستان) در تب و در جدال دائمی امّا مخفیانه و تقریباً غیرعلنی بودند. در روزگاری که ارتش‌های کشورهای دیگر روزبروز با آخرین تکنیک‌های جنگ و دفاع آشنا می‌شدند، به غیر از معدودی نظامی کار قسمت اعظم پرسنل ارتش شاهنشاهی جمع‌آوری برگ درختان از محوطه پادگانها و حدّاکثر ماهی یک بار تیراندازی تجاوز نمی‌کرد.

ارتش و قیام مردم تبریز

ارتش قبل از سال ۵۶ ارتش بازدیدهای تشریفاتی، مأمورهای تبلیغاتی و درگیر نیروهای ظفار بود. آغاز جنبش مردمی در تبریز در ۲۲ بهمن ۱۳۵۶ نخستین سیلی محکمی بود که ارتش خواب‌آلود را بیدار کرد. روزنامه هائی که با تیتر درشت جریان این حرکت ناگهانی و پیش‌بینی نشده را چاپ کرده بودند، سران ارتش را دچار وحشت و اضطراب نمود، طبق معمول اتهامات متوجّه همسایه شمالی گردید و (ضداطّلاعات) برای تقویت این فکر که (عناصر آشوب‌طلب از مرزهای شمالی آمده‌اند) برنامه تبلیغاتی وسیعی را تدارک دید.

هر روز هفته به ترتیب افسران و کارمندان ارتش دسته‌دسته به جلسات (آگاه‌سازی) دعوت شدند، در حالی که غالباً بی‌تفاوت بودند اسلایدهای رنگی (سازمان ضدّاطّلاعات ارتش) به نمایش درمی‌آمد.

از روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۶ تا ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ اگر چه آرامش به ارتش بازنگشت. امّا ستون فقرات ارتش سالم مانده بود و انضباط سخت هنوز اعمال می‌شد. سربازان هنوز جرأت فرار دسته جمعی نداشتند و هنوز علناً از شاه انتقاد نمی‌شد.

بسیاری از نظامیان همه چیز را باور می‌کردند، اما باور نمی‌کردند که ظرف چندماه ارتش قوی ایران واژگون شود و از هم بپاشد. واقعه خونین ۱۷ شهریور و تبلیغاتی که برای آن شد، بسیاری از نظامیان در وفاداری به شاه دچار تردید و دودلی شدند. بعد از ۱۷ شهریور سخت‌گیری در ارتش بیشتر شد، و متعاقب آن در بعضی قسمت‌های ارتش حقوق‌ها و مزایا به نحو چشم‌گیری افزایش یافت، اما در مقابل این افزایش و مزایا تعداد آماده باش‌ها، و نگبهان‌های پادگانها چند برابر شد.

بعد از ۱۷ شهریور فرماندهای واحدهای لشکر گارد، گارد شاهنشاهی و گارد جاویدان با ترتیب دادن اردوها و تمرینات (کنترل اغتشاشات) سعی در آمادگی

دائمی این واحدها کردند. آموزش (کنترل اغتشاشات) ناگهان ابعاد وسیعی بخود گرفت و در پادگانهای آموزشی بخش اعظم آموزش‌های نظامی را پر کرد.

گسترش تظاهرات ضدّ شاه در تهران رفته‌رفته آن چنان بالا گرفت که علاوه بر واحدهای لشکر گارد با گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی، از نیروهای سایر واحدهای مقیم مرکز نیز استفاده شد و سربازان این واحدها نیز برای سرکوبی به خیابانها اعزام گردیدند.

تجزیه لشکرگارد

درگیریهای خیابانی مدوام، بسیاری از نظامیان را به تنگ آورده بود و بسیاری از زیردستان در برابر فرماندهان نظامی دست به نافرمانی زده و حتّی بسوی آنها تیراندازی کردند که ترور فرمانده لشکر خراسان بوسیله یک افسر وظیفه و ترور جمعی از افسران پادگان لویزان در سالن نهارخوری از آن جمله بود.

آثار نخستین از هم‌پاشیدگی ابتدا در لشکر گارد پیدا شد. بدین ترتیب که گردانهای مستقر در این لشکر را، به یکی از پادگان‌ها تهران فرستادند، تا آن پادگانها را در مقابل خطرات احتمالی تقویت کنند، یا شاید هم بر ارتش نه چندان مورد اعتماد مسلّط گردانند.

بدین ترتیب (لشکر گارد) مرکزیت و یک پارچگی خود را از دست داد و قسمت اعظم آن در سایر پادگانها تعمیم شد و مقدمات از هم‌پاشیدگی آن فراهم گردید. تجزیه (لشکر گارد) را می‌توان نخستین نشانه مهم سقوط ارتش دانست، بعد از این تجزیه، لشکر گارد کارآرائی خود را از دست داد و نیروی تهاجمی‌اش به نحو چشمگیری کاهش یافت و به همین دلیل بود که نتوانست آن طوری که مورد نظر فرماندهان نظامی بود، در کنار افراد شهربانی مردم تهران را سرکوب کند و خود را حفظ نماید، حتّی پادگانهای دیگر پایتخت نیز نتوانست جلو ضعف لشکر گارد را بگیرد و در مقابل یورش چریک‌های مسلّح، آنان را یاری

دهد. این ضعف لشکر گارد در مقابله با نیروهای شورشی، موجب شد دستور داده شود واحدهای این لشکر، هنگام مأموریت در خیابانها و اماکن عمومی، آرم بازوی خود را بکنند تا شناخته نشوند.

پس از آنکه لشکر گارد قابلیت سرکوبی قوای مهاجم را در تهران از دست داد به دستور فرماندهان رده بالا، واحدهای کمکی از شهرها بسوی پایتخت سرازیر شدند یکی از واحدهای مجهز و کاملاً مسلّح برای سرکوبی مخالفین شاه عازم تهران شد، تیپ زرهی همدان بود.

این تیپ حوالی ساعت دو بامداد دوّم آبان ماه ۱۳۵۷ با تجهیزات کامل و مجهز به تانک‌های سریع‌السیر و خودروهای سنگین، وارد پایتخت شد و در ساختمان نوساز پادگان تهران‌پارس، و در جوار (هنگ نوجوانان) اسکان گرفت.

ابتدا قرار بود افراد تیپ همدان موقتاً در اراضی پیرامون پادگان چادر بزنند و فقط افسران آن واحد از اطاق‌های ساختمانهای تازه‌ساز پادگان استفاده کنند. امّا در همان ساعت اولیه بامداد روز ورود تیپ همدان به تهران، فرمانده تیپ اعلام کرد که سربازان او به جای چادر باید در آسایشگاه‌های پادگان تهران‌پارس که هنوز رسماً مورد بهره‌برداری قرار نگرفته بود، اسکان یابند. این آسایشگاه قبلاً به یکی از گردانهای دانش‌آموزی پادگان فرح‌آباد اختصاص یافته بود به همین دلیل اسکان تیپ همدان در این آسایشگاه‌ها با مشکلات مواجه شد و بین افسران درگیری ایجاد گردید و به دستور فرمانده تیپ همدان، سربازان به آسایشگاهها هجوم آورده و آسایشگاهها را در اختیار گرفتند.

استقرار سربازان تیپ همدان در این پادگان این شایعه را قوت بخشید که مامؤریت تیپ همدان کوتاه مدّت نخواهد بود.

پرداخت مزایا

واحدهای مامؤر از شهرها در اوایل ورود به تهران در ازای ۲۴ ساعت

ماموریت در خیابانهای شهر ۲۴ ساعت استراحت می‌کردند. برای تشویق آنها حق ماموریت پرداخت می‌شد. تغییر محیط خدمت نظامی از همدان به تهران مدّت کوتاهی توانست گروهی از پرسنل تیپ همدان را اراضی نگه دارد. آنان در شبانه‌روز سه نوبت به ماموریت اعزام می‌شدند و در بازگشت خود را با خرید از بوفه‌های پادگان و با گردش در شهر با لباسهای غیرنظامی سرگرم می‌کردند.

روز ۱۳ آبان تهران به آتش کشیده شد، صدها سینما، فروشگاه بزرگ، کافه رستوران و اماکن عمومی طعمه حریق گردید. پادگانها، انبارهای البسه و خواربار مراکز نظامی توسط عده‌ای از مهاجمین به غارت رفت... آن شب سربازان با خودروها عازم خیابانها شدند. اکنون اسلحه بدست مردم افتاده بود و مردم خود را آماده مبارزه با ارتش کرده بودند، آنها که اسلحه نداشتند با سنگ پاره، آجر، چوب و چماق با سربازان به مقابله پرداختند.

صبح روز بعد وقتی سربازان از مأموریت شبانه بازگشتند، سر و صورتشان بر اثر اصابت سنگ و پاره اجر زخمی شده و از پیشانیشان خون جاری بود. در حالی که آنشب سربازان به دستور افسران دست به تیراندازی زدند نه بسوی جمعیت بلکه به هوا.

از فردای آن روز فرار سربازان از پادگانها شروع شد مرحوم آیت‌الله شریعتمداری طی اعلامیه از نظامیان خواست از شلیک بروی مردم خودداری کرده و از پادگانها فرار کنند. این اعلامیه به در و دیوار پادگانها و کوچه‌ها توسط عده‌ای چسبانده می‌شد.

فرار سربازان لغو کامل مرخصی‌ها را بدنبال داشت و این مورد نیز نارضایتی سربازان را دو چندان کرد انقضای خدمت سربازان قدیمی از یک سو، فرار سربازان در حین خدمت از سوی دیگر، ارتش را با کمبود پرسنل وظیفه که ۶۰ درصد پرسنل ارتش را تشکیل می‌داد مواجه ساخت و ضربه محکم دیگری بر پیکره ارتش و در جهت سقوط آن فرود آورد.

تا آبان ماه ۱۳۵۷ بیشتر شکافهای ارتش بین پرسنل نیروی زمینی که مستقیماً

در درگیری با مردم شرکت داشتند، ایجاد شد.

موج مخالفت سپس به نیروی هوائی کشیده شد و رفته‌رفته موج مخالفت که ابتدا به صورت راه‌پیمائی در محوطه و اطراف پایگاههای هوائی بود، بالا گرفت و منجر به رژه پرسنل هوائی از مقابل (امام خمینی) شد. عکس استثنائی این رژه را روزنامه (کیهان) چاپ کرد و همان روز «ارتشبد قره‌باغی» با صدور اعلامیه در مقام رئیس ستاد کلّ ارتش رژه پرسنل نیروی هوائی را تکذیب کرد و این عکس کیهان را (مونتاژ) نامید!

همسوئی پرسنل نیروی هوائی با گروههای مسلّح بیشتر مردم را به مقاومت و مبارزه ترغیب می‌کرد. در این هنگام یک گردان تانک از تیپ سنندج (با ۱۳ تانک سبک و سنگین) برای سرکوبی مبارزان پایتخت روانه تهران شدند اما در نزدیکی همدان با مقاومت مردم و راهبندان، تانک‌ها متوقف گردیده و در همان شهر ماندگار شدند.

صبح ۲۱ بهمن تیمسار کمپانی به اتفاق «سرهنگ تاجور» و سرتیپ «ناظمی» در پادگان آموزش نیروی هوائی جلسه کردند و پس از این جلسه ۴۰۰ نفر از نظامیان لشکر گارد برای مقابله با انقلابیون اعزام شدند. و چون این تعداد کافی نبود، افراد تیپ زرهی همدان به فرماندهی «سرهنگ مکری» نیز وارد عمل شدند. این نیرو را سه گردان زرهی و یک گردان تانک به فرماندهی سرتیپ ناظمی و معاونت سرتیپ «فتحی‌مقدم» فرمانده تیپ زرهی همدان پشتیبانی می‌کردند. در همین حین سرتیپ ناظمی فرمانده تیپ ۲ آهنین گارد شاهنشاهی، از مسیر ناشناس به خط عملیات رفت و با فرماندهان رده پائین تماس گرفت.

آن روز کلانتری تهران‌نو پس از یک ساعت ونیم مبارزه و مقاومت در ساعت ۵ بعدازظهر ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ سقوط کرد و بدنبال آن تمام مراکز انتظامی یکی پس از دیگری بدست چریک‌های مسلّح افتاد. سقوط مراکز انتظامی و کلانتری از یک سو و پیوستن پرسنل نیروی هوائی به مهاجمین از سوی دیگر، واحدهای لشکر

گارد، گارد شاهنشاهی و گارد جاویدان (که ظاهراً از پشتیبانان اصلی شاه بودند) بشدت تضعیف کرد.

بعدازظهر روز ۲۱ بهمن «تیمسار کمپانی» با سرتیپ ناظمی تماس گرفت به او گفت که از سرلشکر ریاحی تلفنی درخواست کمک بکنند.

اما دیر شده بود، سرلشکر ریاحی از طرف سپهبد بدره‌ای با ده تانک مامؤریت یافت که برای تقویت پادگان قصرفیروزه عازم آن نقطه شود. وقتی سرلشکر ریاحی به میدان فوزیه (امام حسین فعلی) رسید، انقلابیون سدّراه او شدند پس از آنکه کوکتل‌مولوتفی بسوی تانکی که ریاحی در داخلش بود انداخته شد. او از جایگاه تانک بیرون آمد و بدست یک تیرانداز مستقر در پشت بام سینما به قتل رسید...

فرار سربازان

صبح روز ۲۱ بهمن تعداد ۱۳۰ الی ۱۴۰ نفر از مهاجمین در اطراف پادگان نیروی هوائی بوسیله سرهنگ توانا دستگیر شدند، دستگیری این افراد سبب خشم جمعیت شد مردم بدون توجّه به خطری که آنها را تهدید می‌کرد، اطراف پادگان را به محاصره درآوردند.

سربازان متوجّه شدند، جنگ بیهوده‌ای را ادامه می‌دهند با دستور تیراندازی مستقیم بروی مهاجمین اجتناب کرده بیشترشان به هوا شلیک می‌کردند، و آنان که دل و جرئتی بیشتر داشتند در اوّلین فرصت با اسلحه همراه خود از پادگان گریخته و به میان مردم رفتند و مردم لباس‌های آنها را تغییر داده و در میان خود پنهان ساختند...

از همان لحظه‌ای که در اسلحه‌خانه‌های پادگان نیروی هوائی بروی مردم باز شد، نخستین آثار پیروزی انقلابیون هویدا گشت. مردم مسلّح با کمک پرسنل نیروی هوائی داخل پادگان، سربازان گارد را به محاصره گرفتند جنگ شدیدی

درگرفت، سرتیپ ناظمی از مأمورین فرماندار نظامی و گارد شهربانی که در کلانتری‌ها مستقر بودند تقاضای کمک کرد، اما مراکز آنان بدست انقلابیون افتاده بود و امکان کمک نبود. گفته می‌شد که به تیپ آهنین گارد شاهنشاهی و گارد جاویدان دستور سرکوبی شورشیان نیروی هوائی داده شده بود امّا محاسبات اشتباه درآمد و سرکوبی شورشیان نیروی هوائی به انجام نرسید بلکه منجر به سقوط ارتش شاه شد...

سقوط پادگانها و مراکز سازمانهای دولتی

سقوط پادگان باغشاه

سقوط پادگان باغشاه (سابق) را یکی از دوستان که از آغاز حمله به این پادگان شاهد و ناظر بوده، چنین شرح می‌دهد: «...حوالی ساعت دو بعدازظهر بود که شایعه پخش اسلحه در آن اطراف دهن به دهن می‌گشت طولی نکشید افراد مسلّح که عده‌ای از آنان صورت خود را پوشانده بودند که شناخته نشوند با عده‌ای از مردم بسوی پادگان روی آوردند. ساعت دوبعدازظهر هنوز در پادگان به روی مهاجمین بسته بود، هلیکوپتری در محوطه پادگان فرود آمد. بیش از ده دقیقه طول نکشید از آنجا بلند شد و پادگان را ترک کرد.

پس از آن مهاجمین به سوی پادگان یورش آوردند و سعی می‌کردند از روی نرده‌های پادگان بگذرند و خود را به داخل پادگان برسانند. اما با گریزهای متناوب خود در صف‌های عقب دلهره ایجاد می‌کردند. حوالی ساعت دو و پانزده دقیقه هلیکوپتر دیگری در باغشاه فرود آمد این یکی مدتی بیشتر در پادگان توقف

کرد. هنوز در پادگان بروی مردم گشوده نشده بود. این بار گروه‌های از مهاجمین به طرف در دبیرستان نظام که مرکز فرهنگی بشمار می‌رفت متوجّه شدند با هجوم عده زیادی افراد مسلّح و عادی که سرپرستی آنها را شخصی بنام «مظفر رشیدی» به عهده داشت، جنگ بین مدافین و مهاجمین آغاز شد و کوچه‌های خیابان اطراف سی متری (سابق) از حشمت‌الدوله (آذربایجان فعلی) تا پاستور جوانان به ساختن کوکتل‌مولوتف مشغول بودند. افراد مسلّح نیز به تیراندازی شدّت بخشیدند. در این هنگام عده‌ای افراد مسلّح به مهاجمین پیوسته پشت درخت‌های موضوع گرفتند. گروههائی از افراد مسلّح بر پشت بام‌های مقابل دبیرستان نظام موضع گرفته و بداخل دبیرستان تیراندازی می‌کردند. یک گروه حدود سی نفر که بیشترشان صورت خود را پوشانده بودند از خیابان کیوان به در پشتی دبیرستان نظام حمله کرده و با کوکتل‌مولوتف آنجا را به آتش کشیدند. در این موقع یک (ریو) از اموال غارتی شهربانی پر از افراد مسلّح به میدان پاستور رسیدند و سرنشینان در پناه اتومبیل‌ها بسوی دبیرستان آتش گشودند.

ساعت سه و ربع گروه «مظفر رشیدی» سنگرها خود را از چهارراه حشمت‌الدوله به میدان پاستور انتقال دادند. شدیدترین تیراندازی‌ها در این لحظه درگرفت. ساعت ۳/۲۰ دقیقه اوّلین زره‌پوش به شماره ۲۹۲۴ متعلق به گردانهای وابسته به فدائیان خلق به میدان پاستور رسید و با سلاح قدرتمند خود دیوارهای دبیرستان نظام را مورد حمله قرار داد. در این لحظه یک قبضه خمپاره توسط گروه فدائیان خلق وارد صحنه شد و چند خمپاره پشت سرهم بداخل دبیرستان روانه کرد. اکنون مهاجمین درها را تخریب کرده و داخل دبیرستان نظام شدند. در این موقع خبر آوردند چند قبضه تیربار وارد صحنه شده است، ۳۰ دانش‌آموز دبیرستان نظام به شدّت زخمی شده و داخل راهروها پراکنده بودند و کسی به فکر این زخمی‌ها نبود، ساختمان توسط مهاجمین مسلّح به آتش کشیده شد و دانش‌آموزان به هر سو روی می‌آوردند که خود را از صحنه آتش‌سوزی که داشت گسترش پیدا می‌کرد، نجات بدهند. بعدها گفتند در این درگیری منجر به آتش‌سوزی ۲۰

دانش‌آموز ۱۳ الی ۱٦ ساله زنده زنده در آتش سوختند.

حادثه اسفناک دبیرستان نظام که مرکز فرهنگی بود و بیش ۶ قضبه تفنگ معمولی آنهم برای نگهبانی نداشت، جریان حمله به مسجّد فیضیه قم را در خاطره‌ها زنده کرد.

ساعت چهار و چهل دقیقه مهاجمین مسلّح اعلام کردند دبیرستان نظام فتح شده است، پس از این خبر مردم با رهنمایی «مظفر رشیدی» برای غارت به داخل ساختمان دبیرستان نظام هجوم آوردند، اما بر اثر گاز اشک‌آور از سوی اشغالگران مسلّح از داخل دبیرستان نظام، جمعیت چند صد نفری رشیدی عقب نشستند.

پرستار یکی از آمبولانس‌ها می‌گفت: آمبولانسی که در آن جا مامؤر بود ۲۷ زخمی از دانش‌آموزان را به بیمارستان امام خمینی حمل کرده و از این عده چهار نفرشان در بین راه جان سپردند».

اکنون ده دقیقه به ساعت پنج باقی بود. دانش‌آموزان دبیرستان نظام گروه گروه از داخل ساختما در حال سوختن خارج می‌شدند. یکی از آنها که طفل ۱۴ ساله بود بشدّت گریه می‌کرد، نشانه جرح و ضرب شدید در بدن او دیده می‌شد و دستش را با پارچه‌ای به گردنش آویخته بود.

شعله‌های آتش دبیرستان نظام جان می‌گرفت و بالا می‌کشید. پنج دقیقه به ساعت پنج باقی بود مسجّل شد که دبیرستان نظام فتح شده است. اما تیراندازی ادامه داشت، این بار گردانهای منظم و مسلّح ناشناس به سوی پادگان باغشاه (حرّ امروز) آتش گشودند تا کار این پادگان را یکسره کنند، در همین هنگام خبر آوردند که پادگان باغشاه هم فتح شد. منتها با ایجاد حریق...»

تسخیر پادگان عباس‌آباد

ساعت دو بعدازظهر روز ۲۱ بهمن مهاجمین مسلّح و غیر مسلّح وارد پادگان عباس‌آباد شدند. مهاجمین تمام اموال موجود از جمله صدها قبضه اسلحه را

صاحب شدند. مسئله‌ای که برای مهاجمین حیرت‌آور بود که متوجّه شدند، موجود زنده‌ای در پادگان وجود نداشت، پرسنل ارتش که در این پادگان خدمت می‌کردند، قبلاً آنجا را ترک کرده بودند. معمولاً مهاجمین که مراکز نظامی را به اشغال خود در می‌آوردند پس از تصرّف به آتش می‌کشیدند. این بار سربازخانه را آتش نزدند آنها به تمامی قسمت‌های پادگان سرکشی کردند تا اینکه به انتهای پادگان رسیدند که اسلحه‌خانه در آنجا قرار داشت ابتدا اسلحه‌های مستعمل و تفنگ‌های قدیمی به غنیمت گرفته شد. آنگاه گروهها جعبه‌هائی راکه اسلحه‌های نو و تازه در آن قرار داشت شکستند و هر چه اسلحه بود با خود بردند، در اشغال پادگان عباس‌آباد تمام اموال موجود در انبارها نیز به غارت رفت. بیشتر کسانی که با خود اسلحه بردند، به علت عدم آشنائی به فنّ استفاده از سلاح، یا نتوانستند با خود فشنگ ببرند، یا فشنگ‌های عوضی بردند. این پادگان تا اوایل شب مورد هجوم و غارت قرار داشت، انبار خواربار، انبار پوشاک، ظروف آشپزخانه و هر آنچه در این سرباز خانه بود به غارت رفت. تا اوایل شب این وضع ادامه داشت ولی از ساعت ۸ به بعد نیروهای مسلّح وابسته به گروههای چپ و راست پادگان را اشغال کرده و از ورود و خروج افراد متفرقه جلوگیری به عمل آوردند.

سقوط پادگان جی

پادگان جی یکی از اوّلین پادگانهای بود که به تصرّف مهاجمین مسلّح درآمد. مهاجمین پس از تصرّف این پادگان به عده‌ای که دست به غارت زده بودند، هشدار دادند که از غارت اموال ارتش خودداری کنند، این بیت‌المال است باید آنرا حفظ کنند گروهی دست از غارت کشیدند ولی عده‌ای به این هشدار توجّه نکرده و هر آنچه در این پادگان نظامی اعم از سلاح، مهمات، پوشاک، خواربار، مواد غذایی و اثاثیه به غارت بردند، با تمام این اوضاع و احوال پادگان نظامی جی سقوط کرد.

ساعت ۹/۵ شب، در شرایطی که از رادیو و تلویزیون پیروزی ملت ایران اعلام می‌شد ناکهان صدای انفجار مهیبی به گوش رسید مردم اطراف پادگان جی وحشت‌زده از خانه‌ها بیرون ریختند. بعد از این انفجار، دیگر صدای انفجار به گوش نرسید تا اینکه ساعت ۱/۲۰ بامداد به مأموران آتش‌نشانی گزارش رسید که صدای انفجار پیاپی از پادگان جی بگوش می‌رسد. در این موقع از رادیو ایران برای خاموش کردن حریق پادگان جی درخواست کمک شد. وقتی مأمورین آتش‌نشانی به محل حریق رسیدند، متوجّه شدند یک انبار مهمات پادگان جی طعمه حریق شده است و صدای مهیب انفجارهای پیاپی از آنجا به گوش می‌رسد. مأمورین آتش‌نشانی برای اطفای حریق اقدامات خود را آغاز کردند و به مردمی که جلو پادگان جمع شده بودند، گفته شد به خانه‌های خود برگردند. حریق هر لحظه رو به گسترش بود تا جنگل پادگان جی آتش گرفت. بدنبال این حریق و احتمال سرایت آن به اطراف عده‌ای از ساکنین اطراف خانه‌های خود را تخلیه کردند، سرانجام حریق مهار شد. و پادگان جی به طور کامل در اختیار گروههای مسلّح قرار گرفت.

حمله به مقبره رضاشاه

از ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن چریک‌های مسلّح پس از درگیری خونین، پاسگاههای ژاندارمری شهر ری و دولت‌آباد را به تصرّف خود درآوردند. از آن پس صدها افراد مسلّح آرامگاه رضاشاه را محاصره کرده و به دهها نظامی مسلّح با بلندگو اخطار کردند که تسلیم شوند، نظامیان برای خروج از آرامگاه نیم ساعت وقت خواستند. چریک‌ها موافقت با این تقاضا را موکول به تحویل اسلحه توسط نظامیان کردند، نظامیان این پیشنهاد را نپذیرفتند. تیراندازی طرفین بسوی یکدیگر شروع شد. چریک‌ها در بالای پشت‌بام بازار، منازل و گلدسته موضع گرفتند. این تیراندازی متقابل شش ساعت ادامه داشت که

سرانجام نظامیان تسلیم شده و از مواضع خود خارج گشته و پس از تحویل سلاحهای خود، آرامگاه را ترک کردند.

در آرامگاه هیچگونه تخریب و غارت اموال موجود صورت نگرفت فرش و اثاثیه گرانبهای مقبره رضاشاه تحویل کمیته انقلاب گردید و عده‌ای از چریک‌های مسلّح در آرامگاه مستقر شدند. در خود آرامگاه ۲۶ نفر کشته و ۵۰ مجروح به بیمارستان فیروزآبادی منتقل شدند که شش نفر از مقتولین نظامی بودند.

سقوط پادگان عشرت‌آباد

ساعت ۱۰ روز ۲۲ بهمن در پی کوشش و نبرد مسلّحانه گروههای چریکی و عده‌ای از مردم تهران، پادگان نظامی عشرت‌آباد سقوط کرد.

در این سلسله عملیات، واحدهای مستقرّ در این پادگان ساعت‌ها در مقابل مهاجمین مسلّح مقاومت کردند ولی سرانجام تسلیم شدند. مهاجمین مسلّح با حمایت جمعیت از نردها بالا رفته و داخل سربازخانه شدند. پس از تیراندازیهای شدید متقابل، نظامیان در حالی که بدون افسر و فرمانده بودند دست از مقاومت کشیده و تسلیم شدند: آنگاه سیل مهاجمین به سوی ساختمانها سرازیر گردید و در مدّت بسیار کوتاه اسلحه، مهمات، اموال و اثاثیه پادگان بدست مهاجمین افتاد. مهاجمین یک ضلع پادگان عشرت‌آباد را پس از غارت به آتش کشیدند. ساعت ۱۲ اشغال پادگان عشرت‌آباد پایان یافت. و چریک‌ها این پادگان را در اختیار خود گرفته و در آنجا مستقر شدند.

اشغال ستاد ژاندارمری

ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن افراد مسلّح به ستاد ژاندارمری حمله کردند، نظامیان بدون مقاومت درهای اسلحه‌خانه را باز کرده و سلاحها را بین

مردم تقسیم کردند. در همین حال تانکی که در اختیار ژاندارمری بود بسوی پادگان باغشاه رفت تا به افراد مسلّحی که قصد تصرّف این پادگان را داشتند کمک کند.

تسخیر پادگان جمشیدیه

پادگان جمشیدیه ساعت یک بعدازظهر روز ۲۲ بهمن پس از ساعت‌ها مقاومت سرانجام به تصرّف کامل جمعیت مهاجم درآمد و بلافاصله تمامی اسلحه بین مردم تقسیم شد. نبرد برای تسخیر این پادگان بیش از چهار ساعت شدیداً ادامه داشت. مهاجمین پادگان را محاصره کرده بودند و از خیابانها وبالای پشت‌بامها به داخل پادگان و بسوی سربازان تیراندازی می‌کردند. و از داخل پادگان متقابلاً به تیراندازی مهاجمین پاسخ داده می‌شد. در این درگیرها به گفته شاهدان عینی دست کم پنج نفر از طرفین کشته شدند.

تصرّف چند مرکز دیگر

بعدازظهر روز ۲۲ بهمن مردان مسلّح هم چنین پادگان قصر، ستاد مشترک ارتش و دانشکده پدافند ملّی را تصرّف کردند.

در دانشکده افسری که بین دانشجویان شکاف افتاده بود، این شکاف سبب سقوط فوری این مرکز آموزش نظامی دانشجویان گردید.

اشغال مجلس شورای ملّی

افراد مسلّح ساعتی پس از نیمروز ۲۲ بهمن بسوی مجلس شورای ملّی رفتند تا آنجا را اشغال کنند، سربازان گارد مجلس، در مقابل مهاجمین مقاومت نکردند و افراد مسلّح، مجلس شورای ملّی را در اختیار خود گرفتند. گروهی از افراد مهاجم قصد داشتند کتابخانه و چاپخانه مجلس را آتش بزنند ولیکن عده‌ای مانع

از این عمل آنها شدند.

سقوط ۷ کلانتری

اوایل شب ۲۲ بهمن چریک‌های مسلّح در ساعات منع عبورومرور طی زد و خوردهای وسیع چند ساعته، مقاومت مأموران کلانتریها را (افراد لشکر گارد را که بیاری آنها آمده بودند) در هم شکستند، و هفت کلانتری را به تصرّف خود درآوردند. در این پیروزی همافران نقش بسیار مهمی داشتند. در هجومی که برای تصرّف کلانتری‌ها انجام گردید بیشتر از کوکتل‌مولوتف استفاده شد.

اشغال قرارگاه راهنمائی

ساعت ۸/۵ روز ۲۲ بهمن قرارگاه مرکزی اداره راهنمائی و رانندگی تهران واقع در میدان سپه (سابق) به اشغال مهاجمین درآمد و به آتش کشیده شد.

از بامداد هزاران نفر جلوی این قرارگاه اجتماع کردند و یک ماشین بنز پلیس و یک جیپ ارتش را در مقابل آن به آتش کشیدند. آنگاه صدها نفر به داخل ساختمان پنج طبقه قرارگاه راهنمائی هجوم بردند. تجهیزات، لوازم، اسناد و مدارک قرارگاه را از پنجره‌ها به خیابان ریختند و تمامی شیشه‌های در، پنجره و قفسه‌های را خورد کردند.

ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه شعله‌های آتش به داخل ساختمان گسترش یافت. با مشتعل شدن قرارگاه عده‌ای در داخل اطاق‌ها محبوس شدند که با همکاری گروهی از مردم نجات یافتند. به گفته شاهدان عینی شب قبل در این نقطه یک پاسبان شهربانی و دو نفر شخصی کشته شده بودند. افراد قرارگاه ساعت ۸ صبح با لباس شخصی از طریق (قورخانه) ساختمان قرارگاه را ترک کردند.

سقوط مرکز عملیاتی ساواک

از ساعت ۱۳ ظهر روز ۲۲ بهمن حمله گروه‌های مسلّح به شهربانی شروع شد، چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق، افراد مسلّح وابسته به حزب توده و افراد نقابدار پیشاپیش گروه عظیمی از افراد عادی و واحدهای نیروی هوائی که به آنها پیوسته بودند، قرار داشتند.

چهار ضلع اداره شهربانی در محاصره چریک‌های مسلّح بود و از هر طرف به سوی ساختمان شهربانی آتش می‌بارید و مأمورین شهربانی هم از اداره شهربانی متقابلاً به آنها پاسخ می‌دادند. گفته می‌شد کارکنان شهربانی پیش از شروع حمله افراد مسلّح به شهربانی، اسناد، مدارک، اسلحه‌ها، مهمات را به جای دیگر منتقل کرده‌اند.

در این جنگ تقریباً چهار ساعته که شلیک گلوله و تیربار لحظه‌ای قطع نمی‌شد، دوبار افراد شهربانی اعلام تسلیم کردند. حدود ساعت سه بعدازظهر نخستین زره‌پوش چریک‌ها به محل نبرد رسید. یک مسلسل سنگین روی زره‌پوش سوار بود، شلیک این تیربار توسط چریک‌ها، تأثیر زیادی در تضعیف روحیه مدافین شهربانی گذاشت و سرانجام موجب تسلیم سریع آنها شد...

پرچم سفید بالا رفت

نزدیک ساعت ۵ بعد از ظهر بود که شلیک گلوله از هر دو طرف کاهش یافت، نیروهای شهربانی با برافراشتن پارچه سفید، تسلیم خود را اعلام کردند، بلافاصله گروههای مسلّح وارد محوطه شهربانی شده و مدافعین را دست‌بسته یکی‌یکی با محافظ به مسجد امین‌السلطان (سر کوچه اتابک) انتقال دادند.

در میان ۱۰۷ نفر که تسلیم و دستگیر شدند، چند افسر ارتش از جمله سرتیپ، سرهنگ و سروان به چشم می‌خوردند، بقیه پاسبان و مامور ساده کمیته مشترک بودند (بعد از انقلاب این کمیته به بند: ۳۰۰۰ معروف شد) که به داخل کمیته انتقال یافتند، پس از بازرسی بدنی، دست آنها از پشت بسته شد. و

چریک‌ها با زدن رنگ آبی بر پیشانی‌شان آنها را مشخّص می‌کردند. همزمان با این دستگیری، تعدادی از سربازان وظیفه که حفاظت از ساختمان وزارت جنگ را به عهده داشتند، بدون تیراندازی و با زمین گذاشتن اسلحه، خود را تسلیم کردند. آنها گفتند چند ساعت قبل افسرانش از محل کار خود گریختند بدون آنکه برای دفاع و مقابله دستوراتی به آنها داده باشند. این گروه که تعدادشان به ۱۵ تن می‌رسید، مهاجمین پیشانی آنها را با رنگ سرخ نشان زدند که از دیگران مشخّص بشوند.

بالاخره ساعت ۶ بعدازظهر خبر رسید که خط دفاعی هوانیروز در پادگان باغشاه در هم شکسته شده و به تصرّف گروههای مهاجم درآمده و این خبر دهان به دهان می‌گشت فرمانده‌هان و افسران ارشد پیش از حمله به این واحد، از محل گریخته بودند و آن عده از سربازان وظیفه که در پادگان مانده بودند، تسلیم مهاجمین مسلّح شدند.

آزادی زندانیان

مقارن ۴/۳۰ بعدازظهر همان روز عده‌ای از افراد مسلّح به باشگاه افسران در خیابان سوّم اسفند (سابق) حمله کردند پس از چند ساعت تیراندازی و مقاومت، مامؤران محافظ تسلیم شدند و باشگاه افسران بدست افراد چریک افتاد. در این درگیری فقط شیشه‌های باشگاه شکسته شد و به‌کسی آسیبی نرسید. پس از اشغال باشگاه، چریک‌ها به ستاد ارتش واقع در این خیابان (سوّم اسفند سابق) حمله کردند و سرانجام پس از مختصر مقاومتی، این محل نیز بدست مهاجمین فتح شد. پس از اشغال ستاد ارتش و باشگاه افسران، مردان مسلّح ضمن حفاظت از این دو مرکز، سربازان داخل ستاد ارتش را از آنجا خارج کرده و با دادن لباس شخصی آنها را به کمیته مستقر در بیمارستان شرکت نفت واقع در خیابان ایرج بردند.

در جریان وقایع آن روز، مردان مسلّح زندان قصر را نیز به تصرّف خود درآوردند و زندانیان را آزاد کردند. زندانیان زندان قصر با باز شدن در زندان قصر، در حالی که باورشان نمی‌شد که آزاد شده‌اند، با عجله و سراسیمه به هر گوشه فرار می‌کردند و با اتومبیل‌های عبوری از محل زندان دور می‌شدند...

اشغال ستاد کلّ ارتش

روز ۳۰ مرداد سال ۱۳۵۸ دادگاه انقلاب اسلامی مرکز رسیدگی به اتهامات سه تن از متهمین ۱۷ شهریور و ۱۵ خرداد را آغاز کرد. این سه متّهم عبارت بودند از:

۱ - سپهبد بازنشسته ناصر فیروزمند رئیس ستاد لشکر گارد در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و معاون هماهنگ‌کننده ستاد کلّ ارتش.

۲ - استوار حسین شیخ جمعی گارد شاهنشاهی، متّهم به سرکوبی و تیراندازی در حوادث ۱۷ شهریور.

۳ - پاسبان کریم مأمور کلانتری ۱۹ متّهم به قتل غیر نظامی «محمود لطفی» در روز ۱۳۵۷/۹/۱۱.

نماینده دادستان متن کیفرخواست دادسرای انقلاب اسلامی مرکز علیه سه متّهم را قرائت کرد. در کیفرخواست نماینده دادستان، سپهبد بازنشسته «ناصر فیروزمند» متّهم به صدور دستور تیراندازی و کشتار مردم در وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و نیز در زمان به ثمر رسیدن انقلاب مردم ایران شده بود.

بعد از قرائت کیفرخواست، سپهبد فیروزمند در دفاع از خود گفت: من هیچگاه دستور تیراندازی و سرکوب مردم را نداده‌ام. در ۱۵ خرداد ۴۲ من رئیس ستاد لشکر گارد بودم. و بعد از آن هماهنگ‌کننده ستاد کلّ ارتش در سال ۱۳۵۷ بودم، در اوایل انقلاب ملت ایران، هنگامی که من در ستاد کلّ ارتش خدمت می‌کردم به علت وخامت اوضاع آن زمان در اواخر سال ۱۳۵۷ شورای عالی ارتش در ستاد کلّ با شرکت ۲۵ الی ۲۶ نفر تشکیل شد.»

رئیس دادگاه پرسید: تعداد دقیق افراد چند نفر بود؟ متّهم پاسخ داد حدود ۲۵ نفر رئیس دادگاه پرسید: من تعداد اسامی افراد مزبور را دارم، هر کدام نبودند شما

بگوئید؟

رئیس دادگاه اسامی افراد را به این ترتیب خواند:

ارتشبد قره‌باغی - ارتشبد شفقت - ارتشبد حسین فردوست - سپهبد مقدم - سپهبد بدره‌ای - سپهبد محققی - سپهبد ربیعی - سپهبد حبیب‌الهی - محسن‌زاده (جانشین فرمانده نیروی دریائی) - سپهبد جعفرصانعی - سپهبد خلعتبری - سپهبد محمد کاظمی - سپهبد حاتم و خود شما - سپهبد نجیمی نائینی - سپهبدرحیمی‌لاریجانی - سپهبد خلیل بخش‌آذر - سپهبد پژمان - سپهبدرحیمی آبکناری - سرلشکر امین افشار - سپهبد علی‌محمد خواجه‌نوری - سرلشکر محمد فرزام.

سپهبد فیروزمند همه اسامی را با سر تأیید کرد.

سبهپد فیروزمند در ادامه دفاعیات خود گفت: از ساعت ۹ در اطاق شورا جمع شدیم. نوار مذاکرات جلسه اوّل که ۱۵ روز قبل از جلسه دوّم تشکیل شد و جلسه دوّم وجود دارد امیدوارم که از بین نرفته باشد و هر دو نوار برای ضبط در تاریخ بماند. سپهبد حاتم مطالبی پیرامون همبستگی ارتش از نهضت اسلامی بیان کرد که مورد موافقت همه اعضای شورا قرار گرفت. مسئله‌ای که پیش آمد، اینکه حالا که با ملّت همبستگی خواهیم کرد، تکلیف بختیار چه می‌شود؟ متنی تهیه شد که به سرلشگر وفا رئیس روابط عمومی ارتش داده شد که به اداره رادیو برود، و متن آنرا قرائت کند.»

رئیس دادگاه پرسید: تصمیم دقیقاً چه بود؟ همبستگی ارتش بود یا بیطرفی ارتش؟

متّهم پاسخ داد: اعلامیه بیطرفی بود، و مسئله این بود که ارتش در آن زمان چه باید می‌کرد؟

در تجزیه و تحلیل‌های نظامی همه جوانب در نظر گرفته می‌شود، همه متفق‌القول می‌خواستند همبستگی ارتش اعلام شود. و گمان می‌کنم در متن نیز کلمه همبستگی ذکر شده باشد.

رئیس دادگاه گفت: در رادیو اعلام بی‌طرفی ارتش شد. و ما همه شنیدیم. متّهم

جواب داد: محور مذاکرات روی همبستگی ارتش با مردم بود. در جلسه اوّل گفته شد که بختیار زمینه ندارد، ارتش برای چه از او پشتیبانی می‌کند. مذاکره کنید با سران نهضت ملاقات کنید و شرایط سران نهضت را ببینید. و محور مذاکرات جلسه دوّم روی بی‌طرفی ارتش بود چون اصل مدرک وجود دارد، من نمی‌توانم چیزی را انکار کنم.»

رئیس دادگاه پرسید: بختیار از تصمیم جلسه دوّم مطّلع شده بود؟ متّهم پاسخ داد: بلی ارتشبد قره‌باغی به او اطلاع داده بود، بعد از اینکه تصمیم گرفته شد و متن به رادیو فرستاده شده بود». در این موقع رئیس دادگاه پرسید: این زمان ژنرال هایزر رفته بود؟

متّهم جواب داد: بله ایشان روز ۱۷ و ۱۸ بهمن ایران را ترک کرده بود.»

رئیس دادگاه از متّهم پرسید: شما از عکس‌العمل بختیار و نحوه فرارش اطلاع دارید؟ متّهم جواب داد: خیر. رئیس من قره‌باغی که باید جوابگوئی این مسایل باشد از همان روز ۲۲ بهمن رفت من دیگر اطلاعی از ایشان ندارم. ما می‌خواستیم که ارتش موجودیت خود را حفظ کند و اسلحه ارتش به دست افراد ناباب نیفتد، بنابراین بودن یک ارتش دست نخورده می‌توانست به پیشبرد انقلاب کمک کند، نیفتادن اسلحه بدست افراد، مشکل دیگر ارتش بود چون ماهیّت گروهها معلوم نبود. ما گفتیم باید فوراً یگانها خیابان‌ها را ترک کنند و به پادگان‌ها برگردند، ولی آمادگی خود را حفظ کنند. تا در صورت لزوم بتوانند در خدمت باشند. مقاومت پادگانها نظیر، فرح‌آباد، باغشاه، عشرت‌آباد، حشمتیه، سلطنت‌آباد، بدین صورت بود که حمله افراد در روز ۲۲ بهمن به پادگانها، فرماندهان آنها را در بلاتکلیفی خاص قرار داده بود. قره‌باغی گفته بود که من تا ظهر تکلیف همه را روشن می‌کنم و مردم را در داخل شدن به پادگانها برحذر می‌دارم تا پادگانها زیر نظر نمایندگان سران نهضت و در اختیار مردم و نهضت قرار گیرد. تماس بین فرماندهان پادگانها و قره‌باغی حاصل نشد و مقاومت

پادگانها به خاطر همین مسئله بود. در اعلامیه‌ای که از طرف حضرت آیت‌الله طالقانی صادره شده، گفته شده بود که مردم از صدمه زدن و تخریب پادگانها جلوگیری کنند. ساعت ۱۲ بعد از پایان یافتن جلسه، رئیس ستاد مرا احضار کرد و گفت: می‌خواهم با آقای بازرگان تماس بگیرم. یک بار ایشان تماس گرفته بود و جریان جلسه را به اطلاع آقای بازرگان رسانده بود. رئیس ستاد در تلاش تماس دوّم بود که بتواند پادگانها را حفظ کند. قره‌باغی به محافظان ستاد کلّ ارتش و مأموران قرارگاه دستور داده بود، که به هیچوجه اجازه ورود افراد غیرمجاز به پادگان ندهند. باید عرض کنم بایگانی ستاد کلّ، تمام مدارک و اسناد نظامی مملکت است، و وحشت رئیس ستاد و ادارت تابعه از این بود که مبادا این اسناد و مدارک از بین برود. ملاحظه بفرمائید دستور دهنده برای مقاومت محافظان ساختمان ستاد شخص من نبوده است. در ساعت ۱۵ رادیو اطلاع داد که عمارت ستاد ارتش را آتش زده‌اند. در ساعت ۱۶ من به قره‌باغی اطلاع دادم کلانتری سوار، دانشگاه پلیس سقوط کرده است و هدف بعد شاید ستاد کلّ باشد. او گفت: سازمان‌ها طبق دستوری که داده شده است عمل نمایند و من شخصاً به حضور مهندس بازرگان رسیده‌ام».

در حوالی ساعت ۱۶/۱۵ به ستاد کلّ حمله شد، با بلندگو با مردم اعلام همبستگی کردیم، در ساعت ۱۶/۴۵ دقیقه ستاد نیروی دریائی و دانشگاه پلیس پرچم سفید بالا بردند. از قره‌باغی اجازه خواستم چنین کاری کنند، موافقت شد. در ساعت ۱۸ پادگان حشمتیه و قصر دست از مقاومت برداشتند، عده‌ای به ستاد کلّ آمدند که از در پشت ستاد تخلیه شدند.

در ساعت ۱۸ فرمانده قرارگاه درِ ستاد را باز کرد و مردم وارد ستاد شدند. من با چند نفر از مردم که رهبر بقیه بودند، صحبت کردم که عمارت ستاد کلّ حفظ بشود. من تا ساعت سه بعدازنیمه شب که دکتر یزدی به ستاد آمد در آنجا بودم بعد خودم را به کمیته معرفی کردم. کسانی که در جریان تسخیر ستاد گلوله

خوردند و مجروح و احیاناً به قتل رسیده‌اند، باید عرض کنم، من از تعداد آنها بی‌خبرم من صادرکنند دستور نیز نبودم، دستور از طرف خود فرمانده ستاد بود. و فرمانده قرارگاه کلّ می‌تواند با شهادت خود این مسئله را تأیید کند.»

در ساعت ۱/۱۰ دقیقه بعدازظهر اوّلین جلسه دادرسی دادگاه انقلاب مرکز به کار خود پایان داد ادامه دادرسی به جلسه بعد موکول گردید.

سه سال زندان

سرانجام پس از چند جلسه دادرسی رأی دادگاه به این شرح درباره سپهبد فیروزمند صادر گردید:

الف. در مورد سپهبد بازنشسته ناصر فیروزمند- با توجّه به دلایل موجود در پرونده و اظهارات متّهم در مراحل تحقیق و بازپرسی، تصدّی وی در مشاغل ریاست ستاد لشگر گارد در وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و معاونت هماهنگ‌کننده ستاد کلّ ارتش در جریان انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران دایر بر شرکت در تجهیز پرسنل گارد برای سرکوبی تظاهرات مردم ستمدیده و حق‌طلب تهران که منجر به شهادت عده زیادی از حق‌طلبان گردید و هم چنین شرکت مستقیم و فعال در تحکیم مبانی رژیم گذشته در طول خدمت ۳۸ ساله نظامی وی مسلّم و محقق است، لذا دادگاه مشارالیه را به سبب جرایم ارتکابی به سه سال حبس، با احتساب ایّام بازداشت قبلی و استرداد اموال محکوم و اقارب درجه ۱ به نفع مستضعفین محکوم می‌نماید.

حملهٔ سیاه جامگان به پنج پادگان نظامی

اوایل انقلاب گروهی بنام سیاه جامگان در صحنه مبارزات حضور داشتند و سرپرستی این گروه با شخصی بنام حاجی لطفی بود. سیاه جامگان به دو جهت مورد توجّه عامّه قرار گرفته بود: یکی به سبب تشابه اسمی با نهضت ملّی و ضدّ عرب ابومسلم خراسانی که بساط نژادپرستی اعراب را بهم ریخت، و دیگری به سبب استفاده از لباس متّحدالشکل، بدون اینکه عضویت یک سازمان شناخته شده را داشته باشند. شهرت آنها زمانی بیشتر انتشار یافت که عکس و مصاحبه‌ای با سرپرست این گروه به این مضمون در یکی از نشریات کثیرالانتشار به چاپ رسید و معلوم شد اعضای این گروه زیر نظر داریوش فروهر فعالیت می‌کنند.

س : گروه سیاه جامگان به کجا و به چه سازمانی وابسته است؟

ج : ما به هیچ گروه و حزب سیاسی و یا حتّی هیچ مرجع انتظامی وابستگی نداریم وابسته به اللّه هستیم و خودمان را «فدائیان اسلام» می‌دانیم. در آخرین دیداری که با امام خمینی داشتیم، با خود هم کفن برده بودیم و از ایشان خواستم

که کفن‌های ما را متبرّک کنند و امام هم پذیرفت و ما حالا در هر لحظه آماده شهادت در راه اسلام و امام و مسلمانان هستیم.»

س : درباره حقوق سیاه جامگان شایعاتی متفاوت بر سر زبانهاست. اینها چقدر حقوق می‌گیرند؟

ج : هیچی، ما از هیچ کس و هیچ جا حقوق نمی‌گیریم و افتخار ما نوکری در خانه (علی) علیه‌السلام است. آنها که درباره ما شایعه‌سازی می‌کنند ضدّ انقلاب هستند.

س : زیر نظر چه سازمانی کار می‌کنید؟

ج : ما فعلاً گروه ویژه وزارت کار هستیم و منتظر دستور هستیم تا هر جا که وظیفه ایجاب کند وارد عمل شویم، ما را امام خمینی تأیید کرده و در خدمت مردم هستیم. مزد ما رضایت رهبر انقلاب و ملت ایران است. اگر می‌بینید تاکنون در برابر هیچ خبرنگاری قرار نگرفتیم و حرف نزدیم علتش این بود که نیازی وجود نداشت.

س : می‌شود درباره خودتان بیشتر توضیح بدهید؟

ج : بلی نام من قدرت است و فامیلیم لطفی و به حاج لطفی معروف هستم و همسر و سه فرزند دارم.

س : قبلاً چه شغلی داشتید؟

ج : من مقاطعه کار بودم.

س : گروه شما چه سابقه‌ای دارد؟

ج : ما چند سال علیه رژیم (شاه) فعالیت می‌کردیم اعضای گروه ما قبلاً فعالیت غیرعلنی داشتند و عده‌ای هم بعداً به ما پیوستند.

س : چطور شد که به فکر تشکیل گروه سیاه جامگان افتادید؟

ج : من یکی از دوستان شادروان سرلشکر قرنی بودم و با آقای فروهر وزیر کار و امور اجتماعی، هم آشنائی داشتم. قبل از انقلاب ما هم مانند سایر گروههای

مبارز، در تلاش بودیم. در آن موقع با تلفن با هم تماس می‌گرفتیم و وارد عمل می‌شدیم. فعالیت هائی می‌کردیم که تیمسار قرنی هم با ما همکاری می‌کرد.

س : در آن زمان هم بنام سیاه جامگان فعالیت می‌کردید؟

ج : نه، بنام گروه «حمزه».

س : تعداد افراد گروه سیاه جامگان چند نفر هست؟

ج : بیش از پنجاه نفر و کمتر از ۱۰۰۰ نفر!!

س : گفتید عدّه‌ای بعد از انقلاب بشما پیوستند، تعداد آنها چند نفر است؟

ج : بیش از ۵۰ نفر کمتر از ۱۰۰۰!!

س : قبل از انقلاب چه نوع فعالیت‌هائی می‌کردید؟

ج : پیش از آنکه امام از پاریس به تهران تشریف بیاورند ما به اتفاق سرلشکر قرنی و آقای فروهر کارهائی انجام میدادیم. از جمله تکثیر و توزیع اعلان‌ها و عکس‌های امام خمینی. یادم هست یک روز یک نفر کلیمی آمد پیش من و گفت من چاپخانه دارم و می‌خواهم عکس امام خمینی را چاپ و تکثیر کنم. آن موقع این کار شهامت زیادی می‌خواست، قبول کردیم و شبانه رفتیم به چاپخانه این کلیمی و در مغازه را بستیم و درز در را با لحاف پوشاندیم که سروصدا و نور چراغ به بیرون نرود و کار را شروع کردیم، چند شب کار ما این بود که شبها در چاپخانه مشغول باشیم و روزها عکس امام را بین مردم توزیع کنیم.

س : روزی که امام آمد گروه شما در جریان مراقبت از ایشان بود؟

ج : بله گروه ما دورادور مراقب حال امام بود و هنوز هم هست. ما آرزو داریم این خون حسینی که در رگ‌های ماست در راه امام و انقلاب و دولت اسلامی ریخته شود. مادر راه حفظ اسلام هرگز از پا نمی‌نشینیم.

س : از روزی که امام آمد چه کردید؟

ج : مرتباً با تیمسار قرنی و آقای فروهر و هم چنین تیمسار امیر رحیمی فرمانده سابق پادگان دژبان مرکز در تماس بودیم وبرنامه‌ریزی می‌کردیم که چه کنیم و بعد تصمیم می‌گرفتیم که در برابر مأموران فرماندار

نظامی و همگامی و همراهی باگروهها مبارز چه بکنیم؟ آن روز که فرماندار نظامی اعلام کرد که ساعت منع عبورومرور که به ساعت چهار بعدازظهر کاهش یافته است، کمیته استقبال از امام خمینی ما را خـواست و دستور داد که مسلّح شویم و ایستادگی کنیم. ما هم مسلّح شدیم و به پادگان حشمتیه، عباس آباد، نخست‌وزیری، سلطنت آباد و جمشیدیه حمله کردیم. قدم به قدم در کنار مردم بودیم تا پادگانها به همت مردم مبارز فتح شد. آن شب ما مرتباً جوانان رزمنده را در سنگربندی و مبارزه با مأموران فرماندار نظامی تعلیم می‌دادیم و خود من و آقای فروهر بطور ناشناس از این سنگر به آن سنگر می‌رفتیم و آقای فروهر به مجاهدین دستوراتی می‌داد و ضمناً با تیمسار قرنی هم در تماس بودیم.

س : بعد چه کردید؟

ج : پس از پیروزی انقلاب ما در تعقیب عوامل طراز اوّل رژیم (شاه) بودیم و آنها دستگیر می‌کردیم و تحویل کمیته امام می‌دادیم.

س : چه شخصیّت‌های مهمی از رژیم قبلی را دستگیر کردید؟

ج : امیرعباس هویدا نخست وزیر ۱۳ سال و معدوم رژیم پهلوی را. در آن موقع آقای فروهر نشانی ویلائی را به ما داد در لویزان وگفت که در این ویلا عشرتکده‌ای است بنام عشرتکده ساواک که امکان دارد چند چهره مشهور و فراری رژیم شاه آنجا باشند، ما به آن ویلا حمله کردیم بچه‌ها اطراف ویلا را محاصره کردند و من و چند نفر از بچه‌ها وارد ویلا شدیم. چند ساواکی مراقب بودند که آنها را دستگیر کردیم. ضمن بازرسی اطاق‌ها ناگهان چشمم به امیر عباس هویدا افتاد که روی مبلی لم داده است و زنی که بعداً فهمیدیم خواهر اوست در کنارش هست. هویدا لحظه‌ای که مرا دید یکّه خورد وگفت:...یا خدایا!!

من گفتم: کاری بتو نداریم، ناراحت نشو، فقط هر چه می‌گویم عمل کن!

هویداکمی آرام گرفت ولی مرتباً پیپ چاق می‌کرد و می‌کشید و پیدا بود که اعصابش متشنج شده به او قول دادم و به افراد دستور دادم که اطراف ویلا را بشدّت محاصره کنند تاکسی وارد ویلا نشود...

س : در اطراف ویلا وسایل حفاظت الکترونیکی نبود؟

ج : چرا، چشم الکترونیکی بود وعده‌ای هم توی بـاغ بـودند، دسـتگیرشان کردیم.

س : خوب بعد چه شد؟

ج : بله، هر چه فکر کردم چطور هویدا را از این جا به کمیته امام ببرم که مردم نفهمند و او را نکشند عقلم به جای قد نداد عاقبت به فکر افتادم که آمبولانسی تهیه کنم و هویدا را به صورت مجروح انقلاب سوار آمبولانس کنم و ببرم به مدرسه علوی که کمیته مرکزی آنجا بود و امام هم آنجا اقامت داشتند با این فکر از نفرات خواستم با تمام قوا مراقب باشند. و خودم رفتم بیمارستان لویزان از رئیس بیمارستان خواستم آمبولانسی در اختیارم قرار بدهد. اجازه نداد و گفتم مجروحی دارم که شکم او تیرخورده و اگر شما کمک نکنید او می‌میرد و خونش به گردن شما می‌افتد. رئیس بیمارستان پذیرفت آمبولانس را با راننده در اختیارم گذاشت. وقتی به ویلا برگشتم و راننده هویدا را دید ترسید و خیال کرد ما ساواکی هستیم و می‌خواهیم هویدا را فراری بدهیم. او را روشن کردیم و بعد هویدا را به صورت مجروح در آمبولانس خواباندم و خواهرش را لباس پرستاری پوشاندم و بالای سرش گذاشتم. فکر کردم اگر هویدا را ببینند و بشناسند و قبل از این که به کمیته برسد لت و پار خواهد شد. چه کنیم و چه نکنیم؟ رفتم یک روحانی پیدا کردم و گذاشتم جلو برانکار آمبولانس که اجازه ندهد هیچ کس به مجروح مصنوعی و هویدا واقعی نگاه کند و با این نقشه هویدا را به مدرسه علوی رساندم و تحویل آقای دکتر یزدی دادم و میدانید محاکمه و محکوم شد و به جوخه اعدام سپرده شد.

س : آن موقع کجا مستقر بودید؟

ج : هنوز جای معینی نداشتیم، وقتی امام خمینی، مهندس بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کردند و دولت موقت تشکیل شد در بسیاری از وزارتخانه‌ها، وزرای جدید را راه نمی‌دادند، تیمسار قرنی به من گفت همراه او به پادگان برویم او رئیس ستاد ارتش شده بود یادم نمی‌رود روزی که به اتفاق تیمسار قرنی وارد اطاق ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش رژیم طاغوت شدم تیمسار قرنی به محض این که چشمش به پرچم امریکا (ایران) روی میز قره‌باغی افتاد با عصبانیت به طرف پرچم رفت و آن را پاره کرد، گفت: مرگ بر امریکا!!

از آن موقع ما در کنار قرنی بودیم و مأموریت‌هائی برای ایشان انجام می‌دادیم از جمله ضبط و

جمع‌آوری اموال ارتش ونگهداری از آنها. روزی که تیمسار ما را به ماموریتی به شمال فرستاد آنجا مطّلع شدم که تیمسار کنار رفته. بهر حال با استعفای تیمسار قرنی ما پادگان را ترک کردیم و همزمان با آن آقای فروهر از ما خواست به عنوان گروه ویژه وزارت کار، در کنار ایشان باشیم و پذیرفتیم و به این ساختمان آمدیم.

س : در این فاصله کجا بودید؟

ج : پس از ترور تیمسار قرنی، تیمسار امیررحیمی فرمانده دژبان از ما خواست که در کنار ایشان باشیم و ما در پادگان امام خمینی (جمشیدیه) بودیم و مامؤریت‌های تیمسار امیررحیمی را انجام می‌دادیم. ضمناً با آقای فروهر همکاری می‌کردیم تا اینکه بهرحال در وزارت کار مستقر شدیم.

س : چرا نام گروه شما سیاه جامگان گذاشته شد؟

ج : چون همه گروهها مسلّح لباس چریکی می‌پوشیدند، این لباس را انتخاب کردیم و نام خودمان را که گروه (حمزه) بود سیاه جامگان گذاشتیم.

س : افراد گروه شما چه کسانی هستند؟

ج : کارمند، دانشجو، کارگر، بازاری خلاصه از هر قشر و طبقه با ما هستند بین ۲۱ تا ۳۸ سال سنّ دارند.

س : چطور با اسلحه آشنا شدید؟

ج : همه خدمت کرده هستند و با کاربرد تمام انواع سلاح‌ها آشنائی دارند و دوره چریکی هم دیده‌اند و کاراته کارهای خوبی هستند!

انتصاب قرنی به ریاست ستاد ارتش

پس از انتصاب سرلشگر محمدولی قرنی بریاست ستاد ارتش از سوی مهندس بازرگان، قرنی همراه عده‌ای در حالی که افراد مسلّح سیاه جامگان از او حفاظت می‌کردند، به محل ستاد مشترک ارتش واقع در چهارراه قصر رفت و در محل کار خود مستقر شد.

سرلشگر قرنی هنگامی که وارد اطاق رئیس ستاد شد، همراهانش نخست عکس‌های شاه، فرح و رضاپهلوی را پائین کشیدند و آنگاه مجسمه فلزی شاه را که روی میز قرار داشت جمع‌آوری شد. سرلشگر قرنی در حالی که پشت میز ریاست ستاد قرارگرفته بود خطاب به کسانی که در آنجا حضور داشتند گفت: «ما اینک در ارتش، وارث یک ارتش از هم پاشیده هستیم که اسمش بود ارتش شاهنشاهی که مدّعی بودند مجهزترین ارتش دنیاست. شاید هم از جهت تجهیزات، اسلحه و مهمات این طور بود، اما آنچه را که این ارتش لازم داشت، ایمان، وجدان و آرمان بود که ارتش فاقد آن بود.

ارتشی داشتیم به جای حفظ تمامیت ارضی و دفاع از مردم، به صورت یک ارتش شخصی درآمده بود و کسانی که می‌خواستند صادقانه خدمت کنند به آنها اجازه فعالیت داده نمی‌شد.

در شهریور ۱۳۲۰ فرماندهان ارتش که مدعی شاه‌پرستی بودند و می‌گفتند خود و بچه‌هایشان را زیر ماشین شاه قربانی می‌کنند، هنگامی که در برابر ارتش جوان شوروی قرارگرفتند قبل از همه پا به فرار گذاشتند. همین ارتش که این همه ادعا داشت، یک مشت جوان بی‌سلاح و گروهی با سلاحهای اندک، آنرا تسخیر کردند، زیرا این جوانان ایمان داشتند ولی ارتش ایمان نداشت.»

سرلشگر قرنی افزود: اکنون ارتش دچار وضع نابسامان و از هم پاشیده‌گی شده است. همان طوری که می‌بینید، در ستاد کلّ ارتش هیچ کس نیست وضع ما در مورد ارتش بحرانی است و همین مسئله ممکن است به برخی از افراد نامناسب فرصت دهد که بیش از این باعث از هم پاشیدگی ارتش بشوند که مالاً به ضرر کشور است.

وضع موجود و بحرانی کنونی هر چه زودتر باید از بین برود. باید تشکیلات واحدها، یگانها و ارگانهای مختلف را سروسامان بدهیم، بدون شک در ارتش فعلی تصفیه اساسی و کلّی صورت خواهد گرفت و ایدیولوژی جدید جانشین ایدیولوژی قبلی می‌شود.

من نمی‌توانم ظرف سه سال مغز ارتش را عوض کنم، ما در وضع حسّاسی قرار داریم که هر چه زودتر باید ترتیبی بدهیم که ارتش با ایمان، باخدا، باوجدان و متدیّن بوجود آید و با تشکیل کمیته‌های مختلفی با شرکت فرماندهان و سران ارتش، ترتیبی بدهیم که سربازها به سربازخانه‌ها باز گردند و کارمان در سطح کلیه قسمت‌های ارتش به‌گونه‌ای شروع کنیم که بلافاصله ارتش برای حفظ حدود و ثغور کشور و تمامیت ارضی کشور اقدام کند.»

سرلشگر قرنی در پایان بیانات خود گفت: تا تشکیل کامل ارگانهای مختلف ارتش فعلاً از وجود فرماندهانی که دستشان آلوده نیست، استفاده خواهیم کرد.»

ارتش سلطنتی

داریوش فروهر که همراه قرنی آمده بود اظهاراتی به این مضمون بیان داشت: ...خرسندم در یک روز تاریخی برای ملت ایران و ارتشی که بدون شک در آینده ملّی خواهد بود سخن می‌گوییم. ارتش ما درگذشته ارتش سلطنتی بود... و هرگز در لباس مدافع ملّت نمایان نشد، اکنون در پرتو انقلاب اسلامی ایران، این فرصت پدید آمده که بنیاد یک ارتش نوین ملّی را ارتشی که بتواند از ملّت حمایت کند و در مقابل دشمنان وطن ایستادگی کند و سازمان داده شود. ارتش در مقابل ایمان راسخ مردم فرو ریخت چرا که اگر در سازمانی ایمان و وجدان وجود نداشته باشد، بدون تردید از هم می‌پاشد. این دوّمین بار است که ارتش فرو می‌ریزد. یک روز در برابر بیگانگان فرو ریخت و امروز در برابر اراده ملّت فروریخت.»

داریوش فروهر افزود: پریشب هنگامی که آتش‌سوزی‌های متعدّدی در پادگانهای ارتش می‌دیدم در حین اینکه غرق در لذّت پیروزی ملّت بودم، تأسف خوردم چرا نیروی مردم در سالهای متمادی بیهوده مصرف شده است...»

بخش هفتم
اوضاع ایران پس از فرار شاه

سقوط نظام ۲۵۰۰ ساله سلطنت در ایران

در آغاز وقایع، این سه نیرو در مقابل هم صف‌آرائی کردند:

۱- مردم به رهبری امام خمینی با هدف سرنگونی نظام سلطنت و جایگزینی آن به جمهوری اسلامی.

۲- ارتش به رهبری شاه و فرماندهان وابسته در جهت حفظ نظام سلطنت.

۳- امریکا در جهت حفظ منافع خویش از هر طریق.

شاه به این امید (در تاریخ ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ از ایران گریخت) که نفوذ او از طریق فرماندهان ارتش و واحدهای وفادار و نیروی دوم از طریق «ژنرال هایزر امریکائی» (فرماندهی ناتو در اروپا) و «ژنرال اریک فون بد» (کارشناس پنتاگون) که ظاهراً تحت عنوان مذاکره درباره سلاح‌های ارتش، وارد ایران شده و اقامت خود را توجیح می‌کردند، حفظ گردد. شاه امیدوار بود که این نیروها (ارتش و دو ژنرال‌های امریکایی) بتوانند با امام خمینی به نمایندگی از طرف مردم ایران، به نوعی توافق و تفاهم برسند تا شاید او برگردد و به سلطنت خود

ادامه بدهد.

پیشرفت در لباس عقب‌نشینی

همان روز پس از فرار شاه، رئیس ستاد ارتش وقت این وفاداری را تأکید کرد و اظهار داشت: من اطمنیان می‌دهم که ارتش جز حفظ قانون اساسی و پشتیبانی از آن و پشتیبانی از دولت قانونی «بختیار» اقدامی نخواهد کرد». و به منظور نوعی تأیید عملی، در روزهای بعد (۲۷ و ۲۸ دیماه) ارتش در اهواز و دزفول به مردم که خواهان برکناری رژیم سلطنت بودند، حمله کرد و عدّه‌ای را به قتل رسانید، ولی بیانات کارتر رئیس‌جمهوری وقت امریکا در روز ۲۷ دی ماه سال ۱۳۵۷، نشان‌دهنده سیاست متفاوت دیگری در ایران و مشخّص‌کننده گرایش‌های آنی آن بود، در حالی که بختیار فقط یک روز بود رأی اعتماد از مجلسین گرفته بود، کارتر از «دولت آینده ایران» حرف زد و گفت: «امیدوارم ایران پس از پشت سر گذاشتن تغییرات جاری هنوز دوست امریکا باقی بماند.»

در صورتی که امریکا برای بازگشت شاه (مثل ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از فرار به ایران بازگشت) برنامه‌ریزی کرده بود، این اظهارات (امیدواری) موردی نداشت، چه در صورت بازگشت شاه، دوستی ایران با امریکا امری طبیعی بود و احتیاج به اظهار (امیدواری) نداشت.

این گرایش سیاست امریکا در مرحله نخست متوّجه تلاش برای جلب موافقت امام خمینی نسبت به بختیار شد که تا شاید از طریق بختیار به هدف مورد نظر خویش برسد. بدین منظور رئیس‌جمهور امریکا در ۳۰ دی ماه از امام درخواست کرد. «به بختیار فرصت بدهد.» ولی این درخواست از طرف امام خمینی رد شد. خبرگزاری فرانسه در همان تاریخ طی تفسیری اظهار داشت: تقاضا کارتر حاکی از آن است که رهبر شیعیان، قدرت ساقط کردن بختیار را دارد.» و توّجه به همین واقعیت بود که در همان زمان معاون وزارت خارجه

امریکا اعلام دارد: امریکا ضمن پشتیبانی از دولت بختیار تشخیص داده که هنگام پدید آمدن «تغییر سیاسی» در ایران فرارسیده. ولی در عین حال ترس امریکا از آن بود به گفته همان مقام «سرسختی امام خمینی باعث شود که ادامه آن وضع به عناصر (رادیکال) امکان دهد که قدرت را بدست آورند.»

در همین زمان (۳۰ دی) امام خمینی طی بیاناتی اظهار داشت که روز جمعه به ایران باز خواهد گشت. این بیانات ایشان با عکس العمل فوری امریکا روبرو شد، و وزارت خارجه امریکا در اول بهمن ماه ۱۳۵۷ اعلام کرد: اگر امام خمینی این هفته به ایران بازگردد یک رویاروئی بوجود خواهد آمد.» تأثیر سیاست ناشی از این اعتقاد بفوریت در ایران پدیدار شد، چه ظاهراً رئیس هواپیمائی کشوری استعفای خود را از فرانسه اطلاع داد و یک ژنرال هوائی، سرپرست سازمان شرکت هواپیمائی (ایران ایر) را به عهده گرفت. تا امور فرودگاه مهرآباد تحت کنترل نظامیان قرار گیرد. فردای همان روز رئیس ستاد ارتش بار دیگر پشتیبانی از قانون اساسی و دولت بختیار را مورد تأکید قرار داد.

رادیو بی.بی.سی در این موقع اظهار نظر نمود که امریکا بطور غیرمستقیم در تلاش است آیت‌الله‌خمینی را از بازگشت به ایران باز دارد. در پی آن، واشنگین تهدید کرد که به احتمال قوی نظامیان زمام حکومت را بدست خود می‌گیرند و این بستگی به آن دارد که امریکا کدام اقدام را و کی به عمل خواهد آورد.

این قدرت‌نمائی‌ها و وانمود کردن اینکه ارتش کاملاً زیر نفوذ امریکا قرار دارد و بدون توافق امریکا دست به هیچ اقدامی نخواهد زد، و از سوی دیگر با تلاش‌های سیاسی تکمیل می‌شد تا شاید راه‌حلی مطابق میل آن دولت (امریکا) یافته شود. در همان تاریخ «هنری‌کلارک» وزیر دادگستری اسبق امریکا، با امام خمینی ملاقات نمود، پس از این ملاقات بود که اعلام کرد: ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دولت امریکا باید از حمایت بختیار دست بردارد و این پیشنهاد را به دولت امریکا داده‌ام.»

در این هنگام نیویورک تایمز خبر از مذاکرات محرمانه سران ارتش با رهبران

مذهبی چاپ کرد که وجود این ملاقات و گفتگو از طرف امام خمینی مورد تأیید قرار گرفت که «با ارتش تماس داشته‌ام و اگر مقتضی بدانم باز هم تماس خواهم گرفت.»

هدف از این تلاش‌های مستمر و سیاسی در گفته وزارت خارجه امریکا به این شکل منعکس گردید: هدف واشنگیتن بر این است که رهبران مذهبی ایران، بختیار و فرماندهان ارتش را به یافتن فرمول سیاسی سوق دهد.» آثار این تلاش‌ها و تغییر سیاست قبلی امریکا در عکس‌العمل شاه گریز پا منعکس گردید و در تاریخ دوم بهمن «جرالدفورد» اظهار داشت:«شاه ایران دیگر به امریکا نمی‌رود» نیوزویک در تأیید این مطلب نوشت: شاه فقط به کشور دوستی خواهد رفت که در آنجا واقعاً مثل یک رئیس حکومت با او رفتار شود.»

خط‌مش امریکا چنان روشن شده بود که روزنامه (پراودا) نوشت: سرنوشت شاه ایران باید هشداری باشد برای رهبران کشورهائی که با امریکا همکاری می‌کنند.» اطمینان‌های امریکا که در سرد و گرم روزگار از شاه ایران حمایت خواهد کرد، باد و هوا تبدیل شد.

در این هنگام واشنگیتن پست نوشت: ایالات متّحده به این نتیجه رسیده است که آیت‌الله خمینی اکنون کلید ایجاد یک حکومت «ضد کمونیستی» را در پیرامون دولت بختیار در دست دارد.»

درست در همان تاریخ (سوم بهمن) رادیو اسرائیل خط مشی سیاست امریکا و حرکات آتی آن را بدین شکل روشن ساخت: دولت امریکا با توجّه به رویدادهای در حال گسترش در ایران، سیاست خود را در منطقه تغییر داده و در چند روز آینده جزئیات این سیاست روشن و اثرات آن آشکار خواهد شد.»

این تغییر سیاست آمریکا که در اثر مقاومت و پافشاری امام خمینی در روش خود پدیدار شد، در عین حال با سیاست رفتار از (موضع قدرت) از طرف امریکا توام بود. چه، در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۵۷ که امام خمینی اظهار داشت تحت

هر شرایطی به کشورش بازخواهد گشت و جنگ خواهد کرد، آناً فرودگاه مهرآباد توسط نظامیان اشغال شد و در همان روز فرمانده گارد جاویدان در یک نمایش قدرت تأکید کرد که واحد تحت فرماندهی او حاضرند برای نگاهداری سلطنت جان خود را فدا کنند. «سرلشکر نشاط» فرمانده گارد جاویدان در پایان سخنانش اظهار داشت: «وظیفه ما فقط حفظ تاج و تخت است و وقتی شاه برگردد سربازان در این جا آماده جانبازی خواهند بود.»

این قدرت نمائی سرلشگر نشاط با اظهارات ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش که تلویحاً گفت: ارتش به خواست رهبران دینی مبنی بر سرنگونی دولت اعتنا نمی‌کند، تکمیل و با انجام تظاهراتی نسبتاً وسیع طرفداران قانون اساسی که از طرف ارتش بخشنامه و ترتیب آن داده شده بود به اوج خود رسید، و بدین ترتیب از ورود رهبر انقلاب جلوگیری کردند. قدرت‌نمائی ارتش پس از اعلام اینکه قرار است بختیار با امام در پاریس ملاقات کند با کشتارهای روز جمعه و یکشنبه در جلو دانشگاه و ستاد ژاندارمری ادامه یافت و امریکا این اقدام را با فرستادن گازوئیل و بنزین برای ارتش ایران و هم چنین اخطار شدید به شوروی توسط وزیر دفاع امریکا که: «امریکا دخالت نظامی شوروی را پاسخ خواهد داد» کامل ساخت.

این عملیات بطوری آشکار بود که خبرگزاری تاس نوشت: امریکا مانع بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران است و اشغال فرودگاه‌های ایران با اطلاع و بدستور مستقیم مستشاران نظامی امریکا صورت گرفته است» و این گفته به نوع دیگر توسّط امام خمینی در همین تاریخ تأکید شد: بعضی بلند رتبه‌های ارتشی می‌خواهند نوکر باشند.» علیرغم این اقدامات، مشخّص بود که امریکا بهر نحو قصد دارد به یک راه (میانه) برسد که راه را برای نفوذ بیشتر کمونیست سدّ کند. چون گزارشاتی از انشعاب و تشتّت در ارتش می‌رسید و نتیجه هر درگیری در ارتش فقط تضعیف آن بود یعنی آن چیزی که کمونیست‌ها سال‌ها در آرزوی آن

بودند و امریکا مخالف آن.

بالاخره در روز ۱۰ بهمن ماه فرودگاه‌ها باز شد و بازگشت امام خمینی برای ۹ صبح روز پنجشنبه قطعی گردید. روز چهارشنبه ۱۱ بهمن ماه که این خبر اعلام شد، ارتش دست به یک قدرت‌نمائی مجدّد زد و با ترتیب دادن یک رژه نظامی از وسائط سنگین نظامی و سربازان در تهران که در حدود ۲۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند و هم چنین تظاهرات چند هزار نفری پرسنل نیروی هوائی در شهر شیراز و خانواده آنان در حمایت از قانون اساسی، خواست که هم چنان موقعیت و قدرت خود را نشان دهد.

درست در همین تاریخ خبرگزاری‌ها، از بروز ناراحتی شدید در اطرافیان شاه در مراکش خبر دادند که علّت آن در آن تاریخ معلوم نشد. سه روز بعد خبر رسید، که ستاد مشترک ارتش ایران عکس‌العمل خود را در صورت انحلال رژیم سلطنتی بوسیله یک ژنرال به شاه اطلاع داده است.

این خبر و اظهارات منابع دیگر مثل «ارتشبد جم» و مطبوعات شوروی و مقامات وزارت خارجه امریکا، نشان داد که روش‌ها و عکس‌العمل‌های آتی دارد به شکل نهائی خود نزدیک می‌شود.

جمیزبل کارشناس طراز اول مسایل ایران در روز ۱۶ بهمن اعلام کرد: «امریکا باید با آیت‌الله خمینی همکاری کند تا نظراتش را که دهها سال برای آن مبارزه خستگی‌ناپذیر کرده است جامه عمل بپوشاند. امریکا می‌تواند افسران ارتش ایران را که ممکن است به بهانه عدم مداخله ارتش در سیاست، در همان موضع قدیمی بماند. تشویق به سازش با آیت‌الله خمینی کند!!»

این اظهار نظر با گفته «سپهبد ربیعی» فرمانده نیروی هوائی وقت که (دخالت نمی‌کنیم) هم آهنگی عجیبی نشان داد.

در همین موقع رادیو لندن اعلام کرد: در حالی که جنگ لفظی بین آیت‌الله خمینی و شاپور بختیار ظاهراً بالا گرفته است. نشانه‌هائی وجود دارد که احتمالاً تا روز پنجشنبه ۱۹ بهمن راه حلّ عمده‌ای پیدا شود.

اظهار نظر دیگری از طرف مجله (تایم) ابراز شد: دیپلماتهای امریکائی، با تعدادی از دستیاران اصلی آیت‌الله‌خمینی چه در فرانسه چه در ایران تماس‌هائی گرفته‌اند « ویلیام سولیوان » سفیر امریکا در تهران، همکاران خود را ترغیب کرده است که با مخالفان رژیم شاه و دستیاران رهبر شیعه به گفتگو بنشینند.»

در این حال ادامه حضور « ژنرال هایزر » در تهران همه را به سئوال واداشته بود که از طرف مطبوعات تهران نیز اشاراتی به آن شد.

عقب‌نشینی‌های امریکا ادامه داشت و در عین حال اتخاذ روش‌های سیاستمندانه توسط مبارزین نیز باعث ترغیب امریکا از مواضع قبلی خود بود. به طوری که در همان شماره مجله تایم هم چنین اعلام شد که: مهدی بازرگان به شخصیت‌ها امریکای گفته است: یقیناً امکان دارد روابط نیکو با واشنگیتن برقرار شود.»

خروج ژنرال امریکائی از ایران

روز سه‌شنبه ۱۷ بهمن ماه مهندس بازرگان عضوء جبهه ملی سابق فرمان نخست‌وزیری را گرفت صبح روز بعد خبرگزاری‌ها خبر دادند که ژنرال هایزر ایران را ترک کرده است، پس از او شریف امامی یکی از مسئولین کشتار ۱۷ شهریور در تهران نیز از ایران خارج شد.

پس از رفتن ژنرال امریکا، هاردینک سخنگوئی وزارت امور خارجه امریکا در روز پنجشنبه یک بهمن اظهار خوشبختی کرد: « نظامیان ایران در بحران کشور مداخله نکنند.» و تلویحاً گفت که: ماموریت هایزر نسبتاً رضایت بخش بوده است.»

در عین حال طراحی خطوط اصلی، بوسیله یک دیپلمات غربی نزدیک به نظامیان بدین شکل انجام گرفت:

۱- سران و فرماندهان ارتش در حال حاضر برای بدست گرفتن قدرت از طریق کودتا نیرومند نیستند.

۲- بدون جلب نظر نظامیان، یک حکومت اسلامی تشکیل نخواهد شد.

۳- وفاداری به شاه هنوز در بین نیروهای منظم ارتش وجود دارد.

۴- مخالفان شاه در ارتش، بعضی سربازان وظیفه و جوانان تحصیل کرده هستند.

با توجه به معادله چهارگانه فوق و اظهارات معاون وزارت خارجه امریکا که پس از خروج ژنرال هایزر از ایران ابراز شد،بررسی آنچه در روزهای بعد اتّفاق افتاد شاید روشن کننده همان نکته مرموزی باشد که به آن در ابتدا اشاره شده است.

نخستین برخورد

بعدازظهر روز جمعه ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۷ از تلویزیون اعلام شد که فیلم کامل ورود و مصاحبه امام خمینی همان شب نمایش داده خواهد شد.

ترتیب نمایش فیلم، به نحوی داده شد که درست پس از پایان فیلم مربوط به تظاهرات طرفداران قانون اساسی قرار گیرد.

نکته بسیار قابل توجّه آنکه در انتهای فیلم تظاهرات طرفداران قانون اساسی صحنه‌ای گنجانده شده و به نمایش درآمد که از نظر کیفیت از تاریخ تأسیس تلویزیون در ایران سابقه نداشت و اصولاً از نظر عرف نمایشات و عفّت کلام در تلویزیون قابل قبول نبود.

این صحنه عبارت بود از برخورد و نزاع و فحاشی بین یکی از طرفداران قانون اساسی و یک طرفدار امام خمینی، در این صحنه فیلم حرف ناشایستی از طرف فرد طرفدار قانون اساسی بر علیه امام بیان شد که بسیار حیرت‌آور بود و ادای این جمله از تلویزیون، در حال که شعار مرگ بر شاه، صدها هزار نفر هیچگاه از تلویزیون پخش نشد بسیار غیرطبیعی و تحریک‌کننده و عکس‌العمل آفرین بود. و این در حالی صورت گرفت، همافران و دانشجویان دانشکده نیروی هوائی طرفدار امام خمینی، زیر کنترل افراد گارد جاویدان طرفدار شاه برای تماشا به

سالن اجتماعات و تماشای تلویزیون رفته بودند. این فیلم و آن صحنه باعث ابراز احساسات از طرف همافران شد و افرادی گارد جاویدان نیز عکس‌العمل نشان داد و درگیری کوتاه مدتی بوجود آمد، ولی چندان ادامه نیافت.

نمایش تانک‌ها

درگیری اصلی در مرکز آموزشی نیروی هوائی فردای آن روز ایجاد شد و این در حالی بود عده‌ای از افراد گارد سلطنتی به عنوان اینکه که در مرکز آموزش نیروی هوائی آتش‌سوزی رخ داده باید برای کمک به آنجا نیرو فرستاد، عده‌ای از واحد گارد با تعدادی تانک به آنجا فرستادند، این تانک‌ها بخاطر نداشتن قدرت آتش و در عین حال جسارت و شهامت افراد نیروی هوائی و چریک‌های مسلّح که وارد عمل شده بودند، از کار افتادند. جنگ‌های آن روز از محدودهٔ نبرد خیابانی بین افراد گارد جاویدان، نیروی هوائی و چریک‌های مسلّح فراتر نرفت و در آن شب بود که با پیوستن عده‌ای از مردم و چریک‌های مسلّح دیگر به افراد نیروی هوائی نبرد ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد.

سقوط مسلسل‌سازی

مهمترین حادثه در این مرحله نبرد و سقوط مسلسل‌سازی بود. مسلسل‌سازی از حدود ۹ شب تا صبح محاصره شده بود، جنگ بین محاصره‌شدگان و مهاجمین در این مدت ادامه داشت تا اینکه صبح مسلسل‌سازی سقوط کرد.

با توجه به مدت طولانی محاصره و اهمیت مسلسل‌سازی و اینکه در صورت سقوط آن تعدادی زیادی اسلحه بدست مردم می‌افتاد، مشخّص می‌شود که اگر ارتش می‌خواست، با اعمال قدرت و سلاح‌های بسیار مدرنی که در اختیار داشت و با استفاده متمرکز از واحدهای گارد می‌توانست از این سقوط فوری (آن هم در یک شب) جلوگیری کند ولی چون نقشه چیز دیگری بود هیچ کس را به کمک

مدافعین معدود مسلسل‌سازی نفرستادند و پیشنهاد بمباران مسلسل‌سازی و قورخانه نیز از طرف فرمانده نیروی هوائی ردّ شد.

صبح یکشنبه مسلسل‌سازی سقوط کرد و بر اثر سقوط آن سلاحهای فراوانی بدست مردم عادی افتاد، یادآور باید شد که در آن شب تعدادی از کلانتری نیز بدون مقاومت بدست چریک‌های مسلّح تصرف شد.

اعلامیهٔ بی‌طرفی بی‌موقع

صبح یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در حالی که مردم در اطراف چند پادگان جمع شد و قصد حمله به آن پادگانها داشتند، در ساعت ۹ صبح دستور تشکیل شورای ارتش به فرماندهان بزرگ ابلاغ شد و در اعلامیهٔ بی‌طرفی از سربازان خواسته شده که به پادگانهای خود بازگردند. در این حال این سئوال پیش می‌آید آیا این بی‌طرفی به این مفهوم بود که چریک‌ها و مردم می‌توانند به پادگانها حمله کنند و صدها نفر را به قتل برسانند و اسلحه‌خانهٔ واحدها را غارت کنند و ارتش ساکت بماند؟ مسلماً پاسخ منفی است چون ارتش اعلامیهٔ تسلیم صادر نکرد، در اعلامیه خاطر نشان شده بود که ارتش بی‌طرفی را حفظ خواهد کرد. بلکه مهم این است که اعلامیه ارتش زمانی صادر شد که هنوز هیچ یک از پادگانهای تهران سقوط نکرده و اشغال نشده بود و اعلامیهٔ بموقع این بی‌طرفی می‌توانست از ادامه حمله به مراکز نظامی جلوگیری کند، در عین حال که ارتش را به هدف خود، یعنی استقرار مورد علاقه خود برساند، ولی با وجود اینکه رادیو هنوز در اختیار نظامیان بود این خبر بی‌طرفی ارتش تا ساعت دو بعد از ظهر در سکوت گذاشته شد و اعلام نگردید، یعنی تا زمانی که پادگانهای عشرت‌آباد، جمشیدیه و حشمتیه سقوط کردند و مقادیر زیاد اسلحه بدست مردم افتاد و در عین حال پادگانهای جی، باغشاه (سابق) نیز مورد حمله قرار گرفته بود.

بدین ترتیب مسئولیت خون هزاران نظامی که طی این چند ساعت و یا بعد از

آن بدست چریک‌ها مسلّح به قتل رسیدند به عهده طرّاحان این نقشه و عاملین تأخیر در انتشار خبر از رسانه‌های گروهی می‌باشد.

مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم

لوسین ژرژ، مخبر روزنامه (لوموند فرانسه) روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۷ (۲۴ آوریل ۷۸) در شهر نجف مصاحبهٔ مهمّی با امام خمینی انجام داد. و در مقدمهٔ این مصاحبه که در نشریه لوموند به چاپ رسید، می‌نویسد:

«از آغاز سال جاری مسیحی، قیام‌های بزرگی مرتباً در ایران، از قم گرفته تا تبریز بوقوع پیوسته و شهرهای متعدّدی را زیر آتش خود گرفته است. در این هفته نیز کار درس و بحث در چند دانشگاه واقع در تهران به هم خورده است. گر چه بعضی مخالفان چپ و راست افراطی در این جنبش‌ها که بر ضد شاه است شرکت دارند، ولی به نظر می‌رسد که الهام‌دهندگان عمده و اصلی این جنبش‌ها رهبران مذهبی هستند... به هر حال منظم و مرتب تظاهرکنندگان نام رهبر مذهبی شیعیان جهان یعنی آیت‌الله خمینی را تکرار می‌کنند.

آیت‌الله خمینی از سال ۱۹۶۳ م به حالت تبعید در عراق به سر می‌برد، در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۷۷ مرگ پسر ایشان در عراق و انتشار مقاله توهین‌آمیز علیه آیت‌الله

خمینی در روزنامه دولتی (اطلاعات) منشاء عصیان و طغیان گردید که پس از آن تاریخ، نیروهای مذهبی را علیه شاه به طور جدّی به حرکت درآورد. هر چند آیت‌الله خمینی که از مخالفان سرسخت رژیم شاهنشاهی است، مرتباً بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی خطاب به مردم صادر می‌کند و آنها را به قیام و عصیان فرا می‌خواند ولی هیچگاه تاکنون با مطبوعات خارجی مصاحبه‌ای به عمل نیاورده‌اند. ایشان در تبعیدگاه خود در شهر نجف (عراق) فرستاده مخصوص لوموند را به حضور پذیرفت.

آیت‌الله‌خمینی با بیان متهوّرانه و لحن آرام به مدت دو ساعت با ما سخن گفت... اکنون ما در حضور آیت‌الله در اطاق ۴×۳ متر در خانه‌ای هستیم که در دورترین قسمت شهر نجف واقع است... در سه اطاق این خانه حداکثر ۱۲ تن از نزدیکان وی حضور داشتند وی مرد متین و کم سخن است... این اوّلین مصاحبه مطبوعاتی ایشان است:

س: فکر می‌کنیم فرزند شما به قتل رسیده است؟ اگر چنین نیست چرا مرگ وی علّت انفجار در تظاهرات شده است؟

ج: من با قطع و یقین نمی‌توانم بگویم چه اتفاقی افتاده، ولی می‌دانم که او شب قبل از درگذشتن صحیح و سالم بود و مطابق گزارش‌های که به من رسیده است اشخاص مشکوکی آن شب به خانه وی رفته‌اند و فردای آن شب او فوت کرده است... اما مطلب اصلی و اساسی پسر من نیست عصیان و قیام همه مردم بر ضد ستمگران است که به آنها ستم می‌کنند.

س: آیا خود شما در نظر دارید پس از موفقیت و برکناری شاه ایران در رأس قرار بگیرند؟

ج: شخصاً نه، نه سنّ من و نه موقع و نه مقام من و نه میل و رغبت من، متوّجه چنین امری نیست. اگر موقعیتی پیش آمد ما در میان کسانی که در جریان مفاهیم و فکر اسلامی مربوط به حکومت هستند، شخص و یا اشخاصی راکه مستعد تعهد

چنین امر می‌باشند، انتخاب خواهیم کرد.

س: در مقابل اتّحاد شوروی که همسایه بزرگ ایران است، موضع و موقع شما چیست؟

ج: همان موضع و موقعی که در قبال امریکا است. ابرقدرت‌ها مردم ما را استثمار کردند، من فرقی میان آنها و حتّی بین آنها و انگلیس هم نمی‌بینم. هنگامی که ایران واقعاً مستقل گردید، در آن صورت می‌تواند روابط سالمی با تمامی ممالک عالم برقرار سازد.

س: دریافت شما از حکومت اسلامی چیست؟ آیا منظور این است که رهبران مذهبی حکومت را خود اداره کنند؟ مراحل این حکومت کدام است؟

ج: خیر منظور این نیست که رهبران مذهبی خود حکومت را اداره کنند لکن مردم را برای تأمین خواسته‌های اسلام رهبری می‌کنند و چون اکثریّت قاطع مردم مسلمان هستند، حکومت اسلامی از پشتیبانی آنان برخوردار شده و متکی به مردم می‌گردد، در مرحله اول، هدف مستقل نمودن کشور و قطع ایادی و سلطه خارجی و داخلی متکی به خارج است و نیز قطع هر نحو سلطه چه سیاسی و نظامی و چه فرهنگی و اقتصادی است و بیرون راندن استعمار و استثمارگران هر که باشند، اختصاص دادن مخازن و منابع کشور به مردم رنج کشیده و در فقر و بیماری غوطه خورده که قرن‌ها خصوصاً قرن حاضر بواسطه کجرویها و رژیم‌ها با همه بدبختی‌ها مواجه بوده‌اند و تمامی مخازن و ثروت کشور را رژیم‌های فاسد از بین برده و به جیب خارجی‌ها یا داخلی‌ها که در خدمت آنان بوده‌اند ریخته‌اند. مرحله دوم تصفیه کامل وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و موسّسات دولتی و ملّی از اشخاص خائن و استفاده‌جو از انگل‌هاست و سپردن کار به کاردان وطن‌خواه امین و نیز حذف زواید شعبه‌ها و کرسی‌ها که کار مفید برای کشور ندارند و فقط برای استفاده رساندن اشخاص بی صلاحیّت ایجاد شده است و حذف هزینه‌های فوق‌العاده و حاتم بخشی‌های که موجب تزلزل بودجه دولت

شده است پس از آن مراحل دیگری است که بتدریج اصلاح می‌شود و قبل از هر چیز برای رسیدن به این مراحل و تشکیل حکومت اسلامی، باید این سدّ بزرگ را که سلسله پهلوی است از سر راه ملت برداریم با وجود شاه و بستگانش به هیچ اصلاحی دسترسی ممکن نخواهد بود.»

مصاحبه‌های امام خمینی در پاریس

روزنامه فیگارو: در فاصله نیم ساعت از شهر پاریس دنیای دیگری مستقر شده است. ۲۲ مهر ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی که نامش نشانه‌ای مخالفت با شاه است، در محوطه کوچکی از حومه پاریس اقامت گزیده است گشتی‌های ژاندارمری و اتومبیل‌ها مجهز به رادار و پلیس نزدیک بودن محل اقامت وی را نشان می‌دهد. دور منزل می‌گردیم جمعیّتی پدیدار می‌شود، جمعیّتی در حال احترام که تشکیل شده‌اند از عده‌ای مذهبی، زحمتکشان و دانشجویان ایرانی که از آلمان، تونس و انگلیستان آمده‌اند. هنگام ورود کفش‌ها را درمیاوریم مثل این که وارد مسجد بشویم در یک اطاق کوچک آیت‌الله خمینی روی تشک نشسته است. اطراف کاغذ و مقداری کتاب پراکنده است. آیت‌الله خمینی بدون آنکه صدایش بلند کند با وقار با ما صحبت می‌کند.

س:...عمل شما دارای چه جهتی است و چه رژیمی را می‌خواهید جانشین رژیم شاه کنید؟

ج: بدون چون و چرا حفظ رژیم شاه غیرقابل قبول است. من پیوسته با آن مخالف بوده‌ام. سرنگونی آن هدف غیرقابل تغییر مبارزه ماست. بعلاوه این شکل حقوقی رژیم نیست که اهمیت دارد. بلکه محتوای آن مهمّ است. طبیعتاً می‌توان یک جمهوری اسلامی را در نظر گرفت ولی این موضوع به این خاطر است که فکر می‌کنیم برداشت اصیل اسلام، ما را به ترقی جامعه‌ای که سرشار از استعدادها و قوای انسانی و عدالت اجتماعی است، راهنمائی می‌کند و قبل از هر چیز ما به

محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده دل بسته‌ایم.»

خبرگزاری فرانس پرس **۳ آبان ۱۳۵۸**

س: شما آقای بازرگان را به حضور پذیرفتید و آقای کریم سنجابی نیز به پاریس می‌آید و گفته می‌شود آیت‌الله شیرازی هم خواهد آمد. معروف است که همه این‌ها هوادار سیاست آشتی هستند آیا شما به این سیاست ملحق می‌شوید؟ آیا فکر می‌کنید در میان مخالفان سیاسی، جبهه ملی و دیگران مردان با وزن و اعتبار کافی برای جانشینی این دولت وجود دارد؟

ج: من با روش آشتی بنیادین مخالفم و از اوّل هم با این روش مخالف بودم علّت هم آن است که این کار نه رژیم را از بن‌بست خارج می‌کند. چرا که علّت در بن‌بست قرار گرفتن برنامه‌هائی است که مأمور اجرایشان بوده است. و نه از فشار، اختناق، کشت و کشتار می‌کاهد. و اگر همه به طور روشن و قاطع این موضع را اتخاذ کنند، که رژیم باید برود، دیگر رژیم ناگزیر می‌شود که سیاست خسته کردن را از راه کشتارهای مستمر و روش‌های تازه فشار و اختناق کنار بگذارد و پیروزی ملت نزدیکتر می‌شود. کسانی که لیاقت سرنگون کردن این رژیم را داشته باشند، البته با این کار خود ثابت می‌کنند که توانائی اداره کشور را نیز دارند.

س: شما اظهار کردید که مقامات روحانی شیعه قصد ندارند خود حکومت کنند. آیا فکر می‌کنید که مخالفان سیاسی قادر به این کار هستند بدون آنکه خطر وخیم شدن جدّی وضع در بین باشد؟

ج: در صورتی که شرط فوق را به دست بیاورند، حمایت مردم و روحانیت، مخالفانی که وضع‌شان در بالا رفت به این کار قادر می‌شوند.

س: شما قدرت‌های بزرگ را محکوم می‌کنید، این امر، این احساس را برانگیخته است که شما سرسخت و آشتی‌ناپذیر هستید آیا نمی‌توانید در این محکومیت نامشخص اطمینان به افکار عمومی غرب که با قیام مردم شما

همدردی می‌کنند تخفیف قایل شوید؟

ج: من دولت‌های بزرگ را در تجاوزشان به حقوق مردم کشور محکوم می‌کنم و نه مردم این کشور را از مردم غرب که با قیام مردم ایران حمایت می‌کنند اظهار سپاسگزاری کرده و می‌کنم.

خبرگزاری رویتر ۴ آبان ۱۳۵۷

س: در صورتی که شاه استعفا دهد، رژیم جدید چگونه خواهد بود، آیا علما خود حکومت خواهند کرد؟

ج: علما حکومت نخواهند کرد آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند، این حکومت در همه مراتب خود، متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.

س: درباره شوروی چه فکری می‌کنید؟

ج: شوروی از رژیم شاه حمایت می‌کند، حتی نمایندگانش در سازمان ملل از شاه دفاع کرده‌اند. شوروی چون امریکا و انگلیس برای بلعیدن سرمایه‌های ایران دست به هر جنایتی می‌زند.

المستقبل ۱۵ آبان ۱۳۵۸

س: از سال ۱۹۶۳ شاه شما را متهم می‌کند که در مقابل گام‌های اصلاحی وی ایستاده‌اید نخست از انقلاب سفید تا برسد به آنچه او اعطای آزادی (لیبرالیسم) نامیده است، رد شما به اتهامات چیست؟ برنامه سیاسی و اصلاحی که بدان فرامی‌خوانید، وقتی به حکومت رسیدید، به اجرا در خواهید آورد، چیست؟

ج: هدف شاه از انقلاب ادعائیش وابسته کردن هر چه بیشتر کشور به امریکا بود و در زمینه اصلاحات ارضی آمار واردات سالیانه مواد غذایی این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد و در روستاها نیز فقر به حدّی رسید که دسته‌دسته به طرف

شهرها هجوم بردند تا با زندگی در زاغه‌های اطراف شهر و دستمزد ناچیز کارخانه‌ها زندگی کنند. فلذا برنامه ما این است که کشاورزی کشور با تأمین شرایط زندگی دهقانان، هم سطح سایر مردم کشور، به حدّی رسد که کلیه نیازهای داخلی را برآورده سازد و صنایع مونتاژ خارجی را که نتیجهٔ آن حداقل سطح زندگی کارگر و افزایش درآمدهای افسانه‌ای افرادی معدود شده، به صنایع مستقل و مطابق نیازهای جامعه تبدیل نماید و در زمینه منابع زیرزمینی مطابق مصالح و نیازهای داخلی با رعایت مصالح بشری در سطح جهانی از آنها استفاده شود.

تلویزیون کانال ۲ آلمان ۱۵ آبان ۱۳۵۸

س: آیا حضرتعالی سلطنت مشروطه را قبول خواهید کرد و اگر شاه استعفا بدهد و فرزندش جای او بنشیند مورد قبول شما خواهد بود؟

ج: هرگز سلطنت مشروطه مورد قبول ما و ملّت نخواهد بود، بلکه رژیم سلطنتی باید از بین برود و این سلسله هم بخصوص مورد تنفر این ملّت است و باید از بین برود و مردم خودشان رژیمی را انتخاب کنند.

خبرنگاران انگلیسی، فرانسوی، آلمانی ۱۶ آبان ۱۳۵۸

س: آیا فکر می‌کنید که بعد از سقوط رژیم فعلی، شخصاً نقشی در حکومت جدید به عهده بگیرید؟

ج: خیر نه میل و رغبت من و نه سنّ و نه موقعیت من، اجازه چنین چیزی را نمی‌دهد.»

مجله آلمانی اشپیگل ۱۶ آبان ۱۳۵۸

س: اگر ما شما را درست فهمیده باشیم، هدف شما فقط سرنگونی شاه نیست، بلکه از بین بردن رژیم شاهنشاهی است. اما به عقیده شما چه چیز باید جای آن

بنشیند؟ یک دموکراسی پارلمانی؟ یک دموکراسی خلقی از نوع مارکسیستی آن؟ یا یک حکومت خدائی آن طوری که حضرت محمد (ص) فرموده است؟

ج: تعیین نظام سیاسی، با آرای خود مردم خواهد بود. ما طرح جمهوری اسلامی را به آرای عمومی می‌گذاریم و اینک کشور بر سر دو راهی مرگ و حیات، آزادی و اسارت، استقلال و استعمار، عدالت اقتصادی و استثمار قرارگرفته است این حکومت حیات ملّی را باید نجات دهد، به مردم کشور آزادی و به کشور استقلال را بازگرداند و به جای نظام استثماری، عدالت اقتصادی را برقرار سازد.

س: از گروه کوچک رهبران سیاسی کنونی و سودجویان از این رژیم بگذریم، در چه مواردی کشور ایران درآینده با اوضاع امروز تفاوتهای خواهد داشت؟

ج: موارد اختلاف ایران فردا را با ایران امروز در پاسخ شما گفتیم و در این جا این نکات را می‌افزایم. رهبری سیاسی از سلطه بیگانه آزاد می‌شود و از فساد مالی و سیاسی پاک می‌شود اقتصاد کشور از سلطه بیگانه آزاد می‌شود و دیگر برنامه‌های اقتصادی، برنامه‌هائی نخواهد بود که هدفهای شرکت‌های بین‌المللی را در ایران به اجرا بگذارد.

هدف جامعه آینده ما، جامعه آزاد خواهد بود و همه نهادهای فشار و اختناق و هم چنین استثمار از میان خواهد رفت. انسانی که امروز در نظام پلیسی از فعالیت‌های فکری و آزادی درکار محروم شده است، تمامی اسباب ترقّی واقعی و ابتکار را به دست خواهد آورد. جامعه فردا با جامعه ارزیاب و منتقدی خواهد بود که در تمامی مردم در رهبری امور خویش شرکت خواهند جست.

نشریه دی ولت کرانت (هلند) ۱۶ آبان ۱۳۵۷

س: در جمهوری اسلامی حقوق اقلیت‌های مذهبی، نژادی و سیاسی چه خواهد شد؟ آیا حزب کمونیست آزاد خواهد بود؟

ج: اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیت‌های مذهبی آزادی داده است، بهره‌مند شوند.

ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می‌کنیم. در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.»

خبرنگاران: برزیلی، انگلیسی، تایلندی، ژاپنی، امریکایی و برخی کشورهای دیگر ۱۸ آبان ۱۳۵۷

س: حضرت آیت‌الله برای جانشینی رژیم کنونی، شما خواستار جمهوری اسلامی هستید، چنین دولتی، آیا آزادیهای دموکرتیک را برای همه مردم تضمین خواهد کرد؟ و در چنین دولتی، نقش خود شما، شخصاً چه خواهد بود؟ ضمناً در مورد آزادیهای دموکراتیک می‌خواهم بدانیم آیا کمونیست و مارکسیست‌ها آزادی اظهار عقیده و بیان خودشان را دارند یا نه.

ج: دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیت‌های مذهبی آزادی به طور کامل هست و هر کس می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند. اسلام جواب همه اظهار عقاید را به عهده دارد دولت اسلامی تمام منطق‌ها را با منطق جواب خواهد داد. و امّا من هیچ فعالیت در داخل خود دولت ندارم و به همین نحو که الان هستم، و وقتی هم دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم.

دکتر کرلکر استاد دانشگاه روتکرز امریکا ۷ دی ۱۳۵۷

س: آیا حکومت اسلامی، مالکیت عمومی یا خصوصی مایملک قایل نخواهد بود؟ مالکیت مردم و اداره زمین‌ها و صنایع را بوسیله آنان محترم خواهد شمرد؟ در مورد فوق چه خواهد بود؟ آیا فرمان ملی کردن موارد فوق را خواهد داد؟ روابطی که دولت اسلامی در رابطه با مالکیّت مردم خواهد داشت چه خواهد بود؟ و این رابطه چگونه تنظیم و اداره می‌شود؟

ج: مالکیت بدان صورت که در امریکا مطرح است اصولاً در اسلام وجود ندارد. اسلام مالکیت را قبول دارد ولی قوانینی در اسلام هست که مالکیت را تعدیل کند اگر به قوانین اسلام عمل شود هیچ کس دارای زمین‌های بزرگ نمی‌شود. مالکیت در اسلام به صورتی است که تقریباً همه در یک سطح قرار

می‌گیرند و وقتی این چنین باشد چرا پای دولت را به میان کشیم و زمین و صنایع را بدست مردم بسپاریم. در مورد ملی کردن، وضع در ایران به صورتی بوده است که حقوق کارگران و رعایا را سرمایه داران بزرگ و مالکین بزرگ برده‌اند و امروز هم دارند می‌برند، بدین جهت آنان مالک کارخانه‌ها و زمین‌های خود نیستند. ما همه آنان را پای میز محاکمه می‌کشیم و مایملک و سرمایه آنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم و حقوق حقّه مردم محروم را که عمری است، مالکین بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ خورده‌اند به محرومین باز پس می‌دهیم و در این صورت است نه اختیار را از آنان سلب کرده‌ایم و نه کسی حق دیگران را می‌تواند بخورد و نه کسی زندگیش با اشکال کمبود مالی مواجه خواهد شد.

س: چنانچه اسلام با فساد و افزایش بی‌رویه قیمت‌ها و سود مخالف است و استفاده از دسترنج دیگران غیرمشروع و غیراخلاقی می‌خواند، چگونه دولت اسلامی با تجّار بازار رفتار خواهد کرد؟

ج: بارها گفته‌ام که تجّار در حکومت اسلامی بدین صورتی که امروز وجود دارد، وجود نخواهد داشت. تجّاری که امروز در ایران هستند به مناسبت روابط اقتصادی غیراسلامی به چنین سرمایه‌دارهائی تبدیل شده‌اند والاّ در حکومت اسلامی هرگز فاصله طبقاتی بدین صورت نخواهد شد و تقریباً همه در یک سطح زندگی خواهند کرد.

س: برنامه صنعتی کردن و نوسازی ایران تحت یک حکومت اسلامی چه خواهد بود؟ تکنولوژی خود را از چه منبعی تهیه خواهید کرد؟ چگونه متخصصین و دانشمندان خود را تربیت کرده و آموزش خواهید داد؟

ج: ما در برنامه صنعتی کردن مملکت هرگز چون امروز سراغ مونتاژ نمی‌رویم ما در ایران صنایع مادر ایجاد خواهیم کرد و نوسازی را به بهترین وجه انجام خواهیم داد. البته توقع نباید داشت که این کارها به محض رفتن شاه صورت گیرد زیرا شاه ایران را به کلی خراب کرده است و ایران به صورت یک کشور جنگ زده

در آمده است. لذا برای ترمیم خرابی‌ها و ایجاد صنایع اصیل احتیاج به مدت است. ما نیاز تکنولوژی خود را از هر منبعی که مفیدتر برای کشورمان باشد تأمین خواهیم کرد. ما از جهت متخصص کار آزموده بسیار غنی هستیم. هزاران کارشناس ایرانی در رشته‌های گوناگون علمی در کشورهای خارجی هستند این‌ها به دلیل ظلم و ستم شاه و فقدان برنامه‌های صنعتی علمی اصیل مجبور به ترک مملکت و کار برای مؤسسات خارجی شده‌اند. با رفتن شاه اکثر اینها به ایران برخواهند گشت.

س: گفته شده است که اصلاحات ارضی «روحانیون» را که دومین طبقه از زمینداران بزرگ را تشکیل می‌دهند (نیویورک تایمز ۱۱ دسامبر) صدمه زده است. و این یکی از دلایلی است که شما با شاه مخالفت می‌کنید. آیا این مطلب صحیح است؟ پیش از سال ۱۹٦۳ چند درصد از زمین‌های زراعتی را افراد مذهبی اداره می‌کردند؟ آیا پس از رفتن شاه عوامل مذهبی دوباره اداره زمین‌ها را به عهده خواهند گرفت؟ کشاورزی دولتی که مورد تأیید شما باشد چه خواهد بود؟ آیا مکانیزه کردن کشاورزی جایگزین کار یدّی خواهد شد؟ در این صورت این ماشین‌های کشاورزی از کجا تهیه خواهد شد؟

ج: به طور کلّی هیچ یک از روحانیون مخالف شاه از زمین‌داران بزرگ نبوده‌اند تا اصلاحات ارضی شامل زمین‌های آنها شود. و من هم اعلام کرده‌ام که چون زمین‌داران بزرگ مالیاتهای اسلامی خود را پرداخته‌اند ما زمین‌ها را از رعایا پس نخواهیم گرفت و مخالفت من و سایر روحانیون با شاه هرگز بدین خاطر نبوده است، این هم از تبلیغات سوء شاه است که دیگر رنگ خود را باخته است آنچه را زارعین احتیاج دارند به بهترین وجه در اختیار آنان قرار خواهد داد. اگر کشاورزی صحیح در ایران به وجود آمد ما در آینده یکی از صادرکنندگان مواد غذایی خواهیم بود. ما قبل از اصلاحات ارضی ساخته امریکا که ایران را در بست در اختیار امریکا قرار داد. یکی از صادرکنندگان مواد غذایی بودیم. ایران یکی از کشورهای نادری است که اگر اصول صحیح کشاورزی در آن پیاده شود، یکی دو استان آن اکثر مواد غذایی ایران را تأمین خواهد کرد و مابقی را می‌توانیم

صادرکنیم ولی امروز ایران بیشتر مواد غذایی‌اش را از خارج می‌آورد. برای مکانیزه کردن کشاورزی، ماشین‌های کشاورزی را از کشورهای خارج می‌آوریم که از نظر قیمت ارزانتر و از نظر جنس با دوامتر و محکمتر باشد. در حکومت اسلامی ایران، ایران استقلال اقتصادی خود را حفظ خواهد کرد.

تلویزیون: بی.بی.سی ۱۹ دی ۱۳۵۷

س: گفته شده است که حضرت آیت‌الله از لیبی و فلسطین کمک هائی دریافت می‌کنند؟ و هم چنین گفته شده است که بعضی از وابستگان نزدیک به حضرتعالی، کسانی که اینجا به شما کمک می‌کنند وابسته به حزب سابق توده هستند و یا عقاید کمونیستی دارند. آیا این اتهامات درست است؟

ج: خیر. این‌ها تبلیغات دار و دسته شاه است، ما از هیچ دولتی استمداد نکرده‌ایم و نخواهیم کرد. ما به نیروی مملکت اتکاء داریم و احتیاج به دولت‌ها نداریم و کسانی که با من ارتباط نزدیک و یا دور دارند از مسلمان‌های خالص هستند و به هیچ چیزی وابستگی ندارند اینها تبلیغاتی است که شاه و دارودسته او می‌کنند، آنهم برای اینکه نهضت ما را آلوده کنند.

آژانس سیگما ۲۰ دی ۱۳۵۷

س: آیا تودهائی که در بازارند و پیروان شما هستند و پشتیبانی آنها از شما به علّت عقاید مذهبی شما است؟ و یا به علّت این است که شما شانس تظاهرات علیه شاه را برای ایشان فراهم آوردید؟

ج: بلی به دلیل عقاید مذهبی‌شان است که آنها را وادار می‌کند علیه ظلم و دیکتاتوری قیام کنند اساساً اسلام مذهبی است که به همه آنان مبارزه با ظلم و نابرابری‌ها را می‌آموزد و هم اینکه چگونه باید یک جامعه مترقّی و پیشرو بنا کنند و چون ما را بیان کننده عقاید و خواسته‌های خود می‌دانند از ما پشتیبانی می‌کنند.

س: مردمی که در بازار کار می‌کنند چه کسانی هستند؟

ج: مسلمانانی هستند که واسطه انتقال اجناس و کالاهای مورد نیاز مردم به دست آنان هست که البته بسیار هم اتفاق افتاده که به علّت نظام فاسد و غیراسلامی رژیم در همه زمینه‌ها از جمله زمینه اقتصادی، شکل روابط تجارت را هم از حدود اسلامی بیرون برده است. ولی بهر حال به اسلام و کشور اسلامی ایران را با فداکاریهای بیدریغ خویش ثابت کرده‌اند.»

س: موقعیت بازاری‌ها در جامعه ایرانی چگونه بوده است؟

ج: بازار و بازاریان همیشه از احترام خاصّی در جامعه ایرانی برخوردارند و تصمیمات آنان در مبارزات سیاسی نقش مؤثر وگاهی تعیین‌کننده‌ای داشته است و نیز همیشه منشاء خدمات اجتماعی فراوان بوده است و در حوادث همیشه بهترین کمک‌کنندگان مردم ضعیف و محروم بوده‌اند.

س: آیا بازار همیشه منشاء مخالفت با شاه بوده است؟

ج: بازار هیچگاه تا به حال حمایت از شاه نکرده است و اگر گاهی چنین چیزی به آن نسبت داده شده است، صرفاً تهمت بوده است.

خبرنگار رادیو تلویزیون سویس

س: حضرت آیت‌الله موقعیت شما درباره فرانسه نسبت به خودتان چیست؟ آیا از چنین سیاستی که به شما اجازه داده است که در این جا بمانید تعجب نمی‌کنید؟ و آیا این روابط تأثیراتی در روابط آینده تهران با فرانسه خواهد داشت یا خیر؟

ج: نه مورد تعجب نیست. فرانسه قوانین خودش را اجرا می‌کند نه خلاف قوانینش. البّته ممکن است این برخوردها در روابط آینده ایران و فرانسه اثر بگذارد. به هر حال روابط ما در آینده احتمالاً حسنه خواهد بود. ملّت ایران از ملّت فرانسه در این مورد تشکر خواهد کرد.

روزنامه تمپو **۲۳دی ۱۳۵۸**

س: آیا حقیقت دارد که در مفهوم دولت بین شما و آیت‌الله شریعتمداری اختلاف هست؟ و به چه بخشی این اختلاف مربوط می‌شود؟ آیا لازم است که احتمالاً یک شورای علماء متشکل از آیت‌الله‌ها تشکیل شود و دولت با همان شکل قدیم خود باقی بماند؟

ج: بیش از یک سال است که ملّت ایران مکرراً خواسته‌های خود را حتّی در برابر آتش مسلسل و توپ و تانک بیان کرده است. و در رفراندوم تاسوعا و عاشورا با اکثریتی که در تاریخ رای‌گیری دنیا کم نظیر است، خواستار سرنگونی سلسله پهلوی و از بین رفتن رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری اسلامی شده است. بنابراین در این خواسته‌ها هر که تردید کند خود را از ملت جدا کرده است و بدیهی است که اگر شورای از علماء و دانشمندان اسلامی که آشنائی امور موازین و قواعد اسلامی دارند بر دولت جمهوری اسلامی نظارت نکنند معیارهای اسلامی ممکن است ولو به علّت عدم توجه و آگاهی به آنها رعایت نشود.

روزنامه سنگاپور استریت تایمز **۲۵دی ۱۳۵۷**

س: اگر فرض شود دولت شما و یا هر دولتی برخوردار از حمایت شما بر سرکار آید، آیا هیچ اختناق سیاسی وجود نخواهد داشت؟ ساواک چه خواهد شد؟

ج: هرگز، آزادی به همه کس که تا آنجاکه به ضرر ملّت نباشد داده خواهد شد و هیچ گونه اختناق برای مردم نخواهد بود. ساواک را منحل می‌کنیم.

مجله اشترن **۲۶دی**

س: حضرت آیت‌الله، شما بنیانگذار یک دولت اسلامی را در ایران اعلام فرموده‌اید که ریاست آنرا عهده‌دار خواهید شد، آیا این دولت بر اساس رژیم

پارلمانی و از نوع رژیم‌های دنیای غرب خواهد بود یا یک نوع حکومت روحانی و آیا می‌خواهید نقش ریاست خود را با انتخابات و یا مراجعه به آرای عمومی به تصویب برسانید؟ در این دولت اسلامی آیا احزاب سیاسی، روزنامه‌ها و هم چنین غیرمعتقدین به این می‌توانند آزادانه احتمالاً عدم موافقت را با آن حضرت و سیاستشان اظهار دارند؟

ج: من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. و طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه به آراء ملت‌ها و قانون و قوانین اسلام است و احزاب آزادند که مخالفت با ما یا با هر چیز بکنند، مادامی که اقداماتشان مضرّ به کشور نباشد.

س: قدرت حضرتعالی بر روی چه نیروی سیاسی یا بر چه تشکیلات بنیادی دیگر اتکاء خواهد داشت؟ تکیه شما مثلاً بر روی جبهه ملی است یا بر روی روحانیّت قبلاً اظهار فرموده بودید که اینها فقهاء و اشخاص دیگری هستند که باید به امور حکومت اشتغال یابند و آیا این اصل به همان سال که قبلاً فرموده‌اید عمل خواهد شد؟

ج: من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفّل خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است، نظارت بر قوانین البته به عهده روحانیون است و اتکاء روحانیون هم به ملّت است، نه به حزبی و من هم به ملّت اتکا دارم و به حزبی وابسته نیستم.

مصاحبه‌های امام خمینی پس از بازگشت به ایران

اوریانافالاچی نویسنده ایتالیائی — قم ۲۱ مهر ۱۳۵۸

س: امام روح‌الله خمینی امروز تمام ایران در دست شماست و هر تصمیم شما

فرمان است. تعداد زیادی هستند که می‌گویند در ایران آزادی نیست و انـقلاب شما آزادی را به ایران نیاورده است؟

ج: ایران در دست من نیست، ایران در دست مردم ایران است، برای اینکه مردم بودند که کشور را به دست کسی که خادم است و خوبی مملکت را می‌خواهـد داده‌اند شما دیده‌اید بعد از مرگ آیت‌الله طالقانی، مردم میلیونها نفر بدون تهدید سرنیزه به خیابانها ریختند، این بدین معنی است که آزادی هست، بدین مـعنی است که مردم از مردان خدا پیروی می‌کنند و این آزادی است.»

س: اجازه دهید که پافشاری کنم برای بهتر فهمیدن، منظورم این است که امروز در ایران خیلی‌ها هستند که شما را دیکتاتور می‌نامند. بلکه دیکتاتور جـدید و صاحب اختیار جدید چه جوابی دارید؟ آیا این موضوع شما را ناراحت می‌کند یا اینکه بی تفاوت هستید؟

ج: از یک طرف ناراحت می‌شوم و متأسفم برای اینکه نادرست و غیرانسانی است که مرا دیکتاتور بنامند، از طرف دیگر برایم مهمّ نیست، برای اینکه می‌دانم بعضی از بدیها جزء رفتار انسان هستند و از طرف دشمنان ما می‌آیند. با راهی که انتخاب کرده‌ایم، راهی که مخالف ابرقدرتها است، طبیعی است که نوکران اجنبی مرا با نیش آتشین نیش بزنند هرگونه اتهام و دروغ را به من بچسبانند. توقعی غیر از این نیست، کشورهایی که عادت به غارت و خوردن ما دارند، ساکت و راحت ننشستند؟ و مزدوران شاه چیزهای زیادی می‌گویند، مثلاً اینکه خمینی دستور بریدن پستان زنان داده، شما که این جا هستید بگوئید آیا شما دیده‌اید که خمینی چنین جنایت وحشتناکی که بریدن سینه زنان باشد مرتکب شده باشد؟

س: نه، هیچ چنین چیزی نیست امام، ولی شما مردم را می‌ترسانید و هم چنین جمعیّتی که با شما هستند آدم را می‌ترسانند، ولی شما چه احساسی دارید زمانی که این فریادها را شب و روز می‌شنوید و می‌دانید که آنها این جا ساعت‌ها در انتظار سرپا ایستاده‌اند در حالی که در زیر دست و پا له و لورده می‌شوند و رنج

می‌کشند که حتّی برای یک لحظه شما را ببینید و ابراز احساسات کنند؟

ج: مرا بسیار خوشحال می‌کند، خوشحال می‌شوم وقتی آنها را می‌بینم و فریاد آنها را می‌شنوم، برای اینکه همانها هستند قیام کردند، ابراز احساسات آنها فریادی است که با آن یک غاصب را بیرون انداختند و این خوب است که جوشش ادامه یابد. این عشق آنان است، عشق الهام گرفته از معرفت آنها، نمی‌توان خوشحال نبود.

س: عشق است یا فناتیسم امام؟ به نظر می‌رسد فناتیسم است و فناتیسمی خطرناکتر از فاشیستم در حقیقت عدهٔ زیادی هستند که تهدید فاشیسم را در ایران می‌بینند و یا حتّی عقیده دارند که در ایران فاشیسم حاکم است؟

ج: نه، به فاشیسم ربطی ندارد. به فناتیسم ربطی ندارد من تکرار می‌کنم که ملّت فریاد می‌کشند به خاطر اینکه به من محبت دارند و مرا دوست دارند. به خاطر اینکه ملّت حس می‌کنند من خوبی آنها را می‌خواهم و برای آنها کار می‌کنم چون فرامین اسلام را عمل می‌کنم. اسلام عدالت است، در اسلام دیکتاتوری بزرگترین گناه است. فاشیسم و اسلام دو تضاد غیرقابل سازش‌اند. فاشیسم در غرب در پیش شما تحقیق می‌یابد. نه در بین مردم با فرهنگ اسلامی.

س: امام، پس از آزادی و دموکراسی صحبت کنیم و این طور شروع کنیم. در یکی از نطق‌ها، شما در شهر قم گفته‌اید که دولت جدید اسلامی آزادی سیاسی و عقیده و بیان را برای همه از جمله کمونیست‌ها و اقلیت‌ها را تضمین می‌کند. ولی این قول عملی نشده و اکنون شما کمونیست‌ها را فرزند شیطان و رهبران اقلیتی که اکنون شورش کرده‌اند را مفسدفی‌الارض می‌نامید؟

ج: شما اول صحّه به چیزی می‌گذارید و بعد توقّع دارید که من اظهارات شما را تشریح و تأیید کنم، حتّی توقع دارید به توطئه‌گرانی، که می‌خواهند مملکت را به هرج و مرج و فساد بکشانند، آزادی عمل بدهم. درست مثل اینکه آزادی عقیده و بیان، آزادی توطئه و فساد باشد. بنابراین جواب می‌دهم، بیش از پنج ماه تحمّل

کردم، آنهائی را که مثل ما فکر نمی‌کردند تحمل کردیم و آنها آزاد بودند. مطلقاً آزاد بودند که هر کاری می‌خواهند انجام دهند و از آزادیهائی که به آنها داده‌ایم بهره‌مند شوند. حتّی بوسیله آقای بنی‌صدر که در این جا هستند، کمونیست‌ها را دعوت به بحث کردیم ولی در عوض آنها خرمن‌ها را آتش زدند، صندوق‌های آراء را آتش زدند و با اسلحه و تفنگ در مقابل پیشنهادها عکس‌العمل نشان دادند، در حقیقت آنها بودند که مسئله کردها را پیش کشیدند. این طور فهمیدیم که آنها از صبر و بردباری ما سوءاستفاده می‌کنند و برای خرابکاری و دیدیم که آزادی را نمی‌خواهند، آنها اجازه خرابکاری و توطئه را می‌خواهند و ما تصمیم گرفتیم که از آن ممانعت کنیم و زمانی که کشف کردیم که از رژیم گذشته و از نیروهای خارجی الهام می‌گیرند و هدف آنها تخریب ماست، توطئه‌های متفاوت و طرق مختلف آنها را ساکت کردیم تا از مصائب دیگر، پیشگیری کنیم.

س: روزنامه‌های مخالف را می‌بندید. برای مثال در آن نطق شما در قم، معنی مدرن بودن این است که افراد آگاهی ساخته شوند که حق انتقاد و حق انتخاب کردن را داشته باشند، ولی روزنامه آیندگان که یک روزنامه لیبرال است بسته شد و تمام روزنامه‌های چپ هم؟

ج: روزنامه آیندگان جزء همان توطئه‌گرانی بود که صحبتش شد، گویا با صهیونیست‌ها رابطه داشت، از آنها الهام می‌گرفت جهت ضربه زدن به ملّت و مملکت، و به همین ترتیب سایر روزنامه هائی که دادستانی کل انقلاب تشخیص داده که خرابکارند و آنها را بست. روزنامه هائی که با موضعگیری و مخالفت دروغین هدفشان برگرداندن رژیم سابق و خدمت به اجنبی بود. آنها را ساکت کردیم به خاطر اینکه بدانیم چه کسانی هستند و چه اهدافی دارند. و این ضدّ آزادی نیست همه جا این کار را می‌کنند.

س: نه امام. در هر صورت چطور می‌توان آنهائی را که بر ضدّ شاه مبارزه کردند و از طرف او تحت تعقیب و دستگیر و شکنجه شده‌اند هواداران شاه خواند؟

چطور می‌توان فضا و حق وجود به چپی‌ها که این همه مبارزه کرده و رنج کشیده‌اند ندارد؟

ج: هیچ‌کدام از آنها مبارزه و رنج نکشیدند، حتّی آنها به خاطر اهدافشان از رنج خلق ما بهره‌برداری می‌کردند. شما خوب اطلاع ندارید، اکثر چپ‌ها که منظور شما است در زمان رژیم شاهنشاهی در خارج از کشور بودند و بازگشتند فقط بعد از اینکه مردم شاه را بیرون انداختند. درست است که یک گروه از این‌ها در این جا بود که در مخفی‌گاههای و در خانه‌هایشان بودند. فقط زمانی خارج شدند که خونی که ملت داده، استفاده کنند. ولی تاکنون اتفاق نیفتاده که آزادیهای آنها را محدود کرده باشند.

س: معذرت می‌خواهم امام، می‌خواهم مطمئن شوم: شما می‌گوئید که چپ‌ها هیچ سهمی را که در بیرون کردن شاه نداشتند؟ حتّی آن چپی که زندانی شده و شکنجه شده؟ و نه مرده‌ها و نه زنده‌ها؟ چپی‌ها را به حساب نمی‌آرید؟

ج: هیچ سهمی نداشته‌اند در هیچ جهتی در خدمت انقلاب نبودند. بلی چندتائی مبارزه کردند، البته برای اهداف خودشان و بس و در پیروزی انقلاب وزنه‌ای نبودند، کمکی به این انقلاب نکرده‌اند. هیچ رابطه‌ای با جنبش ما نداشتند و هیچ تأثیری به انقلاب نداشتند. نه، چپ‌ها هیچ وقت با ما همکاری نکرده‌اند. چوب لای چرخ‌های ماگذاشتند و بس. در زمان رژیم شاه سدّ ما بودند، همان طوری که هم اکنون هستند و حتّی خصومت آنها به ما بیشتر از خصومت شاه به ما بود، عمیقتر بود نهضت ما یک جنبش اسلامی بود و چپ‌ها همیشه سدّ آن بوده‌اند و اتفاقی نیست که توطئه‌کنونی از طرف آنان است و این نقطه نظر من است که این مربوط به یک چپ واقعی نیست، بلکه یک چپ مصنوعی است. خواست امریکا است.

س: آیا چپ ساخت امریکاست امام؟

ج: زاده شده و پشتیبانی شده امریکائی‌هاست که به ما اتهام بزنند و خرابکاری کنند و ما را منهدم سازند.

س: بنابراین وقتی که شما از مردم صحبت می‌کنید منظورم به مردمی است که انحصاراً به نهضت اسلامی بستگی دارند، ولی به نظر جنابعالی این مردمی که هزاران کشته داده‌اند، برای آزادی بود یا برای اسلام؟

ج: برای اسلام بود. مردم برای اسلام مبارزه کردند چون اسلام همه چیز است. بلی اسلام حتّی آن

چیزی که در دنیای شما به آن آزادی و دموکراسی می‌گویند هم هست. بله اسلام شامل همه چیز است، اسلام فراگیر همه چیز است. اسلام همه چیز است.

س: باید سئوال کنم که منظور شما از آزادی چیست؟

ج: آزادی... تعریف این کلمه ساده نیست. می توانیم بگوئیم که آزادی بدین معنی است که بتوان افکار و عقیده خود را انتخاب کرد و هر گونه که انسان خواست فکر کند بدون اینکه اجباری در کار داشته باشد و به عقیده‌ای دیگر غیر از عقیده خود، عقیده داشته باشد، در انتخاب محل سکونت شکل و پیشه آزاد و مختار باشد.

س: می‌فهمم... پس فکر کردن و نه بیان کردن و عمل کردن نه آنچه که انسان فکر می‌کند. منظورتان از دموکراسی چیست؟ این سئوال را با کنجکاوی به خصوصی می‌کنم به خاطر اینکه در رفرندوم، شما عنوان جمهوری دموکرتیک اسلامی را منع کردید کلمهٔ دموکراتیک را حذف کردید و گفتید نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد نتیجه‌اش بود توده که به شما اعتقاد دارد کلمه دموکراسی را مثل اینکه کلمه فحش باشد تلقی می‌کند، چه چیزی است در این کلمه که خوب نیست و برای غربی‌ها این همه قشنگ است؟

ج: اولاً کلمه اسلام احتیاج به صفتی مثل صفت دموکراتیک ندارد، به خاطر اینکه اسلام همه چیز است، اسلام همه معانی را در بردارد. برای ما تأسف‌آور است کلمه دیگری را در کنار کلمه اسلام بگذاریم چونکه اسلام کامل است. اگر اسلام را می‌خواهیم چه لزومی دارد که مشخّص کنیم که دموکراسی را می‌خواهیم؟ درست مثل این می‌ماند بگوئیم ما اسلام را می‌خواهم و بایستی به خداوند اعتقاد داشت.

ثانیاً این دموکراسی که برای شما این قدر عزیز است و برای شما این قدر با ارزش است. یک معنی و تعریف دقیقی ندارد. دموکراسی ارسطو یک چیز است و دموکراسی شورویها یک چیز دیگر و دموکراسی سرمایه‌دارها یک چیز دیگر. پس نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم که مفهوم چند پهلو را وارد قانون اساسی خود

بکنیم. حال با میثاقی تاریخی مفهوم دموکراسی را که من می‌فهمم برایتان می‌گویم: زمانی که علی جانشین پیامبر و رهبر دولت اسلامی شد و حکومت او از عربستان تا مصر و قسمت اعظم آسیا و حتی اروپا گسترده یافته بود و بر این کنفدارسیون حکومت می‌راند. برای او اتفاق افتاد که با یک یهودی اختلاف پیدا کند و یهودی از او پیش قاضی شکایت برد علی از طرف قاضی احضار شد.وقتی که قاضی دید علی وارد می‌شود، به حالت احترام از جا برخاست، ولی علی با عصبانیت به قاضی گفت: چرا وقتی که من وارد می‌شوم احترام می‌کنی و وقتی یهودی آمد احترام نکردی؟ قاضی باید، با طرفین مخاصمه به یک شیوه رفتار کند و بعد علی محکومیّت خود را قبول می‌کند. من از شما که سفرها کرده‌اید و هر نوع رژیمی و هم چنین تاریخ را می‌شناسید می‌پرسم، مثال بهتری از این برای بیان دموکراسی سراغ دارید؟

س: دموکراسی مفهومی بیش از این دارد، خیلی از ایرانی‌ها که مثل ما خارجی‌ها نمی‌فهمند و یا درک نمی‌کنند. می‌خواهند بدانند. جمهوری اسلامی شما به کدام سو می‌رود؟

ج: اگر شما خارجی‌ها نمی‌فهمید، این موضوع به شما ربطی ندارد، انتخاب ما هیچ ربطی به شما ندارد. اگر بعضی از ایرانی‌ها این موضوع را نمی‌فهمند، این بدین معنی است که اسلام را درک نکرده‌اند.

س: ولی امام، همان بعضی ایرانی‌ها، امروز استبدادی را که از طرف روحانیّت اعمال می‌شود حسّ می‌کنند. در تدوین قانون اساسی جدید در مجلس خبرگان در اصل پنجم، قانونی را گذرانیده‌اند که براساس آن رئیس کشور باید بالاترین مرجع مذهبی باشد، یعنی خود شما و تصمیمات نهائی در دست کسانی است که قران خوب بدانند، یعنی روحانیون. این بدین معنی نیست که طبق قانون اساسی سیاست در دست روحانیون باقی خواهد ماند؟

ج: این قانون اساسی که می‌بایست توسط ملّت تصویب شود، ابداً با دموکراسی تناقض ندارد. برای اینکه ملّت روحانیت را دوست دارد، به روحانیون اعتماد دارد و می‌خواهد که رهبریش به دست روحانیون باشد.

پس دولت است که مرجع نظارت داشته باشد بر اعمال نخست‌وزیر و ریاست جمهوری، برای اینکه جلوگیری کنند از اشتباهات و یا آنکه برخلاف قانون که قران است. در هر حال بالاترین مرجع مذهبی و یا یک گروه از نماینده روحانیون مثلاً پنج نفر فقیه که قادر باشند عدالت اسلامی را پیاده کنند.

س: پس حالا از عدالتی که توسط روحانیون که دارد پیاده می‌شود صحبت کنم، از ۵۰۰ نفری که بعد از پیروزی انقلاب تاکنون در ایران اعدام شده‌اند. صحبت کنیم، شما تأیید می‌کنید طرز کار این دادگاهها را نه وکیل مدافع در آن هست و نه می‌شود تقاضای فرجام کرد؟

ج: مسلماً شما غربی‌ها نادیده می‌گیرید که چه کسانی بودند اینهاکه اعدام شده‌اند و یا تعمداً آنها را نادیده می‌گیرید، اینهاکسانی بودند که در خیابانها و میدانها در کشتار شرکت کرده بودند و یا افرادی بودند که دستور قتل عام داده بودند و یا اشخاصی بودند که خانه‌ها را به آتش کشیده بودند. شکنجه داده بودند. پاها و دست‌ها را در بازجوئی اره کرده بودند، یاکسانی که زنده زنده دست و پای جوانهای ما را اره می‌کردند و با اینکه به روی تاوه سرخ می‌کردند، با اینها چه کار می توانستیم بکنیم؟ آنها را می‌بخشیدیم؟ می‌گذاشتیم بروند؟ اجازه دفاع کردن از خود و جواب به اتهامات را ما به آنها دادیم و می‌توانستند هر چیزی راکه می‌خواهند بگویند. ولی وقتی گناه آنها ثابت شد، چه نیازی بود و اصلاً چه نیازی هست به اینکه فرجام بخواهند؟ اگر می‌خواهید علتش را بنویسید قلم در دست شما است و در هر حال ملّت من برایش این سوال مطرح نیست و اضافه می‌کنم که اگر ما این اعدام‌ها را نمی‌کردیم (انتقام مردمی) ابعاد وسیعی به خود می‌گرفت و قابل کنترل هم نبود و حتّی تمام کارگزاران رژیم گذشته کشته می‌شدند، پس بدین ترتیب ۵۰۰ نفر کشته نمی‌شدند بلکه هزاران نفر کشته می‌شدند.

س: مثال دیگر زن ۱۸ ساله آبستنی که چند هفته قبل به خاطر زنا در بهشهر (سابق) اعدام شد؟

ج: آبستن؟ دروغ است، دروغی است همانند اینکه می‌گویند سینه زنان را می‌برند، در اسلام چنین وقایعی اتفاق نمی‌افتد زن آبستن را اعدام نمی‌کنند.

س: دروغ نیست امام. تمام روزنامه‌های ایران درباره آن نوشتند و هم چنین در تلویزیون میزگردی تشکیل شد، برای اینکه به مردی که با او زنا کرده بود فقط صد

ضربه شلاق زده بودند.

ج: اگر این طور است شاید حقش بوده، من چه می‌دانم شاید آن زن کار دیگری کرده بوده. از دادگاهی که آن را محکوم کرده سئوال کنید. کافی است. از این مسائل صحبت نکنیم، خسته شده‌ام.

بازگشت امام خمینی به ایران

روز اول فوریه ۱۹۷۹ منصور تاراجی از پاریس چنین گزارش داد:

«پس از ۱۱۷ روز توقف در (نوفل لوشاتو) امام خمینی ساعت یک صبح به وقت محلی (۳/۳۰) به وقت تهران حرکت کرد. ۱۵ سال قبل سحرگاه روز خاموش که سکوت فضای ایران را گرفته بود آیت‌الله خمینی تنها و گمنام به شهر دور افتاده‌ای در ترکیه تبعید شد. اینکه او زمانی به ایران بازگردد. به عنوان یک چهره جهانی شناخته شده است و رهبری انقلاب بزرگ را بر عهده دارد. هواپیمای ایرفرانس گنجایش بیش از ۴۰۰ نفر داشت امّا حدود ۲۰۰ نفر مسافر (۱۵۰ روزنامه نگار ۵۰ نفر از نزدیکان امام خمینی) نپذیرفت تا بتواند به اندازه کافی بنزین‌گیری کند و در صورت عدم فرود در تهران به پاریس بازگردد.

۲۰ نفر از جمله پنج روزنامه‌نگار نتوانستند به موقع خود را به هواپیما برسانند. در حالی که هواپیما باند فرودگاه را ترک می‌کرد، ۵۰۰ ژاندارم، پلیس و نیروهای مخصوص مسیر امام خمینی را همچون یک رئیس دولت از (نوفل

لوشاتو) تا هواپیما زیر نظر داشتند... »

پرواز به ایران

منصور تاراجی گزارش خود را چنین ادامه داد: « بنی‌صدر » و« قطب‌زاده » و « دکتر ابراهیم یزدی » که سالها دور از وطن بسر برده بودند در پرواز، همراه امام خمینی به تهران بازگشتند. مسافران هواپیما همه مرد بودند و هیچ یک از خواهران حتّی همسر امام خمینی با این پرواز به تهران بازنگشتند برای آنها در هواپیمائی که امروز به تهران پرواز می‌کند جا رزرو شده است. از ساعت هفت بعدازظهر به وقت پاریس تا لحظه‌ای که هواپیمای امام خمینی در آسمان فرودگاه شارل‌دوگل به پرواز درآمد حدود ۱۰۰ تن از زنان و مردان مقیم فرانسه و سایر کشورهای اروپائی و امریکائی برای مشایعت امام خمینی به فرودگاه آمده بودند در حالی عکس‌هائی از امام خمینی در دست داشتند به طرفداری از ایشان شعار می‌دادند و سرودهای انقلابی و پیروزی می‌خواندند. در گوشه از فرودگاه نمایشگاهی از عکس‌ها شهدای انقلاب و مجروحان و کسانی که در طی سال‌های اخیر شکنجه دیده‌اند برپا شده بود که بر بالای آن نوشته شده بود (حقوق بشر شاه) امام خمینی یک ساعت قبل از پرواز با آسانسور به کنار دالانی که بداخل هواپیما منتهی می‌شد آمدند و طی یک کنفرانس مطبوعاتی کوتاه از محبت ملّت فرانسه و اهالی دهکده نوفل‌لوشاتو تشکر کردند. امام خمینی بطور ضمنی از این که دولت فرانسه و مطبوعات این کشور انقلاب ایران را تأیید کرده‌اند تشکر کرد.»

سخنان امام در بهشت زهرا

امام خمینی در گورستان بهشت زهرا طی یک نطق تاریخی نقطه نظرهای خود را در مسایل اساسی و سیاسی کشور روشن کرد:..ما در این مدت مصیبت‌ها دیده‌ایم، مصیبت‌های بسیار بزرگ، بعضی پیروزی‌ها هم حاصل شد که البته آن هم بزرگ بود. مصیبت آنهای جوان

مرده، مردهای اولاد از دست داده طفل‌های پدر از دست داده، من وقتی چشم به بعضی از اینها که اولاد خود را از دست داده‌اند، می‌افتد. سنگینی بر دوشم پیدا می‌شود، که نمی‌توانم تاب بیاورم، من نمی‌توانم از عهده این همه خسارت‌ها که برای ملّت وارد آمده بربیایم، من نمی‌توانم تشکر از این ملّت که همه، چیزش را در راه خدا داده. خدای تبارک و تعالی باید به آنها اجر عنایت فرماید. من به مادرهای فرزند از دست داده تسلیت می‌گویم در غم آنها شریکم، من به پدرهای جوان داده تسلیت عرض می‌کنم. به جوانهائی که پدرانشان را از دست داده‌اند، تسلیت می‌گویم. ما حساب بکنیم که این مصیبت‌ها برای چه به این ملّت وارد شده؟ مگر این ملت چه می‌گفت و چه می‌گوید که از آن وقتی که صدای ملّت درآمده، قتل و غارت ادامه دارد. ملت ما چه می‌گفت این همه عقوبات شدند. ملّت ما یک مطلب‌اش این بود که این سلطنت پهلوی از اول خلاف قانون بود. آنها که در سنّ من هستند، دیده‌اند که مجلس مؤسسان با سرنیزه تأسیس شد و ملت هیچ دخالتی در این مجلس نداشت، وکلایش را بازور وادار کردند که به رضا شاه رأی سلطنت بدهد، پس این سلطنت از اوّل امر باطلی بود، بلکه اصل رژیم سلطنتی از اوّل خلاف قوانین و قواعد عقلی و حقوقی بشر است. چون ما فرض می‌کنیم که یک ملّتی همه رأی دادند که یک نفر سلطان باشد بسیار خوب، اینها از باب اینکه مسلّط بر سرنوشت خودشان هستند. رأی آنها برای آنها قابل عمل است لکن اگر ملتی رأی دادند ولو تمامشان به این که اعقاب این سلطان هم باشد، به چه حقّی ملت ۵۰ سال پیش سرنوشت ملّت بعد را تعیین می‌کند.

سرنوشت هر ملتی بدست خودش است، ما در زمان اوّل قاجاریه نبودیم. اگر فرضی کنیم سلطنت قاجاریّه با یک رفراندمی تحقق پیدا کرد و همه یک ملّت هم فرض کنیم رأی مثبت دادند به آقا محمدخان قاجار و آن سلاطینی که بعدها می‌آیند.

زمانی که ما بودیم زمان سلطنت احمدشاه قاجار بود هیچ یک از ما

آغامحمدخان قاجار را ادراک نکرده. آن اجداد ما که رأی دادند برای سلطنت قاجاریه، به چه حقّی رأی دادند که زمان ما، احمدشاه سلطان باشد. سرنوشت هر ملّتی دست خودش است. در صد یا صدوپنجاه سال پیش از این یک ملّتی یک سرنوشتی اختیاری داشته، او اختیار ماها را نداشته که یک سلطان را بر ما مسلّط کند.

ما فرض می‌کنیم این سلطنت پهلوی، در زمانی که تأسیس شد، به اختیار مردم بود و مجلس مؤسسان را هم به اختیار مردم تأسیس کردند و این اسباب این می‌شود و بر فرض اینکه این امر باطل صحیح باشد و فقط رضاخان سلطان باشد و آن هم برای مردمی که در آن زمان بودند.

و امّا محمدرضا شاه سلطان باشد برای آن مردمی که بیشترشان بلکه الا بعض قلیلی از آنها ادراک آن وقت را نکردند، چه حقّی داشتند که در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معیّن کنند. بنابراین سلطنت محمدرضا اولاً که چون سلطنت پدرش غیرقانونی بود [1] و مجلس با زور و با سرنیزه تأسیس شده بود، غیرقانونی است، پس سلطنت محمدرضا هم غیرقانونی است و اگر چنانچه سلطنت رضاشاه هم فرض کنیم قانونی بوده، آنها چه حقی داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند، هر ملّتی سرنوشتش با خودش است. مگر پدرهای ما ولیّ ما هستند که در ۸۰ یا صد سال پیش از این سرنوشت ما را تعیین کنند این هم یک دلیل که سلطنت محمدرضا، قانونی نیست.

علاوه بر این، این سلطنتی که در آن وقت درست کرده بودند و مجلس

۱- در آن روزها خبرنگار یک نشریهٔ فرانسوی از شاه پرسیده بود که پاسخ شما به امام خمینی که اظهار داشته سلطنت شاه غیرقانونی است چیست؟ شاه گفته بود: پدرم می‌خواست در سالهای ۱۹۲۰ از ایران یک جمهوری مدرن بوجود آورد... اما این آیت‌الله‌های قم بودند که خواستند ژنرال رضاخان خود را شاه اعلام کند. «نقل از کیهان روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۷»

مؤسسان هم، فرض کنیم که صحیح بوده، این ملّتی که سرنوشتش با خودش باید باشد در این زمان می‌گوید که این سلطان را نمی‌خواهیم، وقتی این‌ها رأی دادند که سلطنت رضاشاه و سلطنت محمدرضا شاه و رژیم سلطنتی او را نمی‌خواهیم سرنوشت اینها با خودشان است، این هم یک راه برای اثبات اینکه سلطنت او باطل است.

حال می‌آئیم سراغ دولت‌هائی که ناشی شده از سلطنت محمدرضا شاه و مجلس‌هائی که ما داریم، در تمام طول مشروطیت، اسماً بعضی از زمان‌ها آنهم نسبت به بعضی از وکلا، مردم در تعیین این وکلا دخالتی نداشتند، شما الان اطلاع دارید که در این مجلس که هست چه مجلس شورا و چه مجلس سنا و شما ملّت ایران و شما مردمی که در تهران سکونت دارید، از شما می‌پرسیم آیا کسانی را که در مجلسین هستند و شما اطلاع داشتید که خودتان اینها را تعیین کنید.

اکثر مردم، آیا کسانی که در مجلس شورا و یا در سنا هستند. می‌شناسید؟ اینها بازور و بدون اطلاع مردم تعیین شده‌اند، مجلس که بدون رأی و بدون اطلاع و رضایت مردم تعیین شده، غیرقانونی است. اینها که در مجلس شورا و سنا نشسته‌اند و مال ملّت را به عنوان حقوق گرفته‌اند، این حقوق را حق نداشتند بگیرند و ضامن هستند.

و اما دولتی که از شاهی ناشی می‌شود که خودش و پدرش غیرقانونی است، مجلس و وکلا غیرقانونی هستند، خود این دولت غیرقانونی است، این ملّت حرفی که داشته‌اند و در زمان محمدرضاخان می‌گفتند که این سلطنت را نمی‌خواهیم و سرنوشت ما با خودمان است، حالا هم می‌گویند ما این وکلا را غیرقانونی می‌دانیم، این مجلس سنا را غیرقانونی می‌دانیم این دولت را غیرقانونی می‌دانیم.

آیا کسی که خودش از ناحیه مجلسین و از ناحیه شاه منصوب شده و همه آنها غیرقانونی هستند می‌شود که قانونی باشد؟ ما می‌گوئیم که شما غیرقانونی هستید

و باید بروید. ما اعلام می‌کنیم که دولتی که به اسم دولت قانونی معرفی می‌کند، حتّی خودش هم قبول ندارد که قانونی است. خودش تا چند سال پیش از این تا آن وقت وزارت دستش نیامده بود، قبول داشت که غیرقانونی است، حال چه شده است که می‌گوید، من قانونی هستم؟ این مجلس غیرقانونی است. از خود وکلا بپرسید که آیا شما را ملّت تعیین کرده است؟ هر کدام که ادعّا کردند که ملّت آنها را تعیین کرده است، ما دستشان را می‌دهیم بدست یک آدم که او را به حوزه انتخابیه‌اش ببرد و در آنجا از مردم سئوال می‌کنیم آیا این آدم وکیل شماست؟ شما او را تعیین کرده‌اید. حتماً بدانید که جواب آنها نفی است. بنابراین آیا ملّتی که فریاد می‌کشد که ما این دولت مان، این شاه مان این مجلس مان خلاف قوانین است و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما است که سرنوشت ما دست خودمان باشد، آیا حق ملّت اینست که در تهران یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند و در جای دیگر هم همین طور من باید عرض کنم که محمدرضا پهلوی، این خائن خبیث برای ما رفت، فرار کرد و همه چیز را به باد داد، مملکت ما را خراب کرد قبرستان ما را آباد کرد مملکت ما را از ناحیه اقتصاد خراب کرد، تمام اقتصاد ما الان خراب و درهم ریخته است اگر چنانچه بخواهیم این اقتصاد را حال اول برگردانیم، سالهای طولانی با همّت همه مردم، نه یک دولت می‌تواند این کار را بکند نه یک قشر از اقشار مردم می‌توانند این کار را بکنند تا تمام مردم دست به دست هم ندهند، نمی‌توانند ریختگی این اقتصاد را از بین ببرند.

شما ملاحظه کنید به اسم اینکه ما می‌خواهیم زراعت را، دهقانان را «دهقان» کنیم، تا حال (رعیت) بودند، می‌خواهیم از این پس (دهقان) شان کنیم، اصلاحات ارضی درست کردند، اصلاحات ارضی‌شان بعد از این مدت طولانی به آنجا رسید منتهی شد که به کلی دهقانی از بین رفت.

زراعت ما بکلی از بین رفت، شما در همه چیز به خارج محتاج هستید، یعنی محمدرضا این کار راکرد تا بازار درست کند برای امریکا و ما محتاج به او باشیم

در اینکه گندم از او بیاوریم، برنج از او بیاوریم، تخم‌مرغ از او بیاوریم، یا از اسرائیل که دست نشانده امریکا است وارد کنیم.

بنابراین کارهائی که این آدم به عنوان (اصلاح) کرده، این کارها خودش (افسانه) بوده، قضیه اصلاحات ارضی یک لطمه‌ای بوده به مملکت که شاید تا ۲۰ سال دیگر نتوانیم آن را جبران کنیم. مگر همهٔ ملتها دست به دست هم بدهند و سال‌ها بگذرد تا جبران شود.

فرهنگ ما را به صورت یک فرهنگ عقب مانده نگهداشته بطوری که الان تحصیلات جوانان ما در ایران یک تحصیلات تام و تمام نیست و باید بعد از اینکه در این جا نیمه تحصیل کردند و آن هم با این مصیبت‌ها باید بروند در خارج تحصیل بکنند، ما متجاوز از ۵۰ سال است که دانشگاه داریم و قریب سی و چند سال است، این دانشگاه را داریم. لکن چون به ما خیانت شده است از این جهت رشد انسانی نکرده است.

تمام انسان‌ها و نیروی انسانی ما را این آدم (شاه) از بین برده است. این آدم بواسطه نوکری که داشت، مراکز فحشاء درست کرده تلویزیونش مرکز فحشاء است. رادیونش، بسیاری فحشاء است، مراکزی که اجازه داده‌اند که باز باشد مراکز فحشاء است اینها دست بدست هم داده‌اند، در تهران مراکز مشروب فروشی بیشتر از کتاب فروشی است، مراکز و فساد دیگر الاماشاالله است. برای چه سینماهای ما مرکز فحشاء است؟ ما با این سینما مخالف نیستیم. ما با مراکز فحشا مخالف هستم، ما با تلویزیون مخالف نیستیم. ما با این چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگهداشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ما درآمده مخالف هستیم، ما که با مظاهر تجدّد مخالفت کرده‌ایم. مظاهر تجدد وقتی که پای خود را از اروپا به شرق بخصوص به ایران گذاشت چیزی که باید از آن برای پیشرفت تمدّن استفاده بشود ما را به توحش کشاند.

سینما یکی از مظاهر تمدّن است که باید در خدمت این مردم باشد و شما می‌دانید که این‌ها، جوان‌های ما را به تباهی کشیدند. ما با این جهات مخالف

هستیم، این‌ها به همه معنا، به این مملکت خیانت کردند.

و امّا نفت ما، تمام نفت ما را به غیر دادند. به امریکا و غیر از امریکا دادند، مقداری را که به امریکا دادند، عوضش را گرفتند. عوض اسلحه‌هائی بود بـرای درست کردن پایگاه برای امریکا، ما هم نفت دادیم، هم پایگاه برای آنها درست کردیم. امریکا با این حیله که مردم هم دخالت داشت. با این حیله نفت را از ما برد و در عوض برای خودش پایگاه درست کرد. یعنی اسلحه‌هائی به این جا آورد که ارتش ما نمی‌تواند از این اسلحه‌ها استفاده بکند باید مستشارها و کـارشناسان امریکائی در این جا باشند که این اسلحه‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

نفت ما اگر چند سال دیگر، خدا نخواسته این مرد عـمر کـرده بـود، عـمر سلطنت پیدا کرده بود، مخازن نفت ما را تمام کرده بود، زراعت ما را هم که تمام کرده است، این ملت به کلّی ساقط شده بود و باید عملی کند برای اغیار فریاد می‌کنیم از دست این برای این است، خون‌های جوانان ما برای این جهات ریخته شده. برای این ریخته شده که ما آزادی می‌خواهیم. ما پنجاه سال است که در اختناق به سـر برده‌ایم، نه مطبوعات داشتیم، نه رادیو، نه تلویزیون صحیح داشته‌ایم، نه خطیب می‌توانست حرف بزند و نه اهل منبر می‌توانست حرف بزند نه امام جمعه می‌توانست آزادانه کار خودش را بکند و نه هیچ یک از اقشار ملت می‌توانستند کار خودشان را ادامه بدهند و در زمان ایشان هم همین اختناق به طریق بالاتر باقی بود.

این اختناق هم باقی است، خود این آدم (شاه) دولت این آدم (بختیار) تمام این‌ها غیرقانونی است و اگر ادامه دهند، مجرمند و باید محاکمه شوند ما آنها را محاکمه می‌کنیم.

من دولت تعیین می‌کنم. من توی دهن این دولت مـی‌زنم. مـن دولت تـعیین می‌کنم. من به پشتیبانی این ملّت دولت تعیین می‌کنم. من بواسطه این که ملّت مرا قبول دارد، این آقا (بختیار) که خودش را قبول ندارد، رفقایش هم قبول ندارند. ملّت هم قبولش ندارد.

فقط امریکا از او پشتیبانی کرده و فرستاده و به ارتش دسـتور داده کـه از او پشتیبانی کند انگلیس هم از او پشتیبانی کرده و گفته که باید از او پشتیبانی بکنند،

یک نفر آدمی که نه ملت قبولش دارد نه هیچ یک از طبقات ملّت قبولش ندارد. بله چند نفر از اشرار را دارند که می‌آورند توی خیابانها که از خودشان هستند که فریاد هم می‌کنند. می‌گوید که در یک مملکت که دوتا دولت نمی‌شود، این واضح است، یک مملکت دوتا دولت نمی‌تواند داشته باشد، لکن دولت غیرقانونی باید برود. تو غیرقانونی هستی، دولتی که ما می‌گوئیم، دولت متّکی به آرای مردم است. متّکی به حکم خداست، تو (بختیار) باید یا خدا را انکار کنی یا ملّت را.

باید این آدم سر جایش بنشیند یا این که به امر امریکا یک دسته از اشرار را وادار کند که این ملّت را قتل عام کند، ما تا هستیم نمی‌گذاریم این‌ها سلطه پیدا کنند. ما نمی‌گذاریم دوباره اعاده بشود این حیثیّت سابق و آن طلبه‌های سابق. ما نخواهیم گذاشت که محمدرضا برگردد، این‌ها می‌خواهند او را برگردانند.

ای مردم بیدار باشید، نقشه دارند می‌کشند. این مرد که در آن جائی که هست ستاد درست کرده. دارد روابط درست می‌کند. می‌خواهند دوباره ما را برگردانند به آن عهدی که همه چیزمان اختناق در اختناق باشد و همه هستی ما به کام امریکا برود. ما نخواهیم گذاشت.

تا جان داریم نخواهیم گذاشت و من از خدای تبارک و تعالی سلامتی همه شما را خواهانم. و من عرض می‌کنم بر همه واجب است که این نهضت را ادامه بدهیم تا آن وقتی که این‌ها ساقط بشوند، ما بواسطه آرای مردم مجلس مؤسسان درست بکنیم و دولت اول و دائمی تعیین بکنیم. و من باید یک نصیحت به ارتش بکنم و یک تشکر از قشرهای از ارتش.

آن نصیحتی که می‌کنم این است که ما می‌خواهیم که شما مستقل باشید. ماها داریم زحمت می‌کشیم. ماها خون داده‌ایم ماها جوان دادیم. ماها حیثیت و آبرو دادیم. مشایخ ما حبس رفتند. زجر کشیدند. می‌خواهیم که ارتش ما مستقل باشد. آقای ارتشبد شما نمی‌خواهید مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی‌خواهی مستقل باشی؟ می‌خواهی نوکر باشی؟ من به شما نصیحت می‌کنم بیائید در

آغوش ملّت، همان چیزی که ملت می‌گوید، بگوئید ما باید مستقل باشیم. ملّت می‌گوید ارتش باید مستقل باشد، ارتش نباید زیر فرمان مستشاران امریکائی و اجنبی باشد. ما برای خاطر شما این حرفها را می‌زنیم، شما هم بیائید برای خاطر خودتان این حرف‌ها را بزنید و بگوئید ما می‌خواهیم مستقل باشیم ما نمی‌خواهیم این مستشاران باشند. ما که می‌گوئیم ارتش باید مستقل باشد. جزای ما این است که بریزند توی خیابان و خون جوان‌های ما را بریزند که چرا می‌گوئید که ما باید مستقل باشیم. ما می‌خواهیم تو آقا باشی و من تشکر می‌کنم از آن قشرهائی که متّصل شدند به ملّت این‌ها آبروی خودشان را، آبروی کشورشان را حفظ کردند. این درجه‌دارها، همافرها، افسرهای نیروی هوائی، این‌ها همه مورد تشکّر و تمجید ما هستند. و همین طور آنهایی که در اصفهان در همدان و در سایر جاها، این‌ها تکلیف شرعی، ملّی و کشوری خودشان را دانستند و به ملّت ملحق شدند و پشتیبانی از نهضت ملّت را کردند ما از آنها تشکر می‌کنیم و به آنهائی که متّصل نشده‌اند که به این‌ها متصل بشوند اسلام برای شما بهتر از کفر است. ملّت برای شما بهتر از اجنبی است، ما برای شما می‌گوئیم این مطلب، شما هم برای خودتان این کار را بکنید رها کنید این را. خیال نکنید اگر رها کردید، ما می‌آئیم شما را به دار می‌زنیم. این چیزها است که کسان دیگر درست کرده‌اند، والا این همافران و این درجه‌دارها و این افسرها که آمدند متّصل شدند ما با کمال عزّت و سعادت آنها را حفظ می‌کنیم. ما نمی‌خواهیم نظام را بهم بزنیم. ما می‌خواهیم نظام محفوظ باشد، لکن نظام ناشی از ملّت و در خدمت ملّت. نه نظامی که دیگران آن را سرپرستی بکنند. و دیگران به این نظام فرمان بدهند.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۱۴ بهمن ۱۳۵۷ روزنامهٔ کیهان

بخش هشتم

آغاز اعدام‌ها

(از ۲۲ بهمن تا ۲۹ اسفند در دادگاههای انقلاب)

انقلاب اسلامی از دیدگاه دیگران

نشریه لوماتن می‌نویسد: پیچیدگی انقلاب ایران به عنوان موضوع شگرف سال‌ها در محور بررسی و پژوهش محققین خواهد بود. انقلاب ایران مانند خلقیات ملّت ایران، استثنائی، بدیع و بی‌همتاست...

شبیه این انقلاب، در هیچ نقطه تاریخ مشاهده نشده، چه کسی باور می‌کرد، قدرت مردمی که زرّادخانهٔ قدرت بود، ژست امپراطوری می‌گرفت و خود را (برترین) و (بی‌همتا)، در خاورمیانه می‌دانست و شیوه‌های حکومتی‌اش را سرمشق عالمیان وانمود می‌کرد. این چنین سریع، در سراشیبی بغلطد و در یک چشم برهم‌زدنی به عمق دره برسد. چه نیروئی توانست او را از صحنه طرد کند؟

سرعتی که انقلاب ایران داشت سرسام‌آور بود، قیامی که مردم را به حرکت درآورد، قابل پیش‌بینی نبود.

چه نیروئی می‌توانست ناگهان مردم دست خالی را در برابر آن مرد (شاه) تا دندان مسلّح قرار دهد؟ آیا نیروی ایمان؟ این نیروی ایمان سال‌های پیش

کجابود؟ آیا تغییر روابط بین‌المللی؟ این تغییر چگونه دست داد؟ این تنها انقلاب ضداستبدادی تاریخ است که با همه ضوابط انقلاب‌های تاریخ نمی‌خواند.

این انقلاب ایدیولوژی به معنای امروز ندارد و گرفتار بحران مسلکی است. مراد از ایدلوژی دستگاه فکری و فلسفی منظّمی به سبک نظام‌های موجود است که به ساخت و پرداخت جامعه‌ای نو می‌اندیشد.

شاید طبقه روحانی، سهم‌اش را به خود اختصاص نمی‌داد و همهٔ قدرت‌ها را یک جا بدست نمی‌آورد، آمیزش مسلک‌ها سهیم در انقلاب، مایه مسلکی به انقلاب می‌داد اما انقلاب ایران، مسلک به معنای غربی ندارد، در عوض، از پشتوانه نیرومند مذهب برخوردار است. هرگز گمان نمی‌رفت در این لحظه از تاریخ، آنهم در سرزمینی که بسوی نوگرائی خیز برداشته بود، سردسته‌دار کل امور شود و همه طبقات نواندیش فکری و صنفی را اعم از روشنفکر، کارمند، معلم و دانشجو را شگفت زده بر جای گذارد. این انقلاب، انقلاب اسلامی نام‌گذاری شده بود، و مردمی که قیام کردند، جوانانی که بدون ترس با سینه در برابر گلوله‌های آتشین قرار گرفتند و زیر تانک‌ها خزیده و له شدند همه کیش‌گرا نبودند.

ایرانیان ملّت شریف‌اند، می‌توانند جل خود را از آب درآورند، می‌توانند هر چه را بوسیله نجات تبدیل کنند، همین روحیه، توده عظیمی که مذهبی نبودند و تنها در سرنگون کردن رژیم شاه با مذهبی‌ها قدر مشترک داشتند، به صف مذهبی‌ها پیوستند و همان شعارها را دادند که مذهبی‌ها می‌دادند، بر لب شعارهای مذهبی می‌راندند، و در دل هوای روزی را داشتند که شاه سقوط کند و با مذهبی‌ها تقسیم قدرت کنند. مذهبی‌ها که همان روحیه ویژه ایرانی دارند، در این فکر هستند که همه قدرت را بدست آورند به غیر مذهبی‌ها که امروز نفاق افکن، ضدانقلابی، مارکسیست، و کمونیست و از خدا بی خبر خوانده می‌شوند از صحنه بیرون کنند.

این بازی را روحانیون به جا بکار بردند، امروز، قدرت کامل روحانی بر ایران

مسلّط است.

از همه الگوهای رفتاری مذهبی‌ها چنین برمی‌آید که قصد و توانائی ساختن ندارند، بلکه آمده‌اند پاکسازی کنند، زندانی کنند، اعدام کنند. و کلام بهتر گذشته ناپاک را بشویند و ردپای محمدرضا پهلوی را در هرجا که به چشم می‌خورد، بتراشند. گوئی دارند راه برای دیگران صاف می‌کنند، شهر کهنه‌ای را برمی‌اندازند، تا دیگران شهر تازه‌ای در برهوتی که به جا مانده، بسازند...

این شور انقلابی که ایران را در برگرفته، دمی کاستی نمی‌گیرد، و همین برای آینده آن خطرناک می‌نماید. شاه سقوط کرده است و رفرندام جنجال برانگیز، جمهوری اسلامی را جایگزین اقتدار ۲۵۰۰ ساله شاهی، یا به قول ایرانی‌ها (ستم شاهی) کرده است، با این همه گذشته‌گرائی، کاستی نمی‌گیرد، همه از این گذشته، به عنوان دوران (طاغوت) یاد می‌کنند. (طاغوت) واژه‌ای از واژگان جدید مذهبی‌ها مانند (اقشار) و (مستضعفین) است، هفت یا نه بار در قرآن کتاب آسمانی مسلمانان، تکرار شده است و به معنائی کسی است برخدا و خلق خدا طغیان می‌کند، و با طغیان خود زمین را به تباهی می‌کشد، برای پاک کردن همه بازمانده‌ها و پس مانده‌های گذشته، انقلابیون مذهبی، یکی از بحث‌انگیزترین راه‌حل‌ها را پیدا کرده‌اند: « معدوم کردن » کمتر پیش آمده است که آنها ببخشند یا آزاد کنند یا حبس‌های کوتاه مدت و دراز مدت ببرند. آنها متّهم را در هر سطحی از اتهام به جرم « فساد روی زمین » و « جنگ با خدا و فرستاده خدا » بی‌درنگ تیرباران می‌کنند. نه فرجامی، نه پژوهشی عقیده دارند. این (مفسدان فی‌الارض) در زندان بمانند یک کانون مقاومت بالقوه باقی می‌ماند که مایه امیدواری ضد انقلاب می‌شود. باید معدوم کرد تا خطر از میان برخیزد. این تز انقلابیون ایران است با یک تز بدیع، بدیع مانند همه راه‌حل‌هایی که ایرانیان در تاریخ خلق کرده‌اند. برای آنها شیوه دادرس غربی که ما (غربی‌ها) معتقدیم ثمرهٔ قرن‌ها تجربه بشر است، اندک اهمیتی ندارد، شیوه غربی به کار غربی‌ها می‌خورد. این

غرب است که متهم را سزاوار داشتن وکیل مدافع می‌داند، این غرب است که به فرجام و پژوهش اعتقاد دارد. دادگاه انقلابی نباید شبیه هیچ دادگاه دیگری باشد. و حتّی لزومی ندارد مردم از جریان محاکمه مهره‌های رژیم که همه رازهای رژیم را می‌دانند، باخبر شوند. مردم نباید بدانند دادرسان چه کسانی هستند، کی دادگاه برپا می‌شود. نیم روز برپا می‌شود، یا نیمه شب، کار باید سریع پیش رود و صبح به صبح نتیجه از رادیو به اطلاع مردم برسد. چون نظام جدید معتقد است که مردم بیش از نودونه درصد آرا در رفرندام، او را تأیید کردند، پس اعدام‌های سریع را نیز تأیید می‌کنند.

توده مردم، خاصه مذهبی‌ها که بیشتر به احساس و الهام توجه دارند، از شنیدن خبر محاکمه‌ها و اعدام‌ها از فرط خوشحالی مست می‌شوند، آنها نمی‌دانند، در دادگاه انقلاب چه می‌گذرد، رئیس دادگاه کیست و رأی دادگاه در چه شرایطی صادر می‌شود، ولی به انگیزه ایمان، احکام دادگاه را قطعی و تزلزل‌ناپذیر می‌شمارند...

این چنین توده‌های بلادیده ایران همین قدر می‌شنوند که متّهمان به مجازات رسیده‌اند، خشنود می‌شوند و دیگر نیازی نمی‌بینند تحقیق کنند که قضاوت چگونه و به چه منوالی انجام می‌شود و چه اندازه از قواعد بین‌المللی قضاوت دور است چرا یک سرباز گارد سلطنتی، به همان سرنوشتی دچار می‌شود، که ارتشبد نصیری، جلاد جلادها و دشنهٔ تیز شاه. اعدام معمولاً هدیه‌ای است برای هر سطح از اتهام. روشنفکران می‌پرسند چرا عقوبت شاه و همدستانش را باید کسانی پس بدهند که‌افزار دست بودند، اختیاری از خود نداشته‌اند و ناگزیری، عنصر اصلی جرمشان بوده است. اگر بپذیریم آنها می‌توانستند از فرمان هائی که از بالا می‌رسد، سرباز زنند و اگر بپذیریم که آنها آزادیهائی داشته‌اند و قادر بوده‌اند که چیزی را عوض کنند و در ظلمت، جرقه‌ای را روشن کنند پس تکلیف این ادعا چه می‌شود که می‌گوییم دوران محمدرضا شاه پهلوی، عصر اختناق و

سرکوبی بوده است. به عبارت دیگر، اگر دوران طاغوتی، آزادی‌کشی بوده است، پس در این اختناق و سرکوب‌ها جز مهره‌های اصلی، کسی از خود اراده‌ای نداشته است و اگر داشته است اراده او جبراً تابع نظام دیکتاتوری بوده است!!

قصاص، نه انتقام

با این همه، آنهائی که کمیته‌های انقلاب و دادگاه‌های انقلابی را اداره می‌کنند، معتقدند، که انتقام نمی‌گیرند، بلکه قصاص می‌کنند، اما در دستگاه قضاوت آنها، از ترحّم و بخشش نشانی نیست. آنها می‌گویند: «ما تبهکاران را بر می‌داریم تا دیگر فرصت نیابند زمین را بیالایند.» برای آنها فرق نمی‌کند که کسی یک کس کشته باشد یا چندین کس را. آنها قاتل را می‌کشند همین که برای آنها محرز شد که شخص مجرم است، مجازات او را لازم می‌دانند و چندان به علل و زمینهٔ وقوع جرم نمی‌اندیشند.

این چنین می‌بینیم که انقلاب در ایران، عجالتاً معنای پاک سازی دارد، آن هم پاک‌سازی به طریقه ایرانی، تا این انقلاب راه خود را پیدا کند و به کار خلق بپردازد، به زمان دراز نیاز دارد.(۱)

---

۱ - نشریه اوماتن، نوشته ژان لوبرن، ترجمه بیدار، ص ۲۶، ۲۷، ۲۸، شماره ۱۴ سال ۳۷ تهران مصوّر

محاکمه و اعدام یا قتل امیرعباس هویدا

پدر بزرگ هویدا بهائی بود، بهائیگری در واقع اسلام نیست بلکه مسلکی است از مذاهب مختلف جهان خوشه‌چینی شده است. پدر هویدا چندان اعتقادی به بهائیگری نداشت. و خود هویدا با تعالیم مادرش که از خانواده‌های مسلمان قدیمی بود بزرگ شد. پدر هویدا وزیرمختار ایران در عربستان سعودی شد. هویدا تحصیلات خود را در بیروت شروع کرد و بعدها لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه بروکسل گرفت و بعد از آن کلاسهایی را در دانشگاه سوربون گذراند. سپس کارمند وزارت امور خارجه شد. چندی بعد به شرکت ملّی نفت ایران منتقل گردید. هویدا در کابینه حسنعلی منصور در سالی ۱۳۴۳ وزیر دارائی بود و پس از ترور منصور بدست اعضاء هیئت مؤتلفه کابینه خود را تشکیل داد.

هویدا فراماسون و عضو یکی از لژهای فرانسه بود و از این رو دوستان با نفوذی در فرانسه داشت و هویدا برخلاف بیشتر اعضای دربار شاه، چندان علاقه‌ای به زنان نداشت و همسرش لیلا را که از خانواده امامی (دختر برادر

جمال امامی) پس از مدت کمی طلاق داد، این زن و شوهر بعد از انجام طلاق روابط نزدیک خود را حفظ کردند.

هویدا بذله‌گو، تحصیل کرده و کتاب‌خوان بود.

او در میان انبوه درباریان یا تبعیدیان داخلی از سیاستمداران نادر بود، او استعداد زیادی در ایجاد دوستی داشت. « پیرترود » نخست‌وزیر وقت کانادا از او خوشش می‌آمد. «والکسی کاسگین» نخست‌وزیر شوروی او را دوست خود می‌دانست. « آنتونی پاریونز » سفیر انگلیس در ایران با او دوستی نزدیک داشت. در میان نویسندگان اروپائی بخصوص فرانسه دوستان بیشماری داشت.

هویدا فاسد بود؟ از یک لحاظ بلی زیرا هر کس که نزدیک با شاه بود، فاسد بود یا فاسد می‌شد. ماهیت سیستم نظام شاهنشاهی چنین بود. فساد اشکالهای گوناگون بخود می‌گرفت و میل نزدیک شدن به شاه شاید قوی‌تر از همه بود. هویدا یقیناً این را طالب بود. ولی باید گفت بسیار از همتایان او طالب ثروت نیز بودند.

او یکی از معدود افرادی بود با داشتن مقام عالی از نظر مالی پاکدامن بود. این مسئله را اشرف پهلوی در خاطراتش تأیید می‌کند و در ضمن اعتراف می‌کند که خانواده ما از طولانی شدن عمر دولت او نگرانند و من (اشرف) هرگز به هویدا اعتماد نداشته‌ام و می‌ترسیدم روزی از طرف او خطر بزرگی عاید ما شود. (۱)

هویدا در خانه کوچک خود زندگی می‌کرد. در سالهای دهه ۱۳۵۰ که هنوز فساد ابعاد وحشتناک نیافته بود، هویدا از دریافت هر گونه پولی به عنوان کمیسیون برای جوش دادن معاملات سرباز می‌زد و می‌گفت: خوب چه می‌شود کرد این کار بچه‌ها را خوشحال می‌کند.» او بودجه ۱۰۰ میلیون دلار در اختیار داشت، با آن می‌توانست به هر کس بخواهد پاداش بدهد. (۲)

در بعضی از زمینه‌ها هویدا و وزیرانش قادر به اخذ تصمیم بودند. ولی ماهیت رژیم طوری بود و ایجاب می‌کرد که تمام تصمیمات مهّم به شاه نسبت داده شود.

۱- ص ۲۶۲ و ۲۶۳ آخرین سفر شاه نوشته ویلیام شوکراس

۲- واشنگیتن پست ۹ ژوئن ۱۹۷۶

در واقع تقریباً هم دستورها به جای اینکه از جانب نخست‌وزیر یا وزیران صادر شود از سوی شاه صادر می‌شد. افزون بر آن شاه بخش وسیعی از اختیارات دولت را به خودش اختصاص داده بود.

سازمان امنیت (ساواک)، امور دفاعی، امور خارجه از حوزه نظارت نخست‌وزیر خارج بود. یک روز او به یک نویسنده امریکائی گفته بود: در کشورهای غربی شما درباره هر مسئله‌ای زیاد بحث می‌کنید، موضوع را از یک کمیسیون به کمیسیون دیگر ارسال می‌کنید در این جا ما فقط به حضور شاه می‌رویم و سپس عمل می‌کنیم.»

با این وجود بتدریج که سالها می‌گذشت، هویدا بیشتر متوجه می‌شد که دارد یک سیستم به شدت پوسیده و فاسد را اداره می‌کند. در حالی که در انظار عمومی از رؤیاهای پیشرفت شاه دفاع می‌کرد، بطور خصوصی با خرید مقادیر اسلحه مخالفت می‌ورزید و او تشخیص داده بود که پس از افزایش بهای نفت فساد به صورتی زننده درآمده است.

در یک ضیافت شام به یک تاجر بسیار ثروتمند ایرانی در آن سوی سالن اشاره کرد و گفت: «این آقا در یک معامله ۶۰۰برابر حقوق من سود برده است.»

در موارد متعدد در جمع دوستان نزدیکش مشت روی میز می‌کوبید و به فساد خانواده شاه لعنت می‌فرستاد.

ضمن یکی از این ضیافتهای شام او را پای تلفن خواستند و ظاهراً به او اطلاع داده بودند یکی از خواهران شاه به گارد شاهنشاهی دستور داده است که یکی از شرکای تجارتی خارجی‌اش را بازداشت کند. ظاهراً خواهر شاه از این شخص دلخور بود و آن مرد برای آزادیش می‌بایست یک میلیون دلار به خواهرشاه بپردازد.

هویدا رو به مدعوین می‌کند و می‌گوید: «رژیم دارد از درون می‌پوسد.» (۱)

در سال ۱۹۷۸ هویدا سرانجام شاه را راضی کرد که مقرراتی برای فعالیت

۱- نقل از یک مصاحبه با فرشته رضوی خواهرزاده هویدا ۲۰ مارس ۱۹۸۵

تجارتی خانواده‌اش وضع کند، اما دیگر آن چنان دیر شده بود که این کار بی‌معنی می‌نمود. این کار فقط نفرت خانواده شاه را به هویدا جلب کرد. خانواده شاه ایران را نه یک کشور بلکه یک تجارتخانه می‌پنداشتند.

لیلا همسر مطلقه هویدا در یک مصاحبه گفته بود: آن روز خانواده سلطنتی با بسیاری از امرای فاسد ارتش در برابر او در یک صف قرار گرفته بودند.»

شاید هویدا بخاطر فاصله‌ای که از خانواده سلطنتی گرفته بود و به علت شهرتی که در زندگی ساده داشت، شهرتش را در میان مردم حفظ کرده بود یک شب، در اوایل ۱۹۷۸ پس از آشوبهای که نخستین حمله جدّی به تاج و تخت بود، «انتونی پاریونز» سفیر انگلیس را با اتومبیل خودش به محلات فقیرنشین جنوب پایتخت می‌برد. آنها در راه بندان گرفتار شدند. و مردم هویدا را شناخته بودند، دور اتومبیلش جمع می‌شوند و سروصورت او را می‌بوسند. سفیر تعریف کرده بود: «هنگامی که حرکت کردیم به هویدا گفتم سوار شدن به اتومبیل چنین سیاستمدار محبوبی مایه خوشحالی است و پرسیدم که چرا شاه با مخالفانی به بحث آزاد نمی‌پردازد.» هویدا در پاسخ به او گفته بود: تونی تو مفهومی را که شاه از بحث آزاد دارد می‌دانی، شاه می‌گوید صحبت می‌کنم و شما گوش بدهید، او تغییر نخواهد کرد.[۱]

اما مخالفان هویدا نظر دیگری داشتند بعضی مانند «اردشیر زاهدی» (پسر سپهبد زاهدی) او را به خاطر زیانهای فراوان که به رژیم سلطنت وارد آورده بود سرزنش می‌کردند. دیگران استدلال می‌کردند که او با در اختیار داشتن هوش و معلوماتش در خدمت پهلوی‌ها، موجبات احترام آنان را در اروپا فراهم ساخت، احترامی که لیاقت آنرا نداشتند و نیز هنگامی که اسدالله‌علم وزیر دربار در اواسط دهه ۱۹۷۰ توصیه‌های ناخوشایند شاه کرد. شاه به اطرافیانش گفت: «علم دارد پیر و خرفت می‌شود.» با این همه بعضی‌ها معتقد بودند که هویدا از اطاعت محض فراتر می‌رفت. او به قدری شاه را خوب می‌شناخت که قادر بود افکارش را

---

۱ - انتحار و سقوط ص ۶۲.

بخواند و خواسته هایش را پیش بینی کند. هویدا در برابر نیاز دائمی شاه سرفرود می‌آورد. او با این رفتارش بیگانگی شاه از مردم و مسایل واقعی ایران یاری می‌رساند.

در تابستان ۱۳۵۶ بسیاری از دشمنان شخصی هویدا بازداشت او را از شاه تقاضا کردند. شاه این درخواست آنها را رد کرد و به هویدا پیشنهاد کرد ایران را ترک کند و سفیر ایران در بلژیک شود که هویدا نپذیرفت.

بتدریج در پاییز آن سال شاه احساس کرد کـه یک مسیر مـمکن است او را نجات بدهد. وقتی او نصیری را از پاکستان احضار کرد و به زندان انداخت، و شایع بود که سپهبد خادمی رئیس شرکت هواپیمائی نیز به زندان خواهد افتاد وی از شنیدن این خبر خود را کشت. شاه به سفیر انگلیس گفته بود که در مورد بازداشت هویدا تحت فشار امرای ارتش قرار دارد. سفیر انگلیس از شنیدن این حرف یکّه خورده بود، او معتقد بود این کار مترادف با خودکشی است او سالها با هویدا دوست بود او در آن روز عقایدش را درباره فساد خانواده سلطنتی بدون ملاحظه به شاه ابراز داشت. شاه از او خواسته بود صریحتر صحبت کند و سفیر انگلیس شایعاتی را که درباره فعالیت‌های تجارتی برادران و خواهران و وابستگان آنها بر سر زبان‌ها بود نقل کرد. شاه دو روز بعد اعلام نمود که تحقیقات درباره معاملات افراد خاندان سلطنت آغاز خواهد شد.

سفیر انگلیس از این ملاقات نسبت به سرنوشت هویدا احساس خطر کرده و به هویدا تلفن می‌زند، هویدا به او گفته بود: «تونی عزیز من یک ایرانی هستم و هیچ کاری نکرده‌ام که از آن سرمشار باشم، من مطلقاً قصد فرار ندارم اگر کار به محاکمه بکشد من هم گفتنی‌های زیادی دارم...»[۱]

آنگاه شاه به هویدا تلفن زده و می‌گوید: «برای امنیت خـودتان مـی‌خواهـم

۱- ص ۲۷ آخرین سفر شاه ویلیام شوکراس

خودتان را تحت بازداشت در خانه قرار بدهید.»

لیلا همسر مطلقه هویدا چنین نقل کرده: غروب ۸ نوامبر سه افسر ارتش که یکی از آنها بعدها اعدام شد برای بازداشت هویدا آمدند» لیلا در این جا می‌گوید: من به افسران گفتم: شما که کشور را نابود کردید، شما به ایران کثافت زدید آنهم با قیف تا مطمئن شوید که ذره‌ای از آن به هدر نرفته است.» پس از شام آنها هویدا را بردند. سفیر انگلیس می‌خواست به انگلیس برود شب عید مسیح برای خداحافظی رسمی با فرح به کاخ سلطنتی می‌رود.

سفیر انگلیس آن شب از فرح می‌پرسد چگونه او می‌تواند با هویدا دیدار کند، اما از پاسخی که فرح به او داد تکان خورد، او می‌نویسد: چنین می‌نمود که او به این موضوع علاقه ندارد و کمتر درباره سرنوشت هویدا نگران است.»

چند هفته درست پیش از آنکه خود فرح با شاه از ایران فرار کنند یکی از دوستان هویدا بدیدن فرح می‌رود که از او بخواهد برای آزادی هویدا تلاشی کند، فرح پاسخ می‌دهد: دیگر از دست ما خارج است.» در این هنگام شاه و فرح احساس می‌کردند که در کشوری که شاه تا همین روزهای اخیر با خود کامگی حکومت می‌کرد، دیگر هیچ اختیاری ندارند، وقتی به خارج از کشور پرواز کردند هیچ اقدامی برای بردن هویدا همراه خودشان نکردند.

بعد از فرار شاه

ده روز پس از بازگشت امام خمینی به ایران ارتش از هم فرو پاشید، خیابانها پر از جمعیت شد، زاندانها مورد حمله قرار گرفت چند تن از وزیران شاه که او آنها را زندانی کرده بود. از زندان خود گریختند. در جائی که هویدا و چند نفر نگهداری می‌شدند، سربازان محافظ آنها گریختند، هویدا برای دومین بار پیشنهاد فرار را نپذیرفت. دکتر شاهقلی به هویدا تلفن می‌زند که او را بیابد و از آنجا ببرد در جائی مخفی کند ولی هویدا نمی‌پذیرد وی یقین داشت که او را به طرز صحیح محاکمه

خواهند کرد و به نظر می‌آمد که به او چنین وعده داده بودند.

لیلا از پاریس به او تلفن می‌زند که فرار کند ولی هویدا این پیشنهاد لیلا را نمی‌پذیرد بعدها لیلا در یک مصاحبه گفته بود: او (هویدا) احمق بود، مثل ایرانی‌ها فکر نمی‌کرد، بیشتر اروپائی بود. این همه سال در کشورهای خارج بسر برده بود، فرانسه و عربی را بهتر از فارسی صحبت می‌کرد، اما چرا انقلاب فرانسه را بیاد نیاورد که این همه کتاب در این باره آن خوانده بود؟ او عقیده داشت دستهایش پاک است بسیار غمگین می‌شد اگر فرار می‌کرد می‌دید وزیرانش کشته شدند و او در سلامت بسر می‌برد.(۱)

خواهرزاده‌اش «فرشته رضوی» با مقامات نظام حاکم ترتیبی داد که در معیت یک وکیل دادگستری و یک روحانی و یک سرباز هویدا را از زندان خارج سازند. آنها با یک آمبولانس به محل که هویدا زندانی بود رفتند. به محض اینکه هویدا سوار آمبولانس می‌شود آن روحانی از او می‌پرسد: ...چرا اجازه دادی مشروبات الکلی آزادانه بفروش برسد و این همه جنایت علیه قوانین اسلامی صورت بگیرد.» هویدا به او می‌گوید تا جلو دادگاه قرار نگیرد به این سئوال او پاسخ نخواهد داد. آمبولانس در حالی که اتومبیل دیگری برایش راه می‌گشود بسوی مدرسه‌ای که ستاد امام خمینی (ره) در آن قرار داشت رفت. هویدا را از آنجا به زندان منتقل کردند.

انقلاب در سراسر ایران می‌جوشید و می‌خروشید، در شهر و حومه آن هزاران کمیته انقلاب تأسیس یافت، این کمیته‌ها بازوی انقلاب محسوب می‌شدند و هر کس راکه با رژیم سابقه داشت بازداشت می‌کردند، خانه‌ها را می‌گشتند، اشخاص را به زندان می‌انداختند، کمیته‌ها بکلی خارج از کنترل دولت بازرگان بودند.

ده روز پس از آنکه هویدا خود را تسلیم کرد، او را با سه تن از امرای ارتش شاه از جمله سپهبد ربیعی که تا روز قبل فرمانده نیروی هوائی بود، آنان را به عنوان

۱- ۲۷۲ و ۲۷۳ نوشته ویلیام شوکراس.

(چند تن از دزدان سرشناس که طی ده سال اخیر کشور را اداره می‌کردند.) به خبرنگاران خارجی معرفی شدند.

آخرین لحظات زندگی هویدا

آیت‌الله خلخالی در اوایل انقلاب طبق حکمی که از سوی امام خمینی صادر شده بود اجازه داشت وابستگان رژیم قبلی را محاکمه کند، وی در مصاحبه‌اش با یک رسانه خارجی اعتراف کرده بود حدود ۴۰۰ نفر از عوامل رژیم سابق را محاکمه و به جوخه اعلام سپرده است مهمترین شخصی که آیت‌الله خلخالی محاکمه و جلو جوخه اعدام قرار داد امیرعباس هویدا بود.(۱)

آخرین روزهای زندگی تا لحظه اعدام هویدا را خلخالی در روزنامه سلام از دیدگاه خود چنین شرح می‌دهد: «...یکی از پردردسرترین و جنجالی‌ترین محاکمات، همان محاکمه امیرعباس هویدا بود.

ما در دادگاه مرتباً با کارشکنی‌های دولت موقّت بازرگان روبرو بودیم: زیرا اعضای این دولت با اعدام هویدا مخالف بودند. یدالله سحابی می‌گفت: اگر خلخالی هویدا را اعدام کند، نخست‌وزیر کشی در ایران امر عادی خواهد شد و ممکن است پس از شکست انقلاب، ما را هم بکشند.»

بازرگان سرسختانه با اعدام هویدا مخالفت می‌کرد و برای جلوگیری از اعدام، سخت در تلاش بود به من گفت: شما نباید هویدا را اعدام کنید چون می‌گویند که او در سازمان ملل و اروپا طرفداران زیادی دارد. این را امام هم می‌گوید. من این موضوع را از امام پرسیدم و ایشان فرمودند: «نگفته‌ام»

هویدا در مدرسه رفاه، از شرایط استثنائی برخوردار بود، او را در یک اطاق خصوصی و دارای رادیو و تلویزیون نگهداری می‌کردند و اعضای دولت موقت مرتباً با او ملاقات می‌کردند ولی پس از انتقال بازداشت شدگان به زندان بند یک، وضع فرق کرد و دیگر شرایط استثنائی در کار نبود.

۱- ۲۸۱ نوشته: ویلیام شوکراس

برای هر یک از آنها، یک سلول اختصاصی در نظر گرفته شد. البته در سلولها باز بود و آنها با هم رفت و آمد می‌کردند، و حالت فوق‌العاده وجود نداشت. وقتی که از طرف صلیب‌سرخ، افرادی برای دیدن وضع زندانیان آمده بودند، آنها را به اتفاق آقای «مبشری» وزیر دادگستری دولت موقت و آقای «تمدّن» که به زبان فرانسه مسلّط بود، به داخل زندان هدایت کردند. ما فقط به آنها سفارش کرده بودیم که سئوال و جواب باید به زبان فارسی باشد. آنها هم قبول کردند ولی بدان عمل نکردند مورد اعتراض من قرار گرفت. آقای هویدا از رفتار زندانبانها راضی بود ولی از تنگی سلول خیلی گله داشت. من به او گفتم این سلول‌ها را رژیم شما ساخته بود ولی بعد از ما نصیب شما شده است...

افراد زیادی از طرف دولت موقت با هویدا در تماس بودند و ما از دور ناظر جریان بودیم آنها وعدهٔ آزادی به او می‌دادند ولی من خبر نداشتم و او در دادگاه این مطالب را فاش ساخت. من با چشم خود دیدم که هویدا را در یکی از اطاق‌های بند یک، سین‌وجیم می‌کردند و موضوع دیگر اینکه مشاهده کردم جیبهای هویدا پر از مدارک است، من به «رخ‌صفت» که متصدّی بند یک بود گفتم برو و هویدا را به کناری بکش و همه مدارک را بررسی کن تا ببینیم موضوع چیست. او هم رفت و همه مدارک را دید و معلوم شد که آن مدارک را همین بازجوهای پیر دادگستری برای او می‌آوردند و او هم دل خوش کرده بود.

اولین جلسه محاکمه هویدا قبل از رفراندوم بود که در اثر فشار دولت موقت تعطیل شد. البته من متوّجه شدم، افرادی راکه برای بازجوئی هویدا انتخاب کرده بودیم ورزیده نیستند و در واقع هویدا در دادگاه، حاکم و بازپرس‌ها محکوم شد بودند و این برای من خیلی ناگوار بود و آقای بازرگان و فرزند ایشان، ساعت سه بعد از نیمه شب تلفن کردند و اصرار داشتند که از وضعیت دادگاه آگاه شوند وقتی متوجّه شدند که دادگاه هنوز هویدا را محکوم نکرده است نفس راحتی کشیدند. من همه این جریانات را درک می‌کردم و می‌دانستم آنها به هر ترفندی که باشد،

می‌خواهند هویدا را از دست ما بگیرند. احمال‌کاری‌های آقای هادوی و عدم قاطعیت او نیز به آنها کمک می‌کرد. محاکمات، قبل از رفراندوم موقتاً تعطیل شد. من به مسافرت شهرهای آذربایجان رفتم پس از انجام این مسافرت به تهران و قم آمدم. چند روز نگذشته بود که زندان قصر پاسداران اعتصاب کردند آنها رژه می‌رفتند و فریاد می‌زدند: خلخالی کجائی؟ دادگاه خلخالی ایجاد باید گردد، هویدای لامذهب اعدام باید گردد. سرانجام به قم آمدند و مسرّانه از امام خواستند که مرا به دادگاه برگردانند. امام فرمودند: شما به حرف بازرگانیها گوش نکن.»

بعد از نهار به طرف تهران و زندان قصر حرکت کردم به مجرّد ورود من به زندان قصر شور و هیجانی به وجود آمد و صدای پایکوبی‌ها در قصر پیچید، آنچنان که هویدا و همپالگی‌هایش شوکه شدند. آنها متوجه شدند که به قول خودشان، خلخالی جلاّد به زندان قصر برگشته است...

افراد مسلّح قسم خورده بودند که نگذارند من از زندان بیرون بروم، در واقع همین کار را کردند و چند دفعه خواستم برای انجام کار ضروری بیرون بروم آنها مانع شدند. خلاصه، ما مشغول کار شدیم و مقدمات محاکمه تعداد زیادی از سرسپردگان رژیم شاه را فراهم کردیم که یکی از آنها هویدا بود. وقتی که من تصمیم گرفتم هویدا را اعدام کنم، قبل از هر کار به آقای «هادوی» اخطار کردم که وضع خودش را روشن کند به قُم و به خدمت امام برود، چون امام اقدامات او را مضرّ نمی‌دانست، به دنبال این اخطار، او با ناراحتی از پله‌های دادگاه پائین رفت و از زندان خارج شد.

او دادستان کلّ بود ولی کاری انجام نمی‌داد و اکثراً در یکی از اطاق‌های دادگاه می‌خوابید ولی پس از صدور حکم آنرا امضاء می‌کرد...

من با کمال جدیّت، قصدم این بود که تا پایان محاکمه و حتّی اعدام هویدا کسی خارج از زندان از سرنوشت او مطلع نشود.

آغاز محاکمه هویدا

هویدا در رأس ساعت سه بعدازظهر جلو میز محاکمه قرار گرفت، خبرنگاران که متوجه جریان شده بودند به طرف تلفن‌ها و در ورودی زندان هجوم بردند. تا خبر را به خارج اطلاع دهند ولی با پیش‌بینی و اقداماتی که قبلاً شده بود، موفق نشدند. اگر به بیرون، بویژه به کابینه بازرگان درز می‌کرد، آنها بدون فوت وقت دست به‌کار می‌شدند و به هر وسیله‌ای که بود جلو محاکمه را می‌گرفتند روی این اصل این همه سختی کشیدم تا جریان دادگاه به خارج رسوخ نکند. با این وصف، دیدم یک فروند هلی‌کوپتر در بالای ساختمان زندان پرواز می‌کند و خیلی پائین و حتّی نزدیک پنجره دادگاه آمده بود. همه آن روز شاهد پرواز این هلی‌کوپتر در بالای ساختمان زندان بودند و ما نفهمیدیم این پرواز برای چه منظوری بوده است.

این دومین جلسه هویدا بود او تا می‌توانست از خود دفاع کرد، خلاصه همه حرفهای او در حول این محور دور می‌زد که: «سیستم تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد و افراد کاره‌ای نبودند. آن وقت آن رژیم بود و حالا رژیم دیگری برقرار شده است و افراد بی تقصیرند.»

من (خلخالی) گفتم: شما با این کیفیت مدافعات، حتّی شاه را هم تبرئه می‌کنید. ایشان گفت: شاه از همه جریانها باخبر بود و من روز تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ با هلی‌کوپتر تا میدان آزادی و بالای جمعیت پرواز کردم و برگشتم و به شاه گفتم که این حرکت، تظاهرات یک دسته نیست بلکه یک رفراندوم است و همه مردم تهران و ایران می‌خواهند که دیگر شما نباشید. شاه گفت: «چاره چیست؟» گفتم: بغیر از رفتن شما چاره دیگری ندارد. شاه رفت ولی من بدبخت الان اسیر دست شما هستم و نمی‌دانم که این تماشاچیان آیا پاسدارند و یا افراد معمولی.

گفتم: فرق نمی‌کند... پاسداران جزء مردم هستند و مردم معمولی هم در دادگاه

زیاد هستند.

این جانب قریب نیم ساعت تا سه ربع صحبت کردم و حرفهایم در نوار ضبط است. در صحبت‌هایم تمام کارهای خلاف هویدا را یکی پس از دیگری شمردم و او نتوانست به هیچ یک از آنها پاسخ دهد. گفتم: آقای هویدا شما می‌گوئید سیستم، یعنی سیستم زندان درست کرد و شکنجه‌گاه آفرید و ما را به منگنه گذاشت و در خیابانها ما را شکار کرد و کشت... و مبارزین را پس از اتمام دوره زندان، چند سال دیگر در زندان نگهداشت...شما ۱۳ سال تمام حکومت کردید ولی بی‌خبر از همه چیز و همه جا؟ آیا ممکن است کسی نخست‌وزیر مملکت بشود و... بتواند خودش را به این آسانی تبرئه کند؟ یک پاسبان، یک سپور یا یک ساواکی معمولی نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند تا چه رسد به شما که یکّه‌تاز میدان در ایران بودید. چگونه می‌توانیم این همه خلافکاری‌ها...شما را نادیده بگیریم؟

خلاصه جرم‌های او را یکی پس از دیگری شمردم، او تقریباً گیج شده بود، مانند کسی که سرسام گرفته باشد، گفت: تکلیفم چیست؟ گفتم: تکلیف این است آخرین دفاعیات خود را بکنی. مثل اینکه متوجه منظورم شد. لذا گفت: من نمی‌گویم بی تقصیرم. کارهای مفیدی هم کردم، سبک سنگین بکنید، می‌خواهم تاریخ ۲۵ ساله ایران را بنویسم به من مهلت بدهید. تا در فراغت بتوانم تاریخ را بنویسم. گفتم بعد از این تاریخ نویس زیاد خواهد بود و سبک و سنگین کردیم و جزای شما همان جزای مفسدین فی‌الارض است. ایشان روی این کلمه چون عربی بود، توقف کرد و مناقشه می‌کرد. من گفتم کسانی که در روی زمین فساد و تباهی را گسترش می‌دهند. جزائی آنها مرگ است. پس از شنیدن این سخن او به عجزوناله افتاد ولی دیر شده بود.

آقای جنّتی، آقای آذری، آقای محمد گیلانی و دیگران بعنوان اعضای محکمه حضور داشتید. من از همه خواستم که جلسه بهم نخورد و هویدا را از جلسه

بیرون برده و از پله‌ها پائین آوردیم و بطرف حیاط مجاور حرکت دادیم. او که متوجّه قضیه شده بود، به من گفت: من کار خصوصی با شما دارم. جلو رفتم، گفت: بگوئید احمدآقا، فرزند امام بیایند. و یا با من تلفنی تماس بگیرند. گفتم: کار فوق‌العاده‌ای که برای احمدآقا کرده‌اید این بود که بر فرض، دستور دادید که برای ایشان و یا همسر امام و یا دختر ایشان گذرنامه صادر کنند. این مسئله‌ای نیست که بتواند به شما کمک کند تا تبرئه شوید، هزاران نفر آواره دربدر، در خارج از کشور بسر می‌برند، ولی همسران، فرزندان، پدران و مادران آنها در داخل کشور بودند و نمی‌توانستند گذرنامه بگیرند، حتّی زندانیانی بودند که اجازه ملاقات در زندان را با فامیل خود نداشتند. خلاصه می‌توانید وصیّت کنید. هویدا در حالی که عرق می‌ریخت، گفت: حضرت خلخالی من نمی‌گویم مرا اعدام نکنید ولی خواهش می‌کنم به مدت دو ماه اعدام مرا به تأخیر بیندازید. دولت موقت به من وعده داده است. من گفتم: اصل تفکیک قوای ثلاثه، مقننه، قضائیه و مجریه را دولت موقت هم قبول دارد. خلاصه هر چه هویدا اصرار کرد، من قبول نکردم و گفتم وصیّت خود را بنویس. او گفت: حضرت خلخالی، یک میلیارد به شما می‌دهم تا شما این‌کار را به عقب بیندازید.

گفتم: این شعر است و من نمی‌توانم در پیشگاه ملّت ایران جوابگوی تأخیر محاکمه و اعدام شما باشم...»

هویدا در دادگاه انقلاب

در ساعت ۱/۳۰ روز شنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۸ دادگاه انقلاب اسلامی بریاست آیت‌الله خلخالی تشکیل یافت. ابتدا آیاتی از کلام الله مجید خوانده شد و سپس کیفرخواست قرائت گردید متن کیفرخواست صادره از این قرار بود:

امیر عباس هویدا فرزند حبیب‌الله شماره شناسنامه ۳۵۴۲ صادره از تهران متولد۱۲۹۸ وزیر سابق دربار شاهنشاهی و نخست‌وزیر اسبق شاه تبعه ایران

متهم است به:

۱- فساد در ارض.

۲- محاربه با خدا و خلق خدا و نایب امام زمان علیه‌السلام.

۳- قیام بر علیه امنیت و استقلال کشور با تشکیل کابینه‌های دست نشانده امریکا و انگلیس در حمایت از استعمارگران.

۴- اقدام بر حاکمیت ملّی با دخالت در انتخابات مجلس، عزل و نصب وزرا به خواست سفارتخانه‌های خارجی.

۵- واگذاری منابع زیرزمینی نفت، مس و اورانیوم به بیگانگان.

۶- گسترش نفوذ امپریالیست امریکا و همدستان اروپائیش در ایران از طریق هرم منابع داخلی و تبدیل ایران به بازار مصرف کالاهای خارجی.

۷- پرداخت درآمدهای ملّی حاصله از نفت به شاه، فرح و ممالک وابسته به غرب و سپس اخذ وام با نرخ‌های بالا و گزاف و شرایط اسارت‌بار از امریکا و دول غرب.

۸- نابود ساختن کشاورزی و از بین بردن جنگل‌ها.

۹- شرکت مستقیم در فعالیت‌های جاسوسی به نفع غرب و صیهیونیسم.

۱۰- دسته‌بندی با توطئه‌گران در سنتووناتو برای سرکوبی ملتّ‌های فلسطین، ویتنام و ایران.

۱۱- عضو سازمان فراماسونری در لژ فروغی با توجه به اسناد موجود و اقرار شخص متهم.

۱۲- شرکت در اخافه و ارعاب مردم حق‌طلب همراه با کشتار و ضرب و جرح آنان، محدود کردن آزادی آنها با توقیف روزنامه‌ها و اعمال سانسور مطبوعات

۱۳- مؤسس و اولین دبیر کلّ حزب استبدادی رستاخیز ملت ایران.

۱۴- اشاعه فساد فرهنگی، اخلاقی و شرکت در تحکیم پایه‌های استعمار و ایجاد قضاوت کنسولی در مورد امریکائی‌ها.

۱۵- شرکت مستقیم در قاچاق هروئین در فرانسه در معیت حسنعلی منصور.
۱۶- گزارش خلاف واقع با انتشار روزنامه‌های دست نشانده در رأس مطبوعات.

۱۷- نظر به صورت جلسات هیئت دولت (بازرگان) و شورای عالی اقتصاد ومقامات شاکیان خصوصی از جمله «دکتر علی‌اصغر حاج‌سعید جوادی» با توجه به اسناد بدست آمده ساواک و نخست‌وزیری و با شهادت «دکتر منوچهر آزمون» و «محمود جعفریان» و «پرویز نیکخواه» و اقاریر شخص متهم، چون وقوع جرایم مسلّم است دادستان دادگاه انقلاب اسلامی صدور حکم اعدام و مصادره اموال شما را از پیشگاه دادگاه تقاضا دارد.»

با خواندن کیفرخواست، هویدا در حالی که اصلاً تا قبل از تشکیل دادگاه از محاکمه خود اطلاع نداشت، در حالی که سعی می‌کرد خونسردی خود را بدست آورد اظهار داشت: من در برابر یک ادعا هستم که این جا تهیه شده و برای دادگاه و عموم قرائت شد، من چطور می‌توانم از خود دفاع کنم وی اضافه کرد در مورد کاپیتالاسیون در برابر امریکائی‌ها، در آن زمان من اصلاً رئیس دولت نبودم. من در آن زمان وزیر دارائی بودم و بعد هم برای مذاکرات اوپک در خارج از ایران بودم.»

رئیس دادگاه توضیح داد که کار دادگاه شبانه‌روزی است. اسناد از ساواک، نخست‌وزیری، وزارتخانه‌ها توسط گروههای مختلف جمع‌آوری شده و دادگاه تمام دلایل لازم را در دست دارد و بهمین علّت دادستان تقاضای تشکیل جلسه را کرده است.

در این هنگام هویدا به بیانات خود ادامه داد: اینکه می‌گوئید مس را دادم به امریکائی‌ها، صحّت ندارد، اگر امر می‌فرمائید من محکوم شوم، هر چه صلاح است. زندگی یک فرد در برابر زندگی ملّتی چه ارزشی دارد من از ۱۷ آبان در توقیف هستم و اطلاعی یا رابطه‌ای نداشتم که تا این اطلاعات در اختیار شما قرار بدهم. امّا در مورد محاربه با خدا من از خانواده متدیّن هستم. نه تنها محاربه کلمه صحیحی نیست فکر

می‌کنم برعکس در راه اعتقادات دینی به خانه خدا رفتم و زیارت کردم، مادر پیری هم دارم او هم اعتقادات محکّمی دارد. بنده از دادگاه می‌پرسم کجا با خدا محاربه کردم و کدام انسانی می‌تواند با خدا محاربه کند. محاربه از حرب می‌آید یعنی جنگ با خدا.

رئیس دادگاه: متدیّن به چه دینی هستی؟

هویدا: مسلماً دین من دین اسلام است. دین خانواده‌ای که در آن، بدنیا آمده‌ام، یا می‌گوئید قیام بر علیه امنیت؟

رئیس‌دادگاه: آقای هویدا واردتر از این هستید که با کلمات بازی کنید.

هویدا: بهرحال ما در سیستمی بودیم که هم بنده متّهم هستم، هم شما توافق کردیم، در آن سیستم اگر اسمش را می‌گذارید محاربه با خدا من تنها نبودم، خیلی‌ها بودند اما گفته شد که شما در زمان حکومتتان مس را به امریکائی‌ها دادید اما من گفتم قراردادش را پیدا می‌کنم، یعنی مس متعلق به خانواده‌ای بود که طبق قوانین رسمی کشور اجازه کشف معدن را داشت امّا ما به این نتیجه رسیدیم که نمی‌شود چنین معدن عظیمی را به شخصی داد، پس آنرا پس گرفتیم، امریکائی‌ها با یک شرکت در شیلی شریک شد و با یک مقاطعه‌کار، کار کردند تا بتوانند این مس را از زمین بدست آورند و صادر کنند.»

چرا توقیف شدم؟

در این هنگام هویدا گفت: «در این مملکت طرز حکومتی بود که در حدود ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار کارمند داشت امّا من نمی‌خواهم جسارت کنم آنهم در برابر دادگاه عدل اسلامی. باید به متهم وقت داده شود تا بتواند حداقل روی کلیّات خودش را آماده کند، تصمیمی که می‌گیرید آنهم در ساعت ۱۲/۵ نیمه شب. دیروز و امروز دو ساعت از من تحقیق شده است اما بنده در اختیار شما هستم و خودم هم سئوال می‌کنم که چرا توقیف شدم بنده دستم، به خون ناحق آلوده است نه با پول. اگر با پول بود حتماً جناب دادستان اطلاع دارند و اگر با خون آلوده بود

که گفته می‌شد و مطرح می‌گردید. این جا یک سیستم حکومتی بود، خودتان در این جا زندگی می‌کردید می‌دانید چه مقاماتی چه تصمیماتی می‌گرفتند و چه مقاماتی چه کارهائی می‌کردند و نخست‌وزیر چه مسئولیت‌هائی داشت. راجع به اختناق گفتید، راجع به سانسور مطبوعات گفتید، اینها مسایلی است که ساعت‌ها حرف لازم دارد. شما یک نخست‌وزیر را آورده‌اید این جا، در حالی که پنج نخست‌وزیر خارج شده‌اند، آیا من نمی‌توانستم در شانزه‌لیزه و یا در خیابانهای نیویورک قدم بزنم، پس چرا توی مملکت‌ام هستم؟

چرا بنده از دولت بر کنار شدم، چرا از وزارت دربار برکنار شدم اینها همه مسایلی است که باید مطرح شود و آنگاه دادگاه قضاوت کند که چطور شد یکی از نخست‌وزیرها در آخرین روزهای حکومت‌های قبلی از ایران خارج نشد. من متّهم هستم اما جان بنده هیچ ارزشی ندارد اگر باید محکوم شوم حرفی ندارم.»

در این جا دادستان دادگاه یادآور شد بنا بخواست شما با پسرخاله‌تان تماس گرفتیم تا شما را ملاقات کرده و کمکتان کند اما ایشان نیامدند. شما حاکمیت ملّی را به باد دادید. آیا شاه امور مهم مملکتی را، ساواک، ارتش، شرکت نفت، وسیاست خارجی زیر سلطه خود داشت؟

دادستان به بیانات خود چنین ادامه داد: ما شاه را مقام غیرمسئول می‌دانیم، در این مملکت کاخ‌ها ساختند، امّا در عوض انسانهای رنجدیده و متعالی‌ها در زاغه‌ها زندگی کرده و مردند. ما می‌گوئیم شما عاملاً این حکومت را کردید، وزرا را شاه تعیین می‌کرد و شما دخالت نداشتید در حالی که شاه باید زیر نظر نخست‌وزیر زندگی می‌کرد. نه نخست‌وزیر زیر نظر شاه، پس شما حاکمیت ملّی ما را به باد دادید، احتیاج به رقم ندارید از آن رقم‌هائی که می‌گفتید که تورم به صفر رسید و رشد به ۴۰ درصد. آقای هویدا شما بارها در مجلس فریاد زدید مگر ما یک فرمانده بیشتر داریم، شما که ۱۳ سال نخست‌وزیر بودید در یک سیستم مشروطه و مسئولیت در حکومت مشروطه در اختیار قوه مجریّه یعنی

نخست‌وزیر است و در نتیجه شاه مبرّا، شما چطور در طول این مدت همه این اعمال را ناشی از دستور شاه می‌دانید آیا شما خون شهدای مشروطیت را پایمال نکردید؟

هویدا اظهار داشت: من عرض می‌کنم با این حرف‌ها هیچ گونه دفاعی ندارم من باید اجازه داشته باشم سئوال کنم، این طرز حکومت نه در نخست‌وزیری من شروع شد و نه با نخست‌وزیری من تمام شد. مملکت را به خارجی فروختم، بنده فلان کار را کردم، مسلماً ادعا می‌کنم اطلاعاتی که در اختیار دادگاه گذاشته شده صحیح نبوده، چون اگر گفته شود که خارجی به من دستور می‌داد و بر من حکومت می‌کرد، دادگاه دلیل دارد. امّا در مورد قاچاق هروئین خواندنیها از روی مجله «رهبر» وابسته به حزب توده اینها را نوشته است.»

رئیس دادگاه: آقای هویدا، آیا آقای «احمد اهورهوش» مدیر روزنامه جنگ شیراز بدلیل این که در همین مورد به دادگستری شکایت کرده بود و اعلام کرده بود با توجّه به این واقعیت شما نمی‌توانید نخست‌وزیر باشید، به دستور شما در زندان قزل‌قلعه زندانی شد و تا شکایت خود را پس نگرفت آزاد نشد؟

هویدا: آیا استدلال دادگاه باید از روی نوشته مجلات باشد؟ شما باید به پرونده‌ای که در فرانسه، اگر باشد، باید مراجعه کنید. اگر دادگاه اسلامی به حرف «اوهورهوش» یا روزنامه آتش یا فرمان باشد، حرفی ندارم. اگر ادعایی در این زمینه دادگاه دارد. باید از فرانسه سئوال کند. من می‌گویم این بند از کیفرخواست باید به یک پرونده‌ای متکی باشد نه روزنامه‌ها.»

رئیس دادگاه: شما به قسمت مهم اتهاماتتان توجه نکردید. جناب هویدا، این جا دادگاه اسلامی است، برای اثبات اتهام، دو نفر شهادت دادند و شرعاً ثابت است و احتیاج به پرونده فرانسه نیست.

هویدا: این قسمت را رد می‌کنم ،شما تصمیم خود را در مورد زندگی من خواهید گرفت. من باید از خودم دفاع کنم من می‌گویم اگر این دو نفر شاهد هر که

باشند، کافی است؟ روزنامه رهبر از نظر شما معتبر است؟ آقای اهورهوش همین طور؟ جناب رئیس این ادعانامه ضعیف است و نکاتی در آن است که من یادآوری می‌کنم.

دادگاه باید این ادعانامه را پس بگیرد زیرا اگر من چنین جنایتی کرده باشم، یعنی قاچاق هروئین کرده باشم، طبق هر قانونی محکومم. پس دیگر لازم نیست قسمت‌های دیگر ادعانامه را بررسی کنید، همین یک مورد کافی است. ارتباط ایران که با فرانسه خوبست، سفارت فرانسه را در ایران گلباران کرده‌اند. از ایران همه مردم تلگراف تشکّر برای فرانسه فرستاده‌اند پس اگر در مورد اتهام قاچاق هروئین من از فرانسه بپرسید، کار بدی نکردید، ضمناً در متن کیفرخواست هر چه باشد، من باید در موردش فکر کنم و بعد پاسخ بدهم. جناب دادستان، اگر ادعای روزنامه‌ها قابل اتّکاست و دادگاه به آنها متکی است، چرا به مداحی‌هائی که از رژیم می‌کردند، متکی نمی‌شوید، روزنامه آتش را باز کنید بخوانید، روزنامه‌های این روزها را بخوانید، روزنامه‌های این روزها را نمی‌خوانید، ولی مال گذشته را می‌خوانید.»

رئیس: براساس اتهامات خودتان دفاع کنید.

هویدا: بطور کلی در کار نظام و در کار مسایل، قانون اساسی نوشته: که سه قوا، زیر نظر پادشاه است من فکر می‌کنم همین کافی است. شما دفاعیات دکتر مصدق را بخوانید، پاسخ خیلی سئوال‌های این دادگاه را داده است.»

رئیس دادگاه: بین خودتان و مصدق مقایسه می‌کنید؟

هویدا: هیچگونه مقایسه‌ای بین خودم و مرحوم دکتر مصدق نمی‌کنم، می‌گویم در دفاعش به چیزهائی استناد کرده امروز این جا هم مطرح است موضوع مربوط می‌شود به سیستم، سیستمی که ما داشتیم، اگر آن روز مورد قبول نبود، مرا محکوم کنید. از فرمایشات دادستان این طور استنباط کردم که از این لحاظ علیه من ادعانامه صادر شده که چرا آن موقع، آن طور بود؟ جواب بنده این است که

سیستم حکومتی آن طور بود. آقای دادستان، بایستی می‌پرسیدند که چرا من در آن سیستم حکومتی ماندم آقای دادستان! اشخاصی که در طول این ۵۷ سال در رأس دیوان عالی کشور بودند، آیا نمی‌توانستند بگویند، سیستم غلط است، قوانین زیر پا گذاشته می‌شود؟ مگر آنها اطلاع نداشتند، پس من هم اطلاع نداشتم.»

رئیس دادگاه: شما سازش دیگران را در این جا مطرح می‌کنید. شما در مقابل این ملّت پاسخ بدهید که مثلاً رئیس ساواک که معاون شما بود، طبق دستور شما کار نمی‌کرد و تابع شاه بود. البته در این صورت سئوالی مطرح می‌شود که اگر تابع شاه بود، شما چرا در مقابل این همه جنایات سکوت می‌کردید؟

هویدا: دادگاه می‌خواهد درباره من تصمیم بگیرد، پس بگذارید متّهم حرفش را بزند و از خود دفاع کند، اگر این اجازه را نمی‌دهید، من سکوت اختیار می‌کنم و هر تصمیمی که گرفتید قبول دارم، آدم یک روز بدنیا می‌آید و یک روز هم از این دنیا می‌رود حالا ممکن است روز از دنیا رفتنش فردا باشد، یا پس‌فردا، بنابراین خیال نکنید بدلم ترس و هراس، چیزی دارم، بنده به عدل اسلامی اعتقاد دارم و هر تصمیمی که هم بگیرید بنده مطیع آن خواهم بود، چون کار دیگری نمی‌توانم بکنم، پس اگر در این دادگاه ایرادی می‌گیرم، ایراد متهمی است که دارید محاکمه‌اش می‌کنید، اگر به او اجازه ایراد گرفتن نمی‌دهید پس دستور بفرمائید بنده زیر کلمه‌به‌کلمه ادعانامه را امضا کنم و تائید کنم، ولی وقتی از من سئوال می‌کنید، بگذارید بنده جواب بدهم. به دادگاه عرض می‌کنم، من که با رژیم پهلوی بدنیا نیامده‌ام، به حکومت نرسیدم، نخست‌وزیر نبودم. بنده که در ۲۸ مرداد دکتر مصدق را از کار برکنار نکردم. بنده در سیستمی نخست‌وزیر شدم که در همان سیستم وزیر دارائی بودم، در آن سیستم بنده تنها نبودم، هر سیستم مثل بدن انسان است. نخست‌وزیر یک عضو این بدن بود، رئیس‌دادگاه عضو دیگرش، رئیس دیوان عالی کشور، عضو دیگر، دادستان هم عضو دیگر و الی آخر... آن روز

کدام روزنامه سانسور بود؟ آقایان مسعودی و مصباح‌زاده که مخالفت می‌کردند. در ادعانامه گفته شده، بنده سردبیر تعیین می‌کردم. بفرمائید کدام سردبیر را بنده تعیین کرده‌ام. اصلاً چرا من تعیین کنم. رژیمی سرکار بود که هر سردبیری با آن قراری می‌گذاشت و می‌ساخت. چرا بنده تعیین کنم؟ پس ملاحظه می‌فرمائید که تعیین سردبیر درست نیست، چه بسا بعضی از سردبیران گذشته، حالا سردبیر باشند. از آنها می‌توانید سئوال کنید. بنده آدمی هستم با روحیه لیبرال، تا آن حدودی که می‌توانم حرفهای خودم را می‌زنم. بنده معذرت می‌خواهم، ۲۰ تا ۲۵ روز است که بنده روزنامه ندیده‌ام. روزنامه آتش راجع به من خیلی چیزها نوشته بود، گفتند که من روزنامه‌ها را تعطیل کرده‌ام، ولی وزیر اطلاعات پیشنهاد می‌کرد که طبق موازین آن روز گفتند یک روزنامه که فلان تعداد تیراژ داشته باشد می‌تواند به کارش ادامه بدهد، وگرنه تعطیل می‌شود، حالا نظر دیگری پشت این پیشنهاد بود، یا نبود، خودش یک دفاع دارد. ولی بنده می‌خواهم بگویم، اگر جلو روزنامه آتش یا فرمان گرفته شد، علت اختناق یا سانسور نبود چون آنها همه‌اش مدح می‌گفتند. ولی بعضی از این روزنامه‌ها، مثل کیهان، اطلاعات و آیندگان انتقاد می‌کردند و جلویشان گرفته نشد. بنده می‌گویم اگر تقصیری وجود داشته، از سیستم بوده، من عرض نکردم که در این سیستم سهمی نداشتم. من گفتم عضوی در این رژیم و در این سیستم بودم. من مقامی داشتم با یک اختیاراتی، حالا به نظر دادستان و این دادگاه می‌بایست اختیارات دیگری هم می‌داشتم که نداشتم و بهمین دلیل نمی‌بایست بمانم، من نگفتم که مبرّا هستم. این دادگاه باید خیلی چیزها را در نظر بگیرد، مثلاً وقتی قشون ایران به ظفار رفت، من که نخست‌وزیر بودم، یک ماه و چند روز بعد متوجه شدم. حالا اگر رفتن قشون ایران به ظفار درست نبود امر دیگری است. ولی من بعد مطلّع شدم که رفت. رئیس ستاد ارتش از من دستور نمی‌گرفت ژنرال‌های ارتش از من دستور نمی‌گرفتند. رئیس فلان کشور که به ایران می‌آمد. در جلسه‌ای که بین مقامات راجع به سیاست خارجی

تشکیل می‌شد، من حضور نداشتم. تدوین و اجرای سیاست خارجی، با نخست‌وزیر نبود. در فرانسه که کشور بفرض آزادیخواه است، خطوط اصلی را هم رئیس‌جمهوری تعیین می‌کند. در رژیم فعلی قانون اساسی را به نحوی تعبیر می‌کردیم.

اولین دستگاهی که باید قانون اساسی را تعبیر کند، مجلسین بود، آنها آن طور تعبیر می‌کردند. چرا می‌خواهید نخست‌وزیر مسئول باشد وقتی که مجلسین این طور تعبیر می‌کردند.

ممکن است بگوئید آن مجلس، مجلس نبود که ملّت انتخاب کرده باشد ولی در آن سیستم همان قدر که نخست‌وزیر مقصر است، مجلس شورای ملّی، نماینده مجلس، عضو سنا و غیره هم مقصراند.

همان عضو مجلس شورای ملّی که از وزیر سیزده ساله تعریف می‌کرد، روز بعد تکذیب می‌کرد. این اخلاقی است که متاسفانه داریم، امیدوارم از بین برود.

بنده جوانانی را که در زندان برای زندگی به خدا کار می‌کنند، غذای ما را می‌آورند، به کار ما رسیدگی می‌کنند، دیده‌ام، که دارای روحیه خلل‌ناپذیری هستند، به آنها گفته‌ام که اگر این روحیه را حفظ کنند، کوه را هم می‌شکافند.

می‌خواهید به چه آیه قسم بخورم، من اصلاً از اوضاع زندان و شکنجه‌هایش اطلاع نداشتم وقتی که هم مطلع شدم، از خارج بود در داخل چیزی به من نمی‌گفتند، چند بار هم، چون مادر پیری دارم، زنی آمده بود و ماجرایی را برایش تعریف کرده بود. مادرم به من گفت و من هم از این «سپهبدمقدم» که در آن موقع سمتی کوچکی داشت می‌توانست کمک کند، خواستم کمک کند، کمک هم کرد. امّا دستگیر شدگان را به محکمه نظامی می‌بردند، رئیس دیوانعالی کجابود؟ ۱۳ سال بنده نخست‌وزیر بودم، آیا تانک جلو مردم گذاشتم؟ من گفتم تانک بگذارند تیراندازی کنند؟ وقتی در دانشگاه شلوغ می‌شد، من کاره بودم دستور بدهم. خیال می‌کنید رئیس دانشگاه از نخست‌وزیر دستور می‌گرفت؟ همان طور که

گفتم. اعضای این بدن را شما نمی‌توانید تفکیک کنید.»

رئیس دادگاه: شما بیشتر از سیستم صحبت کردید. گفتید که این سیستم بود که گناهکار بود، از شما سئوال می‌کنم که آیا جنابعالی این سیستم را منطبق با قانون اساسی می‌دانستید یا نه؟ منظورم شخص شماست.

هویدا: حضور مبارکتان عرض کنم، جنابعالی در هر محیط زیستی که زندگی می‌کنید، اگر بروید افریقا، باید در آن گرمای افریقا زندگی کنید، اگر بروید آلاسکا، باید بروید در آن سرما زندگی کنید. ما در چنین رژیمی در چنان محیطی می‌زیستم. روزی که حزب رستاخیز تأسیس شد، من با حزب رستاخیز موافق نبودم و نیستم و دبیرکل بودم ولی موافق نبودم.»

رئیس دادگاه: چرا؟

هویدا: چون می‌دانستم که حزب رستاخیز قادر نیست آن کاری را که بایست انجام بدهد و به پایان برساند. تقاضا می‌کنم رئیس محکمه بفرستند تحقیق کنند، کسانی که آنروزها می‌رفتند و نام‌نویسی می‌کردند، خیال می‌کردند نان و آبی در حزب رستاخیز هست. پس هرجائی را با محیط زیستش باید سنجید در چنین محیطی که مجلسش چنین رائی می‌داد محکمه‌اش با چنین رای رسمی کار می‌کرد رئیس دیوان کشورش اعتراضی نداشت، همه به نحوی مقصرند، کدام قانونی است که در همین مجلسی به تصویب نرسیده باشد. کدام قانونی است که در دولت اجرا شده باشد، ولی به تصویب مجلس نرسیده باشد، پس می‌گوئیم همه سیستم غلط بوده است. ما همه در این جا مسئولیت داریم.»

رئیس دادگاه: شما طفره می‌روید...

هویدا: نخیر قربان بنده طفره نمی‌روم... شما قاضی هستید، بنده متّهم. من در مقامی نبودم که از لحاظ قانونی بگویم که منطبق با قانون اساسی هست یا خیر؟ در این مورد دو مقام مسئول وجود دارد، یکی دیوان عالی کشور، دیگری مجلس شورای ملّی.»

رئیس دادگاه: شما بهتر از من به مفهوم حقیقت آشنائی دارید، حقیقت آن چیزی است که در آن سیستم به تعبیر ما الهی و انسانی و تعبیرهای دیگر با مفاهیم دیگر، باید وجود داشته باشد و تلاش همه مسلمین همه کسانی که درد اجتماعات را درک می‌کردند و رهبری اجتماعات را داشته این بوده است که حقایق را به کیفیتی پیاده کنند که جامعه، واقعیات را به این حقایق منطبق کند، و یک انسان، بخصوص مسلمان در سیستم فکری خود، همیشه این رسالت انسانی و خدایی را دارد که با عقاید مبارزه کند که مخالف واقعیت‌ها باشد و شما که ادعا می‌کنید، یک مسلمان و یک فرد متدیّن بودید، وقتی می‌دیدید که این واقعیات در یک سیستم کاملاً فاسد و خلاف حقیقت بود، شما حداقل کاری برای مقابله با این سیستم انجام می‌دادید؟ و اگر اقدامی در این مورد کرده‌اید، آنها را شرح دهید.

هویدا: من به عنوان یک فرد نمی‌توانم قانون را تفسیر کنم. بطور کلی باید عرض کنم شما یک قانون را می‌برید به مجلس دیوان کشور می‌تواند بگوید که این لایحه را که آورده‌اید، مطبق با قانون اساسی نیست و یا مجلس می‌تواند آنرا رد کند...

هویدا در آخرین قسمت حرفهایش بزندگی شخصی خود پرداخت و یادآور شد، حبّ و بغضی بر علیه کسی ندارم. زندگی‌ام هم از هر لحاظ روشن است. گفتم دستم به مال آلوده نیست بروید به ببینید. نخست‌وزیر بودم اما زندگی کوچکی داشتم. مادر پیر ۸۰ ساله‌ای دارم به او فوق‌العاده علاقمندم چرا که وقتی که پدرم فوت کرد من ۹ ساله بودم و برادر کوچکم ۵ ساله، از مال دنیا چیزی ندارم، منزلم هم گویا زیر نظر کمیته است. از طرفی خودم قبول نکردم مادرم هم به این جا بیاید و مرا ببیند. بهتر است این اوضاع را نبیند و با خاطرات گذشته دلخوش باشد.»

هویدا به این جا که رسید با دستمال سفید عرق سر و رویش را با آرامی پاک کرد، و از دادگاه تقاضا نمود در فرصت دیگری تشکیل جلسه دهد تا او بتواند با جمع‌آوری دلایل دیگری که خود ضروری می‌داند از خودش دفاع کرده مجدداً در برابر دادگاه حاضر شود.

دادگاه این فرصت را به هویدا نداد و او را به نا. مفسد فی‌الارض و محارب با خدا دانست و او را به اعدام محکوم کرد.

چگونگی قتل امیرعباس هویدا

در روزهای محاکمه امیرعباس هویدا در دادگاه انقلاب اسلامی شخصی در کنار او قرار می‌گرفت تا اینکه هویدا به اعدام محکوم شد و فردای آن روز شایع گردید که هویدا بدست آن شخصی که همیشه هنگام محاکمه کنار او می‌نشست و لباس روحانی داشت به قتل رسیده است. در این باره با چند تن از کسانی که هنگام محاکمه نخست‌وزیر اسبق به عنوان تماشاچی حضور پیدا می‌کردند سوال شد، همهٔ آنها قتل هویدا را توسط آن شخص که لباس روحانی بتن داشت تأیید کرد. باور چنین امری برای من (مؤلف) مشکل بود. در این باره تلفنی از آیت‌ا... خلخالی سئوال کردم، آقای خلخالی این شایعه را ردّ کرد و اظهار داشت: من در لحظهٔ اعدام هویدا حضور داشتم...!!

با این حال چندی قبل با یکی از شخصیت‌هائی که در پیروزی انقلاب نقش مهمی داشت این سئوال را مطرح کردم وی اظهار داشت: خلخالی در آن لحظه که این قتل اتفاق افتاد سعی کرد این موضوع افشاء نشود. بهر جهت ما شاهد این صحنه بودیم.» این شخصیت اضافه کرد: هویدا از من خواسته بود به او فرصتی داده شود خاطرات ۱۳ ساله نخست وزیریش را به رشتهٔ تحریر درآورد، من این درخواست او را به عرض شخصیّتی رساندم که این فرد سالها دومین شخص ایران بوده است و این اجازه به او داده شود و ایشان مؤافقت فرمودند. من به عرض ایشان رساندم، در خاطرات هویدا نکاتی خواهد بود که او را محکوم به اعدام خواهد کرد ولی متأسفانه عمل غیر مسئولانهٔ آن شخص سبب گردید این کار انجام نگیرد.»

در مصاحبه‌ای از متهم به قتل در این باره که چرا هویدا را بـه قـتل رسـانید،

سئوال شد، وی گفته بود: هر کس در خط امام نباشد ترور می‌کنم. این اقرار صریح او به قتل سر و صدای زیادی برانگیخت و این شخص را متوجه اهمیت عـمل غیرمسئولانه‌اش ساخت در مصاحبه بعدی با همان نشریه تأیید مصاحبهٔ قبلی را تکذیب کرده و اظهار داشت: من گفته‌ام ترور فکری نه ترور به معنی واقعی.

اعدام ارتشبد نصیری رئیس ساواک

ارتشبد نعمت نصیری (معروف به نعمت خره) از اهالی سمنان بود و از افسران ساده ارتش بشمار می‌رفت، تا حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد به عنوان سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی مأمور ابلاغ فرمان عزل مرحوم دکتر مصدق شب ۲۵ مرداد شد. نصیری پس از تسلیم حکم عزل به سرهنگ ممتاز دستگیر و به زندان دژبان انتقال یافت. در بازجوئی‌ها وی از شاه بدگوئی کرد! روز ۲۸ مرداد سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی در یک سخنرانی مهیّج از مأمورین زندان خواست در زندان دژبان را گشوده، طرفداران شاه را آزاد کنند، سرهنگ نصیری حاضر نبود از زندان بیرون برود وقتی فهمید «طبیب حاجی رضائی» پایتخت را در اختیار دارد و خانه مصدق نخست‌وزیر را پس از اشغال ویران کرده، نصیری نیز به صف قیام کنندگان پیوست و همگام سرلشکر زاهدی شد.

پس از آن او مدارج نظامی و ترقی را پیمود از فرماندهی گارد شاهنشاهی به ریاست کل شهربانی کشور منصوب و سپس به جای سرلشکر پاکروان معاون

نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور گردید. در دوران ریاست او سازمان امنیت روزهای مبارزه و هولناکی را گذراند و از سوی دیگر وی در معاملات بسیار وارد شد و یکی از ثروتمندان کشور گردید. در منافع بسیار شرکت‌ها سهیم بود، خرید و فروش زمین و حمایت‌های پر درآمد از «هژبر یزدانی» بهائی معروف و چند صاحب صنایع دیگر از اقدامات او بود.

نصیری چند سال قبل از انقلاب از همسر جوان و زیبای خود «پروین خواجوی» جدا شد. معروف است تنها یک دست کت و شلوار برداشت و از خانه گریخت و مدتی بعد با «زلیخا خلوتی» دختر سرهنگ سوار خلوتی که حدود ۴۰ سال از او کوچکتر بود ازدواج کرد و حاصل این ازدواج یک پسر بود.

حدود یک سال پیش از انقلاب، همزمان با فضای باز فرهنگ سیاسی در کشور و بالاگرفتن انتقادات از روش ساواک ایران در جهان، از این سمت برکنار گردید و به عنوان سفیر ایران راهی پاکستان شد، در این سمت باقی بود، و همزمان با اقدامات آرام کننده دولت «شریف امامی» ناگهان از سمت سفیری برکنار و به تهران احضار گردید و به دستور شاه به زندان افتاد!!

نخستین بار انتقاد از بدکاریهای نصیری را «سناتورجلالی نائینی» هنگام بحث درباره دولت شریف امامی به عنوان مخالفت با دولت در مجلس سنا آغاز کرد و بعد نام او در رسیدگی بر پرونده‌های «هژبر یزدانی» بر سر زبانها افتاد آنگاه با آزادی زندانیان سیاسی از زندان اوین و شرح مظالم زندان‌ها و شکنجه‌ها توسّط مامورین ساواک، سرنوشت او ورق دیگری خورد.

آیت‌الله خلخالی که اکنون (۱۳۷۹) در شهر قم سکونت دارد درباره دستگیری و اعدام ارتشبد نصیری تحت عنوان: (مطالبی چند پیرامون برخی از محاکمات و محکومین) درباره دستگیری، محاکمه و اعدام نصیری چنین می‌نویسد:... ارتشبد نصیری که به مدت ۱۵ سال در رأس کارهای حسّاس کشور از جمله سازمان اطلاعات و امنیت کشور قرار داشت، بکلّی منکر شکنجه در

زندان‌های رژیم شد، او گفت: من در این یکی دو روز که در زندان شما هستم، پی برده‌ام که قبل از انقلاب زندانی‌های سیاسی را شکنجه می‌کردند. نصیری با این طریق می‌خواست خود را تبرئه کند... جعفر قلی صدری رئیس شهربانی کلّ کشور، هنگامی که او را روبروی نصیری قرار دادیم، تصریح کرد و گفت: من به مقتضای شغلم که در رأس شهربانی قرار داشتم، تلفن‌های نصیری را گوش می‌کردم. در واقع یک سیم تلفن او بدون اینکه معلوم شود، در دفتر کار من بود و من همه جریانها و گفتگوهای تلفنی را گوش می‌کردم. ایشان بودند که فرمان می‌دادند تا مردم را بگیرند به زندان ببرند و زیر شکنجه قرار بدهند. اگر کسی زیر شکنجه به قتل می‌رسید، جنازه مقتول را به پزشک قانونی می‌دادند و التزام می‌گرفتند که جریان افشاء نشود و یا اینکه مستقیماً به عنوان مجهول‌الهویه به سالن تشریح بیمارستانها می‌فرستادند و یا دفن می‌کردند.

اینها مطالبی بود که سپهبد جعفرقلی صدری در مقابل ارتشبد نصیری به آن اذعان کرد، نصیری را زمانی که قصد داشت فرار کند بازداشت کرده بودند. در حین دستگیری کتک مفصلی از دست مردم نوش جان کرده...نصیری راکه با پیکر زخمی و سروصورت خون آلود و دست و پا له شده به دادگاه آوردند، البته روزهای اوّل، دادگاه به آن صورت منظمی که تصوّر می‌شود، نبود همین امر موجب می‌شد که گاهی اوقات، متّهمین و مجرمین واقعی از زندان فرار کنند. از جمله کسانی که در همه کارها دخالت می‌کرد و بازپرس شده بود دکتر یزدی بود که در دولت موقت (بازرگان) اول معاون نخست‌وزیر سپس وزیر امور خارجه شد. او در واقع همه‌کاره بود و در هر کار دخالت می‌کرد.

ابراهیم یزدی در طبقه سوّم مدرسه رفاه که من هم در آنجا بودم، رحیمی و نصیری را به محاکمه کشید، آنها با وجود اینکه می‌دانستند من از طرف امام قاضی و حاکم شرع تعیین شده‌ام به این امر توجه نمی‌کردند، خودشان می‌بریدند و می‌دوختند و در باغ سبز نشان می‌دادند و تلویزیون هم جریان را ضبط می‌کرد و

ما هم نظاره می‌کردیم، سرانجام کاسه صبرم لبریز شد و به خدمت امام رفتم و عرض کردم «ابراهیم یزدی» می‌گوید که جزو شورای انقلاب است و نمی‌گذارد من کارهایم رسیدگی کنم. او در همه کارها دخالت می‌کند و مانع کارها می‌شود. امام فرمود: او جزو شوار انقلاب نیست و زورش هم به تو نمی‌رسد، اگر آمد آنجا یقه او را بگیر و از پله‌ها به پائین پرت کن، تا بیاید پیش من و من جواب او را بدهم.»

پس از بیانات امام، من با قدرت تمام به مدرسه رفاه برگشتم و زمام امور را بدست گرفتم و دیگر مجال ندادم که «ابراهیم یزدی» در کارها دخالت کند.

آیت‌الله خلخالی خاطرات خود را چنین ادامه می‌دهد: «...نصیری مسئول مستقیم شکنجه‌ها،کشتارها و قتل‌ها بود. دستور یورش به خانه‌های مردم و کشتار جوانان در خیابانها را می‌داد. رعب وحشتی که او در مدت ریاست خود به ساواک در میان مردم ایجاد کرده بود، بی سابقه بود. او ریاست کمیته مشترک را به عهده داشت این کمیته مشترک، متشکل از اکیپ‌های مخصوص ژاندارمری، پلیس، ارتش و ساواک بود، آنها ابتدا مدارک لازم را جمع‌آوری می‌کردند و سپس در فرصت مناسب با اکیپ‌های مخصوص و ستونهای منظم، حمله را بر علیه مخالفین شاه آغاز می‌کردند، عامل مستقیم کشتار در سیاهکل و کشتار گروه «جزنی» و آن همه شکنجه و کشتار در زندان قزل‌قلعه، زندان اوین، باغ مهران، جمشیدیه، پادگان عشرت‌آباد و سایر مراکز ساواک در سراسر ایران، شخص نصیری بود. نعمت‌الله نصیری ثروت هنگفتی برای خود و فامیلش تهیه کرده بود. خانه او در نیس فرانسه معروف بود. او خانه‌ها و کاخ‌های متعدد دیگر در تهران و اطراف آن، مازندران و سمنان داشت. او توانسته بود، با هژبر یزدانی و با خانواده «روشن» که بهائی بود (در سراسر ایران در دامداری و خرید و فروش گوشت، شرکت فعال داشت)، شریک شود. هژبر سنگسری و روشن با نصیری شریک شده بودند تا در همه زمینه‌های دامداری، کشاورزی، وارد کردن کارخانه‌های

پارچه‌بافی، کفش و غیره بطور انحصاری عمل کنند. آنها از طریق وارد کردن گوشت گوسفند از خارج ثروت سرسام‌آوری بدست آورده بودند، نصیری در چندین شرکت در تهران، سهیم بود، چون نفوذ داشت با تمام ثروتمندان معاملات نامشروع انجام می‌داد او بسیار کثیف، زن باز، قمار باز، مشروب خور و زمین خوار بود. همه این مطالب را جعفرقلی صدری رئیس شهربانی با دلیل و مدرک بیان می‌داشت. نصیری به همراه ناجی و رحیمی و خسرو داد در شب ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ در پشت‌بام مدرسه رفاه تیرباران شدند.

اعدام سرلشکر خسروداد

آیت‌الله خلخالی جریان بازجوئی و اعدام سرلشکر خسروداد فرمانده (هوانیروز) را در خاطراتش چنین شرح می‌دهد: «...آقای خسروداد نیز از محکومین شب اول بود. وقتی که او را به میز محاکمه کشیدم، بی‌اندازه از حال رفته بود خلاصه بدحال‌ترین محکومی بود که من حکم اعدامش را صادر کردم. در حالی که او در نظر مردم بی‌اندازه قلدر جلوه می‌کرد ولی در محاکمه خیلی ترسو و خودش را کاملاً باخته بود، او برخلاف تیمسار بیدآبادی بکلی خود را باخته بود، بیدآبادی می‌گفت:...دنیا همین است، ما کشتیم و شما هم باید بکشید» و هنگام اعدام گفت چشم مرا نبندید، من خودم فرمان آتش را می‌دهم ولی کسی به گفته او گوش نداد، هم چشم او را بستند و هم فرمان آتش را یکی دیگر داد. خسروداد در جریان بازجوئی می‌گفت از من غولی ساختند و هر غلطی که شاه در این کشور می‌کرد، بنام من قلمداد می‌کردند ما هم که قدرت دفاع از خودمان را نداشتیم. من گفتم: شما فرمانده هوانیروز بودی و با قدرت فوق‌العاده‌ای که در اختیار داشتی، دستور دادی، مردم قم، اصفهان، شیراز، تهران و جاهای دیگر را قتل عام کنند و این دیگر، یک مسئله فرعی و خیالی نبود، شما مستقیماً فرمان کشتار مردم بیگناه را صادر کردی، نمی‌توانی خود را تبرئه کنی. او می‌گفت: از بالا

به من دستور می‌دادند و به من امر می‌کردند، البته در این اواخر نه تنها شاه بلکه فرح، اشرف و مادر فرح نیز دستور می‌دادند و حالا شاه خیانتکار فرار کرده و من اسیر دست شما هستنم.

گفتم: این عذر را دادگاه از تو قبول نمی‌کند چون شما مستقیماً دستور قتل عام مردم را داده‌ای. ایشان گفت: در حمله به خانه شریعتمداری در قم، ما مستقیماً و سرخود اقدام نکردیم، بلکه با آقای شریعتمداری تماس گرفتیم و ایشان گفتند که شما مجاز می‌باشید طلاب علوم دینی را از خانه ما و اطراف آن اخراج کنید و متفرق کنید. در واقع ایشان چراغ سبز نشان دادند. منهم به سرهنگ «شفاعت» گفتم برود و آن کانون را متلاشی کند ولی همه دستورات از بالا بود.

خلاصه وقتی چشم خسروداد را بستیم او را نزدیک ارتشبد نصیری نشاندیم، نصیری از او سئوال کرد: اینها می‌خواهند با ما چه کار بکنند؟ خسروداد گفت: یک مشت کمونیست ظاهراً مذهبی می‌خواهند ما را اعدام کنند... مطلبی که باید گفته شود، این است جنازه اعدامی‌ها را به قبرستان بهشت زهرا راه نمی‌دادند و مردم مانع می‌شدند، لذا جنازه‌ها را به پشت کهریزک بردند و در آنجا دفن کردند، بعد از مدتی خبر آوردند که جنازه‌ها را خارج کردند...

سرانجام تصمیم گرفته شد که آنها در دره اطراف دفن کنند و به همین ترتیب عمل شد.

اسامی عده‌ای راکه آیت‌الله خلخالی در خاطرات خود نام می‌برد و خودش دستور اعدام آنها را در روزهای اول انقلاب صادر کرده است:

هویدا- نصیری- ربیعی- خسروداد- سرلشکر پاکروان- سپهبدبرنجیان- سرلشکر بیدآبادی (فرماندار نظامی تبریز)- سرتیپ یزدجردی- سرلشکر ناصرمقدم- سرلشکر فخرمدرس- سپهبد خواجه نوری- کوچصفهانی (از مهره‌های اصلی ساواک) بقائی یزدی (پزشک ساواک)- سپهبد محمدتقی مجیدی (رئیس دادگاه نواب صفوی)- محمود جعفریان- سپهبد جعفرقلی صدری (ریاست شهربانی)- ژیان پناه (شکنجه ساواک)- سرتیپ

شهنام(قاتل نواب صفوی)- مهندس ریاضی (رئیس مجلس شورای ملّی)- خلعتبری (وزیر امور خارجه)- نیک‌پی (شهردار تهران)- آزمون (وزیر اوقاف)- دانشیان (نماینده مجلس و روحانی)- جواد عاملی- سرهنگ زمانی - سپهبد نادر جهانبانی - سپهبدحجت کاشانی - سرهنگ همدانیان (رئیس ساواک کرمانشاه و خرم‌آباد) تیمسار شمس تبریزی(فرماندار نظامی اهواز)- سرتیپ تابعی (معاون شمس تبریزی) - سرتیپ ملک (فرمانده لشکر قزوین) - سرلشکر معتمد (فرماندار نظامی قزوین) - سرلشکر ده‌پناه (فرمانده لشکر و فرماندار نظامی فارس) - علامّه وحیدی (سناتور)- پرفسورجمشیداعلیم (سناتور)- تیمسارامین افشار (بردار سپهبد امین افشار)- سرگرد شعله‌ور (شکنجه‌گر ساواک)- محمد هراتی (مالک بزرگ از نزدیکان شاه)- حاج علیلو (رئیس ساواک قم) - ربیعی (مداح) - محمدتقی روحانی (گوینده رادیو) - روحانی (یکی از وزرا)- شفیق (پسراشرف) در پاریس- سرگرد فاضلی (یکی از رؤسای پلیس قم) - سرلشکر وثیق (رئیس پلیس تهران در ۱۵ خرداد) - حسین فرزین (چاقوکش معروف) - پرویز نیکخواه (ابتدا کمونیست بود و بعد یکی از حامیان شاه شد) - عاملی (دبیر حزب رستاخیز و وزیر دادگستری) ۹ نفر از اعضای ساواک، تعداد ۲۱ نفر دیگر از اعضای ساواک که پس از قتل استاد مطهری اعدام شدند.

چندی قبل در یک مصاحبه از آیت‌ا... خلخالی پرسیدند که می‌گویند شما ۱۰۰۰ نفر از وابستگان رژیم را اعدام کرده‌ای، اظهار داشته بود: فکر نمی‌کنم بیش از ۴۰۰ نفر باشند...

اعدام چهار امیر ارتش شاهنشاهی

رادیو ایران در ساعت هشت و بیست دقیقه اول اسفند ۱۳۵۷ اعدام چهار تن از امرای ارتش را به این شرح پخش کرد: بنابه اطلاع رسیده از کمیته انقلاب اسلامی ایران نامبردگان زیر ساعت ۲/۴۵ دقیقه بامداد امروز به اعدام محکوم شده بودند، حکم اعدام درباره آنها به اجرا درآمد:

۱ – سرتیپ نعمت‌الله معتمدی فرماندار نظامی و فرمانده لشکر قزوین.

۲ – سرتیپ منوچهر ملک فرمانده تیپ زرهی قزوین.

۳ – سرلشکر پرویز امین افشار فرمانده لشکرگارد.

۴ – سرتیپ همدانیان رئیس ساواک کرمانشاه.

سرتیپ معتمدی در دفاع از خود در دادگاه گفته بود: «من فکر می‌کنم در این هفته‌های آخر، وقتی که شاه دید همه طالب آزادی‌اند نمی‌بایستی مردم را رو در روی هم قرار دهد و سربازان را به خیابان بیاورد. جای سرباز در پادگان است، نه در خیابان. من از امام خمینی استدعا دارم کسانی را که مثل من و جداناً و شرافتاً سرباز واقعی بودند، حفظ کنند. شاه و اطرافیانش می‌بایستی قدرت قیام مردم را تشخیص می‌دادند،

باید به شخصیت مبارز آیت‌الله خمینی پی می‌بردند. من که از آیت‌الله اطلاعات زیادی نداشتم و باید کاری می‌کردند که فرماندهان ارتش در برابر آیت‌الله سر تعظیم فرود می‌آوردند، ما که حتّی زمینی برای مردن نداریم و ماشین پیکانی هم در اختیار زن و بچه مانیست چرا باید به این وضع محکوم شویم، در حالی که شاه مقصر است در چنین شرایطی ما را ترک کرده؟

شاه مقام فرماندهی داشت می‌توانست دستور بدهد ما کنار برویم و روبروی ملّت نایستیم. بهر حال من آرزو داشتم برای مملکتم کشته می‌شدم و فرزندانم افتخار می‌کردند.

سرلشکر امین افشار که خونسردی خود را حفظ کرده بود به خبرنگاران گفته بود: اطرافیان شاه باعث شدند که شاه خیانت کند، شما (خبرنگاران) باید به دنبال اطرافیان شاه بروید که اطراف او یک دایره خبیثه کشیده بودند و حتّی مواظب باشید که در آینده این دایره خبیثه در اطراف رهبران آینده مملکت کشیده نشود. امّا ارتش اطرافیان شاه نبودند، ما فقط سرباز مردم بودیم، وزیر دربار، نخست‌وزیر، و وزرا اطراف شاه را گرفته بودند ما از سیاست مبرّا بودیم و دخالتی نداشتیم.»

سرتیپ حسین همدانیان رئیس ساواک کرمانشاه خود را بی‌گناه می‌دانست به سئوال خبرنگاران چنین پاسخ داد: به هیچ وجه مأموریت اجرائی در مهار کردن اغتشاشات نداشته‌ام و این وظیفه به سازمانهای مسئول محول شده بود و من به قران مجید سوگند یاد می‌کنم که در طول خدمتم به خصوص در زمان خدمت در ساواک کوچکترین آسیبی به هم میهنان عزیزم نرسانده‌ام و حتّی به ناخن یک نفر از طرف من آسیبی نرسیده و خودم را بی‌گناه می‌دانم.»

سرتیپ منوچهر ملک معاون فرماندار نظامی قزوین گفته بود کوچکترین مسئولیت در فرماندار نظامی قزوین نداشته وی فرمانده یگانهای مستقر در پادگان بود، فرمانداری نظامی زیر نظر سرتیپ معتمدی انجام وظیفه می‌کردند و او مجرم و گناهکار نیست.

لحظه تیرباران

چهار امیر ارتش یک فاصله ۲۰ متری را تا جائی که سرما به پهنه صورتشان می‌خورد و هشدارشان می‌داد که کار تمام است، با آرامش و پشت سر هم حرکت می‌کردند.

جوخه آتش در یک ردیف بحال آماده صف کشیده بودند. در فاصله حدود یک متر در دهانه مسلسل چهار ژنرال ارتش که همگی خود را بی‌گناه می‌دانستند قرار گرفتند.

ساعت ۲/۴۳ دقیقه بامداد، بر بام خانه‌های قدیمی در قلب تهران بزرگ فریاد پیچید: «شما سرلشگر امین افشار، سرتیپ نعمت الله معتمدی، سرتیپ منوچهر ملک و سرتیپ همدانیان به موجب رای صادره دادگاه فوق‌العاده انقلاب اسلامی به اتهام جنایت... به اعدام... کمتر از یک ثانیه اتفاق افتاد... صدای رگبار بعد... هر چهار امیر ارتش در خون خود غلطیدند...

اعدام ۷ افسر در ۱۹ اسفند

دادگاه عدل انقلاب اسلامی برای محاکمه و اعدام این ۷ افسر ارتش نه ساعت وقت صرف کرد!

۱- سرلشکر عبداله خواجه نوری ۲- سپهبد مدرس رئیس دادرسی ارتش ۳- سرتیپ علی‌اکبر یزدجردی فرماندار نظامی مشهد ۴- سرلشگر احمد بیدآبادی فرماندار نظامی تبریز ۵- سرهنگ منصور زمانی رئیس سابق زندان قصر ۶-سالار جاف نماینده مجلس شورای ملّی ۷- جهانگیر تارخ عضو ساواک ۸- گروهبان دوم موسی میرشکاری مأمور فرماندار نظامی آبادان.

یک روز پس از پایان محاکمهٔ محکومین، خبرگزاری پارس اطلاع داد: دادگاه انقلاب اسلامی ایران سرانجام پس از ۹ ساعت رسیدگی و شور حکم اعدام ۷ نفر متهمین دادگاه انقلابی را صادر کرد. دیروز همزمان با این اعدام‌ها یکی از عوامل

کشتار آبادان «گروهبان میرشکاری» نیز در این شهر تیرباران شد.

دو اعدام در بروجرد

این دو نفر پاسبان «حسن دیناروند» و ستوان دوم «عزت‌الله دشتی» نام داشتند آنها متهم به کشتار مبارزان انقلابی بروجرد بودند و دادگاه انقلابی این شهر پس از بازجوئی از متهمان با توجه به محتویات پرونده تشکیل یافته آنها را مجرم شناخت و رأی به اعدام آنها داد، احکام صادره بلافاصله و بدون تأمل توسط پاسداران به اجرا درآمد.

دو اعدام در رشت

بعدازظهر روز دوشنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ دادگاه انقلاب اسلامی برای محاکمه «اسماعیل خداترس» معروف «اسماعیل کیجا» و پاسبان «مهدی محمدی صفت» در دادگستری گیلان تشکیل جلسه داد ساعتی بعد یکی از روحانیون اعلام کرد که محاکمه به روز بعد موکول گردید. فردای آن روز ساعت ۴/۳۰ دقیقه بامداد، اسماعیل کیجا به عنوان مفسدفی‌الارض و پاسبان مهدی محمدی صفت به جرم قتل دو جوان مجاهد، در محوطه پادگان نیروی دریایی رشت تیرباران شدند.

اسماعیل کیجا در وقایع ۲۸ مرداد که مردم رشت مجسمه شاه را پائین کشیدند وی پیکره را چند روز بعد از رودخانه بیرون کشید، نگهداری آنرا به عهده گرفت و بعد از کودتا که شاه به ایران بازگشت مجسمه تحویل مقامات دولتی داد که مجدداً در جایش نصب کردند، از آن به بعد، محبوبیّتی در سازمان‌های نظامی و انتظامی بدست آورد. اسماعیل کیجا را بهمین اتهام و اتهام دیگری که روزهای انقلاب به طرفداری از رژیم شاه با انقلابیون به مخالفت برخواست، محاکمه و اعدام کردند.

اعدام سپهبد صدری و دو تن دیگر

دادگاه انقلاب شب ۱۸ اسفند ۱۳۵۷ برای رسیدگی به اتهام این سه تن از عوامل رژیم شاه:

۱- سپهبد جعفرقلی صدری رئیس شهربانی. ۲- سرگرد ناصر قوامی معاون کلانتری ۱۳ و سروان قاسم ژیان‌پناه عضو کمیته مشترک، در زندان قصر تشکیل جلسه داد اتهامات سپهبد صدری طبق کیفرخواست از این قرار بود:

۱- شریک در قتل و کشتار.

۲- اقدام و قیام علیه حکومت و استقلال ملّی.

۳- فساد در ارض.

۴- محاربه با خدا و رسول خدا و نایب امام زمان علیه‌السلام.

۵- معاونت در قتل‌های بیشمار با صدور دستور قتل به منظور سرکوب کردن آزادیخواهان.

۶- شروع به قتل خارج از شمار با تأسیس کمیته مشترک شهربانی و ساواک معروف به کمیته ضد خرابکاری و اداره عملیات ساواک.

۷- متزلزل کردن اساس حکومت ملّی و شرعی با کشتن آزادیهای اساسی و سلب آزادی‌های انسانی.

سپهبد صدری به دفاع از خود پرداخت و اظهار داشت او صرفاً آنچه را به او محول شده بود سرانجام داده است.

دفاع سرگرد قوامی

دومین نفر که در برابر اعضای دادگاه انقلاب قرار گرفت سرگرد ناصر قوامی معاون کلانتری ۱۳ بود که به اتهام شروع به قتل و فساد در ارض محاکمه شد. سرگرد قوامی در دفاع از خود اتهامات را رد نکرد و گفت آنچه که اتفاق افتاده دستور مقامات بالا را انجام داده و اکنون حرفی برای گفتن ندارد.

بدنبال سرگرد قوامی «سروان قاسم ژیان‌پناه» معروف به (قاسم سیاه) در برابر این اتهامات قرار گرفته بود:

۱- اعمال سانسور و اختناق در زندان سیاسی قصر نسبت به جوانان رزمنده و روحانیون و کسانی که در دادگاه‌های نظامی محکوم شده بودند.

۲- سلب طبیعی‌ترین حقوق زندانیان مبارز.

۳- شکنجه وحشیانه جوانان زندانی.

۴- هتک حرمت و تجاوز به عفت به زندانیان.

۵- جلوگیری و اشکال‌تراشی در انجام فرایض دینی از قبیل اقامه نماز جماعت، قرائت قران و سایر واجبات.

۶- لخت کردن زندانیان در حضور همه و وادار کردن آنان به تجاوز نسبت به یکدیگر.

دادگاه انقلاب تا ساعت هفت بامداد به کار خود ادامه داد و در این ساعت بود که رأی دادگاه به این شرح اعلام شد:

دادگاه انقلاب اسلامی ایران نسبت به اتهامات وارده به سه متهمین مشروحه زیر رسیدگی نموده و براساس آیات شریفه (ولکم فی العصاص جبات یا اولی الباب من قتل تفسایه غیر نفسا اوفسادا فی الارض فکانما و جمیعا و من یقتل مومنا متعما فی جز النوجهنما خالدا فیها) رسیدگی نمود و حکم اعدام سه نفر متّهم را صادر کرد.

تیرباران در برف

با اعلام رأی دادگاه در حالی که سپیده دمیده بود و ریزش برف به آرامی ادامه داشت نگهبانان زندان قصر در حالی چشمان و دستان محکمین را بسته بودند، هر سه را به آرامی به محوطه اعدام زندان قصر راهنمائی کردند. سراسر میدان اعدام از برف سنگین شب پیش پوشیده شده بود، جوخه آتش آماده در یک صف قرار گرفته بودند. صدای منشی دادگاه، جوخه آتش را به حال آماده باش کامل در

آورد: شما سپهبد سابق جعفرقلی صدری، شما سرگرد سابق ناصر قوامی، شما سروان سابق قاسم ژیان‌پناه به موجب حکم صادره از طرف دادگاه انقلاب عدل اسلامی به علت ارتکاب جنایات متعدّد و آزار و شکنجه دهها جوان رزمنده...

لحظه بعد قامت هر سه نفر بدنبال رگبار آتش بر روی برف افتاد.

نخستین اعدام در مشهد

سلطان رضائی نخستین محکوم دادگاه انقلاب مشهد بامداد روز ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ مقابل جوخه آتش قرارگرفت و تیرباران شد وی متهم بود در حوادث چند ماه قبل از پیروزی انقلاب با استفاده از افراد مسلّح و چماقداران، طرفداران انقلاب را مورد هجوم قرار داده است.

سلطان رضائی چند روز قبل از اعدام در پاساژ بازار رضای مشهد در حالی که مشغول خرید کالا بود دستگیر شد و بسرعت مورد محاکمه قرارگرفت و سحرگاه روز ۱۹ اسفند حکم اعدام درباره او اجرا گردید.

دوازده اعدام در یک روز

روز ۱۳۵۷/۱۲/۲۱ دادگاه انقلاب جهت رسیدگی به کیفرخواست‌های صادره از طرف دادستان انقلاب علیه ۱۱ نفر از متهمین تشکیل جلسه داد و پس چندین ساعات رسیدگی و مشاوره سرانجام حکم اعدام این افراد صادر و اعلام شد.

۱- سپهبد نادر جهانبانی فرزند سپهبد امان‌الله جهانبانی معاون فرماندهی نیروی زمینی.

۲- سرلشکر محمدولی زندکریمی فرزند نصرت‌الله، رئیس سابق اداره زندان‌ها.

۳- محمودجعفریان فرزند محمد جعفر معاون سابق مدیرعامل سازمان رادیو تلویزیون و مسئول خبرگزاری پارس.

۴- پرویز نیکخواه فرزند سیّدحسن مدیر سابق مرکز خبر رادیو تلویزیون.

۵- غلامحسین دانشی فرزند علی نماینده سابق مجلس شورای

ملی. (روحانی)

۶- ستوان یکم منوچهر وثوقی فرزند تیمور افسرگارد جاویدان.

۷- محمد نوید معروف به «نبوی» فرزند موسی عضو کمیته مشترک ساواک.

۸- احمد معصومی کوچصفهانی فرزند سیدباقر بازجوی ساواک.

۹- ستوان دوم حسین شه‌کمان فرزند یوسف افسر ضد اطلاعات در شعبه اداره دوم ستاد.

۱۰- سرگرد عبدالله منوچهری قشقائی فرمانده تیم ضد تخریب اداره دوم ستاد.

۱۱- حسین فرزین فرزند محمد شغل کامیوندار سردسته چماقداران.

صراحت اظهارات نیکخواه

پرویز نیکخواه در هنگام محاکمه اظهار داشت: من می‌خواستم یک رفرم ایجاد کنم و همه شما اعضای دادگاه می‌دانید که دست من چه مستقیم و چه غیرمستقیم به خون هیچ فردی آلوده نشده است من امروز در برابر شما و در برابر دادگاه انقلاب عدل اسلامی اعلام می‌کنم که من هرگز به خلق خدا خیانت نکرده‌ام.

مهندس نیکخواه سوءقصد نافرجام به جان شاه را در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در کاخ مرمر (دفتر کار شاه) رهبری می‌کرد، دستگیر و به مدت پنج سال در زندان بود که با نوشتن توبه نامه از زندان آزاد گردید، در رادیو تلویزیون مشغول کار شد و به سرپرستی گروه تحقیق در آن اداره برگزیده شد و پیوسته مردم از وی تصویر پرابهام و گنگ در ذهنشان داشتند.

پرویز سالها در انگلیس زندگی می‌کرد سرانجام با کوله باری از تجربیات و مطالعات تئوریک به ایران آمد که برای تحقیق و مطالعه درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور به فعالیت بپردازد امّا پس از واقعه سوءقصد نافرجام به جان شاه

در کاخ مرمر، که دو نفر از مأمورین مخصوص به نامهای «استوار یکم لشکری» و «استوار یکم بابائیان» و سرباز وظیفه شمس‌آبادی به قتل رسیدند وی نیز با چند نفر دیگر با اظهار ندامت از زندان آزاد گردید و در رادیو تلویزیون مشغول کار شد، کسی که زمانی تصمیم داشت شاه را نابود کند خود در راه خدمت به او قربانی شد. شاه یک بار در تائیدش گفته بود: «پسر سربراهی است.»

نیکخواه درباره دین و مذهب در دادگاه چنین گفت:

«به نظر بنده دین و مذهب در ردیف اعتقادات خصوصی است، و من براساس فلسفی دین اسلام عقیده‌مند نیستم، اصولا به دین اعتقاد نداشته و خداپرست نیز نیستم.»

دفاع دانشی

دانشی در دفاع از خود اظهار داشت: کسی در بی‌گناهی من کوچکترین تردیدی ندارد، من تا قبل از دستگیر شدن در یک خانه اجاره‌ای درتهران پارس زندگی می‌کردم و از مال دنیا ۵۰۰ هزار تومان وام‌گرفته‌ام و ۳۰۰ هزار تومان آنرا به بانک بدهکارم و شما می‌دانید که من از مدرسه علمیه قم (دانشی روحانی بود) فارغ‌التحصیل شده‌ام. دانشی گفت: من نمی‌توانستم استعفاء بدهم چون در این صورت ساواک مرا می‌کشت به گروه مخالفین هم نمی‌توانستم نزدیک شوم چرا که دولت خودش گروه مخالفین را مشخّص کرده بود و کسی نمی‌توانست به این جمع نمایندگان مخالف اضافه شود.

دانشی لیسانسیه فلسفه از دانشکده الهیات بود و در رشته فقه و علوم اسلامی در قم تحصیل کرده بود. وی قبل از انتخابات مدیریت برنامه‌های مذهبی رادیو و تلویزیون را به عهده داشت و پس از انتخاب به نمایندگی در مجلس شورای ملّی این وظیفه را انجام می‌داد.

دانشی در بهمن ماه ۱۳۵۶ هنگام که راهی مجلس بود به ضرب گلوله‌های یک چریک مجروح شد وقتی امام خمینی از نمایندگان خواست از سمت خود استعفا

کنند، اعلام کرد از نمایندگی استعفا نخواهد کرد...

ژنرال چشم آبی

نفر بعدی که در برابر دادگاه انقلاب قرار گرفت، سپهبد نادر جهانبانی معاون فرمانده نیروی هوائی بود. وی پس از شنیدن کیفرخواست با بیان شمرده چنین گفت: «من کوچکترین دفاعی ندارم و برای مراسم اعدام آماده‌ام.»

جهانبانی با گفتن این جمله سکوت کرد و لحظه بعد به دستور رئیس دادگاه به خارج راهنمائی شد. سپهبد جهانبانی، معاون نیروی هوائی و آخرین دبیر کل شورای ورزش ایران بود اتهام که دادگاه به او وارد کرد، داشتن چند اسب‌سواری و سرمایه گذاری در چند شرکت بود!!

جهانبانی در روز ۲۴ بهمن به اتفاق یک خانم و یک آقای امریکائی خود را به دفتر مهندس بازرگان معرفی کرده بود.

افسر سابق توده‌ای

محمود جعفریان عضوء سازمان نظامی حزب توده بود که در سال ۱۳۳۳ با ۶۰۰ عضو دیگر سازمان به زندان افتاد با گروهی از توّابین تقاضای بخشش کرد و از زندان آزاد شد.

جعفریان در سال ۱۳۴۷ به سمت معاون اداره سازمان رادیو و تلویزیون منصوب شد و سپس به عنوان کارشناس مسایل عربی، سلسله گفتارهائی از او پیرامون مسایل خاورمیانه بویژه خلیج‌فارس در رادیو و تلویزیون پخش می‌شد. پس از اندک مدتی به معاونت سازمان رادیو و تلویزیون رسید. بدنبال آن سرپرستی خبرگزاری پارس را به عهده گرفت. جعفریان در دفاع از خود گفت: من یک قربانی هستم نه یک قربانی کننده. تمام همکاران من در رادیو و تلویزیون می‌دانند. و من شرافتاً و وجداناً هیچ مطلبی را در بازجوئی‌ام مکتوم نگذاشتم من

با یک قلب پاک می‌گوئیم که من همیشه مروّج دین اسلام بوده‌ام. این همکاران سابق من می‌دانند حتّی دورانی به من می‌گفتند آخوند است.»

دفاع سرلشکر زندکریمی

سرلشکر زندکریمی در دادگاه از خود چنین دفاع کرد: «من یک افسر هستم و تا این لحظه هم در هیچ جنایتی شرکت نداشته‌ام و آنچه که در کیفر خواست آماده رد می‌کنم.»

«ولی محمدزندکریمی» در سالهای گذشته رئیس چند کلانتری در تهران بود و قبل رسیدن به ریاست زندان‌ها رئیس اداره آگاهی بود.

کوچصفهانی عضو کمیته مشترک

وی در دفاع از خود گفت: من دارای دانشنامه حقوق از دانشگاه تهران هستم. در سال ۱۳۳۸ در حالی که قصد داشتم قاضی دادگستری بشوم و بدنبال کار می‌گشتم توسط شخصی به نام «فرهنگ سعادتمند» تشویق شدم که در ساواک کار کنم، در نتیجه در بخشش قضائی به ریاست دکتر فرزین کارم را شروع کردم» او کیفرخواست را که وی را متهم به شکنجه زندانیان متهم ساخت به شدّت انکار کرد و گفت: اگر می‌خواهید ببینید که من چه کرده‌ام از آقای آیت‌الله طالقانی بپرسید.» و اضافه کرد: با توجه به آنچه پیش آمده من حرفی برای گفتن ندارم و از آنجائی که ایمان دارم دادرسان دادگاه به حق رسیدگی خواهند کرد به دفاع خود پایان می‌دهم.»

متهم در لباس دامادی

منوچهر وثوق افسر گارد در کیفرخواست متّهم شده بود که با مردم شمیرانات با خشونت رفتار کرده و حتّی مسبّب قتل چند نفر شده است. او در دفاع از خود گفت: که مدت هفت سال است که تقاضا داشته به او اجازه ازدواج بدهند و موفق

نشده این اجازه را کسب کند و حالا هم برای این با لباس دامادی در دادگاه حاضر شده است.

کیفرخواست درباره محمدنوید

بنا به کیفرخواست «محمد نوید» معروف به «نبوی» شکنجه‌گر ساواک بوده. محمد نوید با حرارت دفاع می‌کرد و گفت: بنام خلق مسلمان ایران قسم می‌خورم، که آنچه را می‌گویم با واقعیت تطبیق می‌کند. من هرگز شکنجه‌گر نبوده‌ام وهرگز هیچ یک از زندانیان سیاسی را شکنجه نکرده‌ام من کارم در ساواک انعکاس خبرهای شهرستانها بود و در مورد درجه‌داران مسئولیت‌های داشته‌ام امّا شکنجه هرگز و بهمین علت حرف برای گفتن ندارم.»

اتهام شرارت

بنا به کیفرخواست «حسین فرزین» سوابق متعددی در شرارت داشته وی در زمانی که در (برازجان) سپاهی دانش بود مرتکب قتل شده و به این اتهام مدت کوتاهی در زندان بوده و سپس آزاد می‌شود و اتهام دیگر وی براه انداختن چماقداران برای سرکوبی مردم بوده است.

اتهام سرگرد قشقائی

سرگرد عبداله منوچهر قشقائی در قسمت تیم ضد تخریب ستاد ارتش سمتی داشته بنابر کیفرخواست، او عده‌ای را به دادگاه نظامی برده و موجب از هم پاشیدن خانواده عده‌ای از افسران ارتش شده است.

محاکمه یک ستوان دوم

ستوان دوم حسین شه‌کمان فرزند یوسف افسر ضداطلاعات ارتش در شعبه

ضدتخریب بود او در دفاع از خود گفت او مدت کوتاهی بیش نیست که در ارتش بوده و جرمی مرتکب نشده و کاری هم انجام می‌داده طبق دستور مقامات مافوق بوده است.

اعدام ۱۱ محکوم

سحرگاه روز ۲۲ اسفند هر ۱۱ تن محکومین دادگاه انقلاب بعد از قرائت حکم در مقابل جوخه آتش قرار گرفتند. در این هنگام صدای از کسی بر نمی‌آمد تنها سکوت مرگ‌آور بود. که در میدان تیر زندان قصر حکمفرما بود. جوخه اعدام به حال به زانو درآمد و آنگاه آتش...

باران گلوله بر تن مجرمان دادگاه انقلاب باریدن گرفت هنوز آفتاب سحرگاهی به تمامی خود را به زندان نرسانده بود که قلب هر ۱۱ محکوم دادگاه انقلاب عدل اسلامی از کار افتاد...

اعدام یک افسر شهربانی

روز ۲۱ اسفند سال ۱۳۵۷ ستوان یکم احمدبهادر افسر شهربانی به اتهام چند فقره قتل و مشارکت به ضرب و جرح مردم همدان که در دادگاه آن شهر بر علیه وی در کیفرخواست آورده شده بود به اعدام محکوم و حکم درباره او اجرا شد.

۵ اعدام در سه شهر

در تاریخ ۲۱ و ۲۲ اسفند ماه سال ۱۳۵۷ دادگاه انقلاب در شهر دزفول به پرونده‌های متهمین رسیدگی کرد. سرتیپ «اکبر غفاریان» فرزند مسیّب متهم بود که پس از خروج شاه از ایران وقایع ۲۷ دیماه را بوجود آورد و در دو شهر (دزفول و اندیمشک) بدستور او نظامیان بروی مردم آتش گشودند.

ستوان یکم علی زاهدی فرزند اصلان افسر شهربانی متّهم بود که «عبدالرحیم دیانتی» را به قتل رسانده است.

سرپاسبان «محمدتقی حاج عبدی» متهم بود که دهها تن از مجاهدین را

شکنجه کرده است. در شوشتر، سروان حیدر جعفرنیا رئیس سابق کلانتری انتظامی متّهم بود که در جریان تظاهرات دو نفر را به قتل رسانده است.

در شهرستان نهاوند گروهبان حسینی متّهم بود در حمله کاماندوها و گاردی‌ها به نهاوند، سربازان گارد به دستور او مردم نهاوند را سرکوب می‌کردند.

این پنج تن در دادگاههای این سه شهر به اعدام محکوم و حکم درباره آنها به اجرا درآمد.

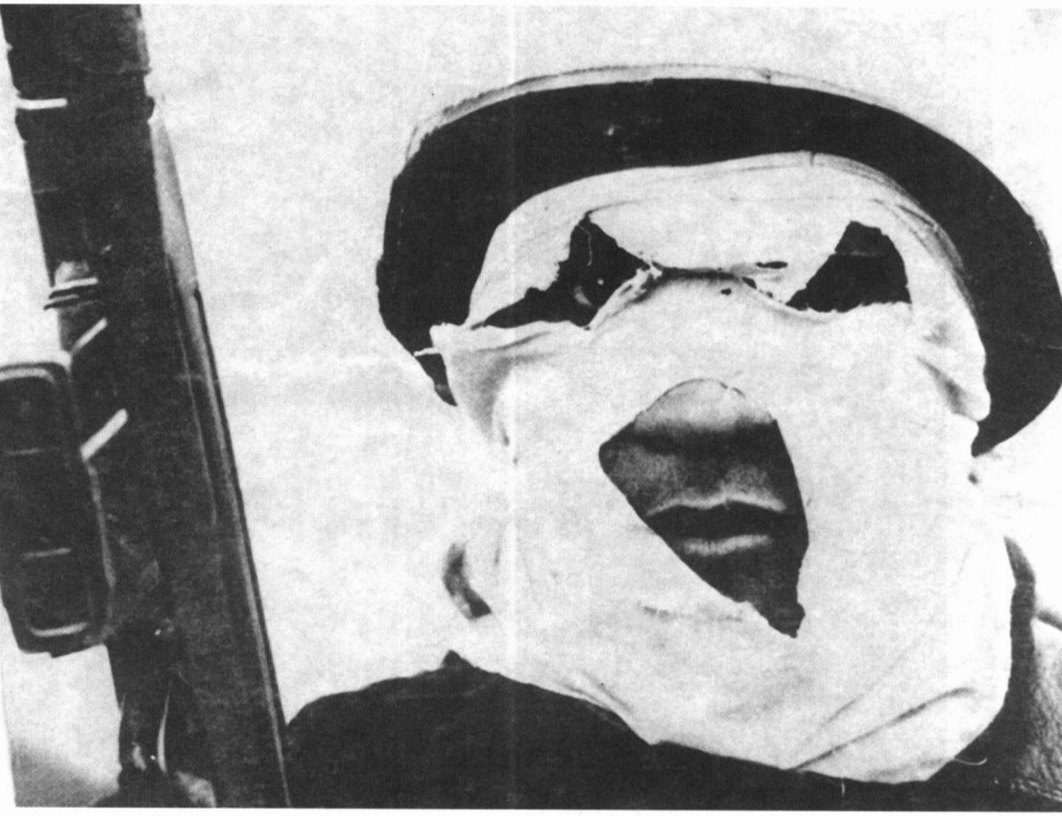
اعدام اصغر حمال در قم

حکم اعدام سرپاسبان یکم «علی اصغر حدادی» معروف به (اصغرحمال) ساعت ۲ بامداد روز جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۵۷ به اجرا درآمد.

متهم پس از جلسات طولانی دادگاه انقلاب قم که با شرکت عده‌ای تماشاچی برگزار شد در کیفرخواست اتهام مهم وی به قتل رساندن یک طلبه در حادثه ۱۹ دیماه در شهر قم بود دادگاه پس از شور وی را مفسدفی‌الارض شناخت و محکوم به اعدام کرد و حکم دادگاه با حضور عده کمی اجرا شد.

پایان

(جلد اول - دورهٔ دوم)



چریک های مسلحی که صورت خود را پوشانده بوده اند.گفته می شد این چریکها
برای یاری دادن به انقلابیون از لبنان آمده بودند .



درگیری شب اول ماه محرم در سرچشمه .



سرانجام مقاومت نظامیان بدون فرمانده (افسرها از پادگانها فرار کرده بودند) در مقابل گروه های مسلح چریکی به شکست انجامید .



خرمشهر دو روز پس از درگیری اوایل انقلاب که هنوز آرامش کامل نیافته بود .



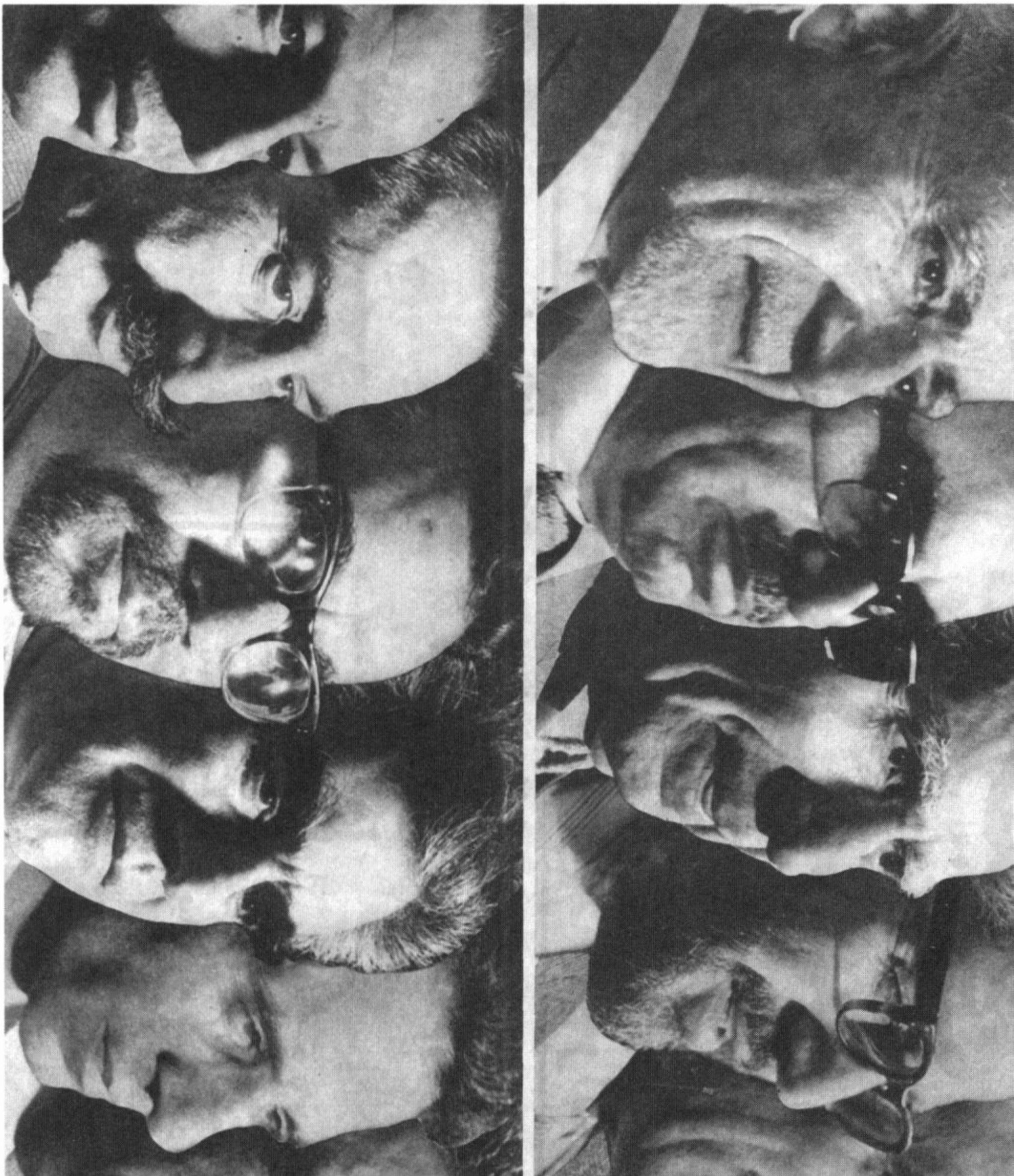
اینها اجساد نظامیانی هستند که به دست گروههای مسلح به قتل رسیده اند .



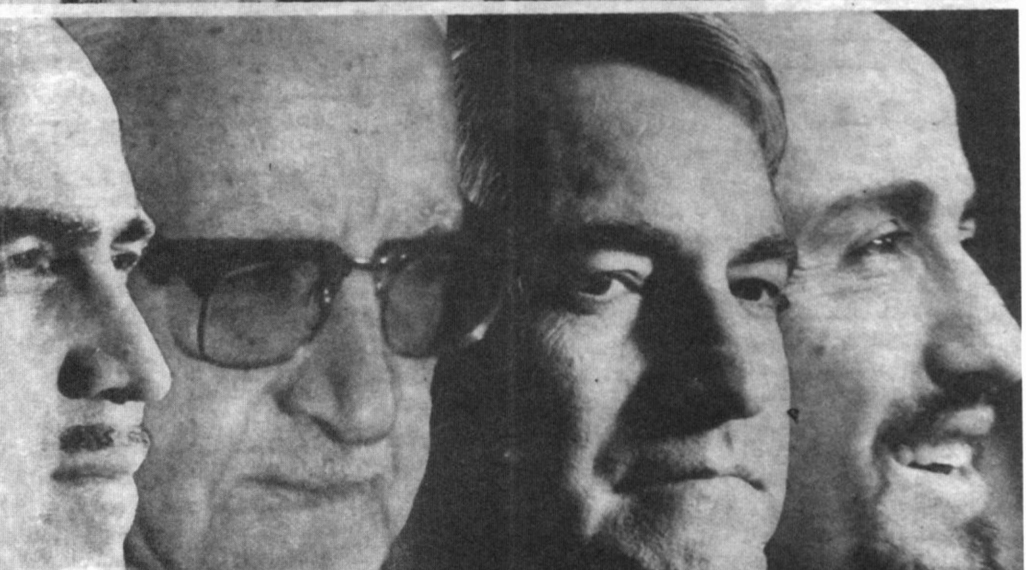
اعضای گروه سیاه جامگان به سرپرستی حاج لطفی زیر نظر داریوش فروهر با دیگر گروه های مسلح چریکی به پادگانهای نظامی پایتخت حمله کردند و به نوشته مجله جوان در این حمله هزاران سرباز ایرانی به قتل رسیدند .



مهندس مهدی بازرگان پس از دریافت فرمان برای تشکیل کابینـه از امـام خمینـی ، بطور محرمانه بـا بعضـی از مقامـات برجسـته ارتـش تمـاس گرفـت و آنـها را بـه همبستگی با انقلاب تشویق کرد . مهندس بازرگان به آنها قول داده بـود کـه کسـی مزاحم آنها نشده و باز در پست های حسّاس و مهم ارتـش مشـغول کـار خواهند شد. این مقامات ارتشی عبارت بوداز : ۱_ سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوائـی ۲ _ سپهبد مقدم رئیس اداره ساواک و معاون نخست وزیر ۳_ سرلشکر نشاط فرمانده تیپ گارد جاویدان ٤_ ارتشبد قره باغی رئیـس سـتاد مشـترک ارتـش ٥_ ارتشبد فردوست نزدیکترین شخص به شاه و دوسـت و مشـاور وی ٦_ سرلشکر محمد جواد مولوی رئیس پلیس تهران ۷_ سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیـس سـتاد پلیس تهران ۸_ دریادار مجیدی معاون فرمانده نیروی دریائی ارتش . با وجـود همکـاری های آنها برای پیشبرد انقلاب ، این ۴ امیر ارتش به جوخه اعدام سپرده شـدند : ۱_ سپهبد ربیعی ۲_ سپهبد مقدم ۳_ سرلشکر نشاط ٤_ سرلشـکر جـواد مولـوی و ... پس از اعترافات فردوست اعلام شد که وی بر اثر بیماری قلبی درگذشت !!



مهندس بازرگان و اعضای کابینه اش .



یاسر عرفات در مسافرت به ایران پس از پیروزی انقلاب ، با امام خمینی و سران انقلاب ملاقاتهائی انجام داد .دولت جمهوری اسلامی ۲۰۰ میلیون دلار به خاطر یاری رساندن مبارزان فلسطین در پیشبرد انقلاب به رهبری فلسطین کمک مالی کرد .

آیت الله بهشتی ، آیت الله خامنه ای و آیت الله هاشمی رفسنجانی با یاسرعرفات ملاقات کردند .





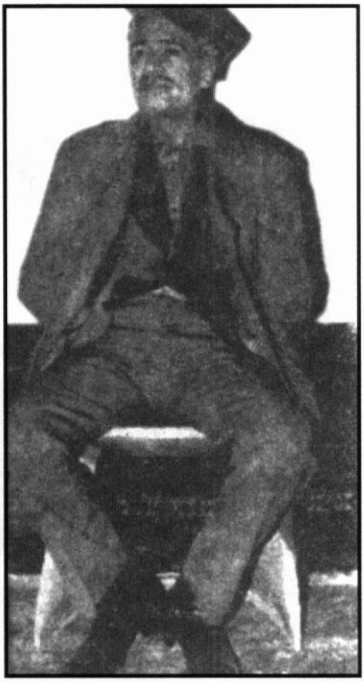
دیدار بنی صدر با یاسر عرفات .



مسعود رجوی در ملاقات با یاسرعرفات به وی گفت : بکارگیری سلاح را شما به من آموخته اید . (فرزند مرحوم مصطفی خمینی نیز در این ملاقات حضور داشت)



ارتشبد نصیری چند لحظه قبل از اعدام .



سرلشکر خسروداد

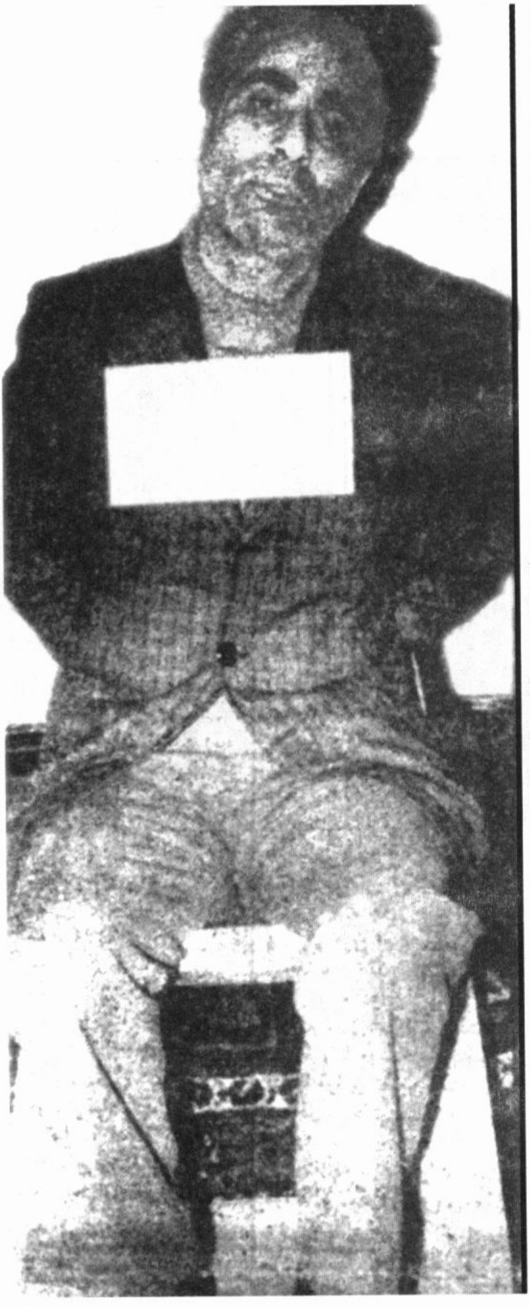


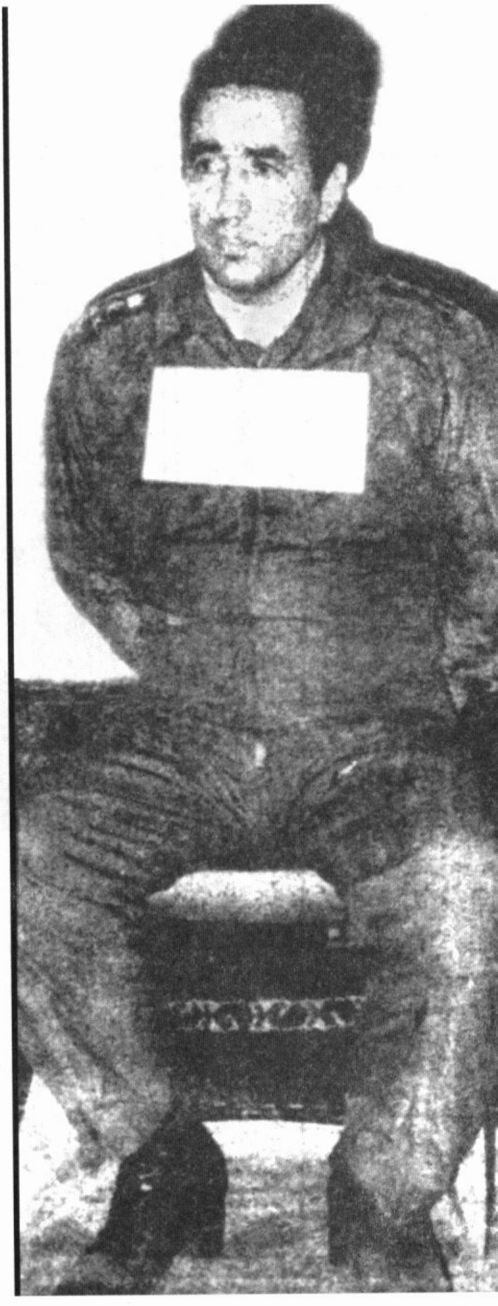
سپهبد مهدی رحیمی



سرلشکر ناجی

(چند لحظه قبل از اعدام)





سپهبد امیر حسین ربیعی فرمانده نیروی هوائی و منوچهر آزمون از وزرای کابینه
امیر عباس هویدا در آخرین لحظات زندگی .



این جا اتاق مطالعه امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق ایران بود !!



امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق ایران هنگام تقدیم بودجه سالیانه کشور به مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی .



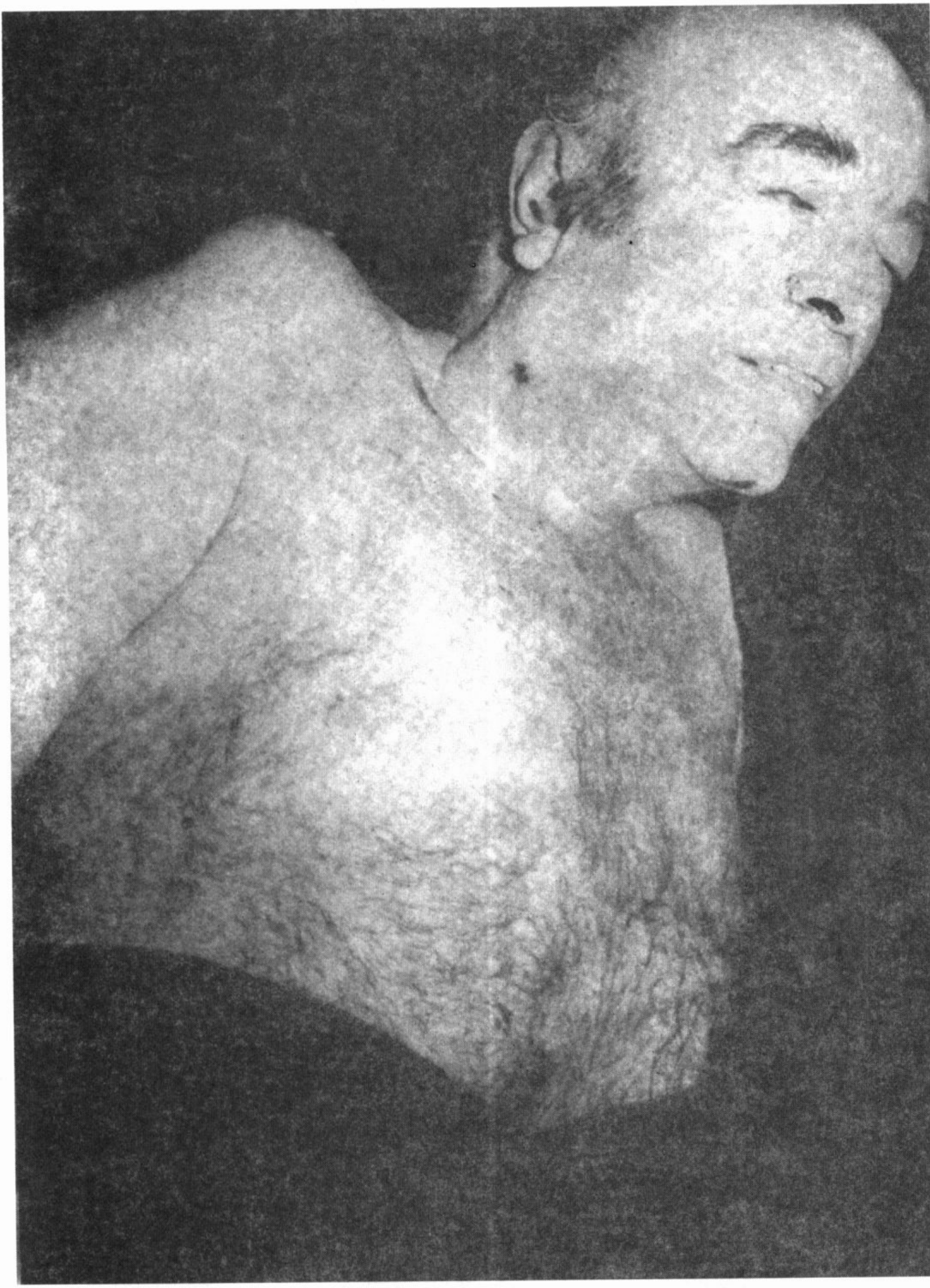
سرتیپ منوچهر ملک ، سرتیپ نعمت الله معتمدی ، سرلشکر امین افشار .



اعدام بدون محاکمه توسط دو چریک مسلح .



امیر عباس هویدا در حال دفاع از خود در دادگاه انقلاب اسلامی. گفته می‌شود روحانی که کنار وی نشسته بود او را به قتل رسانده است.

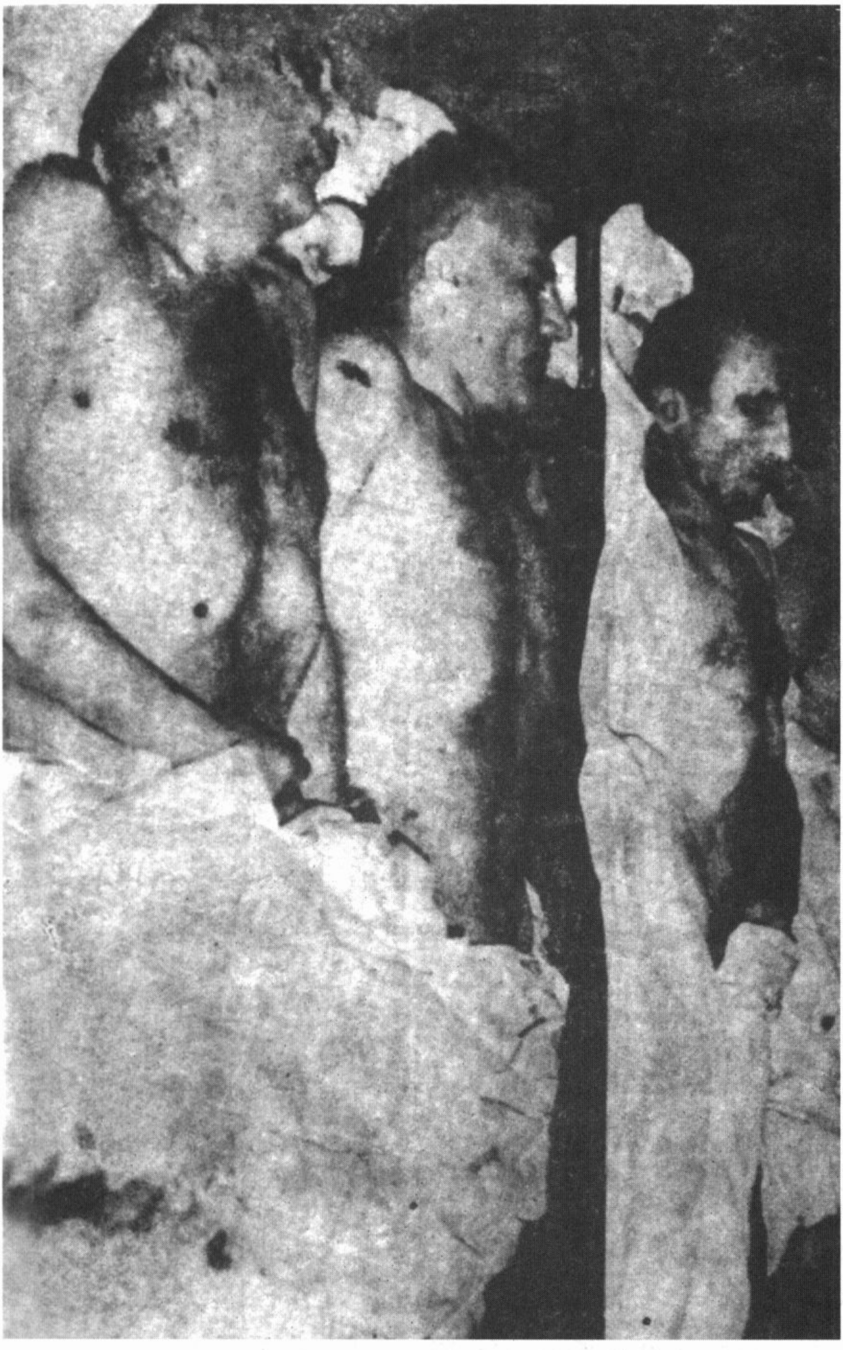


امیر عباس هویدا پس از قتل .



این خانم که امروز شغل مهمی دارد ، در تحویل گرفتن سفارت آمریکا از ماشاء الله قصاب ، نقشی اساسی داشت . ساکنین آپارتمان های مقابل سفارت آمریکا ، اظهار می داشتند ، چند ماهی که سفارت در اختیار ماشاء الله قصاب قرار داشت ، شب هنگام که هوا تاریک می شد کامیونها سرپوشیده وسایلی از داخل سفارت به بیرون انتقال می دادند . همسایه های محلی سفارت متفق القول اظهار می داشتند : ... سفارت توسط ماشاءالله قصاب خالی شده بود ، معلوم نیست وقتی سفارت در اختیار دانشجویان خط امام قرار گرفت ، چرا این همه اسناد و مدارک را کارکنان سفارت از آنجا خارج نکرده بودند که بدست دانشجویان افتاد !!

موضوع بعدی حکایت از آن داشت که اعضای سفارت اطلاع یافته بودند که بزودی سفارت اشغال خواهد شد ، با کمک ماشاالله قصاب چند تن از شخصیت های مهم آمریکایی به سفارت کانادا منتقل شدند و از آنجا بدون مانع ایران را ترک کردند. سفیر سابق انگلیس در ایران به دوست ایرانی خود در لندن گفته بود : « ایرانی ها با اشغال سفارت آمریکا مرتکب اشتباه بزرگی شدند » وی بر این باور بوده که این عمل ایرانی ها ، جنگ عراق و ایران را بوجود آورد که محرک حمله عراق به ایران دولت آمریکا بود و اگر ایرانی ها کارکنان سفارت را مثل هزاران کارشناس و مستشار آن کشور بی سر وصدا از ایران اخراج می کردند این جنگ هشت ساله اتفاق نمی افتاد و میلیاردها دلار ایران در بانک های آمریکا بلوکه نمی شد ، دولت ایران را تحریم اقتصادی نمی کرد و ملت ایران در سطح جهان بنام یک کشور تروریست معرفی نمی شد ...!!



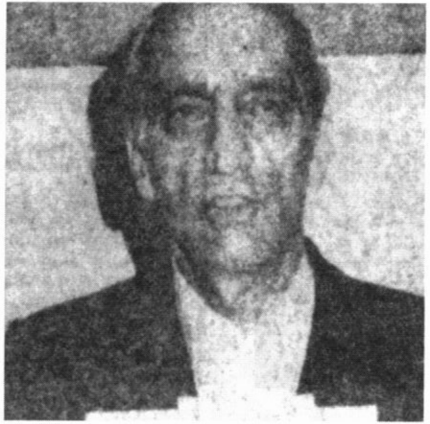
جنازه چهار نفر از اعدام شدگان گروه اول در پزشک قانونی .



منوچهر آزمون یکی از وزرای دوران شاه، سرلشکر پاکروان رئیس ساواک در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ، سپهبد ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک دوران شاه ، سپبد تیمور بختیار بنیان گذار اداره ساواک که در عراق توسط مأمورین نفوذی ساواک ترور شد ، منصور روحانی وزیر آب و برق کابینه امیر عباس هویدا ، نیک پی شهردار اسبق پایتخت (سناتور بعدی) ، عباسعلی خلعتبری وزیر خارجه هویدا ، ارتشبد نصیری سومین رئیس ساواک ، مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی .



محاکمه این ۶ نفر چهار ساعت بیشتر وقت دادگاه انقلاب اسلامی را نگرفت و پس از صدور حکم اعدام بلافاصله تیر باران شدند .



سالار جاف نماینده مجلس ، سپهبد فخر مدرس و سپهبد خواجه نوری .



این ۶ نفر به اتهام همکاری با رژیم شاه در دادگاه عدل جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شده و چند لحظه بعد به جوخه اعدام سپرده شدند .



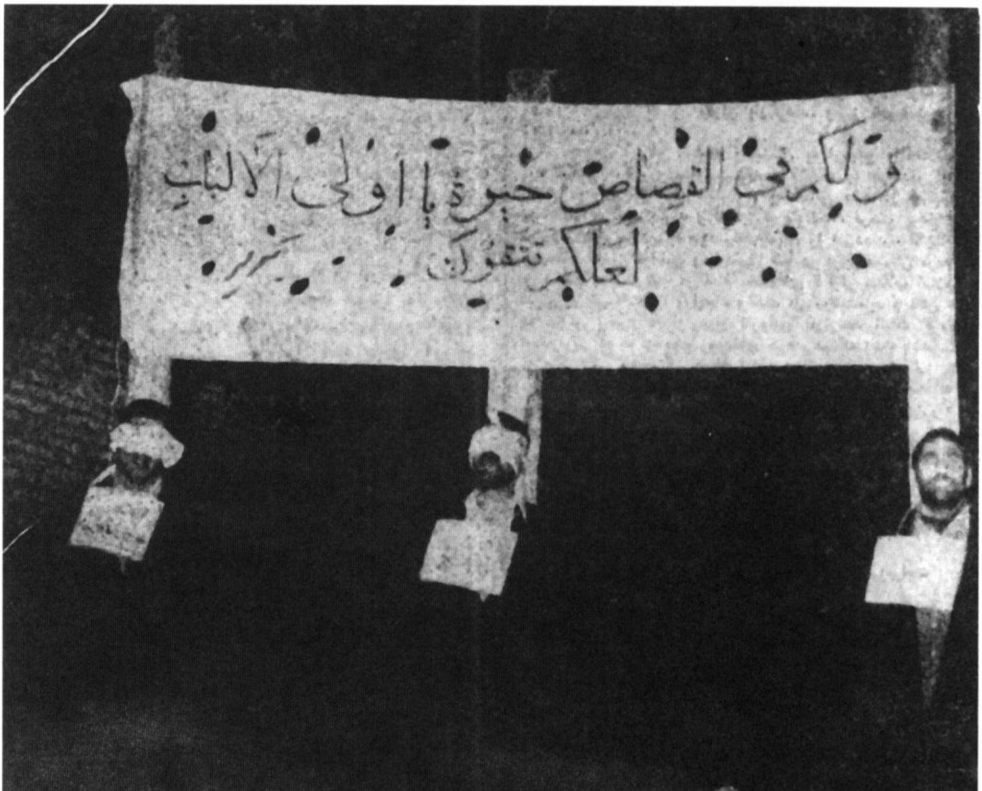
عباسعلی خلعتبری وزیر خارجه ، مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی، منصور روحانی وزیر آب و برق ، سپهبد بازنشسته محمد تقی مجیدی رئیس دادگاه اعضای فدائیان اسلام و نیک پی شهردار اسبق پایتخت (سناتور بعدی) در دادگاه انقلاب اسلامی .



این عده پس از محاکمه بدون اینکه وکیل مدافع داشته باشند دادگاه انقلاب آنها را محکوم به مرگ کرد وهمگی اعدام شدند .



در آغاز پیروزی انقلاب متهمین حق انتخاب وکیل و حتی تقاضای فرجام نداشتند. اغلب به اتهام محاربه با خدا و خلق خدا توسط دادگاه انقلاب اسلامی مفسد فی الارض شناخته شده و چند ساعت پس از صدور حکم، اعدام می شدند.



احمد تقی زاده ، احمد اسبچی و غلامرضا جوادی به جرم همکاری با رژیم شاه به چوبه دار بسته شده و اعدام گشتند .



سرتیپ ناظمی فرمانده پادگان قصر فیروزه در دادگاه ادعا می کرد که وی دو روز قبل از اعلام بی طرفی ارتش ، همبستگی خود را به انقلاب به مقامات اطلاع داده است . این ادعای او مورد تأیید اعضای دادگاه قرار نگرفت و به اعدام محکوم گردید و سپس تیر باران شد .



سپهبد سعادتمند در حال دفاع از خود در دادگاه انقلاب اسلامی .



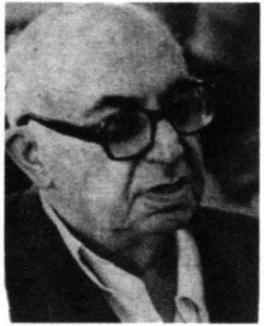
سرلشکر محمد زند کریمی ، محمود جعفریان ، پرویز نیکخواه ، سپهبد نادر جهانبانی و غلامحسین دانشی چند لحظه قبل از اعدام .



سرلشکر امین افشار فرمانده لشکر گارد شاهنشاهی پس از اعدام .



سرتیپ معتمدی فرمانده لشکر قزوین پس از اعدام .



- بسمه تعالی
وصیت نامه آقای پروفسور اعلم به فرزند خود محمود اعلم

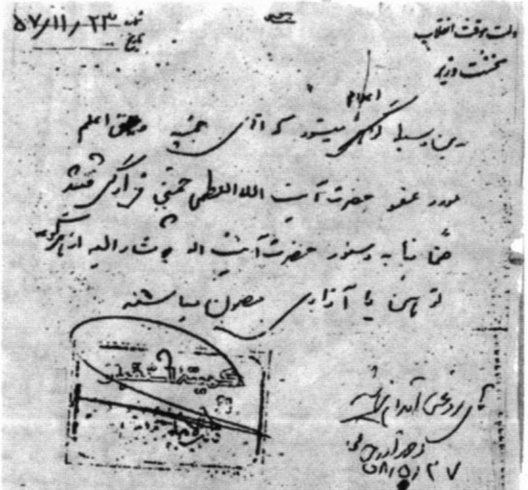
محمود پسرم، آنچه دارم که یک خانه و در حدود بیست هزار تومان پول در بانک ملی دارم مال تست و دقیقا ۷۹ تومان پول نقد بانضمام یک خودکار طلا و یک انگشتر طلا و یک الله طلا و یک شمایل امیرالمومنین (ع) با زنجیر طلا متعلق به فرزندم محمود میباشد. ضمنا یک جلد قرآن و شناسنامه و گواهینامه رانندگی و عینک و جلد آن و لباس نیز تحویل پسرم میگردد

امضاء : جمشید اعلم

- بدینوسیله اعلام میشود که آقای جمشید اعلم مورد عفو حضرت آیت‌الله العظمی خمینی قرار گرفتند. ضمنا بنابدستور حضرت آیت‌الله، مشاورالیه از هرگونه توهین یا آزاری مصون میباشند.

این نامه روی کاغذ مارکدار «دولت موقت انقلاب - نخست‌وزیر» نوشته شده و تاریخ آن ۵۷/۱۱/۲۳ است. نامه را کمیته استقبال از امام خمینی امضاء و مهر کرده و حجت‌الاسلام احمد اذری قمی دادستان سابق انقلاب نیز زیر آن نوشته است:

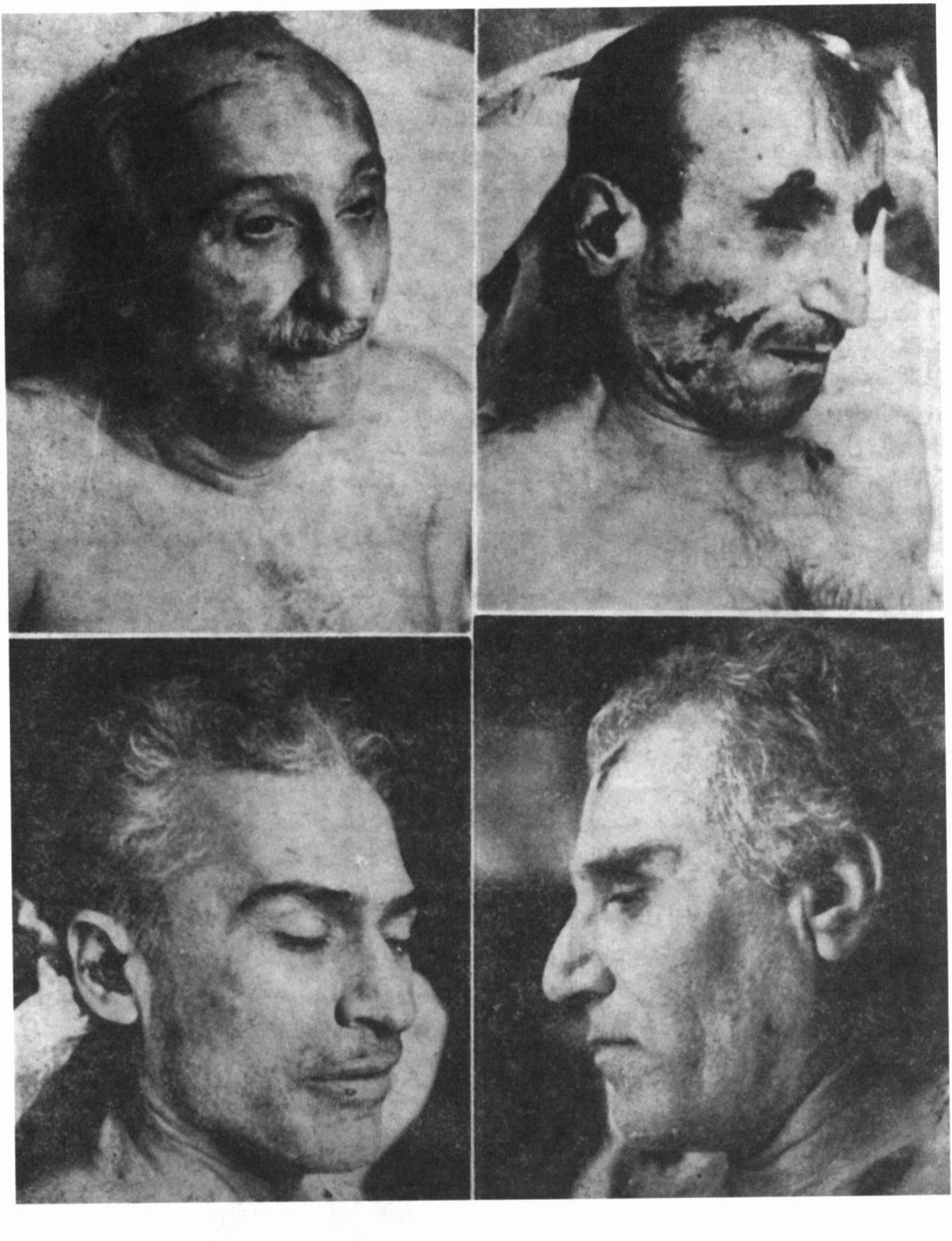
۲ - آقای روغنی اقدام فرمایند.



دولت موقت انقلاب
نخست وزیر
شماره ۵۷/۱۱/۲۳
بدین وسیله اعلام میشود که آقای جمشید اعلم
مورد عفو حضرت آیت الله العظمی خمینی قرار گرفتند
ضمنا بنا به دستور حضرت آیت الله مشارالیه از هرگونه
توهین یا آزاری مصون میباشند
۲۷/۵/۵۸

متن نامه‌ای که خانواده پروفسور جمشید اعلم بموجب آن مدعی است که وی از طرف امام خمینی مورد عفو قرار گرفته بود.

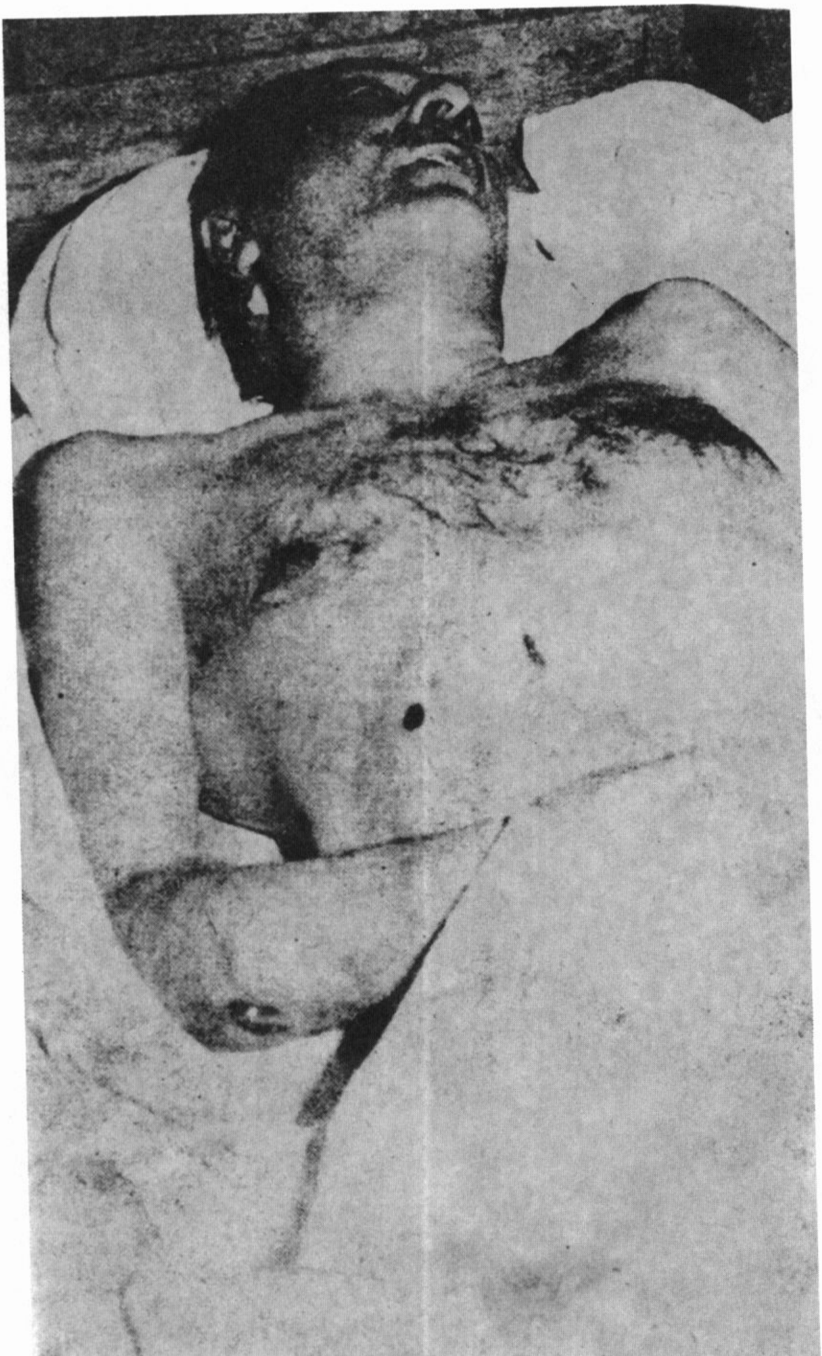
با اینکه پرفسور اعلم (طبق مدارک فوق) مورد عفو امام خمینی قرار گرفته بود ،
وی را در حال نیمه بیهوشی به پای چوبه‌دار برده و اعدام کردند .



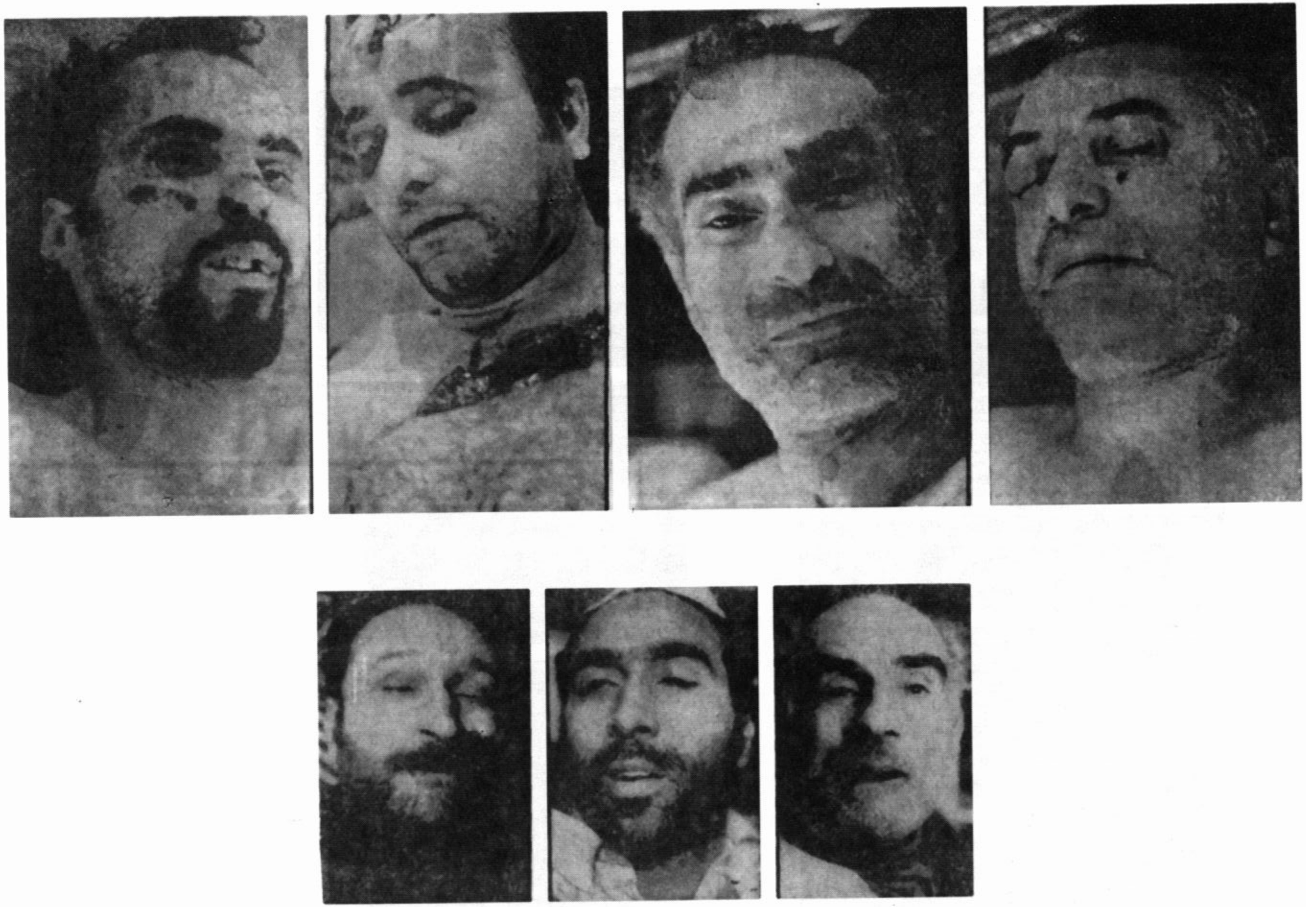
ارتشبد نصیری ، سپهبد رحیمی ، سرلشکر خسروداد و سرتیپ ناجی چند لحظه پس از اعدام .



جنازه سرلشکر خسروداد فرمانده کلاه سبزها



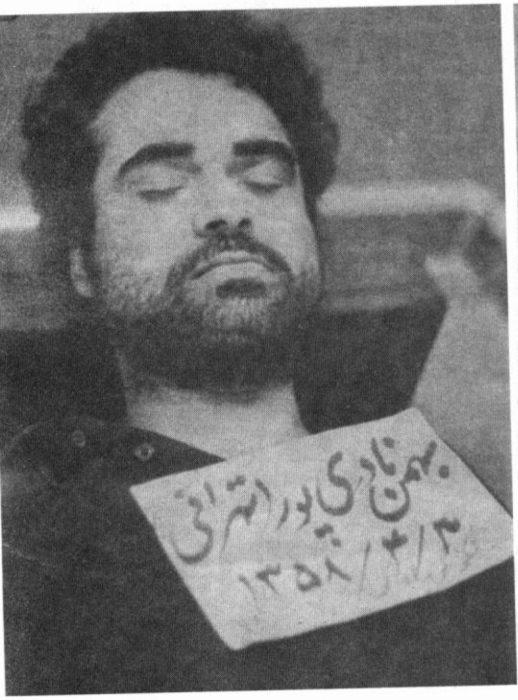
جنازه ارتشبد نصیری رئیس اسبق ساواک .

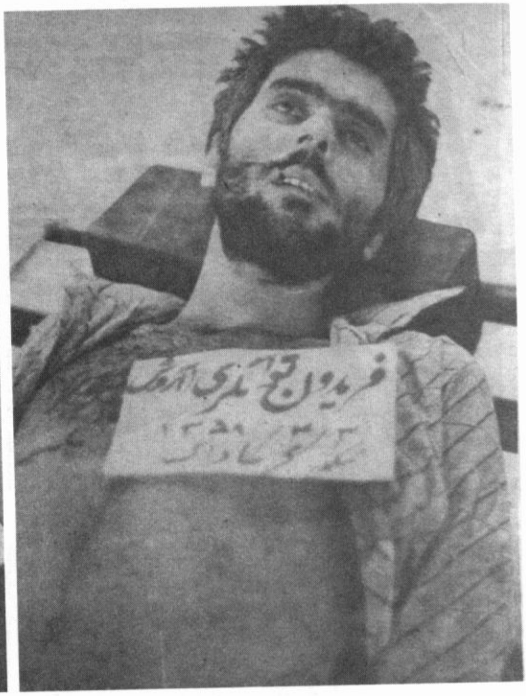


این ۷ نفر (سالار جاف ، فخر مدرس ، خواجه نوری ، بید آبادی ، یزدجردی ،
زمانی و طارخ) در یک شب پس از محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی اعدام شدند .

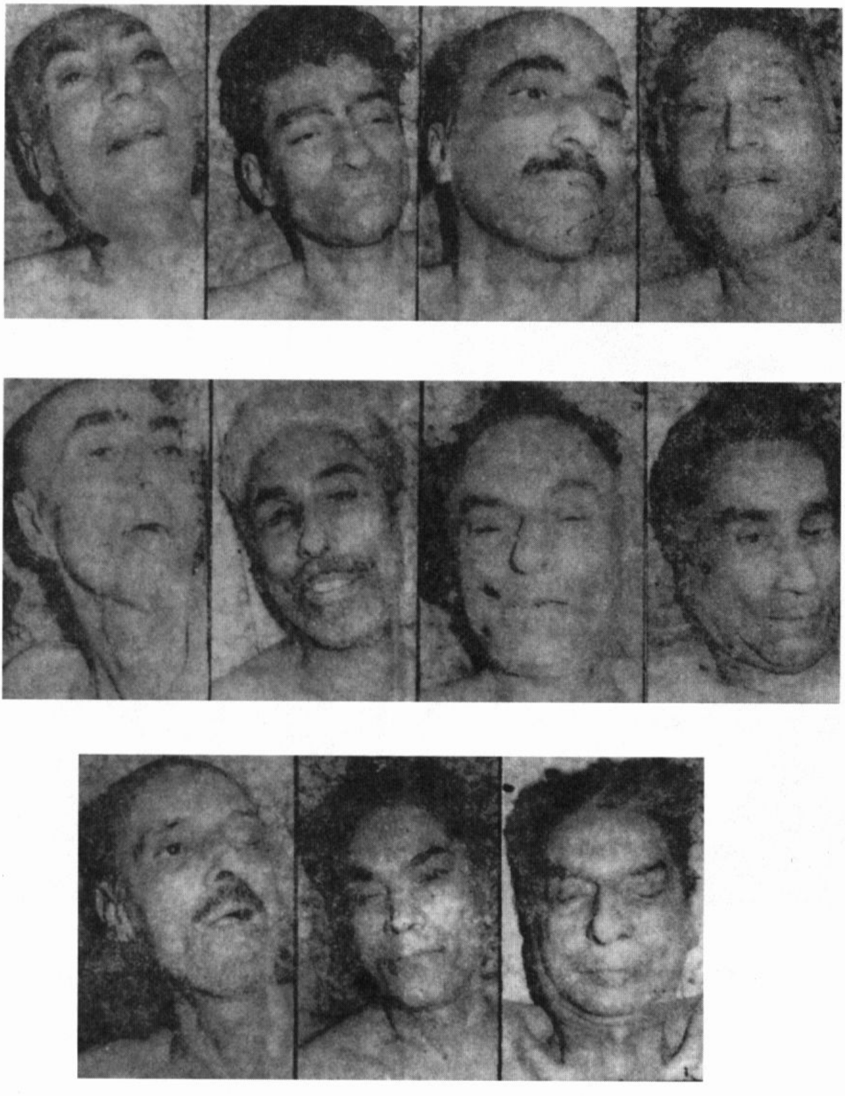


محاکمه این ٦ نفر چهار ساعت بیشتر وقت دادگاه اسلامی را نگرفت و پس از صدور حکم اعدام بلافاصله تیرباران شدند.





بهمن تهرانی اسرار تکان دهنده ای از شکنجه هایی که در زندان ترسناک اوین بکار گرفته می شد فاش ساخت .



عباس خلعتبری ، منصور روحانی ، غلامرضا نیک پی ، عبد الله ریاضی ، سرلشکر بیات ، سپهبد مجیدی ، سرلشکر نشاط ، علامه وحیدی ، سرلشکر پاکروان ، سپهبد مقدم و سپهبد حجت کاشانی .

جنازه این ۱۱ نفر پس از اعدام جهت معاینه در اختیار پزشک قانونی قرار گرفت .



سر لشکر علی ایمانی رئیس شهربانی مشهد ، علی اصغر آتشی رئیس کمیته مشترک و محمود فخر یزدی روحانی ، چند لحظه قبل از اعدام

قسمتی از منابع کتاب

۱۹	اسفند	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۲۰	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ آیندگان
۳۱	مرداد	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۶	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۱۷	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۱۰	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۸	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۴	بهمن	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۱۴	بهمن	شمارهٔ ۶	تهران مصور ۱۴ اسفند ۱۳۵۷
۱۹	بهمن	۱۳۵۷	روزنامهٔ آیندگان
۱۵	شهریور	۱۳۵۸	روزنامهٔ آیندگان
۱۴	بهمن	۱۳۵۷	روزنامهٔ کیهان
۱۶	بهمن	۱۳۵۷	روزنامهٔ کیهان
۱۷	آذر	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۷	بهمن	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۱۳	اسفند	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۹	بهمن	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۶	بهمن	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۱۷	بهمن	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۱۰	بهمن	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۴	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ آیندگان
۵	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ آزادگان

۹	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۲	آذر	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۱۷	آذر	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۲۲	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۱۹	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۰	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۹	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۷	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ آیندگان
۲۰	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۱	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۳	فروردین	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲	مهر	۱۳۵۸	روزنامهٔ اطلاعات
۱۹	اردیبهشت	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۶	اسفند	۱۳۵۸	روزنامهٔ کیهان
۲۴	اسفند	۱۳۵۷	روزنامهٔ کیهان
۲۴	اسفند	۱۳۵۷	روزنامهٔ اطلاعات
۱۹	اسفند	۱۳۵۷	روزنامهٔ کیهان

ص ۴، ۵، ۶، ۷ و ۵۰ شمارهٔ ۵۱۰ روز ۲۴ خرداد سال ۱۳۴۲ مجلهٔ سپید و سیاه

انقلاب اسلامی ایران به روایت بی.بی.سی

شماره‌های ۳۰، ۳۱ و ۳۲ مجلهٔ جوان (چاپ دوران انقلاب)

ص ۹ و ۵۰ شمارهٔ ۶۵۳ سال ۱۳۵۸ مجلهٔ جوان

ص ۱۶ و ۱۷ شمارهٔ ۱۹ مجلهٔ جوان دورهٔ انقلاب

ص ۱۶ و ۲۷ شمارهٔ ۱۸ مجلهٔ جوان دوره انقلاب

شمارهٔ ۹۱۳ سال ۱۳۵۰ مجلهٔ سپید و سیاه

ص ۱۹ و ۶۹ شمارهٔ ۳۴ سال ۳۹ مجلهٔ خواندنیها
ازص۹۷تا۱۰۸کتاب‌قدرت‌وزندگی‌نوشتهٔ‌ژیستگاردیستن‌رئیس‌جمهورسابق‌فرانسه
از فصل اول کتاب (آخرین سفر شاه) نوشتهٔ: ویلیام شوکراس، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی
شمارهٔ ۲۷ سال ۳۹ مجلهٔ خواندنیها
ص ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹ و ۶۰ شمارهٔ ۲۵ سال ۳۹ مجلهٔ خواندنیها
نهضت دو ماههٔ روحانیون، نوشتهٔ علی دوانی
ص ۶ و ۵۵ و ۵۶ شمارهٔ ۶۷۲ مجلهٔ جوانان
ص ۱۴ و ۵۴ شمارهٔ ۶۵۰ مجلهٔ جوانان
اطلاعات هفتگی سال ۱۳۵۸
روزنامهٔ سلام از خاطرات آیت‌الله خلخالی
شمارهٔ ۱۰۹۸ (۱۳) مجلهٔ سپید و سیاه
شمارهٔ ۱۰۹۹ (۱۴) مجلهٔ سپید و سیاه
شمارهٔ ۱۱۰۲ (۱۷) مجلهٔ سپید و سیاه
شمارهٔ ۳۰ مجلهٔ جوان
شمارهٔ ۳۱ مجلهٔ جوان
شمارهٔ ۲۱ مجلهٔ جوان
شمارهٔ ۲۸ مجلهٔ جوان
شمارهٔ ۶۹ جوانان امروز
شمارهٔ ۶۳۰ جوانان امروز
شمارهٔ ۷ دورهٔ جدید فردوسی
شمارهٔ ۱۱ دورهٔ جدید فردوسی
شمارهٔ ۱۲ دورهٔ جدید فردوسی
شمارهٔ ۱۴ دورهٔ جدید فردوسی

فهرست اعلام

(ت)

(ث)

(ج)

(د)

(ذ)

(ر)

(ز)

(ژ)

(س)

(ش)

(ص)

(ض)

(ط)

(ظ)

(ع)

(غ)

(ف)

(ق)

(ک)

(گ)

(ل)

(م)

فهرست اماکن

برترین‌های انتشارات امید فردا

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران
(دوره دوم ـ جلد اول)
از سال ۱۳۳۲ (هـ. ش) تا سال ۱۳۵۹(ه ـ ش)
نویسنده:جعفر مهدی‌نیا
در این کتاب نویسنده به تجزیه و تحلیل قتل‌ها و اعدام‌های سیاسی که بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹ در ایران اتفاق افتاده است می‌پردازد.

***

ورق‌پاره‌های سیاسی (چهار جلد)
مطالبی سیاسی و تاریخی از نشریات گذشته‌ی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی
مطالب و مقالاتی که در این مجموعه آمده از نشریات مختلف سال‌های ۱۳۲۱(هـ. ش) به بعد انتخاب شده است. مطالبی که بیشتر جنبه سیاسی و تاریخی داشته، به واقعیت نزدیک بوده و کم نظیری و بی مانندی آن مد نظر قرار گرفته است و اتفاقات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایران در دوران پهلوی را نشان می‌دهد.

***

بزرگان چه گفته‌اند؟
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی
در این کتاب جملات قصار بزرگان و اندیشمندان و شرح حال مختصر آنان آمده است.

***

شهید جاوید (درباره فلسفه قیام امام حسین(ع)

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای خصوصیات زیر می‌باشد:

الف ـ در این کتاب نویسنده فلسفه‌ی قیام امام حسین(ع) را به‌طور علمی، منطقی و استدلالی با اطلاعات وافر خود از تاریخ بیان نموده است.

ب ـ منابع، مأخذ و مراجع هر مطلب در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب آمده است.

ج ـ با مطالعه‌ی این کتاب ابهام فلسفه‌ی قیام حسین بن علی برای خواننده و پژوهشگر از میان می‌رود.

د ـ در ابتدای این کتاب تقدیرات و تقریظات اهل علم و روشنفکران از نویسنده و کتاب مذکور آورده شده است.

ه ـ در صفحات پایانی کتاب نویسنده به رد و نقد نظرات مخالفان کتاب شهید جاوید پرداخته است.

تذکر:این کتاب برای شانزدهمین بار تجدید چاپ شده است.

***

عصای موسی یا نقدی بر نقدها

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

در این کتاب نویسنده به بعضی از شبهات آیت‌ا... رفیعی قزوینی، استاد علامه طباطبائی و آیت‌ا...صافی گلپایگانی در مورد بعضی مسائل پاسخ می‌دهد.

***

پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای پنج فصل می‌باشد:

۱ ـ یک بحث اجتهادی درباره طهارت و نجاست ۲ ـ بحث اجتهاد بسته و اجتهاد باز ۳ ـ درباره اخبار کُر ۴ ـ مطالبی در رابطه با اصلاح حوزه ۵ ـ طهارت کافر

این کتاب دارای مشخصات زیر است:

الف ـ در آن نویسنده به صورت تشریحی و استدلالی به موضوعات پرداخته است.

ب ـ در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب منابع، مأخذ، اسناد و مراجع مطالب آمده است.

ج ـ در موضوعات این کتاب نویسنده با روش پویا، فقه سنتی را رد کرده و منصفانه و عالمانه و روشنفکرانه به بررسی قضایا پرداخته است.

د ـ با مطالعه‌ی فصل «طهارت کافر» مشکلات ایرانیان مسلمان مقیم در کشورهای کمونیستی حل شده است.

***

زندگی سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی

نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

در این کتاب نویسنده به حوادث سال ۱۲۹۹ (هـ. ش) و چگونگی روی کار آمدن رضا شاه با همفکری سید ضیاءالدین پرداخته وزندگی سیاسی و اجتماعی مدیر روزنامه رعد و حوادثی که از شروع نخست‌وزیری او تا پایان آن در ایران اتفاق افتاده را به طور کامل مورد بحث و بررسی قرار داده است.

***

ورق پاره‌های خواندنی (چهار جلد)

مطالبی اجتماعی، فرهنگی و خواندنی از نشریات گذشته‌ی کشور

نویسنده: داود علی بابایی

مطالب این مجموعه از نشریات مختلف سالهای ۱۳۲۱ (هـ. ش) به بعد انتخاب شده است.

***

قصه‌های قرآنی (جلد اول)

نویسنده: داود علی بابایی

نویسنده در این دفتر کوشیده است قصه‌های قرآنی را به زبانی ساده و روان و فارسی سلیس که مورد استفاده تمام اقشار مردم مسلمان و جوانان این

مرز و بوم باشد بیان نماید.

***

رساله‌ی توضیح‌المسائل نوین

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

این رساله دارای مشخصات زیر می‌باشد:

الف ـ فتاوای آن بر مبنای فقه پویای قرآنی صادر شده است.

ب ـ اکثر مسائل آن متفاوت با رساله‌های دیگر علماء می‌باشد.

ج ـ فتاوای آن با توجه به زمان و مکان صادر شده است.

د ـ فتاوای آن بصورت تشریحی و استدلالی بیان شده است.

ه ـ در آن منابع و مأخذ و مراجع فتاوی قید گردیده است.

***

نگرشی جدید بر نماز و روزه‌ی مسافران

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

در این کتاب نویسنده با استناد به قرآن و احادیث، حرمت کاستن از نماز و ترک روزه را در مواردی خاص مطرح می‌نمایند. برخلاف نظر علمائی که پیرو فقه سنتی می‌باشند.

***

ستارگان از دیدگاه قرآن

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

در این کتاب نویسنده با اطلاعات وافر خود از علوم قرآنی و مسائل علمی و نجومی به بررسی آیات مرتبط با زمین و آسمان و ستارگان می‌پردازد.

***

رازهای ماندگار عرفانی بر مبنای قران

نویسنده: نجف شهبازنژاد

***

تخت فولاد (جایگاه اندیشه‌های روحانی روشنفکر محمد باقر دُرچه‌ای)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

تاریخچه‌ی انقلابات جهان (جلد اول)
انقلاب فرانسه و عثمانی
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی

***

مجموعه شعر غروب زندان
سراینده: داود علی‌بابایی

***

مجموعه شعر مرثیه‌ای برای آزادی
سراینده: داود علی‌بابایی

***

مجموعه شعر کاش می‌فهمیدی
سراینده: داود علی‌بابایی

***

مجموعه داستان معلم مهاجر
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

هزار و یک راز خانه‌داری
نویسنده: فاطمه ناصری علی‌آبادی

***

ولایت فقیه، حکومت صالحان

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

مجموعه داستان انتقادی و اجتماعی شهردار صنفی
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

دو خاطره از زندان:
۱ - داستان یک اعتراف (فرهاد بهبهانی)
۲ - در مهمانی حاجی‌آقا (حبیب‌ا... داوران)

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد اول: از ۱۹ دی‌ماه ۵۶ تا ۱۵ بهمن‌ماه ۵۸
نویسنده: داود علی‌بابایی
نویسنده در این دفتر حوادث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی ایران را از ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۸ بررسی نموده، عملکرد دولت مهندس بازرگان را مورد تفحص قرار داده و در تهیه‌ی این مجموعه از منابع نادر و کمیاب و عکس‌های متعدد سود جسته است.

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد دوم، سوم و چهارم: از بنی‌صدر تا شورای موقت ریاست جمهوری
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

گفته‌های میرزاده عشقی و جامعه‌ی کنونی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی

***

هفت کتاب نیما یوشیج

ظهور نازیسم و استیلای هیتلر
نویسنده: مظفر مالک

***

مجموعه آثار صادق هدایت با نقد و بررسی
جلد اول: وغ وغ ساهاب
جلد دوم: حاجی‌آقا ـ سگ ولگرد
جلد چهارم: بوف کور ـ سایه و روشن
به کوشش و اهتمام: داود علی‌بابایی

***

پشت پرده جنگ خلیج فارس
نویسنده: جان پیگلر ـ مترجم: ایوب باقرزاده

***

معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

پرواز غازها (رمان سیاسی، اجتماعی)
نویسنده: علی قوی‌تن

***

فقه گویا
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی
(نسیم شمال)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

مفتخواران
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

جامعه، فرهنگ و سیاست در مقالات و اشعار سه شاعر انقلابی
(میرزاده عشقی ـ ایرج میرزا ـ فرخی یزدی)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

قضاوت زن در فقه اسلامی و چند مقاله‌ی دیگر
نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

انتشارات امید فردا
در آینده‌ی نزدیک منتشر خواهد کرد

۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد پنجم: از محمد علی رجایی تا سید علی خامنه‌ای
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

زندگی سیاسی و اجتماعی سید عبدالله بهبهانی (از رهبران مشروطه)
نویسنده: شهریار بهبهانی

***

تاریخچه‌ی انقلابات جهان (جلد سوم و چهارم)
نویسنده: حبیب‌ا... شاملویی

***

مجموعه آثار جلال آل احمد (۹ جلد)
به کوشش و اهتمام: داود علی‌بابایی

***

معماهای سیاسی در ایران ۲۵ ساله‌ی اخیر
نویسنده: داود علی‌بابایی



انتشارات امید فردا

ISBN 964-5731-41-0

9 789645 731418

شابک دوره: ۹-۴۲-۵۷۳۱-۹۶۴